١٢٧٧٠

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب

مؤلف شیخ عباس قمی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۵۸۸۰

شماره ثبت کتاب ۲۰۷۰۴

تحفة الاحباب
فی نوادر آثار الاصحاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ما صح حمل خامل الا اذا کان علی ایادیه الحسان • ولا انقطع سند سلسلة
وجود ممکن قوی او ضعیف الا اذا اتصل الی ابداعه العظیم الشان • ولا احدث مجرد ذاته
وسماته الا عن سعة علمه ودقیق حکمته ولا اصدق محدث بنعمة الا اذا رفعها الی عمیم کرمه
وابقی رحمته والصلوة علی خلاصة فهرست العوالم • المستفیض من مجاد علومه علم کل
عالم المنتهی الیه المقال اذا اخاضت الرواة فی المحاسن والمکارم • المحمود الحمید الاحمد ابی
القاسم محمد و علی آله الذین بولائهم یحتج ویعتدل وبذکر اسامیهم وفضائلهم بعانی الذنب
ویشفی العلل وعلی خلفائهم وسدنة آثارهم الذین اقتدوا بافعالهم وانتجوا علی منوالهم ولم
یتبعوا من غیر کاسبهم وانا انهم یوم یدعی کل اناس بامامهم وبعد چنین گوید ابن محمد رضی عباس
ابن محمد رضا القمی ملأ الله کتابه من الحسنات و یعطیه بیمینه فی یوم العرصات که این رساله

مختصر ایست در ترجمهٔ مشاهیر از اصحاب رسول خدا (ص) و معروفین از اصحاب ائمهٔ هدی
سلام الله علیهم اجمعین با بیان مختصری از حال ایشان و نوادر آثار ایشان که از مآخذ معتبره
بدست آورده‌ام و در کمال ایجاز واتقان نگاشتم تا از هدیهٔ دوستان و تحفهٔ احباب گردد لهذا
و نامیدم او را به تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب امید که مطبوع طباع دوستان گردد و اگر به
سهو و خطائی برخورند از مؤلفش اغماض نمایند چه آنکه این رساله را جمع کردم در زمان تراکم
هموم و اختلال احوال و توزع بال و معلوم باشد که بجهة بعضی از فوائد و مصالح بعضی از مشاهیر
معاصرین اصحاب از منافقین و مخالفین ذکر نمودم و هم در ذکر اصحاب ملاحظهٔ طبقه ننمودم بلکه
ذکر ایشان شده بترتیب حروف با مراعات اول و ثانی بر نهج مألوف فنقول مستمدا من الرئوف
العطوف

باب الهمزة

ابان بن ابی عیاش از اصحاب حضرت سجاد و صادقین علیهم السلام است و اوست راوی کتاب
سلیم بن قیس چونکه سلیم از اصحاب امیر المؤمنین (ع) بود و حجاج در طلب او بود که او را بکشد لاجرم
سلیم فرار کرد بناحیه فارس و پناه بابان برد و چون وفاتش رسید بابان گفت تو بر من حقی
پیدا کردی همانا بدان بعد از رسول خدا (ص) چنین و چنان شد و کتابی باو عطا کرد و این کتاب را غیر از
سلیم کسی دیگر نقل نکرده و ابان گفته که سلیم شیخی متعبد و نورانی بود و کتاب سلیم از اصول شیعه است

و مشایخ مانند برقی و صفار و کلینی و صدوق و نعمانی و غیرهم بر آن اعتماد نموده اند
ابان بن تغلب کوفی ثقه جلیل القدر و فقیه و قاری و لغوی و مقدم در هر فنی بوده و کتاب
غریب القرآن تصنیف کرده و حضرت باقر (ع) باو فرمود بنشین در مسجد مدینه و فتوی بده مردم
را همانا من دوست دارم که در شیعه من مانند تو دیده شود و در سنه ١٤١ وفات کرد چون خبر
فوت او بحضرت صادق (ع) سی هزار حدیث روایت کرده و در حدیث کامل الزیاره حضرت
(در حاشیه: ... ابان ... ابان از حضرت صادق (ع) ...)
صادق (ع) باو فرموده که تو از رؤسای شیعه ترک زیارت حضرت حسین مکن
ابان بن عثمان الاحمر البجلی الکوفی البجری اگرچه ناووسی مذهب است لکن ثقه و مقبول القول و از
اصحاب اجماع است همانکه هر کجا که گفته میشود او از اصحاب اجماع است یعنی از آن جماعتی است که همگی
علمای شیعه اجماع کرده‌اند بر تصحیح حدیثی که بسند صحیح از ایشان نقل شود و اگرچه این عبارت اجمالی دارد
و در معنی آن نیز اختلاف شده لکن ظاهر مراد آنستکه اگر حدیثی از زراره یا محمد بن مسلم یا ابان و
هکذا ما بقی اصحاب نقل شود اهل حدیث آن را در سلک صحاح مندرج کنند و دیگر ملاحظهٔ ما بعد سند
را تا بمعصوم (ع) ننمایند و این جماعت هیجده تن بشمار رفته‌اند که انشاء الله هر یک در جای خود ذکر خواهد شد
ابراهیم ابو رافع آزاد کردهٔ رسول خدا (ص) و ثقه است و در مشاهد رسول خدا (ص) حاضر
(بعضی اسم ابو رافع را اسلم گرفته‌اند)
شده و بعد از آنحضرت ملازمت امیر المؤمنین (ع) را اختیار کرد و از نیکان شیعه بشمار رفته و در حرب

روی ابان بن عثمان عن اسماعیل البصری قال سمعت ابا عبد الله (ع) یقول اعتقدوا ... الخ

ما که اصحاب اجماع را ... بیان ... :
قد اجمع الکل علی تصحیح ما
یصح عن جماعة فلیعلما
وهم اولوا نجابة ورفعة
اربعة وخمسة وتسعة
فالستة الاولی من الامجاد
اربعة منهم من الاوتاد
زرارة کذا برید قد اتی
ثم محمد ولیث یا فتی
کذا الفضیل بعده معروف
وهو الذی ما بیننا معروف
والستة الوسطی اولوا الفضائل
رتبتهم ادنی من الاوائل
جمیل الجمیل مع ابان
والعبدلان ثم حمادان
والستة الاخری هم صفوان
ویونس علیهما الرضوان

حضرت امیر (ع) حاضر شده و صاحب بیت مال آنحضرت بوده و پسران او عبید الله و علی کاتبان
آنحضرت بوده‌اند و ابو رافع همانستکه وقتی وارد شد بر رسول خدا (ص) در حالتی که آنجناب خواب
بوده یا حالت نزول وحی داشته گفت ماری دیدم در جانب خانه کراهت داشتم از کشتن او مبادا
که رسول خدا (ص) بیدار شود و هم ترسیدم که مبادا آسیبی بآنحضرت برساند لاجرم مابین مار و
آنجناب خوابیدم که اگر مار قصد آنجناب داشت مرا آسیب کند پس آنجناب برخواست در
حالیکه میخواند این آیه را انما ولیکم الله الخ که حدیث مشتمل است بر فضیلت امیر المؤمنین (ع) و
اخبار از کسانیکه بر باطل با آنحضرت قتال می‌کنند و هم مشعر است بر جلالت شان ابو رافع و شیخ
نجاشی فرموده ابو رافع مولا رسول الله اسمش اسلم بوده و ابتداء مملوک عباس بوده عباس
او را برسول خدا (ص) بخشید چون بشارت داده شد پیغمبر (ص) باسلام عباس ابو رافع را آزاد کرد
ابراهیم بن ابی البلاد مکنی بابی اسماعیل از معمرین است از حضرت صادق تا حضرت جواد
(ع) را درک کرده و جلیل و ثقه است حضرت امام رضا (ع) رساله باو نوشته و ثناء بر او
فرموده و او همانستکه شکم خود را بشکم حضرت جواد چسبانیده و حدیث آن در کافی است
و پدرش ابو البلاد نابینا و راوی شعر بوده و او همانستکه فرزدق در حق او گفته یا لهف نفسی علی
عینیک من رجل

ابراهیم بن ابی زیاد الکرخی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و کثیر الروایه است
روی عنه قال قلت للصادق (ع) الم یکن علیٌ قویّاً فی دین الله قال بلی قلت فکیف ظهر علیه القوم و
لم یدفعهم الی ان قال (ع) و لم یکن علیٌ لیقتل الاباء و حتی یخرج الودایع و کذلک قائمنا (ع) لم
یظهر ابداً حتی یظهر ودایع الله عز و جل فاذا ظهرت ظهر علی من ظهر فیقتلهم

ابراهیم بن ابی الکرام جعفری بفتح کاف و تشدید راء پسر علی پسر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب
(ع) است و مادر علی زینب دختر فاطمه است و او مردی خیّر و از اصحاب حضرت رضا (ع) است

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی ثقه از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ع) است و اوست که گفت
داخل شدم بر حضرت جواد (ع) و دو شتابانی از پدر انجناب نزد من بود پس آنحضرت
آنها را خواند و بسیار بو ید و ... های خود گذاشت و فرمود والله خط پدرم است و چندان
گریست که اشک بر گونهاش جاری شد گفتم فدایت شوم پدرت در مسجد واحد چند
مرتبه بمن فرمود اسکنک الله الجنه ادخلک الله الجنه حضرت فرمود و من نیز میگویم ادخلک الله
الجنه گفتم فدایت شوم ضامن میشوی برای من دخول بهشت را فرمود بلی پس گرفتم پای آنحضرت را و بوسیدم

ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) ملقب بطباطبا مردی
با ذکاوت و جلالت بوده و عقاید خود را خدمت حضرت رضا عرضه داشته و او را باده پسر

بود و دختر بوده و یکی از پسران او ابو عبد الله محمد است که در سنه ۱۹۹ در خلافت مامون باعانت ابو
السرایا در کوفه خروج کرد و کوفه را در تحت بیعت در آورد و در همان سال وفات یافت و اسماعیل
جد ابراهیم ملقب بود بدیباج اکبر و در واقعه فخ حضور داشته و هم در مجلس منصور بوده
و حق ابراهیم طباطبا ابراهیم الغمر است که از کثرت جود و شجاعت و شرافت محتد ملقب شد بغمر
یعنی بحر و او برسول خدا (ص) شباهتی تمام داشته و مادرش فاطمه دختر امام حسین است
و او با برادرش عبد الله محض و سایر اهل بیتش در زمان منصور شهید کشتند در سنه ۱۴۵
بسن شصت و نه و او اول کسی بود از جماعت محبوسین که شهید گشت و بالجمله ابراهیم طباطبا
جد سادات طباطبائیه است که تا این زمان بحمد الله سلسله شان منقطع نگشته و طباطبا
بزبان نبطیه یعنی سید السادات و بعضی گفته اند در اصل قبا قبا بوده و الله العالم

ابراهیم بن شعیب العقرقوفی گفته اند واقفی بوده و او همان است که عبد الله بن جندب او را
در موقف عرفات دید که یکچشمش باطل بود و چشم دیگرش مثل خون بسته شده بود از کثرت
گریه و تضرع باو گفت من میترسم این یکچشمت نیز باطل شود خوبست گریه کم کنی گفت نه بخدا قسم یا ابا محمد گریه خواهم کرد

ابراهیم بن العباس الصولی مدایح بسیار برای حضرت رضا (ع) گفته بود لکن در زمان متوکل
از ترس تمام اشعار از هر جا که بود جمع کرد و بعضی را بسوزانید و پسران خود را که ابو محمد الحسن و ابو

عقرقوف
مرکب از عقر بفتح عین و سکون قاف است
که اضافه شده بقوف و عقر بمعنی
قصر است که معتمد اهالی قریه باشد
و آن جیدتر موضع است و عقرقوف
از نواحی نهر عیسی است که ما بین او
و بغداد چهار فرسخ بعد و در جانب او
تل بزرگی است که از پنج فرسخ دیده میگردد

صُول
بالضم ثم السکون و آخره لام مدینة
فی بلاد الخزر فی الباب و الابواب و
هو الدربند

عبد الله الحسین بود مکنیه و نامشان را تغییر داد بابی محمد اسحق و ابی الفضل العباس و او همان است که با دعبل
در زمان ولایت عهد حضرت رضا (ع) بخدمت انجناب آمدند و دعبل قصیدهٔ مدارس آیات را
انشاد کرد و او خواند ازالت عزاء القلب بعد التجلد مصائب اولاد النبی محمد (ص) و حضرت باینها
صله عطا داد و فضایل ابراهیم بسیار است

ابراهیم بن عبده همانست که شیخ کشی از بعض ثقات نقل نموده توقیعی طویل از امام حسن عسکری (ع)
نقل کرده متضمن عتاب باسحق بن اسماعیل و مذمت سیرت او و اقامه ابراهیم عبده بجای او و
دعای آنحضرت باو در کار در باب تسمیه من تاه از خادم ابراهیم نقل شده که گفت من با ابراهیم
در صفا ایستاده بودیم که آنحضرت (ع) نزد ابراهیم آمد و دست خود را بر مناسک
ابراهیم گذاشت و گرفت و چیزهائی باو حدیث کرد

ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی از احفاد سعید بن مسعود عموی مختار است و اول مذهب
زیدیه بوده پس قائل بامامت ائمه (ع) شد و کتب بسیار که زیاده از چهل و هفت کتاب باشد
تالیف نموده از جمله کتاب معرفت بوده که در آن مناقب ائمه و مثالب اعدای ائمه بوده چون
وضع آن بر خلاف تقیه بوده کوفیین او را عظیم شمردند و مصلحت در نقلش ندیدند ابراهیم پرسید
که اقرب البلاد ابعد من شیعه چه بلد است گفتند اصفهان قسم خورد

که این کتاب را نقل نکنم مگر در اصفهان پس منتقل شد باصفهان و آن کتاب را برای مردم قرائت
و روایت کرد و در آنجا متوطن شد جماعتی از قمیین مانند احمد بن محمد خالد و غیر او
نزد او رفتند و از او خواهش کردند که بقم منتقل شود او ابا و امتناع نمود و در
سنه دویست و هشتاد و سه وفات نمود

ابراهیم بن محمد الهمدانی او و اولادش از وکلاء ناحیه بوده و زمان حضرت رضا
(ع) درک کرده و چهل مرتبه حج کرده و ابراهیم بن هاشم قمی از او روایت می کند

ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) شیخی کریم بوده و در ایام ابو السرایا از جانب محمد بن
زید امارت یمن داشت بعد از ابو السرایا مامون او را امان داد و من در کتاب تتمة
المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء وقایع ابو السرایا و خروج طالبیین را بشرح رقم کردم هر که
طالب تفصیل است بآنجا رجوع کند

ابراهیم بن نعیم العبدی معروف بابو الصباح کنانی ملقب بمیزان از اصحاب
صادقین (ع) است و تا حضرت جواد را درک کرده و ثقه و جلیل است و او را میزان
میگفتند بواسطه ثقه بودنش حضرت صادق (ع) باو فرموده انت میزان لا عین له
و در کشف الغمه نقل کرده که وقتی خواست خدمت حضرت باقر (ع) مشرف شود

در سرا گوسپند کشتن کی خوش پستان بجهة کشودن درآمد او دست خود را بر پستان
ان وصیفه زد و گفت بمولایت بگو که من بودن خانه ام ناگاه از داخل خانه صدای آن
حضرت بلند شد که داخل شو لا ام لك و این کلمه لغیر لغاتی بود از انحضرت و آن کار قبیح و
ابو الصباح عذر خواست که من از روی ریبه این کار نکردم بلکه برای زیاد بی اعتنا
خود کردم فرمود راست گفتی اگر گمان کنید که این دیوارها حاجب دیدگان ما شود
چنانچه حاجب دیدگان شما است پس چه فرق است این ما و شما پس فرمود دیگر چنین کاری مکن

ابراهیم بن هاشم القمی پدر علی بن ابراهیم و تلمیذ یونس بن عبد الرحمن است اصلش
از کوفه است منتقل بقم شده و اوست اول کسیکه نشر داد حدیث کوفیین را بقم
و ملاقات کرده حضرت رضا (ع) را و حدیث او را علما حسن کالصحیح میدانند
و از شیخ بهائی نقل شده که والدش فرموده من حیا میکنم که حدیث ابراهیم را
صحیح نشمرم و عن آل واشح و مَلَحهم اباه بانه اوّل مَن نَشَرَ حدیثِ الکوفیین بقم
کلمه جامعه وکل الصید فی جوف الفراء و فقیر در کتاب هدیة الزائرین نقل نمودم دعا
های زوایای مسجد سهله و دعای مسجد زید را از ابراهیم بن هاشم قمی که در سفر
حج درکوفه حضرت امام زمان (ع) را ملاقات نموده و این دعا را فرا گرفته

اُبَیّ بن کعب الانصاری الخزرجی از فقهاء صحابه و از نقباء نقر است که در عقبه
حاضر شدند و بیعت با رسول خدا (ص) کردند و از کتاب وحی است و در زمان عمر سنه ۲۲
وفات یافت عمر گفت مات الیوم سید المسلمین و گفته شده که احادیثی که در ثواب قرائت هر یك
از سوره های قرآن از ابی منقول است از موضوعات است بجهة ترویج قرآن وضع کرده اند
واضع غیر از ابی است

احمد بن بشار المروزی او همانست که در بغداد منعه کرده بود جمعی فهمیدند و او را ذبح
کردند و در عذی پیچیدند و در مزبله افکندند توقیعی از حضرت جواد در وصف شب برای
رفقای او رسید مشتمل بر قضیه او و مداوای برای ذبح او رفقای او که شش نفر
بودند و هم حجره بودند رفتند او را آوردند و مداوا کردند با نچه فرمان رسیده بود و بعد از
ان در گلوی او شبیه بخطی اثر ذبح پیدا بود و می گفت هرکس منکر رجعت باشد من یکی
از کسانی هستم که او را نکن بی خواهم کرد علما او را غالی گفته اند

احمد بن اسحق اشعری قمی ثقه جلیل القدر از حضرت جواد و هادی (ع) روایت
کرده و شیخ قمیین بوده و از خواص حضرت عسکری (ع) و وا مزین بخدمت انحضرت بوده و او
حضرت صاحب الزمان (ع) را ملاقات نموده بلکه از سفراء و وکلاء و ابواب معروفین است در حلوان وفات کرده

احمد بن اسماعیل بن سمکه قمی از فضلاء اهل علم و ادب و از اصحاب و شاگردان احمد بن ابی عبد الله
(و استاد ابو الفضل بن العمید قرائت کرده و پیش)
برقی بوده و از جمله کتابهای او کتاب عباسی است که ده هزار ورق بوده که در اخبار خلفای دولت عباسیه نوشته
احمد بن حنبل چهارم ائمه اربعه اهل سنت است و ایشان ابو حنیفه و مالك بن انس و محمد
بن ادریس شافعی و احمد میباشند و احمد نسبش به بنی الشیبه میرسد و رئیس خوارج منتهی میشود
و لهذا بشهرت پیوسته انحراف او از شاه مردان فان الحب والبغض یتوارثان در دوازدهم
ربیع الاول ۲۴۱ وفات کرد در بغداد در باب حرب مدفون شد

احمد بن عبد الله اصفهانی معروف بابی نُعَیم بضم نون حافظ مشهور صاحب کتاب
حلیة الاولیا است و او اعلم محدثین و از امام بحفاظ ثقات است و معروف آنست که از علمای
عامه است و احتمال میرود تشیع او و صاحب ریاض العلماء فرموده که او از اجداد علامه مجلسی [illegible]

احمد بن عبد الله بن مهران معروف بابن خانبه بکسر نون از اصحاب ثقات ما و از شاگردان یونس بن
عبد الرحمن است صاحب کتاب یوم و لیله است و ایشان یکی بزرگ میباشند و پدرش محمد نیز از اجلاء و صاحب تصنیف است
احمد بن علی بن احمد بن العباس کوفی از احفاد عبد الله نجاشی والی اهواز است که حضرت
صادق (ع) رساله معروفه را بسوی او نوشته و این همان شیخ جلیل ابو العباس احمد بن
العباس معروف بنجاشی صاحب رجال معروف است که در نهایت اعتبار است و علما

قول او را مقدم بر اقوال میدارند و کتاب او را افضل کتب رجالیه میدانند و او
تلمیذ شیخ ابن غضایری و شیخ مفید و معاصر شیخ طوسی است و وفات او در سال
چهارصد و پنجاه ده سال قبل از وفات شیخ واقع شده رضوان الله علیه
حاشیه ۱
احمد بن علی بن شعیب نسائی محدث معروف صاحب کتاب سنن است که یکی از صحاح
ست عامه است و منسوبست به نسا بفتح نون که از بلاد خراسان است از او از
فضیلت معویه پرسیدند گفت من فضیلتی برای او ندانم جز لا اشبع الله بطنه و
اشاره کرد بنفرین پیغمبر (ص) در حق معویه که شکمش سیر نشود و چنان شد که انجناب
دعا کرده بود و عن المالکی فی اول کتاب الفصول المهمة قال ان النسائی لما اتی دمشق
وصنف کتاب الخصائص فی مناقب علی انکر علیه ذلك و قیل له لم لا صنفت فی
فضائل الشیخین و قال دخلت علی دمشق و المنحرف عن علی کثیر فصنفت کتاب الخصائص رجاً
ان یهدیهم الله تعالی به فدفعوا فی حضنیه و اخرجوه من المسجد ثم مازالوا به حتی اخرجوه من
حاشیه ۲
دمشق الی الرملة فمات بها انتهی و عن الدارقطنی قال لما امتحن النسائی بدمشق قال احملونی
الی مکة فحمل الیها فتوفی بها و هو مدفون بین الصفا والمروة و کان وفاته فی شعبان سنة ۳۰۳
احمد بن عمر بن ابی شعبة الحلبی ثقه جلیل القدر است که دفتر در سه خدمت حضرت امام رضا

حاشیه ۱
نسا بفتح اوله والقصر اسم بلد انما سمیت بهذا الاسم ان المسلمین لما وردوا
خراسان قصدوا اهلها فلم یروا بها رجلاً
هولاء نساء والنساء لا یقاتلون فنسی
امرها الی ان تعود رجالها و ترکوها و مضوا
و هی بخراسان بینها و بین سرخس یومان و بینها
و بین ابیورد یوم و بینها و بین نیسابور
ست او سبع و هی مدینة وبئة جدا
یکثر بها خروج العرق المدینی حتی انه
فی الصیف قل فرعون من اهلها
(راجع الاطلاع)

حاشیه ۲
الرملة
مدینة بفلسطین و کانت رباطاً
للمسلمین و بینها و بین القدس
اثنی عشر میلاً و هی کورة منها

علیه السلام عرض کرد که فدایت شوم ما اهل بیت حطیه وسرور ونعمت بودیم وخداوند تمام
را از ما گرفت حتی محتاج شده ایم بکسانیکه بما محتاج بودند فرمود چه نیکو شد حال تو عرض
کرد فدایت شوم حال همان است که عرض کردم فرمود ای احمد ایا دوست داری که بعض
از انچه برای ابن جبارین است از وزر یا اعتقادات باطله و امثال اینها برای تو باشد
و در عوض دنیای مملو از طلا مال تو باشد گفتم نه و اسمائی رسول الله پس خندید
و فرمود پس کی حالش بهتر از تست وحال انکه در دست تست بضاعتی که عنقریب
انرا بمقابل زمین مملو از طلا الخ وال ابی شعبه بیتی جلیل و تمامی ثقه میباشند که از
جمله عمر بن ابی شعبه و عبد الله بن علی بن ابی شعبه و عمران برادرش باشد که جمیعا ثقات بودند

احمد بن قاسم بن احمد بن علی بن جعفر العریضی سیدی است جلیل القدر قبر شریفش واقع است
در بلدهٔ طیبهٔ قم در قبرستان مالون که قبرستانی است نزدیک دروازهٔ قلعه در بقعه قدیمه که
از زمان بنای ان تا بحال قریب هفتصد سال است وخواهرش فاطمه نیز با او مدفون است
واز تاریخ قم نقل است که چنین رسیده است که احمد بن قاسم زمین گیر و عنینا بوده و ابله
در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه شد و چون وفات یافت اورا بمقبرهٔ قدیمه
مالون دفن کردند و قبر اورا زیارت میکردند و بسر تربت او سایه بانی بوده چون احتیاج

خاقان مغفور در سنه بقم رسیدند ان سایه بان را از سر قبر او کشیدند و مدتی زیارت
او میکردند تا انکه که بعضی صلحاء بخواب دیدند در سنه که ساکن در این تربت مردی فاضل است
و در زمان زیارت کردن او ثواب واجر بسیار است پس دیگر زیارت کردن اورا از سر گرفتند
و جمعی از ثقات گفته اند که جمعیکه صاحب علت کهنه بوده اند یا در عضوی از اعضای ایشان زخمی
و علتی واقع شده بر سر قبر او میرفتند و طلب شفا مینمودند ببرکت روح شریف او از ان علت شفا می یافتند

احمد بن محمد بن ابی نصر معروف ببزنطی صاحب جامع ثقه و جلیل القدر و از اصحاب اجماع است
حضرت رضا (ع) را ملاقات کرده و منزلتی بزرگ نزد انحضرت داشت شبی در خدمت انجناب
بود چون خواست برود حضرت اورا نگاه داشت و بکنیزک خویش فرمود که مضرب و وساده
مرا بیاور و برای احمد فرش کن در این اطاق احمد چون داخل اطاق انحضرت شد در قلبش
چیزی داخل شد و بخود بالید و با خود گفت که کیست مانند من در نزد ولی الله و بر مهاد او
میباشم حضرت اورا ندا کرد که ای احمد امیر المؤمنین (ع) عیادت فرمود صعصعة بن صوحان را
و فرمود عیادت مرا فخریه بر قوم خود قرار مده و تواضع کن برای خدا تا ترا بلند کند ووفات او
در سنه بوده و بزنط اسم موضعی است که جامههای بزنطیه را نسبت باین موضع میدهند

احمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی قمی صاحب مؤلفات کثیره است که از جمله

[illegible]

محاسن است و برقی منسوب است ببرقه رود قم و این شیخ جلیل از ثقات علما و از اصحاب امامیه است
ولکن چون از ضعفاء روایت میکرد و بر مراسیل اعتماد داشت قمیین طعن در او نمودند و شیخ ثقه
ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی (ره) که شیخ و رئیس و فقیه قم بود اورا از قم بیرون کرد لکن بعد
از ان اورا بقم برگردانید و از او عذر خواست و چون برقی وفات کرد احمد بن عیسی با سر و پای
برهنه تشییع جنازهٔ او نمود و جد برقی محمد بن علی را یوسف بن عمر ثقفی والی عراق بعد از قتل
زید بن علی بن الحسین (ع) بکشت لاجرم خالد با پدرش عبد الرحمن از عراق عرب فرار کردند و بجانب
قم امدند و در برقه رود ساکن شدند و برقی در سنه وفات یافت و در انکه در اواخر کتاب حجة
کافی در باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم کلامی است که دلالت دارد بر جرح برقی و سبب حیرت
علما شده و از ان جوابها داده اند و احسن از همه جوابها کلام مرحوم ملا صالح است در شرح ان
و نیز بدانکه پدر احمد محمد بن خالد از اصحاب حضرت کاظم و رضا (ع) و ثقه و صاحب تصنیف است
و شیخ نجاشی اورا ضعیف الحدیث شمرده و ابن غضایری گفته که او از ضعفا نقل میکرده و بر مراسیل اعتماد مینموده

احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی کوفی معروف بابن عقده مکنی بابو العباس و ملقب بحافظ
مردی جلیل القدر و عظیم المنزله بوده الا انکه زیدی مذهب جارودی بوده و کتابهای بسیار
تالیف کرده از جمله کتاب اسماء الرجال الذین رووا عن الصادق (ع) اربعة الف رجل

خرج فیه لکل رجل الحدیث الذی رواه و از جمله کتب او کتاب الولایة است که در طرق حدیث غدیر نوشته
و انحدیث شریف را از متجاوز از صد کس با اسانید نقل کرده و نقل شده که مجموع کتابهای او بار
ششصد شتر میشد و ابن کثیر و ذهبی و یافعی در تاریخ خویش نوشته اند که ابن شیخ در جامع براثا می
نشست و حدیث میکرد مردم را مثالب شیخین لعنهما الله روایات اورا ترک کردند و الا در صدق و وثاقت
او کلامی نیست و معلوم باشد حافظ در اصطلاح اهل حدیث کسیرا گویند که صد هزار حدیث
با سند از حفظ داشته باشد و حجة بر کسی گویند که سیصد هزار حدیث در حفظ او باشد
والحاکم من احاط علمه بالجمیع و از ابن عقده منقولست که گفته من صد و پنجاه هزار حدیث
در حفظ دارم با اسانید ان و مذاکره میکنم و جواب میدهم سیصد هزار حدیث او دار
قطنی گفته که باجماع اهل کوفه از عهد ابن مسعود تا زمان ابن عقده احفظ از او دیده نشد
و بالجمله وفات او در سنه یا سنه واقع شد و گفته شده پسر او محمد بن احمد از اجلاء شیعه
اما سنه مکنی بابی نعیم حافظ است و او شیخ و استاد تلعکبری مرحوم است

احمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین شیبانی معروف بابو غالب زراری
ثقه و جلیل القدر و از اجلاء شیوخ است و زراری منسوب بزراره است و در رساله
که همین ابو غالب نوشته برای پسر پسرش محمد بن عبد الله بن احمد در ذکر ال اعین ذکر کرده که اول کسیکه

از آل اعین منسوب بزراری شد جد تخ سلیمان بود که حضرت هادی (ع) در توقیعات خود او را توده بزراری لقب فرموده

احمد بن محمد بن عاصم معروف بعاصمی از وکلاء ناحیه و از کسانیست که امام زمان را ملاقات کرده

احمد بن محمد بن عیاش صاحب کتاب اغسال و کتاب مقتضب الاثر فی عدد الائمة الاثنی عشر است جد و پدرش از وجوه اهل بغداد بوده اند و خود او از مشایخ اهل حدیث بوده الا آنکه در اواخر عمر اختلال یافت و او شیخ روایت ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی (ره) صاحب کتاب کفایة الاثر فی النصوص است وفات ابن عیاش سنه ۴۰۱ واقع شده

احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد شیخ قمیین و فقیه ایشان شیخ ثقه معظم است و او در قم رئیس و مطاع بوده و طائفه او تمام از اجلاء و بزرگان اصحاب میباشند مانند پدر و جد او و عمران و ادریس عموهای او و ذکریا بن ادم و ذکریا بن ادریس و ادم بن اسحق بنی اعمام او و غیر ایشان رضوان الله علیهم و ابوجعفر احمد بن عیسی خدمت حضرت رضا (ع) و جواد (ع) و هادی (ع) را ادراک کرده و اول کسیکه در قم ساکن شد از پدران او سعد بن مالک بن احوص است و ازبرای احمد نسخه ایست با خبراتی که شیخ مفید (ره) در ارشاد ذکر فرموده است و کتبی تصنیف کرده که از جمله نوادر است

احمد بن موسی بن جعفر (ع) مردی کریم و جلیل القدر و صاحب ورع بوده و حضرت امام

موسی (ع) او را دوست میداشته و ضیعه معروفه به یسیره را باو بخشید و نقل شده که هزار بنده آزاد کرده و این احمد همان شاه چراغ معروف شیراز است و ابن جبیر در دوازده سال قبل که ادی حج بیت الله الحرام مراجعت کردم از طریق شیراز بقم امدم و در ان بلده تربت پاک شاه چراغ را زیارت کردم و از باطن ان بزرگوار استمداد نمودم و در نزدیکی قبر ان بزرگوار قبه عالیه دیگر است معروف بمیر سید محمد برادر انجناب رضوان الله علیهما

احنف بن قیس اسم او ضحاک و کنیه اش ابو بحر از بزرگان اهل بصره و سادات تابعین است و او همان است که در حلم مثل باو میزنند و میگویند احلم من احنف و او و عبد الله بن زبیر و قیس بن سعد و شریح قاضی را سادات الطلس میگفتند بسبب اینکه مو بر صورت نرونیده بود و طایفه انصار میگفتند اگر ممکن بود که ریش را بخریم ما اموال خود را صرف میکردیم که برای سید و رئیس خود قیس بن سعد ریش بخریم و احنف در صفین با امیر المؤمنین (ع) بود و در جمل اعتزال جست و امیر المؤمنین (ع) در کلمات خود باو مذمت بصرح و اخبار از اخبار غیبیه فرموده گفته اند که احنف در زمان مصعب با او بجهة مقاتله با مختار بکوفه امد و در انجا بود تا در سنه ۶۷ وفات یافت و در ثویه بخاک رفت و ثویه در زمان ما موضعی است در خارج نجف اشرف نزدیک مسجد حنانه و در

انجا قبور جمعی از صحابه میباشد و قبر کمیل در انجا فعلاً معروف و زیارتگاه است و زیاد بن ابیه و ابوموسی اشعری و مغیرة بن شعبه را انجا بخاک شده اند و از برای احنف با معویه حکایاتی است و در اخر کار معویه دین او را به پنجاه هزار درهم خرید چنانچه شیخ کشی و غیره نقل کرده اند و کلمات حکمت امیز از او منقول است از جمله گفته اند کثرة الضحک تذهب الهیبة و کثرة المزاح تذهب المروة و من لزم شیئا عرف به و گفته رب غیظ تجرعت ما هو اشد منه گویند یکروز مصعب بن زبیر با مردی خطاب میکرد که بود رجل من سکالبه و او از در تجزو لابه معذرت میخواست و میگفت این سخن دروغی است بر من نسبت اند مصعب گفت از مردی ثقه شنیدم احنف حاضر بود گفت ایها الامیر او را بکذار که هرگز ثقه سخن چینی نکند و فتنه را انگیزش ندهد همانا از منافقی شنیده

ادریس بن عبد الله بن الحسن مثنی همان است که در واقعه فخ در رکاب حسین بن علی حضور داشت و بعد از شهادت حسین در اوردخود سلیمان بجانب مصر و اراضی مغرب رفت مردم مغرب با او بیعت کردند و سلطنت او عظیم گشت چون الخبر بهارون رسید سخت مضطرب شد لاجرم کسی را فرستاد که او را از روی مکر و تلبیس مسموم نمود و چون وفات کرد جاریة داشت که از وی حامله بود اولیای دولت تاج سلطنت بر شکم او نهادند و او

پس از چهار ماه از وفات ادریس کذشته پسری آورد او را ادریس نام نهادند و ادریس بن ادریس نجیب اهل بیت و شجاع ایشان است چنانچه در خبر است و جماعتی از فرزند زادگان او در مصر اقامت کردند و معروف شدند بفواطم

اسامة بن زید بن حارثه مادرش ام ایمن است و در وقت وفات رسول خدا (ص) امیر جیش بود که ابوبکر و عمر در تحت رایت او بودند و در حق او دست جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة و در اواخر خلافت معویه در اراضی جرف وفات یافت در تاریخ در بغداد مبغضین امیر المؤمنین (ع) گفته و دیگر از انان که از علی اعتزال جستند و از جهاد تقاعد ورزیدند عبد الرحمن بن عمر بن الخطاب و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و اسامة بن زید و محمد بن مسلمه و انس بن مالک و جماعت دیگر بودند پس خبری ذکر کرده که من در ترجمه عروة بن الزبیر از ابن ابی الحدید نقل میکنم و شیخ مفید نیز در ارشاد نقل کرده که چون عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامة بن زید از بیعت علی (ع) تخلف و توقف جستند انحضرت خطبه خواند و خطبه را نقل کرده الی قوله (ع) وقد بلغنی عن سعد و ابن مسلمه و اسامة و عبد الله و حسان بن ثابت امور کرهتها والحق بینی و بینهم و از حضرت باقر (ع) روایتی منقولست که فرمود اسامة بن زید رجوع کرد یعنی از توقفش از بیعت علی (ع) پس نگویند در حق او مگر خوبی و در روایتی هم وارد شده که حضرت امام حسن (ع) اسامه را کفن کرد در برد احمر حبره و این در سنه

شاید چه آنکه اسامه بعد از امام حسن (ع) مذهب پنجسال زنده بود مگر آنکه گوییم آنکه گفت بوده وای او محبت کرده
امام حسین (ع) باشد

اسحق بن ابراهیم بن حنظلی معروف بابن راهویه از اکابر علماء سنت و استاد بخاری و مسلم
و ترمذی است بحفظ حدیث و فقه مشهور بوده است قال احمد بن حنبل ما عبر الجسر افقه من اسحق و قال اسحق
احفظ سبعین الف حدیث و اذاکر بمائة الف حدیث و ما سمعت شیئا الا حفظته و لا حفظت شیئا
قط فنسیته و در سنه دویست و سی و هشت وفات کرد

اسحق بن عمار صیرفی کوفی ثقه و جلیل است و او و برادران او مانند یونس و یوسف و قیس و اسماعیل
بیت بزرگی از شیعه میباشند و پسران برادرش علی و بشیر پسران اسماعیل از وجوه اهل حدیث میباشند
و روایت است که حضرت صادق (ع) هرگاه اسحق و اسماعیل پسران عمار را میدید میفرمود و قد یجمعهما الاقوام
یعنی حق تعالی دنیا و آخرت را برای بعضی جمع میفرماید و بالجمله علماء اسحق بن عمار را فطحی میدانستند بجهة تصریح
شیخ در فهرست و از این جهة حدیث او را از جهة او موثق میشمردند تا نوبت بشیخ بهائی رسید ایشان
اسحق بن عمار را دو نفر گرفتند یکی امامی ثقه که در رجال نجاشی است و دیگر فطحی ثقه که در رجال شیخ است
و غیر این دو را باسم جد قرار دادند اسحق بن عمار بن حیان را امامی کنند و اسحق بن عمار بن موسی را
فطحی گرفتند و لهذا در سند باید رجوع بتمیز کنند تا معلوم شود که کدام یک میباشد و عمل علماء
همچنین بود تا زمان علامه طباطبائی بحر العلوم رحمه الله آن بزرگوار فرمود که بیش از دو که اسحق بن عمار

یک نفر بیشتر نیست و آنهم ثقه و امامی مذهب است و شیخ محدث نوری نور الله مرقده نیز همین را
اختیار کرده در خاتمه مستدرک الوسائل والله العالم

اسعد بن زراره خزرجی از نقباء دوازده گانه در شوال اول هجری وفات کرد و او اول کسی است
که در بقیع مدفون شد

اسلم قواس مکی مولی محمد الحنفیه روایت شده که افشا کرد سر حضرت باقر (ع) را که از اخبار
از قتل محمد بن عبدالله نفس زکیه باشد اسلم ابن خربوذ معروف بن خربوذ گفت حضرت چون
و از اطلاع یافت فرمود اگر مردم تمامی شیعه ما بودند سه ربع ایشان شکاک بودند و ربع چهارم احمق

اسمعیل ابن ابی زیاد معروف بسکونی معروفست که عامی مذهب بوده و بعضی از علماء
احتمال داده اند که او امامی مذهب بوده و چون مشهور بوده ما بین عامه و از قضات ایشان بوده
لاجرم تقیه میکرده و روایات او بسیار و عامه از مناقب علی است و طالب تفصیل رجوع کند بتعلیقه خاتمه مستدرک

اسمعیل بن جعفر صادق (ع) همانست که حضرت صادق (ع) او را بسیار دوست
میداشت و در زمان پدر وفات کرد و چون جنازه او را حمل میدادند حضرت امر میفرمود
او را بر زمین میگذاشتند و کفن از صورت او باز میکردند پس جبهه و ذقن و گردن و گلوی
او را می بوسیدند و چند دفعه چنین نمود و هم در حق او فرموده ما بدا لله کما بدا فی اسماعیل

ابنی و حکایت نب کردن او بسبب زدن دختر از نبی و هم قضیه او در عطا کردن مال بجهة چون مغنی
شارب الخمر و تلف شدن مال او معروفست و هم روایتی وارد است در ابتلای اسمعیل بشیطانی
که متمثل بصورت او میشد و تفصیل اجمال که چگونه شیطان متمثل میشود بصورت بنی آدم و امامی
نوافل باعنوان در فصل هشتم از جلد دوم دار السلام شیخ محدث نوری ذکر شده است رجوع شود
قبرش بقیع در دروازه شرقی سور مدینه واقع است

اسمعیل بن عبد الرحمن کوفی همان سدی معتبر مشهور است که کلام او را در
تفصیل قرآن نقل می کنند در سنه صد و بیست و هشت وفات یافت

اسمعیل بن عمار الصیرفی کوفی برادر اسحق است و او همانستکه حضرت صادق (ع) در حق
او و اسحق فرموده و قد یجمعهما لاقوام یعنی الدنیا و الآخرة و روایت است از پدر او عمار بن حیان
که گفت اخبار کردم بحضرت صادق علیه السلام از نیکی و نیکی کردن اسمعیل پسرم بمن
فرمود من او را دوست میداشتم و الحال زیاد شد محبت من باو

اسمعیل بن فضل هاشمی از اولاد حارث بن عبد المطلب و از اصحاب حضرت باقر (ع)
است و ثقه و جلیل القدر و از اهل بصره است و روایت است که حضرت صادق (ع)
در حق او فرموده کهل من کهولنا و سید من ساداتنا و اگر این روایت صحت داشته باشد

کافی است او را در فضیلت و شرافت

اسمعیل بن محمد حمیری معروف بسید حمیری مردی جلیل القدر و عظیم المنزلة و از مادحین
اهل بیت (ع) و معدود شده از جلای از اصحاب ائمه (ع) که مانند سید حمیری نشر فضایل
امیر المومنین و ائمه طاهرین را نموده باشد از اغانی ابو الفرج نقل است که از ملاحی روایت شده
که سید حمیری سواره در کناسه کوفه ایستاده گفت هر کس یک فضیلت از علی علیه السلام نقل کند که من
او را بنظم نیاورده باشم من این اسب را با آنچه بر من است باو خواهم داد پس محدثین شروع به
حدیث فضیلت کردند و سید مرحوم اشعار خود را که مضمون آن فضیلت بوده انشاد میکرد
تا آنکه مردی او را حدیث کرد او را از ابو الرعل المرادی که گفت خدمت امیر المومنین (ع) بودم که
مشغول به تطهیر شد از برای نماز و موزه خود را که از پای خود بیرون کرد ماری داخل
کفش آنجناب شد پس وقتیکه خواست کفش خود را بپوشد غرابی پیدا شد و موزه را ربود
و بالا برد پس افکند آن مار از موزه بیرون شد سید تا این فضیلت را شنید آنچه وعده کرده
بود بوی عطا کرد آنگاه آن را در شعر خود درآورد و گفت الا یا قوم من عجب العجاب
لخف ابی الحسین و للحباب الابیات و روایت شده که بواسطه شرب نبیذ در وقت وفاتش
رنگش سیاه شد سید گفت هکذا یفعل باولیائکم یا امیر المومنین (ع) یعنی با دوستان تو چنین

میکنند یا امیرالمومنین (ع) انگاه ریکش سفید شد و مثل ماه شب چهارده درخشید

فانشا یقول احب الذی تمات من اهل وتره تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك الخ و قصیدهٔ

معروفهٔ لامیهٔ عمرو که حفظ کردن و خواندن ان باعث دخول بهشت است از

اشعار سید است و حکایت مهاجات او با سوار بن عبد الله قاضی بغداد در زمان

منصور در رجال خود بشرح رفته و نسب او در رجال بحری باید

اسود بن یزید یکی از زهاد ثمانیه است که در رجال بن عبد قیس مذکور میشود و او از

منحرفین از امیرالمومنین (ع) بوده و هشتاد حج و عمره بجا آورده و کان یصوم حتی یخضر و یصفر [شفته] یخضر و یخیم الیلین

اسید بن حضیر از جملهٔ نقبای لیلة العقبه است و در جنگ احد هفت جراحت یافت

و رسول خدا (ص) در وقتیکه عقد اخوت ما بین صحابه بست اورا با زید بن حارثه برادر

قرار داد و او در قرائت قران بحسن صوت معروف بوده در سنه ۲۰ وفات کرد و در

بقیع بخاك رفت قال الشیخ ابو علی فی منتهی المقال اقول ذکره فی قسم الاول یعنی العلامه فی

صه وهو عجیب منه قدس سره بعد ما اشتهر عنه فی کتب العامة فضلا عن الخاصة

من اعترافه بکونه ممن حمل الحطب الی باب بیت فاطمه علیها السلام لاحراقه فلاحظ

اشعث بن قیس کندی از کسانیست که بعد از رسول خدا مرتد شدند و ابو بکر

لشکر بحرب ایشان فرستاد اورا اسیر کردند و نزد ابو بکر اوردند ابو بکر گناه اورا معفو

داشت و خواهر خود ام فروه را که عوراء یا نابینا بود باو تزویج کرد اشعث چون

شب زفاف بپای برد با اتباع خویش بمیان کوی و بازار مدینه عبور داد هر کجا

شتر و گاو و گوسفند دیدند ذبح کردند و بگذاشتند و بکن شتند غوغا از اهل

مدینه برخواست که اشعث دوباره مرتد گشت مردم بجهت دفع او جمع شدند اشعث

بخانه فرار کرد و از بالای بام مردم را ندا در داد که ای مردمان من خواهر خلیفه را

زفاف کردم مرا ولیمه لازم بود و چون در این شهر غریب بودم و اسباب و الات طبخ

برای من نبود این مواشی را از بهر ولیمه ذبح کردم شما این گوشتها را قسمت کنید

و تمامی اهل مدینه و وفود از نزد من حاضر شوید بهای انها را هرچه راضی شوید بدهم مردم

شاد شدند و ان گوشتها را بخش کردند و چندان مذبوح یافتند که در هیچ عیدا ضحی

ندیده بودند از این جهت اطلم من اشعث مثل گشت و اشعث را از ام فروه چهار

فرزند پدید امد محمد و اسماعیل و اسحق و جعده و محمد همانستکه شرکت کرد در خون

مسلم بن عقیل و قتل سید الشهداء (ع) و جعده همانستکه امام حسن (ع) را شهید کرد

و خود اشعث از خوارج گردید و شرکت کرد در خون امیرالمومنین (ع) و بعد از چهل

روز از شهادت انحضرت وفات نمود و در خطبهٔ نهج البلاغه است که امیرالمومنین (ع) باشعث

میفرماید علیك لعنة الله و لعنة اللاعنین حائك بن حائك منافق بن کافر و الله لقد اسرك الکفر

مرة و الاسلام اخری الخ قال ابن ابی الحدید کل فساد کان فی خلافة علی (ع) وکل اضطراب حدث

فاصله الاشعث

اصبغ بن نباته مجاشعی جلالت شانش معلوم است و از خواص حضرت امیرالمومنین (ع)

و از شرطة الخمیس است و پیوسته شمشیرش بر عاتق نهاده و منتظر فرمان امیرالمومنین (ع)

بود که هرجا اشاره فرماید شمشیر خود را فرود اورد و بعد از امیرالمومنین زندگانی کرد

و حدیث عهد اشتر و وصیت امیرالمومنین (ع) به پسرش محمد را او روایت کرده

ام خالد زن صالحهٔ فصیحه بوده و مایل بزید بن علی (ع) لهذا یوسف بن عمرو ثقفی که

والی عراق بود دست اورا قطع نمود و حکایت ورود او بحضرت صادق (ع) و ادر وقتیکه ابو

بصیر در خدمت انجناب بود در رجال کشی مسطور است

انس بن مالك انصاری خادم رسول الله (ص) بود و او همانستکه حضرت امیرالمومنین

از او و از بعض دیگر در باب حدیث غدیر خم شهادت طلبید و کتمان نمودند حضرت نفرین

فرمود در حق ایشان و بود ابی از خدا خواست که انس مبتلا ببرص شود دعای انجناب

مستجاب شد مبروص شد ومن در کتاب بعض الفضلاء فیما یتعلق بحدیث الغدیر او را ذکر کرده ام گویند

رسول خدا (ص) در حق انس دعا کرده بود اللهم ارزقه مالا و ولدا و بارك له لاجرم مال او از

همه انصار افزون گردید و هشتاد فرزند که دون از انها مغز بوده اورا پدید گشت و از ان مردم

که رسول خدا را دیدار کرده بجز ابو الطفیل عامر بن واثله بعد از انس بن مالك کسی نزیسته

اوس بن خولی انصاری خزرجی در بدر و احد و غزوات دیگر حاضر بود و هنگام وفات رسول خدا

(ص) طائفهٔ انصار خواستار شدند که یکنفر از ایشان در دفن و کفن تقدیم خدمت کنند

امیرالمومنین (ع) اوس را اذن داد به نحویکه در رجال خود بشرح رفته

اویس قرنی از زهاد تابعین و از حواریین امیرالمومنین (ع) و یکی از زهاد ثمانیه بلکه افضل ایشانست

که حال ایشان در رجال بن عبد قیس مذکور خواهد شد و اخوی از اصحاب نبی است که در صفین

با امیرالمومنین (ع) بیعت کردند بیذل مهجهٔ خود شان در رکاب او و پیوسته در خدمت ان

جناب قتال کرد تا شهید شد و اویس خدمت رسول خدا نرسیده و در روایتی است

که شاید از عامه باشد که انجناب روی باصحاب خود کرده فرمود که بشارت باد شما را بمردی

از امت من که اورا اویس قرنی گویند همانا او مانند ربیعه و مضر شفاعت می کنند

ایوب بن نوح بن دراج نخعی ثقه و جلیل الشان است و وکیل حضرت هادی و عسکری بوده

پدرش نوح قاضی کوفه بود و محمد بن جمیل جلیل القدر است چنانچه خواهد آمد انشاء الله در باب جیم

باب الباء

بتریه بضم موحده و سکون تاء مثناة فرقه‌ای از زیدیه میباشند که خواندند مردم را بولایت علی (ع) و مخلوط کردند آنرا بولایت شیخین و آن دو را امام میدانند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن میدارند و از اولاد علی (ع) هر کس خروج میکرد با او همراهی میداشتند و امامت را برای او ثابت میداشتند و ایشان اصحاب کثیر النوا و حسن بن صالح بن حی و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عتیبه و سلمة بن کهیل و ابو المقدام و ثابت حداد میباشند قال لهم زید بن علی تبرؤن من فاطمة بترتم امرنا بترکم الله فیومئذ سموا البتریه و ابن ادریس در سرائر فرموده که بتریه منسوبند بکثیر النوا بجهة آنکه او ابتر الید بوده

بدیل بن ورقاء الخزاعی جد شیخ اجل قدوة المفسرین شیخ ابوالفتوح رازی است که قبر شریفش در صحن حضرت حمزة بن موسی (ع) در نزدیکی حرم حضرت عبدالعظیم واقع است و تفسیرش در نهایت خوبی و بی نظیر است و گفته‌اند که تفسیر فخر رازی همان تفسیر ابوالفتوح است که فخر رازی اخذ کرده و بر آن تشکیکاتی افزوده و بالجمله بدیل از اصحاب رسول (ص) و مردی جهور الصوت بوده در سفر حجة الوداع با حضرت رسول (ص) بود در خیمه‌های اصحاب عبور میکرد

و مردم را از روزه آن ایام نهی میکرد و میگفت ایها الناس لا تصوموا هذه الایام فانها ایام اکل و شرب و البعال ای الجماع و عبدالله پسر بدیل همانستکه در صفین جنگ کنان تا سراپردهٔ معویه رفت و بسیاری را بکشت آخر الامر او را تیرباران نمودند و شهید کردند و دعبل خزاعی شاعر از احفاد بدیل است رحمهم الله

براء بن عازب بعین مهمله و زای معجمه انصاری خزرجی از اصحاب رسول خدا (ص) است چون حضرت امیرالمؤمنین (ع) از او شهادت خواست در باب حدیث غدیر کتمان نمود حضرت در حق او دعا کرد کور شد صاحب ناسخ فرموده که در غزوهٔ خندق حاضر بود و در جنگ جمل و صفین و نهروان ملازمت رکاب علی علیه السلام داشت و در زمان مصعب بن زبیر وفات یافت

براء بن معرور الانصاری الخزرجی از نقباء لیلة العقبه و از بزرگان انصار است و او اول کس است که در کعبه نماز گذاشت یکماه از آن پیش که رسول خدا (ص) هجرت بمدینه فرماید در ماه صفر وفات کرد و او همانستکه سه کار کرد هر سه سنت شد وصیت بثلث مال خود و وصیت باینکه روی او را بجانب مکه کنند در قبر بملاحظهٔ اینکه رویش بجانب رسول خدا (ص) در ... باشد و در استنجاء آب استعمال

کرد و مردم استنجاء باحجار می کردند

برید بن معویه العجلی مکنی بابو القاسم از وجوه فقهای اصحاب و ثقه و جلیل القدر و از حواریین حضرت باقر (ع) و صادق (ع) باشد و از برای او مکانت و محل عظیم است نزد ائمه و از اصحاب اجماع است حضرت صادق (ع) فرمود اوتاد زمین و اعلام دین چهار نفرند محمد بن مسلم و برید بن معویه و لیث بن البختری مرادی و زرارة بن اعین و هم در حدیثی در حق ایشان فرموده هؤلاء القوامون بالقسط هؤلاء القائلون بالصدق و هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون و هم فرموده بشارت ده مخبتین را بجنت و این چهار را اسم برده پس فرمود این چهار کس نجباء اند و امناء الهی اند در حلال و حرام خدا اگر ایشان نبودند منقطع میشد آثار نبوت و مندرس میگشت وفاتش در سنه ۱۵۰ واقع شده و پسرش قاسم بن برید نیز ثقه و از رواة اصحاب حضرت صادق علیه السلام است

بموحده و راء مهمله

بریده اسلمی از اصحاب سابقین و از کسانیکه رجوع کردند بامیرالمؤمنین علیه السلام و روایت شده که در وقت وفات رسول خدا (ص) در قبیلهٔ خود بود چون خبر وفات شنید رایتی برداشت و آورد و بر در خانهٔ امیرالمؤمنین (ع) نصب کرد عمر گفت که مردم اتفاق کردند و بیعت ابی بکر تو چرا مخالفت میکنی گفت من بیعت نمیکنم جز با صاحب اینخانه و بریده

همانستکه در زمان مهاجرت رسول خدا (ص) بمدینه اسب از فقرای آنحضرت تاخت تا بجائیکه درجای خود رغم شده در زمان یزید در مرو وفات کرد

بسر بن ارطاة قرشی از دشمنان امیرالمؤمنین (ع) است و او در زمان رسول خدا (ص) کودکی بود و در فتوحات شام حاضر بوده و هنگام خلافت امیرالمؤمنین (ع) با معویه پیوست و او همانستکه در صفین بمبارزت امیرالمؤمنین (ع) بیرون شد چون آنحضرت آهنگ او کرد او حیلهٔ عمرو عاص را در نظر آورد و عورت خود را مکشوف نمود و از مرگ برست و او مردی فاسق القلب و سفاک بود معویه او را با سه هزار نفر بیمن فرستاد از راه مدینه و مکه ایشان حرکت کردند و در این راه ظلم بسیار بر رعیت و مردمان فقیر و بینوا نمودند و چون وارد مدینه شد عامل امیرالمؤمنین (ع) ابو ایوب انصاری از او مخفی شد بسر مردم مدینه را بد گفت و معاشر یهود را ابناء عبید نامید و ایشان را تهدید بسیار نمود و خانه ابو ایوب و خانهای بسیاری را آتش زد و از همه بیعت گرفت برای معویه و روزی در مسجد مدینه بود گفت ای مردم شما ها ریش ها را خضاب کردید و عثمان را با خضاب کشتید غلامان را گفت در مسجد باشید هر کس خضاب کرده بکشید عبدالله زبیر و بعضی دیگر شفاعت کردند از ایشان عفو کرد پس بمکه رفت قثم بن عباس عامل امیرالمؤمنین (ع) از ترس او فرار کرد پس بسر مردم مکه را

بد گفت و از انها بیعت گرفت و دو پسران عبد الله بن عباس را در نزد بنی میمون بکشت
پس بطائف رفت و بنجران رفت و در انجا و در راه هر کجا شیعهٔ امیرالمؤمنین (ع) دید بکشت
و بصنعا رفت و قومی را بکشت و بجیشان رفت و شیعیان را بکشت کشتن ذریعی دوباره
بصنعا رجعت نمود و صد شیخ بکشت و فتنهٔ بسر زیاده از انستکه ذکر شود و نظیر او مسلم بن عقبه
بود که از جانب یزید بحجاز رفت و واقعهٔ حره واقع شد و بسر را بدعای امیرالمؤمنین
(ع) دیوانه شد شمشیری طلبید و پیوسته میگفت اعطونی سیفا اقتل به شمشیری از
چوب برای او درست کردند و مشکی باو میدادند پس پیوسته از ان شمشیر بمشک
میزد تا غش میکرد و می افتاد و بهمین حال بود تا بجهنم پیوست لعنه الله

بشر بن براء بن معرور از اصحاب رسول خدا (ص) و در جنگ بدر و احد و دیگر غزوات حاضر
شده در سال هفتم در خیبر وفات یافت بسبب لقمهٔ مسمومهٔ یهودیهٔ خیبریه که با رسول خدا خورد

بشر بن طرخان نخاس همان کسی است که فاطری برای حضرت صادق (ع) خرید هنگامی که
در حجر بود حضرت دعا کرد در حق او بکثرت مال و اولاد و دعای انجناب مستجاب شد و
در رجال کشی فرموده که در دلالت دعای انحضرت بکثرت مال و ولد در حق بشر مدح
تامل است چه انکه از انجناب مرویست که فرموده اللهم ارزق محبی محمد و ال محمد الکفاف وا

العفاف وارزق عدو محمد و ال محمد بکثرة المال والولد بلکه نوعی از ذم را افاده میکند و لکن
در کلام ایشان تامل است چنانچه معلوم است و این بشر غیر از بشر بن سلیمان نخاسی است
که از اولاد ابو ایوب انصاری است و امر نمود حضرت هادی او را بخریدن جناب
نرجس خاتون و فرمود انتم ثقاتنا اهل البیت

بشیر بن عبد العزیز مشهور بابی لبابه از طائفهٔ انصار و از حاضر شدگان بدر است بعضی
نام او را رفاعه گفته اند و او همانستکه یکی از ستونهای مسجد رسول خدا را نسبت باو
میدهند و از مواضع شریفهٔ روضه است که نماز و دعا در پای ان و اعتکاف و نشستن در نزد
ان هر یک مندوبست و وجه تسمیهٔ این ستون را باسطوانهٔ ابی لبابه و اسطوانهٔ توبه با دعای
در نزد ان را حقیر در هدیة الزائرین در اعمال روضه ذکر کرده ام

بشیر نبال از اصحاب حضرت صادق (ع) و از جملهٔ حدیث است محمد بن زید شحام
در مدینه خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد حضرت پرسید تو کیستی عرض
کرد از موالیان شما از اهل کوفه ام فرمود در کوفه که را میشناسی گفت بشیر نبال و برادرش
شجره را فرمود چگونه است احسان ایشان با تو گفتم نیکو ست فرمود بهترین مسلمانان
ان کسیستکه وصل کند و اعانت نماید و نفع بخشد الخ

بکر بن محمد بن حبیب مشهور بابو عثمان مازنی سید اهل علم است در نحو و لغت و عربیه
و از علمای امامیه است و مسکنش در بصره بوده و مقلد او مشهور و قضیهٔ او در زمان
واثق بالله در بیت اظلیم ان مصابکم رجلا در کتب اهل ادب مسطور است و وفاتش در سنهٔ ۲۴۸ واقع شده

بکار بن زبیر پدر زبیر صاحب موفقیات همانستکه از جانب رشید والی مدینه بود و
علویین و ال ابو طالب را بسیار اذیت نمود و بمرض ابتلائی رسانید چنانچه در مقاتل ابوالفرج مسطور است

بکیر بن اعین برادر زراره است حضرت صادق بعد از موت او فرموده والله لقد انزله الله
بین رسوله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و هم وقتی یاد او کرد فرمود رحم الله بکیرا و قد والله فعل و
در روایتی است که او از حواریین حضرت باقر و صادق (ع) بوده و او را شش پسر بوده
عبد الله و جهم و عبد الحمید و عبد الاعلی و عمر و زید و اولاد جهم از بزرگان اهل حدیث
و صاحبان تصنیف اند از جمله حسن بن جهم ثقه عدل است و سلیمان بن حسن بن جهم جد
ابوغالب زراری است و اول کسیکه از ال زراره منسوب بزراره گشت سلیمان بود که
حضرت هادی علیه السلام او را زراری لقب داد و پیش از ان ایشان را بکیرین میگفتند

بلال بن رباح مؤذن رسول خدا (ص) و از اصحاب بدر است و در مشاهد ان حضرت
حاضر شده و بعد از وفات انحضرت اذان نگفت مگر یکدفعه بخواهش حضرت فاطمه و اذانرا هم تمام نکرد

وهم نقل شده که یک سفری از شام بمدینه رسول خدا (ص) عبد بدر امد اصحاب از او خواهش
نمودند که یکدفعه اذان بگوید قبول کرد و در سنهٔ بیست یا در سنهٔ هجده در دمشق
بطاعون وفات کرد در باب صغیر مدفون شد حضرت صادق (ع) در حق او فرموده
که بلال عبد صالح بود و صهیب عبد سوء بود و نقل شده که بلال بیعت نکرد
با ابوبکر عمر گریبان او را گرفت و گفت این جزاء ابوبکر است که ترا ازاد کرده تو بیعت
با او نکنی گفت اگر ابوبکر مرا بجهت خدا ازاد کرده مرا برای خدا واگذارد و اگر بجهت
خدا نبوده اینک من حاضرم من بیعت نخواهم کرد با کسیکه رسول خدا او را خلیفهٔ
خود ننموده و ان کسیرا که جانشین خود کرده بیعت او در گردن ما است تا روز قیامت عمر گفت
لا ابا لک با ما در مدینه اقامت نکن لاجرم بدمشق هجرت نمود در انجا وفات نمود ره

باب التاء

تقی بن نجم حلبی از جملهٔ شیوخ و علمای معروف بابو الصلاح و تلمیذ شیخ و سید است

تمام بتخفیف میم پسر دهم عباس بن عبد المطلب است در زمان کودکی او عباس باوی
بازی میکرد و این شعر میخواند تموا بتمام فصاروا عشرة یا رب فاجعلهم کراما برره
و غیر از تمام و کثیر و حارث بقیهٔ پسرانش از ام الفضل بود که خواهر میمونه ضجیع پیغمبر است

و از غرایب اتفاقات آنستکه مدفن پسران عباس از هم دور افتاده با آنکه ام الفضل هفت پسر خود را در یکجا نهاد

باب الثاء المثلثه

ثابت بن دحداح همانستکه در جنگ احد چون بانک بر آمد که محمد (ص) شهید شد ثابت آواز برداشت که یا معشر الانصار انا ثابت بن الدحداح ان کان محمد (ص) قد قتل فان الله عز وجل حی لا یموت فقاتلوا عن دینکم چند تن از انصار با او پیوسته شدند و حمله افکندند خالد بن الولید او را با نیزه شهید کرد و مردم او نیز شهید شدند

ثابت بن دینار معروف به ابوحمزه ثمالی بضم مثلثه ثقه جلیل القدر خدمت حضرت سجاد و باقر و صادق و مقداری از زمان امام موسی (ع) را درک کرده و حضرت رضا (ع) در حق او فرموده که ابوحمزه در زمان خود مانند لقمان در زمان خود بوده و بروایتی سلمان زمان بوده و روایت شده که ابوحمزه دختری داشت بزمین افتاد و دستش شکست نشان شکسته بند داد گفت استخوانش شکسته شده باید او را جبره کرد ابوحمزه بحال آن دختر رقت نمود و گریست و دعا کرد شکسته بند خواست دست او را جبیره ببندد دید اثاری از شکستگی ندارد بدست دیگرش نظر کرد دید آنهم عیبی ندارد گفت این دختر عیبی ندارد و هم روایت است که حضرت صادق (ع) باو فرموده که من راحت

می‌یابم هرگاه ترا می‌بینم وفات او در سنه ... واقع شد و در ایام ناخوشی او ابوبصیر خدمت حضرت صادق (ع) رسید حضرت احوال ابوحمزه را پرسید ابوبصیر گفت ناخوش بود فرمود هرگاه برگشتی بنزد او از جانب من او را سلام برسان و او را بگو که فلان ماه در فلان روز وفات خواهی کرد گفتم فدایت شوم بخدا ما با او انس داشتیم و او از شیعیان شما است فرمود راست گفتی پس فرمود ما عندنا خیر لکم و نقل شده که اولاد او نوح و منصور و حمزه با زید شهید شدند و هم روایت است که روزی حضرت صادق (ع) فرستاد ابوحمزه را طلبید و چون وارد شد حضرت فرمود انی لاستریح اذا رأیتک و روایت است که علی و حسین و محمد پسران ابی حمزه تمام ثقه و فاضل بودند شیخ جلیل قطب راوندی از صدوق نقل کرده و او بسند خود از ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) که یکی از احکام شرع بنی اسرائیل که بمجوس تفاوت میکرد چون وقت وفاتش رسید بدختر اش فرمود چون من رحلت کردم مرا غسل ده و کفن نما و بپوشان صورت مرا و بگذار سر او روی سر من که نخواهی دید از من چیزیکه ترا بد آید انشاء الله یعنی پرده من فاش نخواهد شد و جانوری تولید نخواهد نمود پس چون وفات کرد و بجا آورد دختر او را او زمانی مکث کرد پس وقتی کفن از صورت او دور نمود دید کرمی که مستعرض سوراخ دماغ او شده اثر

فزع کرد پس چون در شب خوابش برد شوهر خود را در خواب دید که باو گفت آیا فزع کردی از آنچه دیدی گفت بلی گفت بخدا قسم آن جانور مسلط بر من نشد مگر بجهت برادر تو و حکایتش آنستکه روزی برادر تو بایکی دعوی داشت و بجهت مرافعه نزد من آمده بود من گفتم خدایا چنان کن که حق با برادر زن من باشد چون دعوا برادر کردند اتفاقا چنان شد که من دوست میداشتم حق با برادر تو بود و من باین جهت خوشحال شدم و چون میل من بیک طرف بود این عقوبتش است که مشاهده کردی

ثابت بن قیس بن الشماس الخزرجی خطیب انصار در جنگ یمامه کشته شد و از برای او قضیه عجیبه ایست شهید ثانی رحمه الله فرموده که او خطیب پیغمبر (ص) بوده و رسول خدا (ص) شهادت داده بودند از برای او به بهشت (ر)

ثعلبه بن عمرو ابو عمره انصاری است که از اصفیاء اصحاب امیرالمؤمنین (ع) شمرده شده و در حرب جمل صد هزار درهم برای اعانت حرب خدمت امیرالمؤمنین (ع) تقدیم کرد و در صفین در رکاب آن حضرت بود و شهید شد رضوان الله علیه

ثعلبه بن میمون از وجوه اصحاب و فقهاء و زهاد بوده و کثیر العباده و قاری و فقیه و نحوی و لغوی بوده و فصیح اللسان بوده وقتی که هرون الرشید قصد که نمود

بکوفه آمد خواست برود بمسجد سماک عبور کرد از پای غرفه که ثعلبه در او بود شنید که ثعلبه در نماز وتر است و دعا میخواند و چندان فصیح و خوش عبارت دید او را که هارون توقف کرد و کلمات او را استماع نمود و مردم نیز از عقب او ایستادند و جمع شدند و دعای او را اصغا نمودند

ثوبان بن ابراهیم ذوالنون مصری معروف است که یکی از رجال طریقت است که در سنه دویست و چهل ۲۴۰ وفات کرد و نوادر حکایاتش بسیار است

باب الجیم المعجمه

جابر بن عبدالله انصاری صحابی جلیل القدر و از اصحاب بدر است روایات بسیار از پیغمبر او رسیده در سنه هفتاد و هشت ۷۸ وفات کرد در آن وقت چشمان او نابینا شده بود و زیاده از نود سال عمر کرده بود و سلام حضرت رسول (ص) را بحضرت امام محمد باقر (ع) او تبلیغ کرد و او است اول کسیکه زیارت کرد امام حسین علیه السلام را در روز اربعین و منتهی میشود باو سند اخبار لوح آسمانی که در آن است نصوص خدا بر ائمه (ع) و او زیارت کرده آن لوح را در نزد حضرت فاطمه (س) و جابر همانستکه پیوسته در مدینه ... امیرالمؤمنین تحریص مینمود و میگردید در کوچه‌های مدینه و مجالس مردم عبور میکرد و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر و هم میفرمود معاشر اصحاب تادیب کنید اولادهای خود را

بدوستی علی (ع) پس هرکه اباکرد از دوستی او بسبب مادرش چه کرده و ورود او بر معویه
و محجوب بودن او تا چند روز و مراجعت او از شام و قبول نکردن او عطایای معویه را در تتمة المنتهی مذکور است

جابر بن یزید جعفی آنچه از روایات مستفاد میشود او حامل اسرار علوم اهل بیت (ع) بوده
وگاه گاهی بعضی از معجزات اظهار می‌نموده که عقول مردم تاب شنیدن آنها نداشته لهذا او را
نسبت باختلاط داده‌اند والا روایات در مدح او بسیار است بلکه در رجال کشی است که گفته
شده منتهی شده علم ائمه (ع) بچهار نفر اول ایشان سلمان فارسی است و دوم جابر و سیم
سید و چهارم یونس بن عبد الرحمن و مراد از جابر همین جابر جعفی است نه جابر انصاری بتصریح
علماء و هم از جابر مرویست که گفته حدیث کرد مرا حضرت باقر (ع) هفتاد هزار حدیث که
من باحدی نگفته‌ام و نخواهم گفت هرگز و گفتم بحضرت باقر که فدایت شوم بار بزرگی بار من
کرده‌ای بواسطه این احادیثیکه بعنوان سر بمردم نگویم و بسا باشد که جوش میزند در سینه
من که فرو میگیرد مرا شبه جنون فرمود هرگاه چنین باشد برو در بیابان و گودی بکن
و سر در آن کن و بگو حدیث کرد مرا محمد بن علی بن الحسین و چنین

جریر بن عبد الله همانستکه رسالت امیرالمؤمنین (ع) را برای معویه بشام
برده و مدتی در مجلس معویه بوده ولکن آخر کار از آنحضرت منحرف شده بمعویه پیوست و آنحضرت

و آنحضرت خانه او را در کوفه خراب کرد و مسجد جریر در کوفه از مساجد ملعونه کوفه است
که بجهت شکرانه شهادت امام حسین بنا شد و در سال وفات رسول خدا اسلام آورده
بود و طول قامتش شش ذراع بوده و او همان کس است که عمر بن الخطاب او را یوسف هذه
الامه خطاب میکرد چه بسیار نیکورو بوده و از جریر منقولست که چون بخدمت حضرت
رسالت رسیدم مرا تعظیم تمام کرد و نزدیک خود از برای نشستن من ردای مبارک خود
گسترانید تا بنشینم اما من از روی ادب پای بر روی رداء ننهادم پس آنحضرت رو بسوی
اصحاب کرد و فرمود اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و بالجمله او در شمار مبغضین امیرالمؤمنین است
و گویند در آخر عمر دیوانه شد

جعدة بن هبیره همانستکه از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) امارت خراسان داشت
و مادرش ام هانی خواهر امیرالمؤمنین (ع) است که در روز فتح مکه حین آن از بنی مخزوم که
رسول خدا (ص) خونشان را هدر فرموده بود بخانه او پناه برده بودند و بقول ابن ابی الحدید
دو نفر بودند یکی هبیره و دیگری مردی از بنی اعمام او امیرالمؤمنین را خبر کردند آنجناب
با شمشیر کشیده بدر خانه ام هانی آمد ام هانی در خانه آمد و دست او را در ها با
شمشیر سخت بداشت تا هبیره و دیگر پناهندگان فرار کنند و چون امیرالمؤمنین

آنجناب با پیغمبر (ص) بگفت آنحضرت فرمود لو ولد ابو طالب الناس کلهم لکانوا شجعانا قد
اجرنا من اجرت ام هانی و امنا من امنت فلا سبیل لک علیهما اگرچه اولاد تمام مردم در
خانه ابو طالب بود بتمامت شجاع در میآمدند آنگاه فرمود آنکس را که ام هانی پناه
داد و امن ساخت من پناه دادم و امن ساختم و ام هانی غیر از جعده سه پسر دیگر
از هبیره داشت هانی و عمرو و یوسف و جعده مردی فارسی و شجاع و فصیح بوده و از اشعار
اوست ابی من بنی مخزوم ان کنت سائلا و من هاشم امی لخیر قبیل فمن ذا الذی یبنی
علیّ بخاله کخالی علی ذی الندی و عقیل و وارد شده که عتبة بن ابی سفیان باوی گفت
که این شجاعت و شدت تو در حرب از جانب خال تست یعنی از امیرالمؤمنین (ع) پس
گفت لو کان خالک مثل خالی لنسیت اباک

جعفر بن ابی طالب الطیار (ع) برادر امیرالمؤمنین (ع) جلالت آنحضرت زیاده از
آنستکه ذکر شود علی بن ابراهیم قمی روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود که پروردگار
من برگزید مرا با سه نفر از اهل بیت من که من بهتر و پرهیزکارترین ایشانم و فخر نمیکنم
و برگزید مرا و علی و جعفر پسران ابو طالب را و حمزه پسر عبد المطلب را الخ و انصار روایت
کرده است از حضرت باقر (ع) در تفسیر آیه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله

علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا که مراد از من قضی نحبه حمزه
و جعفر و من ینتظر علی بن ابی طالب (ع) است و بسیار است در فضیلت آنجناب که ائمه
هرکدام که فخریه خود را ذکر کرده‌اند فرموده‌اند و منا جعفر الطیار و این در کلمات
ائمه بسیار است شهادت آنجناب در غزوه موته واقع شد و نقل شده آنگاه که شهید
شده بود مابین سینه و منکبین آنحضرت از نیزه و شمشیر نود جراحت بشمار رفته بود

جعفر بن حسن بن یحیی بن السعید الحلی شیخنا الاعظم و مولانا المعظم الامام السعید ابو القاسم
معروف بمحقق علامه زمان و فقیه دوران یگانه عصر خویش صاحب شرایع و نافع و معتبر و غیره
است جلالت شان آن بزرگوار از آنکه مشهور است که زبان توان ستایش و ثنای آن کند چه
ظاهر است که چون جمال بغایت رسد دست مشاطه بیکار ماند و چون بزرگی و جلال بحد
کمال رسد بازار وصافان شکسته گردد قبر شریفش در حله است تاریخ وفاتش زبدة المحققین رحمه الله

جعفر بن عثمان (عفان ظ) همانستکه وارد شد بر حضرت صادق (ع) در وقتیکه زید شحام و جمعی
از شیعیان کوفه حاضر بودند حضرت او را نزدیک خود طلبید و با او فرمود که شنیده‌ام
در مرثیه حسین (ع) شعر میگوئی و نیکو میگوئی عرض کرد بلی فدایت شوم فرمود بخوان
او خواند آنحضرت و جماعت حاضرین گریستند و اشک حضرت بر رو و موی اصحاب الشد

پس فرمود ای جعفر بخدا که ملائکه مقربان در اینجا حاضر شدند و شنیدند شعر ترا برای
حسین (ع) و گریستند چنانکه ما ها گریستیم بلکه بیشتر و خدا واجب گردانید برای تو
بهشت را در اینساعت باسرها و امر نمود ترا و میخواهی زیاده تو بگویم گفت بلی ای آقای
من فرمود هر که برای حسین (ع) شعر بگوید و بگرید و بگریاند بسبب ان خدا واجب کند
برای او بهشت را و بیامرزد اورا

جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه شیخ اجل افقه اقدم ابو القاسم جلالت او
زیاده از انستکه در این مختصر گفته شود استاد شیخ مفید و صاحب کتاب کامل الزیارات
قبر شریفش در بقعه کاظمین (ع) در پایین پای حضرت جواد (ع) با قبر شیخ مفید ره
وابن حجاج شاعر رضوان الله علیهم واقع است و مزار مشهور در قم است

جمیل بن دراج ثقه جلیل القدر و وجه الطائفه از اصحاب حضرت صادق (ع)
و موسی (ع) و از اصحاب اجماع است از فضل بن شاذان مرویستکه داخل شدم
بر ابن ابی عمیر و او در سجده بود و طول داد سجده را چون سر از سجده برداشت
گفتم خیلی سجده را طول دادی گفت کجا بودی تا جمیل بن دراج را میدیدی همانا برا و
وارد شدم او را بحال سجده یافتم پس بسیار طول داد بسجدهٔ خود را چنین که سر بلند

حاکمه حدیث شریف را نه وسعوت
که در کامل الزیاره است از اصل کتاب
منیت بلکه بتفق قراین مؤلف در ای
درج کرده اند و از اهدو طریق ذکر کرده یکی
یکی طریق مولف و دیگر از شیخ خود
ابو القسم علی بن محمد بن عبدون کوفی
از مزاحم بن عبد الوارث بصری و جمع
بین الروایتین کرده و حدیث از کرفته
تا یا اخی سر باب بکم پس گفته و قال
مزاحم بن عبد الوارث فی حدیثه فقال
یا اخی سر باب بکم الی اخره علامه
مجلسی ره این حدیث را از کامل الزیاره
از زیاره بشد نقل کرده بدون مقدمه
و ذکر سند مزاحم لهذا الحض ادر که وقال
مزاحم بن عبد الوارث فی حدیث که بر
حدیث است منتج مساله که این کلمه حیث
در سندکه داخل بوده و جزو حدیث برده معلوم اگر اینه شد نه مراجعه با صل کتاب و احتیاط را عنوانی منتهی عفی عنه

کرد من بمن صحبت طول سجده رامیان او بردم او گفت کجا بودی که طول سجدهٔ معروف
من بن حرب بودرا میدیدی قال علی بن مسعود سئلت ابا جعفر حمدان بن احمد الکوفی عن نوح بن دراج
فقال کان من الشیعه و کان قاضی الکوفه فقیل له لم دخلت فی اعمالهم فقال لم ادخل فی اعمال هولاء
حتی سئلت اخی جمیلاً یوماً فقلت له لم لا تحضر المسجد فقال لیس لی ازار و قال حمدان مات جمیل عن ثمانیه

جندب بن جناده بضم جیمین ودال ابن مهمله بن حرث ابو ذر غفاری یکی از ارکان اربعه
رضوان الله علیهم است و او سیم کس و بقولی چهارم یا پنجم کس است که ایمان اورد و بعد از
مسلمانی باراضی خود شد و در جنگ بدر و احد و خندق حاضر نبود انگاه بخدمت
حضرت رسول (ص) امد و ملازمت خدمت داشت و مکانت او در نزد رسول
خدا (ص) زیاده از انستکه ذکر شود و حضرت در فضیلت او فراوان فرمایش کرده
و او را شبیه عیسی بن مریم (ع) در زهد کرفته و در حق او حدیث ما اظلت الخضراء
فرموده گویند که تشیع اهل جبل عامل از برکات اوست و قضیه صدمات ات
جناب در زمان عثمان و اوردن او را از شام عدیده و لخولج او از مدینه و ابتلاات
او در ربذه و وفات او آنجا و حیداً غریباً و ماندن جنازهٔ او بر روی زمین تا انکه
مالک اشتر و ابن مسعود و دیگران که از زوار حجاج بودند او را تغسیل و تکفین و دفن فرمو

هر یک در جای خود بشرح رفته

جندب بن کعب گویند رسول خدا (ص) در حق او فرمود جندب و ما جندب یضرب
ضربه یفرق بین الحق و الباطل و این معنی او وقت مکشوف افتاد که ولید بن عقبه بحکم
عثمان امارت کوفه یافت و مردی ساحر که ابو لبنان نام داشت در نزد او شعبده
و بوالعجیبها میکرد از جمله یکروز برای ولید بن عقبه چنان می نمود که بر نهان جاری در
میرفت و از دو او شکلها بیرون میشد و هم چنان بر بعمادی رفت و از دهانش بیرون میکرد
و دیگر انکه سر خود را از بدن قطع میکرد و بدور می افکند انگاه پیش می آمد و سر خود
میگرفت و بجای خود می نهاد مردم از ان کردار ها شگفتی مینمودند و بعید نبود
که مردم نادان کار پیغمبران را از این گونه قیاس کنند جندب بانگ بر مردم زد که شما
را سحره کرفته است و پیش شد و تیغ بزد و او را بکشت و گفت اگر میتوانی خود را
زنده کند ولید پلید را از انکار خوش نیامد بفرمود تا او را در زندان نمودند برادر
زادهٔ جندب که از فرسان عرب بود با تیغ کشیده برفت و زندانبان را بکشت و او را
نجات داد جندب در اخر کار در اراضی روم با کافران جهاد همی کرد و در سال
دهم خلافت معویه در ان اراضی وفات یافت و ابن جندب همان ابن زهره است که فضل

بن شاذان گفته که از کبار تابعین و رؤسا ایشان و زهاد ایشان جندب بن زهیره
قاتل الساحر است و جماعتی دیگر را نام برده که در مسیب بن نجبه ذکر میشود انشاء الله

جویریه بن مسهر العبدی از اصحاب امیر المومنین (ع) است حضرت باو فرمود اَحبِب محمد دال
مُحِبَّ آلِ محمّدٍ ما احبّهم فاذا ابغضهم فابغضه وابغض مُبغض آل محمّد (ص) ما ابغضهم
فاذا احبهم فاحببه و انا الشرک و انزل و الشرک و حدیث رد شمس برای حضرت
امیر المومنین (ع) در ناحیه بابل از جویریه منقولست و او همانستکه امیر المومنین (ع) خبر
از شهادت او داده بود هشام بن محمد سائب کتابی نوشته در مقتل رشید وکیفیت شهادت
هجری و میثم تمار و جویریه رحمهم الله

باب الحاء المهمله

حارث اعور ابن عبد الله همدانی بسکون میم از فقهاء اصحاب امیر المومنین (ع) و از
دوستان انجابست و حدیث لا یموت عبد یحبنی فیخرج نفسه حتی یرانی حیث
یحب و لا یموت عبد یبغضنی فیخرج نفسه حتی یرانی حیث یکره را حضرت باو فرموده
در ان شبیکه بخدمت انجناب مشرف شد حضرت فرمود چه ترا در اینوقت اینجا
آورده عرض کرد محبت تو بخدا قسم پس حضرت اینفرمایش را فرمود و اشاره بهمین است

ای که گفتی ومن یمت یرنی - جان فدای کلام شیرینت
کاشکی صد هزار مرتبه مرگ - مردمی تا بدیدمی رویت
هجری ۱۳۶۶ خاکسار علی ... جمادی الاول

شعر معروف یا حار همدان من یمت یرنی و بدانکه نسب شیخنا البهائی رحمه الله بحارث منتهی میشود لهذا حارثی گاهی بعد از اسم خود مینویسد و بنویسد که امیرالمؤمنین (ع) کاغذی بجهت او نوشته مشتمل بر وصایای جلیله و من چند فقره از انوار آن را ایراد کرده قال (ع) وتمسک بحبل القرآن وانتصحه واحل حلاله وحرم حرامه وصدق بما سلف من الحق واعتبر بما مضى من الدنيا لما بقي منها فان بعضها يشبه بعضا وآخرها لاحق باولها وكلها حائل مفارق واحذر كل عمل يعمل به في السر ويستحيى منه في العلانية واحذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه انكره او اعتذر منه ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفى بذلك كذبا ولا ترد على الناس كل ما حدثوك به فكفى بذلك جهلا واحذر صحابة من يفيل رأيه وينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه واسكن الامصار العظام فانها جماع المسلمين واكثر ان تنظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر وخادع نفسك في العبادة وارفق بها ولا تقهرها وخذ عفوها ونشاطها الا ما كان مكتوبا عليك من الفريضة فانه لا بد من قضائها وتعاهدها عند محلها واياك ان ينزل بك الموت وانت آبق من ربك في طلب الدنيا واياك ومصاحبة الفساق فان الشر بالشر ملحق ووقر الله واحبب احباءه واحذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس تخ

حارث بن خالد قرشی از مهاجرین حبشه است در حبشه چهار فرزند او در وقتی با اتفاق فرزندان آهنگ مدینه کرده در عرض راه بآبی رسیدند فرزندان او از آن آب بخوردند جملگی بمردند

حارث بن خزمه خزرجی در بدر و احد و سایر غزوات حاضر بوده و او همانست که در غزوه تبوک که شتر پیغمبر یاوه شد کافران گفتند که چه پیغمبریست که از شتر خود خبر ندارد حضرت نشان شتر را بگفت و او را بفرستاد تا شتر را بیاورد

حارث بن کلده ثقفی طائفی از اطباء معروفین عربست و او همانست که سمیه مادر زیاد بن ابیه کنیز او بوده و فارعه مادر حجاج بن یوسف اول زن او بوده و او را طلاق گفت بنکاح یوسف بن عقیل در آمد و حجاج از او بزاد چنانچه در تاریخ خود بشرح رقم کردم و حارث در زمان جاهلیت بکسری پیوست و کلمات حکمت آمیز از او بسیار نقل شده و او همانست که با ابابکر از طعام مسموم یهود بخوردند ابوبکر بعد از پانزده روز از اثر آن بمرد و حارث از اثر زهر کور شد گویند حارث تا زمان حکومت معویه زنده بود بکرور جهان افتاد که ماری بروی ظاهر شد گفت ممکن است که مرد عالم به نزدیک فضل

و قوت نفس کار بزبانی کند و سم افاعی در وی کارگر نشود گفتند اگر چنین است که تو گوئی تو نیز مرد حکیمی دست دراز کن و این مار را ماخوذ دار حارث را بجوت دانش بجنبش در آورد دست برد و مار را بگرفت مار او را امهال نگذاشت در زمان او را بگزید چنانچه به پشت افتاد و جان بداد

حارث بن المغیرة النضری از اصحاب صادقین و حضرت کاظم (ع) و بسیار جلیل است و توثیق بسیار از او شده و روایت شده از زید شحام که گفت داخل شدم بر حضرت صادق (ع) آنحضرت بمن فرمود تجدید توبه کن و عبادت خود را تازه کن گفتم از این فرمایش خبر مرگ بمن دادید فرمود ای زید آنچه نزد ماست از برای تو بهتر است و تو از شیعیان ما باشی امر صراط و میزان و حساب شیعیان ما با ما راجع است بخدا قسم من بشما مهربان ترم از خود شما بخودتان ای زید گویا می بینم ترا در درجه حوزت از بهشت و رفیق تو در آنجا حارث بن مغیره نضری است و این زید از اجلاء شیعه است چنانچه بعد معلوم میشود روی الکشی ره عن یونس بن یعقوب قال کنا عند ابی عبدالله (ع) فقال اما لکم من مفزع اما لکم من مستراح تستریحون الیه ما یمنعکم من الحارث

بن المغیرة النضری

حبابه الوالبیه آن زن مومنه است که امیرالمؤمنین و دیگر ائمه (ع) را تا زمان حضرت رضا (ع) را درک نموده و او را صاحبة الحصاة گویند امیرالمؤمنین (ع) سنگریزه را خاتم بر آن نهاد بخوبیکه نقش گرفت در آن پس فرمود هر که بعد از من بتواند که خاتم خود را در این حصاة نقش کند او امام است لهذا حبابه آن حصاة را با خود داشت و نزد ائمه (ع) یک یک آورد و ایشان خاتم بر آن نهادند و او اطبع نمودند تا زمان حضرت رضا و بعد از نه ماه از امامت آن حضرت وفات کرد و روایت است که امام رضا (ع) پیراهن خود را برای او کفن مرحمت کرد و وارد شده که در زمان علی بن الحسین (ع) صد و سیزده سال از سن حبابه گذشته بود و از پیری رعشه گرفته بود حضرت با انگشت سبابه باو اشاره فرمود جوان گردید و روایت است که وقتی حبابه اسدی با صالح بن میثم بر او وارد شدند و او ابن میثم را نشناخت حبابه گفت او پسر برادر تست حبابه گفت میخواهید من حدیثی کنم شما را آنچه شنیده از حضرت امام حسین (ع) شنیده ام گفتند بلی گفت وقتی بر آنحضرت وارد شدم

و سلام کردم و جواب فرمود و ترحیب کرد پس فرمود وای حبه تو و دیو بلیلت ما میانی کفتم وای علتی که عارض من شده فرمود حبیبت ان پس من حامر خود را از روی برص خود بود اشتم و عرض کردم که این است علت من دست خود را بر ان برص کذاشت و فریب دعا خواند چون دست برداشت خدا این برص را زایل کرد پس انجناب فرمود ای حبه همانا نیست احدی بر ملت ابراهیم (ع) در این امت غیر از ما و شیعیان ما و ما سوای ایشان از ما بری میباشند

حبه بحاء مهمله مفتوحه و باء موحده عرنی بضم عین مهمله و فتح راء از اصحاب حضرت امیر المومنین (ع) و از اهل یمن است کفته شده که او غالی در تشیع بوده در حدود سنه ۷۶ وفات کرد

حبیب بن اوس طائی جلیل عالی معروف بابو تمام صاحب حماسه امامی مذهب بلکه از رؤسای شیعه بوده در ایام حضرت جواد (ع) وفات کرد و از برای اهل بیت (ع) بسیار شعر کفته و قصیده کفته در ذکر ائمه (ع) تا حضرت جواد (ع) و ابو تمام را در صناعت شعر محلی رفیع و مرتبتی عظیم بوده ابن خلکان اورده که ابو تمام چهارده هزار ارجوزه از عرب از حفظ داشته غیر از قصاید و مقاطیع و صاحب ریاض العلماء در وجه تسمیه دیوان شعر او بحماسه فرموده وجه انستکه اشعار اوایل

ان در وصف حماسه یعنی شجاعت است باین سبب مجازا او جمیع دیوان حماسه کفتند بالجمله علمای سیر کفته اند که از قبیله طی سه کس بیرون امده اند که هر کدام در باب خود منفرد بوده اند حاتم طائی در جود و داود طائی در زهد و ابو تمام طائی در شعر

حبیب بن مظاهر و فی صح مظهر الاسدی ره ی ن سمی هو اجل شانا من ان یوصف وکفاه انه من السبعین الرجال الذین نصروا الحسین (ع) ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورهم والسیوف بوجوههم وهم یعرض علیهم الامان والاموال فیابون فیقولون لاعذر لنا عند رسول الله (ص) ان قتل الحسین (ع) ومنا عین تطرف حتی قتلوا حوله رحمهم الله تعالی وحشرنا معهم بوجهه فی جوار مولانا الحسین (ع) کویند حبیب (ره) قران بجمله از بر داشتی و هر شب بعد از نماز خفتن تا رسیدن سپیده قران را تمام قرائت نمودی

حجاج بن یوسف ثقفی همان غلام ثقیف است که امیر المومنین (ع) کرة بعد کرة در مخاطبات خود با اهل کوفه از امارت و خونریزی او و کرفتاریهای مردم در زمان او خبر داده و کاهی تعبیر از او بابا و ذحه نموده و ابن ابی الحدید و غیره در شرح ان کلماتی کفته اند و حجاج جبان بود که حضرت امیر المومنین (ع) خبر داده بود که ان جهنم الدنیا لا یبقی و لا تذر عدد کشتکان او را غیر از انچه که بسبب حروب و عساکر او کشته شده اند نصد و بیست

و بیست هزار شمار اورده اند کویند در حبس او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن که شانزده هزار از انها برهنه و عریان بودند اند بسیار رفتند مرد و زن با هم حبس میکرد و حبس او را سقفی و سایه ای نبود و از شیعیان امیر المومنین بسیار بکشت کمیل و قنبر و یحیی بن ام الطویل را او شهید کرد و اخر کسیرا که شهید کرد سعید بن جبیر بود و بالجمله انچه در خباثت و ظلم حجاج وارد است زیاده از انستکه ذکر شود عمر بن عبد العزیز کفته که اکر هر امتی خبیث خود را برای مغالبه بیرون اورد ما حجاج را بمقابل انها در آوریم غلبه خواهیم نمود

حجر بن عدی کندی بتقدیم حاء مهمله مضمومه بر جیم از ابدال شمار رفته و در کامل بهائی است که زهد و کثرت عبادت او در عرب مشهور بوده کویند شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی و او همانستکه معویه او را در سنه ۵۱ با بعضی از اصحاب او بسعایت زیاد بن ابیه از عراق طلبید و او را با پنج تن دیکر صبرا شهید کرد و سید علیخان (ره) نقل کرده که حجر در وقت شهادت بکسانیکه نزد او حاضر بودند وصیت کرد که قید اهن را از من برندارید و خون ان از من مشوئید تا فردای قیامت من معاویه را باینحال ملاقات کنم فقیر کوید که در اینکار تشبیهی بید اکرد بحضرت موسی کاظم (ع) شیخ اجل حسن بن موسی نوبختی در کتاب فرق روایت کرده که حضرت موسی کاظم (ع) با قیود مدفون شد و خود انجناب وصیت

دو مرد کابوس عارض شده که ابو برده بن ابو موسی اشعری محضری نوشت در کشتن حجر بن عدی و جمعی از رؤسای شهادت خود را بران نوشتند

[illegible]

کرده بود بابیطلب و بالجمله حجر جائستکه در حرب صفین از جانب امیر المومنین (ع) امارت لشکر کنده داشت و در حرب نهروان نیز امیر لشکر انجناب بود و قبر شریفش در عذرا ده قریه ای از دمشق واقع است کویند ربیع بن زیاد الحارثی که از جانب معویه عامل خراسان بود چون خبر شهادت حجر را بشنید خدا را بخواند و کفت الهی اکر ربیع را در نزد تو خیری است جانش را معجلا قبض کن هنوز از مجلس در ره دهان داشت که وفات نمود

حذیفه بن الیمان العبسی ره یکی از ارکان اربعه و از انهفت نفریست که بر حضرت فاطمه (ع) نماز کذاشتند و حضرت امیر (ع) در حق ایشان فرموده ضاقت الارض بسبعة بهم یرزقون وبهم ینصرون وبهم یمطرون و حذیفه از بزرکان اصحاب رسول خدا (ص) و خاصان امیر المومنین (ع) است و در میان صحابه مخصوص بود بشناختن منافقین و دانستن نامهای ایشان و اکر در نماز جنازه کسی حاضر نمیشد خلیفه ثانی بر او نماز نمی کذاشت و او پیش از حضرت سلمان والی مدینه بود پس معزول شد و سلمان منصوب شد بعد از فوت سلمان دوباره والی شد بود تا زمان خلافت حضرت امیر المومنین (ع) بفاصله چهل روز بعد از او وفات کرد در مداین نزدیک سلمان مدفون شد

حریز بن عبد الله سجستانی از معروفین اصحابست و کتبی در عبادات نوشته

از جمله کتاب صلوة است که مرجع اصحاب و معتمد علیه و مشهور است بوده و در روایت
معروفه حماد است که بحضرت صادق (ع) گفت انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة و بالجمله او
از اهل کوفه است لکن بجهة تجارت مسافرت بسجستان میکرد بسجستانی مشهور گشت
و در زمان حضرت صادق (ع) شمشیر کشید بجهة قتال خوارج سجستان و روایت شده
که حضرت او را جفا کرد و محجوب کرد از خودش و او همانست که یونس بن عبد الرحمن فقه بسیار
از او نقل کرده و سجستان معرب سیستانست وهی ناحیة کبیرة واقعة علی جنوب هرات
ارضها کلها سبخة رملة والریاح بها لا تسکن ابدا وکثرة الافاعی ما کثروا فیها من القنافذ
والسلاحف ینسب الیها رستم الشدید (پهلوان) وعن میزان الذهبی ان فی زمن بنی امیة لما اعلنوا اهل
الشرق والغرب ومکة والمدینة علی سب علی بن ابیطالب (ع) امتنع اهل سجستان من
ذلک حتی انهم شرطوا فی معاهدتهم مع بنی امیة الا ان یاتوا ذلک ان شاء الله تعالی

حسان بن ثابت انصاری خزرجی شاعر رسول خدا (ص) و معروف بکثرت جبن بوده است
در هیچ یک از مشاهد حاضر نشده از کثرت ترس و در واقعه احزاب خود را در میان
زنان انداخته بود و در پناه صفیه دختر عبد المطلب در میان حصن فارع مینشست چون
جهودان گمان میرفت که پیغمبر (ص) را در جنگ خندق طریق نجات بدست نخواهد شد

یکی از جهودان که دلاور و تناور بود بکنار حصن صفیه آمد وهی ترتیب الات صعود
میکرد صفیه گفت تیغ بگیر ای حسان و از این باره فرود شو و گردن این سگ بزن و اگر نه
او باره صعود دهد و بعیان عورات در اید فقال حسان لا والله ماذاک فی ولو کان
فی لخرجت مع رسول الله (ص) و بروایت دیگر عرض کرد که مرا معلوم است که مرد اینکار نیستم
و از من اینگونه مبارزت نیاید صفیه چون این بدید عمودی بگرفت و از فراز بام بزیر
قلعه شتافت بر جهود در امد و در اول حمله جهود را بدستیاری عمود از پای در آورده
و بکشت و حسان را فرمان کرد که اکنون برو و جامه او را برگیر چه از بهر آنکه مردی بیگانه
بود نتی او را عریان نتوانستم دید حسان را باز آن دلیری نبود که جامه مرده را
باز کند گفت من حاجت بدین جامه ندارم گویند که حسان در اصل شجاع بوده علتی
پیدا کرد بان سبب جبان گشت صد و بیست سال عمر کرد و در سنه ٥٤ وفات
کرد و اشعار او در غزوات و منقبت امیر المؤمنین (ع) و هجو مشرکین بسیار است
و او یکی از شعرای مخضرمین است که ادراک جاهلیت و اسلام نموده و در روایتست
که حضرت رسول (ص) در حق اشعار هجو او که در هجو مشرکین قریش گفته بود فرموده
لهذا اشد علیهم من وقع النبل این اشعار بر دشمنان از زخم خدنگ کاری تر است

و در روز غدیر خم چون قصیدهٔ ینادیهم یوم الغدیر نبیهم را بخواند رسول خدا (ص) با او فرمود
لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک و این شرط را از آنجهت ذکر کرد که مبادا [illegible]
مخالفت او را در امر کار امیر المؤمنین (ع) چنانچه حق تعالی در قرآن مجید مدح زنان
پیغمبر را مشروط ساخته بقوله تعالی یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن و اگر
این ملاحظه نبود با اطلاق میفرمود چنانچه مدح اهل بیت (ع) را در هل اتی مقید بشرطی
نفرموده

حسان بن مهران برادر صفوان جمال و از اصحاب حضرت صادق (ع) و کاظم (ع) و جلیل
ثقة است و گفته اند او اصح و اوجه از صفوان است

حسن بن ابی سعید المکاری او و پدرش از وجوه واقفه میباشند و او همانست که
حضرت رضا (ع) در حق او فرموده اطفأ الله نور قلبک و ادخل الفقر بیتک

حسن بن ابی عقیل العمانی الحذاء شیخ اقدم اجل افقه از متکلمین و فضلاء امامیه است
و اقوال او در کتب فقهیه مشهور است کتاب المتمسک بحبل آل الرسول و کتاب الکر و الفر
فی الامامة از تصنیفات اوست

حسن بن الجهم بن بکیر بن اعین جد ابو غالب زراری و پدر سلیمان است که

حضرت هادی (ع) از او و زراری تعبیر فرموده و حسن از حضرت کاظم و رضا (ع) حدیث
روایت کرده و در کافی روایت کرده که وقتی بحضرت موسی گفت مرا از دعا فراموش مفرمائید
حضرت فرمود مگر میدانی که من ترا فراموش میکنم گفت با خود فکر کردم و گفتم که آنحضرت
برای شیعیان خود لابد دعا میکند من هم از شیعیان اویم گفتم مرا فراموش نمیفرماید
فرمود چگونه دانستی عرض کردم بسبب اینکه من شیعه شمایم و شما هم برای شیعیان
دعا میکنی فرمود از غیر این طریقی میدانی گفتم نه فرمود هرگاه خواستی بدانی حال خود
را نزد من نگاه کن ببین حال مرا نزد خودت یعنی اگر مرا در نظر داری من نیز ترا در نظر
دارم و اگر فراموش کرده مرا منهم چنین بدان

حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) معروف بحسن مثلث برادر عبد الله
و ابراهیم مادر ایشان فاطمه دختر سید الشهداء (ع) در محبس هاشمیه شهید
شده اند اخبار ایشان را مفصلا در تتمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفا نگاشته ام

حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) که او را حسن مثنی گویند مردی جلیل
و رئیس و صاحب فضل و ورع و متولی صدقات امیر المؤمنین (ع) بود و در کربلا در
ملازمت رکاب عموی خود امام حسین (ع) بود و او با اهل بیت اسیر شد اسماء

بن خارجه فزاری که خویش مادری او بود او را خلاص کرد از اسیری و بقولی جراحت
بسیار بر بدن داشت اسماء او را در کوفه با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا
صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد و حسن شوهر حضرت فاطمه بنت الحسین است
شیخ مفید روایت کرده که چون خواست یکی از دختران عموی خود را تزویج کند حضرت
سید الشهداء (ع) فرمود ای پسرک من هر کدام از دو دختران مرا خواستی اختیار کن
تا بتو تزویج کنم حسن خجالت کشید که جواب بگوید حضرت فرموده که من اختیار کردم
برای تو دخترم فاطمه را که شباهتش بمادرم فاطمه زهرا (ع) بیشتر است و بالجمله حسن
و فاطمه بسیار یکدیگر را دوست میداشتند و حسن سی و پنج سالگی
وفات یافت و در بقیع بخاک رفت و فاطمه بر قبرش خیمه زد و یکسال بسوگواری او
نشست و شبها مشغول نماز و روزها روزه میداشت و چون مدت یکسال
منقضی شد موالی خود را فرمود که چون شب تاریک شود خیمه را از سر قبر حسن
باز کنند و چون شب تاریک شد گوینده را شنیدند که میگفت هل وجدوا
ما فقدوا و دیگری در پاسخ او گفت بل یئسوا فانقلبوا و بعضی گفته اند که فاطمه بدین
شعر لبید تمثل جست هنگامی که خواست از سر قبر برود الی الحول ثم اسم السلام علیکما

و من یبک

و من یبک حولاً کاملاً فقد اعتذر جامع این کتاب عفی عنه گوید که ظاهراً در آن زمان این
مطلب شایع بوده که زنهای مخدره شوهر دوست سر قبر شوهر خود تا یکسال اقامت کنند
و سوگواری نمایند ابن اثیر در کامل در حال زنی دختر امرء القیس گفته و گفته شده که او
اقامت جست بر سر قبر امام حسین (ع) مدت یکسال پس از آن عود بمنزل کرد و از اسف
و حزن بر آنحضرت وفات کرد

حسن بن حمزة بن علی مرعش بفتح میم و کسر عین سید جلیل القدر زاهد و ورع عالم
ادیب از اجلاء طایفه و فقهاست نسبش به پنج واسطه منتهی میشود بحسین پسر
امام زین العابدین (ع) و شیخ تلعکبری از او روایت کرده سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات کرده

حسن بن راشد بغدادی ابوعلی مولی لآل المهلب ثقه و جلیل القدر است روایت میکند از حضرت
جواد (ع) و او غیر حسن بن راشد یا حسین بن راشد کوفی است که از حضرت صادق (ع) روایت میکند

حسن بن زراره همانستکه حضرت صادق (ع) در حق او و برادرش حسین زراره دعا کرده فرموده
احاطهما الله و کلاهما و رعاهما و حفظهما بصلاح ابیهما کما حفظ الغلامین

حسن بن زیاد العطار الکوفی ثقه و او همانستکه دین خود را بر حضرت صادق (ع)
عرض کرده چنانچه حضرت عبد العظیم (ع) بر حضرت هادی (ع) پس از آنکه اعتراف بتوحید

و نبوت

و نبوت و اقرار بائمه نمود تا بآنحضرت رسید حضرت فرمود چه میخواهی میخواهی که
من ترا دوست داشته باشم (باین جهة) من ترا دوست دارم

حسن بن زین الدین الشهید العاملی (ره) از وجوه علماء و فقهای امامیه صاحب
تالیفات رشیقه در حدیث و فقه مانند منتقی الجمان و معالم و اثنی عشریه و غیرها است
و او و سید محمد صاحب مدارک که پسر خواهر اش باشد در نزد جناب مولانا
احمد اردبیلی (ره) تلمذ کرده اند سید محمد پیش از او وفات کرد بر قبر سید نوشت
رجال صدقوا الآیه و مرثیه هم برای او گفته و بر قبر نوشت وفات او در سنه ۱۰۱۱ واقع شد

حسن بن علی بن ابی عثمان ملقب بسجاده و موصوف بغالی از اصحاب حضرت
جواد (ع) غالی و ملعون است و او از عقایدش است که در اسلام نصیبی ندارند
و ابو الخطاب محمد بن ابی زینب را ترجیح بحضرت رسول (ص) میدهد علیه لعنة الله

حسن بن علی بن الحسن بن عمر الاشرف بن علی بن الحسین السجاد (ع) ابو محمد اطروش
از صاحبان تالیف و معتقد امامت ائمه است و این سید جلیل معروف بناصر
کبیر و جد امی سید مرتضی و رضی است و زیدیه بلاد دیلم اعتقاد عظیمی است و از
کتاب تفسیر او بسیار نقل می کند ابن ابی الحدید در وصف او گفته هو شیخ الطالبیین

و عالمهم

و عالمهم و زاهدهم و ادیبهم و شاعرهم ملک بلاد الدیلم و الجبل و یلقب بالناصر للحق
و جرت له حروب عظیمة مع السامانیة و توفی بطبرستان فی سنة ٣٠٤ و سید مرتضی در شرح
مسائل ناصریه فرموده و اما ابو محمد الناصر الکبیر و هو الحسن بن علی فضله فی علمه و زهده
و فقهه اظهر من الشمس الباهرة و هو الذی نشر الاسلام فی الدیلم حتی اهتدوا به بعد الضلالة
و عدلوا بدعائه بعد الجهالة و سیرته الجمیلة اکثر من ان تحصی و اظهر من ان تخفی

حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلی کوفی از وجوه طایفه از اصحاب رضا (ع) و نبیره
دختر الیاس صیرفی است که از شیوخ از اصحاب صادق (ع) بوده و از جد خود الیاس
روایت کرده که در وقت احتضار گفت شاهد باشید و این ساعت
دروغ گفتن نیست هر آینه شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود والله نمیمیرد
بنده که دوست دارد خدا و رسول و ائمه (ع) را پس آتش مس کند او را و این
کلام را اعاده کرد دو بار و سه بار بدون آنکه از او سؤال کنند و شیخ طوسی
روایت کرده از احمد بن محمد بن عیسی قمی (ره) که بجهت طلب حدیث رحلت کردم بکوفه
و ملاقات کردم در آنجا حسن بن علی وشاء را و از او سؤال کردم که کتاب علاء بن رزین
و ابان بن عثمان را برای من بیاور چون آورد گفتم دوست میدارم که اجازه دهی

بمن روایت

بعد روایت این دو کتاب را گفت خدا ترا رحمت کند چه عجله داری برو مونس آن
روی آنها بعد سماع کن گفت گفتم که از حوادث روزگار ایمن نیستم گفت اگر میدانستم
از برای حدیث مثل تو طالبی است هر آینه بسیار اخذ حدیث میکردیم چه آنکه من درک
کردم در این مسجد نهصد تن از مشایخ را که هر یک میگفت حدثنی جعفر بن محمد (ع)
نیز گوید که از این روایت معلوم میشود که در سابق اهل قم چه قدر طالب حدیث بوده اند
که شد رحال میکرده اند از قم تا کوفه بطلب حدیث و هم اعتماد ایشان باصول بوده
و روایت نمیکرده اند حدیث را مگر بالاجازه یا سماع از مشایخ

حسن بن علی بن فضال تیملی مکنی بابی محمد از حضرت رضا (ع) روایت کرده و جلیل
القدر و عظیم المنزلة و زاهد و ورع و عابد و موثق در روایت بوده و او اگر چه فطحی
مذهب و قائل بامامت عبد الله افطح پسر حضرت صادق (ع) بوده اما در آخر
رجوع کرده و او را در عبادت و زهد شهرت است و مصلای او در جامع کوفه
در پای ستون هفتم معروف بستون ابراهیم (ع) که افضل مقامهای مسجد است
بوده و در روایت فضل بن شاذان است که شنیده در مسجد الربیع از جماعتی که در
حق حسن بن فضال باهم می گفتند که ابن فضال اعبد من رأینا و سمعنا است هما بوده

هر روز بصحرا و سر بسجده میگذارد و چندان سجده او طولانی و با سکینه است که مرغ
بر روی او می نشینند بخیال آنکه جامه یا خرقه ایست و حیوانات وحش در دور
او چرا می کنند و انس با او دارند بجهت انسی که با او گرفته اند و بعضی او را از
اصحاب اجماع گرفته اند و فاتش در سنه ۲۲۴ واقع شد و پسرش احمد فطحی و ثقه

حسن بن علی بن محمد الطبرسی شیخ عالم فاضل ماهر خبیر از علماء زمان بهاء الدین
محمد بن محمد صاحب دیوانست که در زمان هلاکو خان وزارت داشته اند و بهاء
الدین محمد نظیر صاحب بن عباد بوده لاجرم مولانا حسن بن علی طبرسی کتبی باسم او
تالیف کرده از جمله اربعین بهائی در فضائل امیر المؤمنین (ع) و دیگر کامل بهائی در
سقیفه فرموده که چون من مناقب الطاهرین و احوال اولا تصنیف نمودم و آن
حمله تولا بود لازم بود در قسم تبرا هم شروع کردن لهذا این کتاب را در تبرا تالیف
نمودم و آن کتاب شریفی است در بلده بمبئی بطبع رسیده ولکن خیلی کمیاب است
ولکن من در دو سال قبل که از آن شهر عبور کردم یک نسخه از آن بدست آوردم
لکن افسوس و آه که چندان سقیم است که انتفاع از آن متعسر است

حسن بن کثیر بجلی کوفی شیخ مفید روایت کرده از او که گفت شکایت کردم بحضرت

باقر (ع) از حاجت خود و جفای اخوان فرمود بد برادریست برادری که رعایت
تو بکند در وقت غنای تو و ترا واگذارد و قطع کند از تو در وقت فقر تو پس امر
فرمود بغلام خود که کیسه پولی بمن داد که هفتصد درهم داشت و فرمود این را در نفقه
خود صرف کن و هر گاه تمام شد مرا خبر کن

حسن بن محبوب السراد (الزراد) و زراد هم گفته شده که حضرت رضا (ع) بیزنطی فرمود زراد مگو
بلکه بگو سراد صاحب مشیخه و ثقه جلیل القدر و از ارکان اربعه عصر خود و از اصحاب
اجماع است از حضرت رضا (ع) روایت می کند و در آخر سنه ۲۲۴ بسن هفتاد و پنج
وفات کرده و او از شصت نفر از اصحاب حضرت صادق (ع) روایت مینموده که از جمله
علی بن رئاب است که پدرش محبوب عوض هر حدیثی که از علی مینوشته یک درهم
بحسن میداده و علی بن رئاب از ثقات و اجلاء علمای شیعه است و برادرش یمان
از رؤسای خوارج بوده و در هر سالی سه روز با هم جمع میشدند و مناظره
میکردند پس از آن از هم جدا میشدند و دیگر با هم بکلام حتی بسلام مخاطبه نمیکردند

حسن بن موسی النوبختی پسر خواهر ابو سهل بن نوبخت از علماء و متکلمین امامیه
فیلسوف عظیم الشان است مصنفات بسیار در کلام و فلسفه و رد بر مجسمه و غلات

و اصحاب تناسخ و غیره دارد و از جمله مصنفات او فرق الشیعه است

ابونواس

حسن بن هانی معروف بابو نواس شاعر است که در سنه ۱۹۸ در بغداد وفات کرده
و او را بهره عظیمی از شعر بوده و له اشعار رائقه منها فی مدح سیدنا علی بن موسی الرضا
(ع) و صلوات الله علیه مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن
علویا حین تنسبه فماله فی قدیم الدهر مفتخر الابیات روایت شده از یکی از اصدقاء
ابو نواس که گفت من بعد از مرگ ابو نواس برای او جزع بسیار کردم بجهت معاصی بسیار
او و عذاب الهی برای او تا دیدم او را در خواب دیدم با هیئت خوشی از او پرسیدم
که خدا با تو چه کرد گفت مرا آمرزید بسبب چند بیتی که گفته بودم گفتم آن ابیات کدام
است گفت نزد مادرم است صبحگاهی نزد مادر او رفتم و حکایت را بگفتم
و مطالبه آن ابیات نمودم مادرش نوشته بیرون آورد بخط ابو نواس این اشعار او بود
یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة فلقد علمت بان عفوک اعظم ان کان لا یرجوک الا محسن
فمن الذی یدعوا و یرجو المجرم الی آخر یا من علیه توکلی و کفانی اغفر لی الزلات انی اثم

حسن بصری

حسن بن یسار بصری همانستکه بفصاحت و بلاغت معروف بوده از ابو عمرو بن
العلا نقل شده که گفته ندیدم فصیح تر از حسن بصری و حجاج بن یوسف ثقفی [illegible]

ازاین دو کدام صحیح تر بوده کفته حسن ولادت او در دو سال قبل از وفات
عمر بن الخطاب شد و در همان شبی که حسن وفات کرد ابو عبیدهٔ نحوی بصری متولد
شد کویند که مادر حسن خیره کنیز ام سلمه زوجهٔ پیغمبر (ص) بوده و کاهیکه خیره
پی حاجتی میرفت و حسن میکریست ام سلمه پستان خود را بر دهان او میکذاشت و
او را مشغول میساخت و کاهی شیر از پستان ام سلمه بیرون می آمد و او می مکید
لاجرم کفتند حکمت و فصاحت حسن از برکت پستان ام سلمه بوده و صوفیه و اهل
سنت را اعتقاد تمامی است بحسن و اکثر شیعه او را منحرف میدانند از امیر المومنین
و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و از برای او مطاعن بسیار نقل کرده اند

حسن بن شیخ فقیه سدید الدین یوسف بن مطهر الحلی معروف بآیة الله العلامه رفع
الله فی الخلد مقامه جلالت شانش و علو مقامش از آن بیشتر است که در این مختصر ببعضی از آن اشاره شود
و انا اذا مدحته کنت کمن قال لذکاء ما انورک و للخضاره ما اغزرک و ان فصاحته من نسج شعر
و عشرین حرفا عن معالیه قاصر الخطاب پسر خواهر محقق حلی است و تصانیفش در علوم
با آنکه تمام در نهایت تحقیق و تدقیق است بمرتبه ایست که حساب کردند اکر تقسیم
شود بر ایام عمر شریفش از مهد تا لحد نصیب هر روزی کراسی شود و شیخ ابو علی

قال ابن ابی الحدید و ممن قیل انه یبغض
علیا و یذمه الحسن بن ابی الحسن البصری
ابو سعید روی عنه حماد بن سلمه انه
قال لو کان علی یاکل الحشف بالمدینه
لکان خیرا له مما دخل فیه و رووا عنه
انه کان من المخذلین عن نصرته و روی
عنه ان علیا رآه یتوضا للصلوة و کان
ذا وسوسه فصب علی اعضائه ماء کثیرا
فقال له ارقت ماء کثیرا یا حسن فقال
ما اراق امیر المومنین (ع) من دماء
المسلمین اکثر قال او ساءک ذلک
قال نعم قال فلا زلت مسوءا قالوا
فما زال الحسن عابسا قاطبا مهموما
الی ان مات فاما اصحابنا فانهم
یرفعون عنه و ینکرونه و یقولون
انه کان من محبی علی بن ابی طالب
والمعظمین له. منه

در منتهی المقال از مجمع البحرین نقل کرده که بعض فضلاء پانصد مجلد از مصنفات
علامه (ره) بخط خود علامه دیده اند پس از آن شیخ ابو علی کفته بلکه در کتاب روضة العارفین
نقل کرده از بعض شراح تجرید که از برای علامه قریب هزار تصنیف است و بالجمله
علماء و فقهاء از بحر علم او مغترف و بعظمت و بزرکواری آن معظم مقر و معترفند
در شب یازدهم محرم ۷۲۶ وفات کرد و جنازه اش را بنجف حمل کردند و در جوار قبر امیر المومنین او را بخاک سپردند

حسین بن بسطام او و برادرش ابو عتاب کتابی در طب نوشته اند از روی
احادیث بسیار پر فائده و منافع اطعمه و رقی و تعویذات در آن بسیار است

حسین بن روح شیخ اجل ابو القاسم است که از طائفه جلیله نوبختی است که
همه از طائفه علما و متکلمین و صاحب تالیف بوده اند و این بزرکوار نایب سیم امام
عصر عجل الله فرجه است و بعد از فوت محمد بن عثمان تاج نیابت بر سر کذاشت و زیاده
از بیست و یکسال مشغول بامر سفارت بود و مرجع امور شیعه بود در سنه ۳۲۶
برحمت ایزدی پیوست قبر شریفش در بغداد در آخر کوچه ایست در وسط بازار عطاران

حسین بن زید بن علی بن الحسین الشهید (ع) ابو عبد الله ملقب بذو الدمعه حضرت
صادق (ع) او را تبنی کرده و تربیت نموده و دختر پسر عم خود ارقط را تزویج او نموده

کفته اند که او را ذو الدمعه می کفتند بجهت کریستن او در تهجد در نماز شب خود
و او سیدی زاهد و کثیر العلم بوده به برکت حضرت صادق علیه السلام

حسین بن سعید الاهوازی بن حماد بن مهران مولی علی بن الحسین (ع) ثقه جلیل
القدر از راویان حضرت رضا و جواد و هادی (ع) است اصلش از کوفه است لکن
با برادرش حسن باهواز منتقل شد پس از آن بقم تحویل کرد و نازل شد بر حسن
بن ابان و در قم وفات کرد و سی کتاب تالیف کرده و برادرش حسن پنجاه کتاب تصنیف
کرده و در تصنیف این سی کتاب شرکت کرده و این سی کتاب در میان اصحاب معروفست
بنحویکه کتب سایرین را بآن قیاس میکنند و میکویند که فلان کتابهایش مثل کتب
حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است یا زیاده است و هکذا و احمد پسر حسین ملقب
بدندان مرمی بغلو است و در قم وفات کرده

حسین بن عبید الله بن ابراهیم الغضائری ابو عبد الله وجه الشیعه و شیخ مشایخهم
صاحب رجال است و این همان ابن غضائری است که اقوال او در کتب علما رجال
خصوص در جرح و تعدیل تضعیف روات شایع است و کفته اند کم است ثقه که از جرح
او سالم مانده و بسیاری کفته اند که ابن غضائری مطلق صاحب رجال احمد نجل جلیل حسین است

ابن الغضائری

و صاحب روضات الجنات کلام را در این مقام بسط داده وفاتش در نیمه صفر سنه ۴۱۱
واقع شده و او از اجلاء شیوخ شیخ و نجاشی و غیرهما میباشد

حسین بن علی بن الحسن المثلث شهید فخ قتیل بسیار جلیل القدر است احوال او و والدش و
شهادتشان در کتاب منتهی الآمال فی ذکر مصائب النبی و الآل نکاشته ام

حسین بن علی بن الحسین السجاد سیدی فاضل و ورع و جلیل راوی احادیث بسیار از پدرش
سید سجاد و عمه اش حضرت سید الشهداء و برادرش حضرت باقر (ع) است در سنه [illegible] وفات
کرد و در بقیع بخاک رفت شیخ مفید از او روایت کرده که فرمود ابراهیم بن هشام مخزومی والی
مدینه بود و ما را جمع میکرد روز جمعه در نزدیک منبر پیغمبر (ص) پس شروع میکرد بد کوئی و شتم
در حق امیر المومنین (ع) تا آنکه در یکی از روزهای جمعه که ما را جمع کرده و آن مکان از جمعیت مملو شده بود
و من خود را بمنبر چسبانیده بودم که خوابم ربود ناکاه دیدم که قبر شکافته شد و مردی
با جامهٔ سفید از قبر بیرون آمد و بمن کفت تو را محزون نمیکند کلمات این شخص کفتم بلی والله فرمود
بکشا چشمان خود را و ببین چه خواهد کرد خدا با او پس ناکاه دیدم که ابراهیم در حالیکه
بد کوئی میکرد با میر المومنین علیه السلام از بالای منبر افتاد و بمرد لعنه الله

حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ثقه جلیل القدر صاحب تالیفات است و از

پدر و برادرش رئيس المحدثين و جماعتی دیگر روایت میکند و او و برادرش صدوق بدعای امام زمان متولد شدند

حسین بن علی بن سفیان ابوعبدالله بزوفری معروف رحمه الله شیخ مشایخ و ثقه جلیل القدر و صاحب تصانیف است

حسین بن بشار از اصحاب حضرت کاظم (ع) و واقفی مذهب بوده و قائل بامامت حضرت رضا (ع) نبوده و وقتی در سرّ با خدمت حضرت رضا (ع) رسید عرض کرد آیا زمین خالی از امام میشود فرمود نه گفت دو امام در یکوقت میباشد فرمود نه مگر آنکه یکی از ایشان صامت باشد گفت من دانستم که تو امام نیستی فرمود از کجا دانستی گفت از جهة آنکه تو اولاد نداری و امامت در اعقاب است فرمود بخدا سوگند که نخواهد گذشت ایام و لیالی مگر آنکه متولد شود برای من پسری از صلب من که در مقام من قیام نماید و احیای حق و محو باطل نماید و اشاره فرمود از این کلمه بحضرت جواد علیه السلام

حسین بن محمد تقی الطبرسی شیخنا الاعظم و عمادنا الاقوم صفوة المتقدمین و المتأخرین خاتم الفقهاء و المحدثین سحاب الفضل الهاطل و بحر العلم الذی لیس

الشیخ حسین النوری

له ساحل مستخرج کنوز الاخبار و محیی ما اندرس من الآثار کنز الفضائل و بحرها الجاری شیخنا و مولانا المحدث النوری انار الله تعالی برهانه بلیس از علما و فقهاء و صاحبان تصنیف است و در دار السلام اشاره بحال او شده و ولادت شیخ ما در هیجدهم شوال ۱۲۵۴ سنه در یکی از قرای نور واقع شده و در طهران بعالم فقیه حاجی شیخ عبد الرحیم بروجردی والد عیال خویش تلمذ کرده و در سنه ۱۲۷۸ هجرت بعراق عرب فرموده و از جناب عالم نحریر و فقیه جامع علامه عصره و واحد دهره شیخ العراقین مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی استفادهٔ علوم فرموده و زمانی قلیلی نیز در مشهد غروی در مجلس درس مرحوم شیخ اجل اعلم اعظم حاجی شیخ مرتضی الانصاری رضوان الله علیه حاضر شده و در سنه ۱۲۸۴ مسافرت بعجم فرموده بجهة زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) و در سنه ۱۲۸۶ رجوع بعراق فرموده و در آن سال وفات شیخ العراقین واقع شد. شیخ مرحوم بزیارت خانهٔ خدا مشرف شد و این دفعه دوم او بود چون برگشت و چند سال در نجف اشرف ماند انتکاء مهاجرت فرمود بناحیه مقدسه سرّ من رای در زمان مهاجرت سید سند حجة الاسلام و نادرة الایام واستاذ الکل و مجدد المذهب فی القرن الثالث عشر

المنتهی الیه ریاسة الشیعة فی عصره و المطاع الذی انقاد له الجبابرة لمهیبته الذی یعجز عن وصف ادنی معالیه اللسان رئیس المسلمین الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی قدس الله تربته الشریفه و چندی در سامره بود تا آنکه دفعه سیم بحج بیت الله مشرف شد و بعد

از حج خانه و هجرت مراجعت بعراق مهاجرت بعجم بقصد زیارت حضرت امام رضا و بعد از قضاء

از قضاء وطر از مسافرت مراجعت نمود بسامراء و بود در آنجا تا در سنه ۱۳۱۴ که مهاجرت کرد بنجف اشرف بعزم توطن و در آن بلدهٔ شریفه مقیم بود تا سال هزار و سیصد و بیست که در شب چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاخره یکساعت از شب گذشته از دنیا رحلت نمود و در صبح روز بیست و هفتم که روز وفات حضرت هادی (ع) بود در صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) در ایوان سیم از ایوانهای شرقی باب القبله بخاک رفت و مصیبتش بر عامه مسلمین خصوص بر این داعی که در خدمتش منزلت اولاد او داشتم چندان تلخ گذشت که هنوز تلخیش را در کام خود می بینم و بر فقدان او تاسف میخورم اسئل الله تعالی ان یقدس لطیف تربته و یجمعنی و ایاه فی مستقر رحمته و کم له رحمه الله من الله تعالی الطاف خفیه و مواهب غیبیه و نعم جلیه و اعظمها انه رحمه الله مع کثرة اسفاره الف تالیفات کثیرة رائقة و تصنیفات فائقة تبلغ عددها الثلثین یخبر کل واحد منها عن طول باعه و کثرة اطلاعه منها کتاب مستدرک

الوسائل و مستنبط المسائل فی مجلدات تقرب من تمام الوسائل و کان رحمه الله حسن المحاضرة سریع الکتابة کثیر الحافظة مقبلاً علی شأنه مستوحشاً عن اوثق اخوانه و کان شدید العبادة کثیر الزهادة لم تفته صلوة اللیل و القیام فی طاعة ربه فی آناء اللیل و کان جامعاً احلی کل مکرمة و شرافة و حاوی کل خصلة و فضیلة و بلغ من کل فنونه ذروته و اخذ من کل علم شریف جوهره و حقیقته اما علمه فاحسن فیه معرفة الرجال و الاحاطة بالاقوال و اطلاعه بدقایق الآیات و نکات الاخبار بحیث یتحیر العقول عن کیفیة استخراجه جواهر الاخبار عن کنوزها و ترجع الابصار حاسرة عن ادراک طریقته فی استنباط اشاراتها و رموزها فسبحان الله من کثرة اطلاعه و طول باعه و شدة تبحره فی العلوم و الاخبار و السنن و الآثار و کان بحراً مواجاً و سراجاً وهاجاً و کان ضنیناً بعمره بحیث لم یدع دقیقة من دقائق عمره و نفایس جوهر حیوته یمضی بلا فائدة و یفنی بلا عائدة بل اخذ منه حظه و نصیبه اما بجمع شتات الاخبار و تالیف متفرقات ما ورد عن ائمة الاطهار و اما بالذکر و تلاوة الآیات او بالصلوة و النوافل المندوبات مواظب لکل سنة سنیة و مؤدب لمبسور دقائق الآداب الدینیه کان واعظاً لغیره بافعاله و اقواله داعیاً الی الله بمحاسن احواله و بالجملة وجود کان آیة من آیات وجود الائمة علیهم السلام الذین هم آیة الله الکبری و جمله

وطریقته مثبت للامامته وحیدا نا من غیر ترتیب صغری ولا کبری بذکر الله تعالی
رؤیته ویزید فی العلم منطقه ویرغب فی الاخرة عمله ما قام احد فی مجلسه الا بخیر مستفاد
جدید وشوق الی الثواب وخوف من الوعید لا یختار من الاعمال الدنیویة الا احمزها
وانعبها ولا یاخذ من السنن الا احسنها افعاله کانت منطبقة علی کلامه وکلامه
مقصور علی ما خرج عن امامه لازمت خدمته برهة من الدهر فی السفر والحضر والليل
والنهار وکنت استفید من جابریه الیمن الی ان نعب بیننا غراب البین حشره الله تعالی
مع الائمة المیامین وفی خلال استفادتی منه استجزت عنه رحمه الله ان یجیزنی بروایة
مولفات الاصحاب رضی الله عنهم بطرقه الخمسة فمن علی بانجاح مسئلتی فاجازنی ان
اروی عنه مولفات اصحابنا رضی الله عنهم قدیما وحدیثا فی التفسیر والحدیث والفقه و
الاصولین وغیرها خصوصا الکتب الاربعة التی هی اساس المذهب وفروع الدین
وکتاب الوسائل والبحار والمستدرک الوسائل الذی ختم الله تعالی علیه بتالیفه وغیرها
ما ساغ له اجازته وصح له روایته بطرقه المعهودة عن مشایخه العظام افقهها واسدها
ما اخبره به اجازة فخر الشیعة وتاج الشریعة خاتم المحققین ومؤسس القواعد التی خلت
عنها زبر السابقین واللاحقین الشیخ الاجل الاعلم والاستاد الاعظم وطود العلم الباذخ

والخضر ۲

الاتم استاد المجتهدین وخاتمة الفقهاء والمحققین المنتهی الیه ریاسة کافة الامامیة
فی عصره الاستاد الاکمل الشیخ مرتضی الانصاری نور الله مرقده واسکنه فسیح جنته عن
شیخه الفقیه النبیه البحر القمقام ومسنده فی مناهج ~~الاحکام~~ الاحکام المولی المحقق احمد
النراقی رحمه الله عن البحر المتلاطم الذخائر وعیبة العلم والفضل والادب والانوار
صاحب الکرامات الباهرة والایات النیرة آیة العلامة الطباطبائی المدعو ببحر
العلوم قدس الله روحه عن شیخه المحدث المحقق العالم العلیم صاحب اللؤلؤة بطرقه
المذکورة بمنهاج سایر مشایخه رحمهم الله بطرقه المشروحة فی خاتمة کتابه المستدرک
فانا اروی عنه بطرقه الخمسة جمیع ما صح له روایته وجازت له اجازته والحمد لله رب
العالمین وکان ذلک فی یوم الجمعة فی ست مضت من شهر ربیع الاول من سنة ۱۳۲۰ فی الکوفة الشریفة
حسین بن منصور الحلاج مردم در حق او دو فرقه اند مشهور ما بین فقها و علما
مذمت اوست و از فوائد خلاصه علامه نقل شده که او از کذابین بوده و در بحار در
غیبت شیخ طوسی او را تعداد کرده اند در کسانیکه مذموم بودند وادعای بابیت و سفارت
کردند از روی کذب و افترا و شیخ مفید یک کتاب نوشته است در رد اصحاب حلاج
وبالجمله او در زندیقی شهره در بغداد بقتل رسید دستها و پاهای او را بریدند و سر

حلاج منصور

اورا حبس کردند و در حبس بغداد بدار کشیدند پس بدن او را سوزانیدند و خاکسترش را
بآب دادند و واقعه او با علی بن ابراهیم قمی و قصه او با ابو سهل نوبختی در غیبت شیخ و در جزء سیزدهم بحار مسطور است
حسین بن مهران واقفی مذهب ضعیف است عریضه بحضرت رضا علیه السلام نوشته حضرت
جواب آن مرقوم فرموده بکتاب مشتمل بر مطالب عالیه و مضامین نافعه
حصین بن المنذر مکنی بابو ساسان رقاشی صاحب رایت امیر المومنین (ع) و در
روایت حضرت باقر (ع) که فرمود ارتد الناس الا ثلثة نفر سلمان و ابوذر و المقداد وارد است
که پس از آن جمعی بحضرت امیر المومنین رجوع کردند اول ایشان ابو ساسان انصاری
وعمار و ابو عمره و شتیره بوده پس هفت نفر گشتند و نشناختند حق امیر المومنین را مگر این هفت نفر
حکم بن عبد الرحمن بن ابی نعیم کوفی ثقه واز اصحاب باقر (ع) است و او همان
استکه نذر کرده بود با بین رکن و مقام که از مدینه بیرون رود تا بداند که حضرت
باقر علیه السلام قائم آل محمد علیهم السلام است یا نه
حکم بن عتیبه مصغراً بتقدیم مثناة بر موحده تبری زیدی از فقهاء عامه است
واستاد زراره و حمران و طیار بوده پیش از آنکه ایشان بحضرت امام شرفیاب
شوند و در روایتی حضرت صادق او را تکذیب فرموده و حضرت باقر (ع) او را

تعزیر فرموده که خدا یا بنام مرگ کناه او را دو فرموده که حکم هر چه خواهد بطلب علم یمین و
شمال برود بخدا سوگند نخواهد یافت علم را مگر در خانه که جبرئیل بر ایشان نازل
شده و هم ابی مریم انصاری فرموده که سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه مشرق و مغرب
روند با بهر جانب نخواهند یافت علم صحیحی مگر آنچیزها آنکه از نزد ما اهل بیت بیرون آمده
حکم بن علیا الاسدی همانستکه والی بحرین شده بود و اموال بسیار جمع کرده بود و مزارع
وغلامان وکنیزان از آن اموال خریده بود پس سفری بمکه رفت با عیالات و امهات اولاد
با خمس مال خویش پس ایشان را با خمس مال خود خدمت حضرت ابو جعفر (ع) حاضر کرده وحال
خود را نقل نمود حضرت فرمود تمام اینها مال ماست لکن من قبول کردم مال را و حلال
کردم برای تو امهات اولاد و زنها و آنچه را که انفاق کرده و ضامن شدم برای تو بر
خودم و بر پدرم بهشت را
حکم بن عیص پسر خواهر سلیمان بن خالد است که شرح حالش می آید انشاء الله
روزی با خالوی خود بر حضرت صادق (ع) وارد شد حضرت فرمود ای سلیمان کیست
این پسر گفت پسر خواهرم است فرمود آیا میشناسد این امر را یعنی امر امامت را
گفت بلی حضرت فرمود الحمد لله که خدا او را شیطان خلق نکرد الخ

حکیم بن جبله از اصحاب رسول (ص) و از سادات عبد القیس است مردی صالح و
مطاع در قوم خود بوده هنگام ورود جمل و طلحه و زبیر با ایشان محاربه کرده او را شهید کردند
و او یکی از اشخاصی است که بر اعمال عثمان و عمال او تشنیع و انکار مینمود رضی الله عنه
حماد سمندری همانستکه بحضرت صادق (ع) گفت که من ببلاد شرک رحلت میکنم بعضی بمن
گفتند که اگر تو انجا بمیری با کفار محشور میشوی حضرت فرمود ای حماد هرگاه انجا باشی
امر ما را ذکر میکنی و دعوت بان مینمائی گفتم بلی فرمود هرگاه که در این شهرهای اسلام باشی
امر ما را ذکر میکنی و بان میخوانی مردم را گفتم نه فرمود اگر بمیری در انجا تنها محشور خواهی
شد در حالیکه نور تو مقابل تو سعی کند
حماد بن عثمان ملقب بناب از اصحاب اجماع و جلیل القدر و از ثقات اصحاب حضرت
کاظم (ع) و رضا (ع) می باشد و او و برادرانش جعفر و حسین تمامی ثقه و فاضل می
باشند و در سنه دویست و نه (۲۰۹) وفات کرد
حماد بن عیسی جهنی از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده
و در ایام حضرت جواد (ع) سنه ۲۰۹ رحلت کرده و در حدیث متحرز و محتاط بوده
و میگفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق (ع) شنیدم و دو سنه در حفظ

ان شک بر من وارد شد تا اختصار کردم به بیست حدیث و حماد مذکور همانستکه حضرت
کاظم (ع) دعا کرد که حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و پنجاه حج
و تمام روزی او شد و پنجاه مرتبه حج کرد و چون خواست حج پنجاه و یکم کند همین که
بجحفه رسید داخل اب شد که غسل احرام کند در اب غرق شد و قبرش در سیاله است رحمه الله
حمران بن اعین شیبانی برادر زراره و از حواریین باقرین (ع) بشمار رفته و حضرت باو
فرموده که انت من شیعتنا فی الدنیا والاخرة و حضرت صادق (ع) بعد از موت او فرمود
مات والله مؤمنا بخدا قسم بحالت ایمان از دنیا رفت و وقتی بحضرت صادق (ع) عرض
کرد ما شیعیان چه مقدار کم میباشیم لو اجتمعنا علی شاة ما افنیناها فرمود میخواهی عجیب تر
از ان شمار اخبر دهم گفتم بلی فرمود مهاجر و انصار رفتند و اشاره بدست خود فرمود
مگر سه نفر و مراد انحضرت از این سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد است چنانچه در روایت
باقری است ارتد الناس الا ثلثة نفر سلمان و ابوذر و المقداد قال الراوی فقلت عمار
قال کان حاص حیصة ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله شیء فالمقداد
و وارد شده که وقتی زراره در ایام جوانی که هنوز موی صورتش برنیامده بود بحجاز رفت
و در منی خیمه حضرت باقر را یافت بان خیمه داخل گشت چون داخل شدم دیدم جماعتی

حمران

حاص حیصة ای العادلین و المجتنبین یعنی حار و عدل کانه العادل

دور خیمه نشسته اند صدر مجلس را خالی گذاشته اند و کسی در انجا ننشسته و مردی هم
در گوشه نشسته حجامت میکند با خودم گفتم که باید حضرت باقر همین شخص باشد
بجانب انجناب رفتم و سلام کردم جواب فرمود مقابل روبرویش نشستم و حجام هم پشت
سرش بود فرمود از اولاد اعین میباشی گفتم بلی من زراره پسر اعین میباشم فرمود ترا
بشباهت شناختم فرمود ایا حمران بحج امد گفتم نه و بشما سلام رسانید فرمود او
از مؤمنین است حقا که بر نخواهد گشت هرگز هرگاه او را ملاقات کنی سلام مرا باو
برسان و بگو بچه جهت حکم بن عتیبه را از جانب من حدیث کردی که ان الاوصیاء محدثون
حکم و اشباه او را بمثل این حدیث خبر مده زراره گفت حمد کردم خدا را و ثنا گفتم او را
الخ و در روایت دیگر است که حضرت صادق (ع) احوال حمران را از بکیر بن اعین پرسید
بکیر گفت امسال بحج نیامد با انکه شوق شدیدی داشت که خدمت شما برسد
و لکن سلام بر شما رسانید حضرت فرمود بر تو و بر او سلام باد حمران مؤمن است
از اهل جنت که مرتاب نخواهد شد هرگز نه بخدا نه بخدا و خبر مده او را و بالجمله
روایات در مدح او بسیار است و حسن بن علی بن یقطین از مشایخ خود روایت کرده
که حمران و زراره و عبد الملک و بکیر و عبد الرحمن اولاد اعین تماما مستقیم بودند

و چهار نفر از ایشان در زمان حضرت صادق (ع) وفات کردند و از اصحاب حضرت
باقر (ع) بودند و زراره تا زمان حضرت کاظم (ع) بود و ملاقات کرد انچه ملاقات کرد
و گفته شده که حمران از تابعین محسوب میشود بجهة انکه او از ابو الطفیل عامر بن واثله
روایت میکند و او اخر کسی است از اصحاب رسول (ص) که وفات کرده و در روایت است
که حمران هرگاه با اصحاب می نشست پیوسته با ایشان از ال محمد روایت می کرد پس
هرگاه از ایشان از غیر ال محمد (ع) چیزی میگفتند ایشان را وادار میکرد بان حدیث
از اهل بیت (ع) تا سه دفعه چنین می کرد اگر بان حال باقی میماندند بر میخواست
و معروف و پسران حمران حمزه و محمد و عقبه تمامی از اهل حدیث میباشند
حمزه بن الطیار همانستکه بعد از وفات او حضرت صادق (ع) براو ترحم و دعا
کرد رحمه الله و لقاه نضرة و سرورا فقد کان شدید الخصومة عنا اهل البیت و از
حمزه روایت شد که وقتی حضرت صادق (ع) دست مرا گرفت پس ائمه علیهم السلام
را یک یک شمرد و حساب میکرد بدست تا رسید بحضرت باقر (ع) دیگر چیزی
نشمرد گفتم خدا مرا فدای تو کند هرگاه بشکافی انار را و حلال کنی بعضی از او و حرام
کنی بعضی دیگر از او من شهادت خواهم داد که انچه حرام کردی حرام است و انچه حلال

کردی حلال است الی اخر

حمزه بن عبد المطلب ابو یعلی اسد الله و سید شهداء زمان خود یعنی
عموهای حضرت رسالت است غیر از ابوطالب و برادر رضاعی انحضرت است در
احد شهید شد و من فقیر از شهادت انجناب او احوال وحشی قاتل انحضرت را در منتخب
الکلام فی وقایع الایام ذکر نمودم و جلالت شان انحضرت بیشتر از آن است که ذکر شود و
من فقیر ازان در کتاب منتهی الامال فی ذکر مصائب النبی و الال اشاره نمودم و در
جعفر بن ابیطالب و حدیثی در فضیلت انجناب و حمزه ذکر شد و در کامل بهائی است
کما امیر المومنین (ع) دائما کفتی و الله لو کان حمزه و جعفر حیین ما طمع فیها ابو بکر و عمر
و لکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل و العباس

حمزه بن ابو القاسم علی بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابیطالب (ع)
ثقه جلیل القدر کثیر الحدیث صاحب تالیف است و شیخ تلعکبری حدیث از او روایت
میکند و قبر شریفش در نزدیکی حله از اعمال حله میباشد و در کتاب ثمرات سید
العلماء و الفقهاء اقا سید مهدی قزوینی حلاوی بخدمت حضرت صاحب الزمان
(ع) اشاره بان بزرگوار و مدفن او شده و حضرت محل انحکایت را در خاتمه تحیه الزائر

شیخ مرحوم ما که بدست احقر تمام شد ایراد نمودم و اتمام را الحال بش ذکر نشد

حنان بن سدیر صیرفی از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و واقفی مذهب و ثقه است
و از دیدن جش معلوم میشود که نزد او امامی است و بالجمله او کثیر الروایه است
و عیون رواة و بودکات اصحاب از او روایت کرده اند

حنظله الغسیل همانستکه دران شبی که صبح کاهش جنگ احد بود او دختر عبد
الله بن سلول را نکاح کرده زفاف داشت لاجرم بعقاد ان الذین یستاذنونک الایه
اذن کرفت از رسول خدا (ص) ان شب در مدینه بماند صبحگاه که از جا به خواب بر
خواست بخواطر اورد که رسول خدا (ص) در ساخت دشمن نبرد کند و من بعیش و
عشرت مشغول باشم پس غسل جنابت نکرده سلاح بر خود راست کرده و ماجد
شتافت و جنگ کرد تا شهید شد ابوسفیان کفت یوما بیوم و حنظله بحنظله
یعنی قتل این حنظله در عوض حنظله پسر من باشد که در بدر کشته شد پس فرشتگان
حنظله را غسل دادند چنانچه پیغمبر (ص) خبر داد ازینجهة او را غسیل الملائکه کفتند
و پدر او ابو عامر راهب انصاریست که بمکه کریخت و باتفاق قریش در جنگ احد بجنگ
رسول (ص) امد و بعد از فتح مکه بنزد هرقل کریخت و در روم کافر بمرد

حبان بن السراج کیسانی مذهب است و قائل است بانکه محمد بن الحنفیه زنده است
احتجاجات حضرت صادق با او در اینباب معروف است

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی عالم جلیل القدر مکنی بابی محمد است روایت کرده
جمیع مصنفات شیعه و اصول را از مشایخ و او از غلمان محمد بن مسعود عیاشی است
و روایت کرده هزار کتاب از کتب شیعه بقرائت و اجازه و شارکت کرده محمد بن مسعود
را در روایات صاحب مصنفات است از جمله کتاب تنبیه عالم قبله علمه الذی معه

باب الخاء

خالد البجلی همانستکه دین خود را بحضرت صادق (ع) عرضه کرد و شهادت داد
بوحدانیت حق تعالی و برسالت سید و رسول او محمد بن عبد الله (ص) و بانکه طاعت
امیر المومنین مثل طاعت رسول خدا فرض است بر بندکان و همچنین است امام
حسن و امام حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی (ع) پس حضرت صادق کفت که
شهادت میدهم که همه ابنها را خدا بتوارث داده فقال (ع) حسبک اسکت الان فقد قلت حقا

خالد بن زید معروف بابو ایوب انصاری (ره) که از اصحاب رسول (ص) و حاضر بن
در بدر و عقبه و سایر مشاهد رسول خدا است و اوهمان است که رسول خدا (ص)

در وقت هجرت از مکه و ورود بمدینه بخانه او وارد شد و خدمات او و مادرش برسول
خدا (ص) ما دامیکه در خانه او بود معروف است و او بعد از ابو الهیثم از جمله سابقین است
که رجوع بامیر المومنین (ع) کردند و در غزوات امیر المومنین حاضر بوده در جهاد روم
در حدود سنه پنجاه کشته شد در قسطنطنیه بخاک رفت شیخ کشی از محمد بن سلیمان روایت
کرده که وقتی ابو ایوب بر ما وارد شد و این بعد از واقعه جمل و صفین بوده پس نزول
کرد در بستان برای ما علف بجهة اسب خود ما خدمتش رسیدیم و علف برای اسب
او اوردیم انگاه نشستیم خدمتش و کفتیم ای ابو ایوب تو در رکاب رسول خدا با کفار
با شمشیر خود قتال کردی این هنگام با مسلمانان قتال میکنی فرمود که رسول خدا (ص) امر فرمود
ما را بقتال قاسطین و مارقین و ناکثین و من قتال دادم با ناکثین و قاسطین و مقاتله هم
خواهم نمود انشاء الله با فرقه سیم در سعفات نطریات در نهروانات و نمیدانم کجاست ان

خالد بن سعید بن العاص الاموی نجیب بنی امیه و از سابقین اولین و متمسکین
بولایت امیر المومنین (ع) بوده و سبب اسلام او ان شد که در خواب دید اتشی افروخته است
و پدرش میخواهد او را دران اتش افکند حضرت رسول او را ببوی خود کشید و از اتش
نجات داد خالد چون بیدار شد اسلام اورد و او با جعفر بحبشه مهاجرت کرد و

باجعفر مراجعت کرد و در غزوه طائف و تبع و حنین بوده و از حباب رسول و الی
بر صدقات یمن بود و بعد از وفات پیغمبر (ص) با ابوبکر بیعت نکرد تا انکاه امیر المومنین
را اکراه بر بیعت نمودند او از روی کراهت بیعت نمود و او و برادران دوازده نفر است که
انکار بر ابوبکر نمودند و محاجه کردند با او در روز جمعه در حالیکه بر فراز منبر بود و حدیث
در کتاب احتجاج و خصال است و از مجالس نقل شد که دو برادران او ابان و عمر
نیز از بیعت ابوبکر اباء نمودند و متابعت اهل بیت نمودند و قالوا لهم علیهم السلام انکم
لطوال الشجر طیبة الثمر و نحن لکم تبع

خالد بن نجیح کوفی ق ظم او همانستکه گفت وارد شدم بر حضرت صادق
(ع) در حالیکه نزد انجناب جمعی بودند پس من در ناحیه نشستم و در دل خود گفتم
وای بر شما چه غافل کرده شما را تو در چه کس تکلم می کنید نزد رب العالمین پس از
انجناب انحضرت ندا فرمود که وای بر تو ای خالد سوگند با خدا که من بنده مخلوقم واز
برای من است پروردگاری که میپرستم او را اگر نپرستم او را عذاب خواهد کرد مرا انگاه
پس گفتم نه بخدا قسم نگویم در حق تو هرگز مگر قول ترا در حق خودت

خباب بن الارت از خیار اصحاب رسول و ششم کسی است که اسلام آورده

در بدر و مشاهد دیگر حاضر بوده و او از فقراء مسلمانان و از معذبین در راه اسلام است
و او همانستکه کفار ریگ آتش روشن کردند و پشت او را با آتش کرفتند چندانکه چربی
پشت او آب شد و آتش را خاموش کرد خبابحه خودش برای عمر بن الخطاب در زمان
خلافت عمر بن الخطاب نقل کرده و چون عمر پشت او را نگریست گفت تا امروز مثل چنین
ندیده ام و خباب از سابقین خمسه است و در صفین و نهروان ملازمت رکاب امیر المومنین
داشت و در سنه سی و نه در کوفه وفات کرد و امیر المومنین (ع) بر او نماز گذاشت
و او اول کسی است که در ظهر کوفه بخاک رفت و پسرش عبد الله همانستکه خوارج او را
پیش از واقعه نهروان شهید کردند و در روایت دیگر است که خباب در حیاة خود
مبتلا بمرض بود و چون امیر المومنین (ع) بصفین رفت خباب مریض بود نتوانست
ملازم رکاب شود بهمان مرض وفات کرد و وصیت کرد که او را در ظهر کوفه دفن
نمایند و پیش از آن مردم کوفه مرده ها را در خانها یا در پیش روی خانها دفن می
نمودند و بعد از دفن خباب شش هفت نفر دیگر را نیز در نزد او دفن کرده بودند
که امیر المومنین از صفین مراجعت فرمود ان قبرها را مشاهده فرمود پرسید این
قبرها چیست برای انحضرت قضیه را نقل کردند حضرت ترحم بر خباب نمود و

و فرمود رحم الله خبابا اسلم راغبا و هاجر طائعا و عاش مجاهدا و ابتلی فی
جسمه احوالا و لن یضیع الله اجر من احسن عملا

خزیمة بن ثابت معروف بذی الشهادتین بجهة انکه حضرت رسول (ص)
شهادت او را بمنزله دو شهادت قرار داده و در بدر و صفین حاضر شده و از سابقین که
رجوع کردند بامیر المومنین (ع) محسوب است و اسامی ایشان بدین ترتیب است ابو
الهیثم بن التیهان و ابوایوب و خزیمة بن ثابت و جابر بن عبد الله و زید بن ارقم و ابو سعید
خدری و سهل بن حنیف و براء بن مالک و عثمان بن حنیف و عبادة بن الصامت بعد از
ایشان قیس بن سعد بن عباده و عدی بن حاتم و عمرو بن الحمق و عمران بن الحصین و بریده
اسلمی و بشر کثیر است و خزیمة بعد از عمار در صفین شهید شد رحمه الله ثم و امیر المومنین
در جمعه آخر عمر خود خطبه خواند و این آخر خطبه انحضرت است در این خطبه فرمود این اخوانی
الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق این عمار و این ابن التیهان و این ذو الشهادتین و این
نظرائهم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة و ابرد برؤسهم الی الفجرة ثم ضرب (ع) بیده الی
لحیته فاطال البکاء ثم قال اوه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فاحکموه الخ قوله نظرائهم من
اخوانهم یعنی الذین قتلوا معه بصفین من الصحابة کهاشم بن عتبة و عبد الله

بن حارث اخی مالک الاشتر و صفوان و سعد بن حذیفة بن الیمان قوله و ابرد برؤسهم ای حملت
رؤسهم مع البرید ای الفجرة و المراد منهم هیهنا امراء عسکر الشام

خلیل بن احمد عروضی امامی افضل مردم است در ادب و قول او در ادب حجة است و
علم عروض از مخترعات اوست و فضائلش اشهر از انستکه ذکر شود و نقل یونس نحوی از خلیل
گفت از تو سؤالی دارم بشرط انکه جواب او را کتمان نکنی فرمود معلوم میشود که سؤال
از مطلب بزرگی است من جواب میگویم بشرط انکه پنهان کنی گفت پنهان میکنم مادام
زنده هستی گفت بپرس گفت ما بال اصحاب رسول الله (ص) کانهم کلهم بنو ام واحدة
و علی بن ابیطالب (ع) کانه ابن علة یعنی چه سبب داشت که اصحاب حضرت رسول (ص)
با همدیگر خویشی و اتحاد داشتند مانند برادرانیکه از یک مادر باشند و لکن
با علی بن ابیطالب چنین نبودند مثل انکه او از یک مادر دیگر باشد و فرزند خیوی مادر دیگر
باشد فرمود باین سبب بود که علی (ع) تقدم و تفوق گرفته بود بر ایشان در علم و شرف و زهد
و جهاد لهذا با علی سنخیت و مشابهت نداشتند و مردم باشکال و اشباه خود
بیشتر میل می کنند و روایت دیگر است که فرمود بهر الله نوره انوارهم و غلبهم علی صفو کل منهل و الناس
الی اشکالهم امیل اما سمعت الاول حیث یقول و کل شکل لشکله الف اما تری الفیل بالف الفیلا

خیران الخادم مولی الرضا علیه السلام ثقة جلیل القدر از اصحاب ابی الحسن ثالث (ع) است و او
همانست که در سفر حج در مدینه شرفیاب شد خدمت حضرت جواد (ع) در حالیکه آنجناب بالای
دکه نشسته بود چنان هیبت و دهشت از آنحضرت بود که ملتفت پله دکه نشد بخواست
بدون درجه بالا رود آنجناب اشاره فرمود از پله بالا بیا بالا رفت و دست آنحضرت
را بوسید و بر رو مالید و نشست و مدتی دست آنحضرت را گرفته بود بجهة آن دهشتی که
که داشت تا دهشتش تمام شد آنوقت عرض کرد که مولای شما ریان بن شبیب سلام خدمت
شما رسانید و التماس کرد که دعا برای او و فرزندش بکنید حضرت برای او دعا کرده
اما برای فرزندش دعا ننمود الخ و روایات در فضیلت خیران بسیار است بلکه از
بعضی روایات معلوم میشود که وکیل ناحیه مقدسه بوده و در ذیل روایتی است با او
فرمود اذا اعمل فی ذلک وایاک فان رایک رایی ومن اطاعك اطاعنی ونقضه او
با احمد بن محمد بن عیسی قمی معروف است

باب الدال المهمله

داود بن زربی بفتح الراء المعجمة المضمومة علی المهملة از شیعیان با اخلاص حضرت
امام موسی (ع) و از ثقات و اهل ورع و تقوی است و او مانند علی بن یقطین از

خواص رشید است مرویست که وقتی داود بن کثیر رقی بر حضرت صادق (ع) وارد شد
و از آنجناب عدد شستن اعضای وضو را سؤال کرد حضرت فرمود آنچه خدا واجب
کرده یکی است و رسول خدا (ص) بجهة ضعف مردم یکی بر آن اضافه فرمود و هرکه سه
دفعه بشوید ثوابی نیست برای او در اینحال داود زربی وارد شد و همین سؤال کرد
حضرت فرمود هریک از اعضای وضو باید سه دفعه شسته شود و این شبیه بوضوی
اهل تسنن بود که حضرت باو فرمود داود رقی گفت که از این اختلاف کلام حضرت دلگیرت
مرا لرزه گرفت و نزدیک شد که شیطان در من داخل شود که حضرت مرا امر بسکوت نمود
و فرمود اسکن یا داود هذا هو الکفر او ضرب الاعناق و بالجمله عمل داود زربی بهمین
وضو بود تا آنکه وقتی در جوار بستان منصور وضو گرفت و منصور از خارج تماشای
وضوی او را کرد و فرستاد او را بنزد خود طلبید و گفت درباره تو سعایت کرده
بودند که تو رافضی هستی و من از وضوی تو دانستم که تو رافضی نیستی مرا حلال کن
و صد هزار درهم بوی داد وقتی دیگر هر دو داود بخدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب
شدند داود زربی گفت فدایت شوم خون مرا حفظ کردی در دنیا امیدوارم که بیمن
دعوت تو داخل بهشت شوم در مزد احضرت فرمود خدا چنین کند بتو و بجمیع

برادران مؤمن تو پس فرمود حکایت خود را برای داود رقی بگو تا دلش آرام شود پس
داود زربی حکایت خود را نقل کرد حضرت فرمود من بهمین جهة او را این نحو فتوی دادم
که مشرف بر قتل بود از دست این دشمن پس فرمود بعد از این اعضای وضو را دو دفعه
بشوی و قریب بهمین قضیه از برای علی بن یقطین نیز واقع شده در زمان رشید
داود بن فرقد کوفی ثقة جلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است خدمت
حضرت صادق (ع) عرض کرد که در مسجد رسول خدا (ص) نزدیک قبر مطهر نمازی
کردم ناگاه از پشت سرم شنیدم کسی خواند اتریدون ان تهدوا من اضل الله سبیلا
والله ارکسهم بما کسبوا نگاه کردم ملک کسرا دیدم و او را نشناختم اما فهمیدم
که این شیعه را بر من تاویل کرده در جواب گفتم ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم
لیجادلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون پس معلوم کردم او هرون بن سعد زیدی بود حضرت
خندید و فرمود صواب جواب دادی بلکه از کلام باذن الله
داود بن القاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (ع) معروف بابوهاشم ابوهاشم جعفری
جعفری بغدادی ثقة جلیل الشأن جلیل عظیم القدر و بزرگ منزلة است نزد ائمه علیهم السلام
و از حضرت رضا (ع) تا امام زمان را درک کرده و سید بن طاوس در ربیع الشیعه

او را از وکلاء ناحیه مقدسه شمرده و مسعودی گفته قبر بعضی مشهور است و ظاهرا مرادش
در بغداد باشد چه آنجناب از اهل بغداد و متوطن در آنجا بوده و مردی صاحب ورع و زهد
و نسك و علم و عقل بوده و در آن زمان در میان آل ابوطالب بلکه بنی هاشم کسی بعلو نسب او نبوده
داود بن کثیر رقی کوفی از اصحاب حضرت صادق (ع) و موسی است و تا زمان حضرت
رضا (ع) را درک کرده و از حضرت صادق (ع) مرویست که میفرمود منزلة داود رقی نزد
من بمنزلة مقداد است نزد رسول خدا (ص) و هم داود وقتی از خدمت آنحضرت میرفت
آنجناب نظر کرد بقفا او و فرمود هرکس دوست دارد که نظر کند بمردی از اصحاب قائم (ع) نظر کند باین شخص
دحیة بن خلیفه کلبی از بزرگان صحابه است و همان کس است که جبرئیل بیشتر وقت بصورت
او بر پیغمبر (ص) فرود میشد و او همانست که نامه رسول خدا را برای هرقل ملك روم برد
درست بن منصور واسطی از حضرت صادق و کاظم (ع) روایت نقل کرده و چون واقفی
مذهب است نادرست است اگرچه استاد اکبر در تعلیقه در آن تامل فرموده والله العالم
دعبل بن علی خزاعی شاعر مشهور حال او در رباعیات و علو منزله و عظمت شان بر کسی
مخفی نیست و قصیده تائیه او مشهور است از جمله اشعار اوست

الم تر انی مذ ثلثون حجة   اروح واغدو دائم الحسرات

ارى فيئهم في غيرهم متقسماً   وايديهم من فيئهم صفرات

و قضیه او در انشاد این قصیده بحضرت رضا (ع) و جایزه گرفتن او از آن بزرگوار جبه را
و ورود او بقم و خواهش قمیین از او که جبه را از او بهزار اشرفی بخرند و امتناع او و ربودن
قمیین از عقب او و گرفتن جبه را از او قهرا از او مشهور است و چون جبه را از او گرفتند
دعبل بر گردید و هر چه در باب جبه گفتگو کرد فائده نبخشید گفتند پولش حاضر است
پس هزار اشرفی را با خرقه از آن گرفت و برفت و آن خرقه هم برای او فائده کرد از شفا دادن
چشم کنیزک او و دعبل از احفاد بدیل بن ورقاء خزاعی از اصحاب رسول است و در
سنه دویست و چهل شش وفات کرده و دعبل کزبرج اسم للناقة الشارف وکان یقول
مررت یوما برجل قد اصابه الصرع فدنوت منه وصحت فی اذنه باعلی صوتی دعبل فقام
یمشی کانه لم یصبه شیء

باب الذال المعجمة

ذریح محاربی بفتح اول و کسر ثانی ثقة جلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است
شیخ صدوق از عبد الله بن سنان روایت کرده که بحضرت صادق (ع) گفتم خدا
را فدای تو کرد اند حبیب معنی قول خدا تعالی ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم
فرمود قضاء تفث گرفتن شارب و ناخن و اشباه آن است گفتم جعلنی الله فداک

ذریح محاربی مراحل یک گردن شما که فرموده ثم لیقضوا تفثهم لقاء امام است
ولیوفوا نذورهم این مناسک است فرمود راست گفته ذریح و تو هم راست گفتی
همانا از برای قرآن ظاهری و باطنی است و من یحتمل ما یحتمل ذریح و چه کس میتواند
تحمل نماید آنچه را که ذریح متحمل میشود و این کلمه دلالت دارد بر علو رتبت و عظمت
منزلت ذریح و هم در ترجمه محمد بن ابی عمیر معلوم شود که بزرگان اصحاب بحدیثی که او
روایت کند عنایتی تمام داشتند

ذو الجوشن الضبابی نام او را بعضی اوس بن عامر گفته اند کنیه او ابو شمر ساکن کوفه بود
و شعر میگفت و در تذکره سبط است که رسول خدا (ص) اسلام بر او عرضه کرد قبول نکرد
و از طبقات ابو سعد نقل شده که بعد از فراغ حضرت رسول از بدر ذو الجوشن اسبی
برای آنحضرت هدیه آورد که نامش عرجاء بود آنحضرت قبول نفرمود و شمر بدبخت
ملازمان [illegible] کشنده شد آن ملعون ابرص بود

ذو العینین قتادة بن النعمان بن زید الانصاری برادر مادری ابو سعید خدری است که
در بدر و احد حاضر شده و در جنگ احد زخمی بچشمش رسید که حدقه بیرون آمد
بنزد رسول (ص) آمد و عرض کرد که زنی نیکو روی دارم در خانه که او را دوست

میدارم و او نیز مرا دوست میدارد روزی حیل نیست که با او بساط عیش و عشرت گسترده ام
صحبت نکوده میدارم که مرا با این چشم او بچشم دیدار کند رسول خدا (ص) چشم او را
بجای خود گذاشت و گفت اللهم اکسه الجمال از روز اول نیکوتر گشت از اینجاست که یکی
از پسران او بر عمر بن عبد العزیز وارد شد عمر گفت کیستی امیر در پاسخ گفت

انا ابن الذی سالت علی الخد عینه   فردت بکف المصطفی احسن الرد
فعادت کما کانت لاول مرة   فیا حسن ما عین و یا حسن ما رد

وفات او سنه ۲۳ واقع شده

باب الراء المهملة

رابعه عدویه بنت اسماعیل قرة العین عرفاء صوفیه است کنیه اش ام الخیر و از اهل
بصره است گویند در اول عمل زشت میکرده پس توبه کرده و اعمال قبیحه را ترک کرده و صومعه
را اختیار نمود و اعمال صالحه بجای آورد و عرفا و صوفیه از برای او کرامات بسیار
نقل کنند از جمله گویند وقتی رابعه از بصره بقصد حج بیرون شد کعبه معظمه از مکان
خود حرکت نمود او را استقبال کرد صاحب ریاض العلماء فرموده این قصه با اینکه
مخالف با عقل و شرع است و عقل او را قبول نمیکند بلکه نقلی را اختیار در رأی او ر

جمع بسیاری از صوفیه او را در کتب خویش نقل نموده اند از جمله ملا جامی در نفحات در
ترجمه بعضی از مشایخ صوفیه و بالجمله در ایام سفاح در سنه صد و سی و پنج در شام وفات
کرد در ظاهر دمشق در بالای کوهی قبر او مزار و معروف است و از او کلمات و مناجات
نقل شده و این شعر معروف از اوست   لک الف معبود مطاع امره   دون الاله
وتدعی التوحید ولقد اجادت فی قولها و عناه قول سیدنا العلامة الطباطبائی
فی الدرة فی سنن القراءة   ایاک من قول به تعتقد   فانت عبد لهواک تعبد
تلهج فی ایاک نستعین   وانت غیر الله تستعین   ینبغی علی الباطل حسن اعلن   ما ابلغ القبیح فی
زی الحسن

رافع ثقة از ثقات است روایت از حضرت باقر و صادق (ع) است

ربعی بن عبد الله بن الجارود ابو نعیم بصری ثقة و از اصحاب صادق و کاظم (ع) است
و از خواص فضیل بن یسار است و از او بسیار روایت میکند و اوست راوی حدیث
ابل و آن حدیث چنین است که مردی از بنی رباح که نام او سحیم بن اثیل بود و با
فرزدق منازعت داشت در ظهر کوفه باهم قرار دادند که هر کدام صد شتر از شتران
دیگری را پی کند وقتی که شتران بیایند آب بخورند پس همینکه آمدند آب بخورند

شمشیرها کشیدند و شترهارا پی کردند تا مردم با الاغ و استر امدند برای بردن
گوشت و امیرالمومنین (ع) در کوفه سوار بر استر حضرت رسول (ص) شد تشریف اورده
و فرمود ایها الناس از گوشت این شتران مخورید بجهة انکه اینها بغیر نام خدا کشته اند

ربیع بن ابی مدرک از حضرت صادق (ع) روایت میکند و ثقه است و او را
مصلوب میکردند بجهة انکه بسبب تشیع او او را بدار کشیدند

ربیع بن خثیم معروف باین اسم دو نفرند یکی ربیع بن خثیم بفتح خاء معجمه و تقدیم
باء ساکنه بر ثاء مثلثه و او از اصحاب حضرت صادق (ع) بوده و دیگری ربیع بن خثیم
بضم خاء معجمه و تقدیم مثلثه مفتوحه است بر یاء ساکنه و او از تابعین و از اتباع
ابن مسعود صحابی است و او یکی از هشت نفر زهاد معروفین و از ان چهار نفر محمد و حسن
از ایشان است که در ترجمه عامر بن عبد قیس خواهد امد ان شاء الله تعالی و از کتاب
مطالب السئول ظاهر میشود که او عموی همام بن عباده بن خثیم است که یکی از
متعبدین اصحاب امیرالمومنین (ع) بوده و بالجمله ربیع بن خثیم دوم همانکه در خراسان
مدفون است و معروف بخواجه ربیع و کثیری او را مدح و ثنا نموده اند قاضی
نورالله شهید در مجالس فرموده که قبر شریفش در کنار رودخانه طوس در سه

نزدیک مشهد مقدس واقع است و از ثقات این بلاد شنیده شد که در
وقتیکه امام علی بن موسی الرضا (ع) با مامون عباسی در طوس می بودند بزیارت خواجه
ربیع توجه میفرمودند و کذا هذا فضلا و شرفا انتهی و شیخ بهائی نیز در جواب رقعه شاه
عباس ماضی در سوال از حال خواجه ربیع نوشته بعرض میرساند که خواجه ربیع علیه الرحمه
از اصحاب امیرالمومنین است و بسیار مقرب انحضرت بوده و در کشتن عثمان داخل نشد و
در وقتیکه با لشکر اسلام بخراسان بجهاد کفار امده بود انجا فوت شد و از حضرت امام
رضا (ع) منقول است که فرموده ما را در امدن بخراسان فایده دیگر نرسید بغیر از زیارت
خواجه ربیع و شیخ ما ثقة الاسلام محدث جلیل جناب حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده
در باب پنجم نفس الرحمن فرموده که ربیع بن خثیم در میان اصحاب امیرالمومنین (ع) در سلک زهاد
و عبادت بمرتبه رسیده بان حدی که در روایت شده که مدت بیست سال بجز از امور
دنیا تکلم نکرد مگر انکه یکروزی بعض تلامیذ خود گفت که ایا در قبیله شما مسجدی هست
مانند گفت بلی پرسید پدرت زنده است یا مرده بعد از این سئوال پشیمان شد و خود را خطا
کرد که ای ربیع سیئاکری نامه خود را الخ و بعد از دو فقره از زهد او از تفرشی نقل کرده که چون
ربیع وفات یافت دختری در همسایگی او بود با پدر خود گفت که ان ستونیکه در خانه ما

قال ابن ابی الحدید مکث الربیع بن خثیم
عشرین سنة لا یتکلم الا ان قتل الحسین
علیه السلم فسمعت منه کلمة واحدة قال
لما بلغه ذلک اوقد فعلوها ثم قال
اللهم فاطر السموات والارض عالم
الغیب والشهادة انت تحکم بین
عبادک فیما کانوا فیه یختلفون ثم
عاد الی السکوت حتی مات

بود کجا شد پدر باوی گفت که ان ستون مرد صالحی بود که در همسایگی ما بود از اول شب تا بصباح
بعبادت ایستاده بود تو شبها بتاریکی که بربام ما میدیدی در حال قیام او را میدیدی خیال کردی
که او ستون بوده الی غیر ذلک شیخ فرموده با این مقام در زهد و عبادت ایمان و یقین او ضعیف
بوده پس از ان از کتاب صفین نصر بن مزاحم نقل کرده قصه تشکیک او را در قتال با معویه
در رکاب ظفر انتساب امیرالمومنین (ع) و انکه در ان حرب حاضر نشد و ان حضرت درخواست
کرد که او را بیکی از سرحدات بفرستند و ایشان چهارصد نفر بودند و از اصحاب ابن مسعود
محسوب میشدند پس امیرالمومنین (ع) برای او ترتیب لوائی داد و او را بسرحد ری فرستاد
و صاحب مجمع البحرین نیز در لغت ربع ابن فروه را از نصر بتوسط شرح نهج ابن ابی الحدید نقل
کرده و قریب بهمین را صاحب روضة الصفا نقل کرده الا انکه گفته که حضرت امیر (ع) او را بقزوین فرستاد

ربیع بن زیاد الحارثی همانکه فتح کرده بعض خراسان را و در زمان عمر از جمله عمال او
بوده در بحرین و اوست صاحب قصه معروفه با عمر زمانیکه عمال خود را جمع کرد ربیع کفشهای
وصله دار با عبای پشمینه و عمامه ژولیده پوشید بدستور العمل برفا اعلام عمر و چند روز
خود را گرسنه داشت تا طعامیکه عمر حاضر کرد که ان نانهای خشک بود با استخوانهای شتر
که با نهایتی از گوشت بوده بطور رغبت خورد عمر فریفته او شد او را از عمل عزل نکرد واد

همانکه در یکی از حروب تیری به پیشانیش رسیده بود که هر سال درد ان عود میکرد
و وقتی امیرالمومنین (ع) بعیادت او رفت احوال پرسید که چگونه عرض کرد که اگر مثل النم
این درد من خوب میشد و لو بکور شدن چشمان من باشد راضی بودم کور بشوم فرمود
قیمت چشمان تو چه قدر است گفت اگر دنیا را میداشتم فدای انها میدادم فرمود لا جرم حق
تعالی بقدر همین بتو عطا خواهد فرمود بعد با انحضرت شکایت کرد از دست عاصم بن زیاد
برادرش که رهبانیت اختیار کرده و لباس خشن پوشیده و ترک معاشرت با مردم
و ترک اولاد و زوجه کرده حضرت او را طلبید و با او عتاب کرد و فرمود یا عُدَیَّ نَفْسِه
لقد استهام بک الخبیث اما رحمت اهلک و ولدک الخ و انچه را سید رضی رحمه الله در
نهج البلاغه نقل کرده الا انکه در عوض ربیع بن زیاد علاء بن زیاد ذکر کرده ابن ابی الحدید
گفته که من ابن علاء را نمیشناسم و شاید غیر من شناسد و لکن ظن اغلب میدهم که علاء لقب
ربیع باشد و در ترجمه حجر بن عدی دانستی که بعد از شهادت حجر ربیع از خدا طلب مرگ
کرد و دعایش مستجاب شد وفات کرد

ربیعه بن کعب همانکه موافق روایت دعوات راوندی وقتی رسول خدا (ص) باو فرمود
که ای ربیعه هفت سال خدمت مرا کردی از من حاجتی بخواه گفت مهلت خواست روز دیگر

ازان حضرت خواست که اورا با خود داخل بهشت کند حضرت بعد از تامل ساعتی قبول کرد لکن فرمود
که اعانت کن مرا بکثرت سجود

رزام بن مسلم مولی خالد القسری همانست که معذب بود و اورا اسقف میا و بخشید
وقتی گفت از روزنه کاغذی دیدم بسنگی بسته افتاد ملاحظه کردم خط حضرت صادق (ع) بود
نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بگوای رزام یا کائنا قبل کل شیء ویا کائنا بعد کل شیء ویا مکون
کل شیء البسنی درعک الحصینة من شر جمیع خلقک گفتم انرا و از عذاب خلاص شدم و دیدم انکه
دید منصور دوانیقی را که در روز جمعه بیرون آمد در حالتیکه تکیه کرده بود بر دست حضرت
صادق (ع) گفت دوست میدارم که صورت منصور نعل حضرت صادق (ع) باشد پس
نزد او رفت و از حضرت سوال کرد از نماز و حل و دا جواب فرمود از برای نماز چهار حد است

رشید هجری بضم را از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) همانستکه انحضرت باو فرمود چگونه است
صبر تو هرگاه بفرستند بسوی تو حرامزاده بنی امیه پس قطع کند دست و پای و زبان ترا گفت یا امیر
المؤمنین (ع) اخر ان بهشت است فرمود تو با منی در دنیا و اخرت و همان طور شد که انحضرت
فرموده بود عبید الله زیاد اورا گرفت و گفت مولای تو چگونه خبر داده درباره عاقبت تو
او خبر داد بانچه فرموده بود ابن زیاد گفت من کلام اورا دروغ میکنم دست و پای

اورا ببرید و زبان اورا باقی گذاشت همینکه از قصر دارالاماره اورا بیرون اوردند مردم دور
او جمع شدند فرمود صحیفه و دوات برای من بیاورید تا بنویسم برای شما انچه واقع میشود
تا روز قیامت پس فرستاد ابن زیاد حجامی که زبان اورا قطع نماید همینکه زبان اورا
قطع نمودند در شب وفات کرد رحمه الله تعالی و امیرالمؤمنین (ع) اورا رشید البلایا
میگفت و القا نموده بسوی او علم بلایا و منایا و بخود بگر قریب بهمین شهادت او نقل
شده و اخبار او از غیب در حکایت ملاقات میثم تمار با حبیب بن مظاهر مشهور است

رفاعه بن شداد بجلی از جماعت استکه حضرت ابوذر را تجهیز کردند و از اصحاب
امیرالمؤمنین (ع) قضاوت اهواز داشته و حضرت مکتوبی برای او نوشته مشتمل بر
بسیاری از احکام قضا و رجز او در جمل مشهور است و او همانستکه با مسیب بن نجبه
و حبیب بن مظاهر و جمعی از شیعیان بعد از وفات معویه در خانه سلیمان بن صرد
جمع شدند و بخدمت امام حسین (ع) کاغذ نوشتند چنانچه در ارشاد مفید است
و او یکی از توابین است که با سلیمان و سایر شیعیان بر بنی امیه خروج کردند و در عین الورده
کشته شدند چنانچه در ترجمه سلیمان بیاید انشاءالله

رفید مولی بن هبیره است که میخواست اورا بکشد پناه بحضرت صادق (ع) برد

فرمود رسالتی از من برای او ببر و بگو باو که جعفر بن محمد (ع) میگوید که من ایمن کردانیدم
رفید را اورا اذیت نکن عرض کرد که او شامی خبیث است فرمود برو و باو بگو انچه را
که من گفتم رفت و پیغام انحضرت رسانید و خلاص شد از قتل ببرکت رسالت انحضرت و معظم
شد نزد او

رمیله از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است و او همانستکه وقتی تب سختی کرده
بود روز جمعه بود که خفتی در حال خود دید بتعجیل رفت پشت سر انحضرت نماز کرد
همینکه حضرت منبر شریف برد تب او شدت کرد صبر کرد تا حضرت فارغ شد
همراه انجناب بدار الاماره رفت حضرت سبب کسالت اورا پرسید او کیفیت را
نقل کرد انحضرت فرمود نیست مؤمنی که مریض شود مگر انکه ما مریض میشویم بجهة
مرض او و محزون نمیشود مگر انکه ما محزون میشویم بجهة حزن او و دعا نمیکند مگر
انکه ما امین میگوییم برای او و ساکت نمیشود مگر انکه ما دعا میکنیم برای او گفتم یا
امیرالمؤمنین (ع) این برای ان مؤمنی است که در این شهر در خدمت شما باشد
اما کسانیکه در اطراف زمینند چه کار میکنند فرمود ای رمیله غایب نمیشود از
ما مؤمنی در مشرق و نه در مغرب زمین

ریان بن شبیب مردی ثقه و صادق اللهجه دائی معتصم عباسی و اصل
او بغدادی است لکن ساکن در قم بوده و اختصاص او بحضرت رضا (ع) معلوم است

ریان بن الصلت بغدادی خراسانی الاصل قمی المسکن ثقه و صدوق است
و او همانستکه دوست داشت که حضرت رضا (ع) اورا بجامه خود بپوشاند
و از دراهمی که بنام مبارکش است باو بدهد حضرت نیز باو مرحمت فرمود و پسرش
محمد بن ریان از اصحاب حضرت هادی و عسکری و ثقه میباشد و کتابی دارد
موسوم بمسائل حضرت عسکری

باب الزاء المعجمه

زاذان مکنی بابو عمره و او فارسی و از اصحاب علی علیه السلام است و برقی گوید از
خاصان انحضرت است در کتاب خرایج و جرایح از سعد خفاف روایت کرده
که بزاذان گفتم که تو قرائت میکنی قرآن را و نیکو قرائت میکنی بگو بمن نزد که قرائت
کردی و از که اموختی زاذان تبسمی کرد انگاه گفت که یک روز امیرالمؤمنین (ع) بر
من عبور میداد که من بصوت خود انشاد شعری میکردم حسن صوت من اورا
تعجب در اورد فرمود ای زاذان چرا با این صوت حسن قرآن قرائت نمیکنی عرض کردم

تعزیت فرمود و بلعاب انجناب از فرا افتاد و گردنش کوبیده شد و حلش عبد الله
بن مصعب همانکه عهد یحیی بن عبد الله بن حسن را پاره کرد و سعایت کرد در
حق او نزد رشید یحیی اورا بصیغهٔ براءت قسم داد چون قسم خورد همانوقت تب
کرد و بعد از سه روز بمرد قبر او چند دفعه منخسف شد و من قتل عبد الله بن
زبیر را باز بیرد تاریخ خود نگاشته ام و شاید در اینرساله هم بجای خودش باب
اشاره نمایم و سید اجل سید علیخان شیرازی مدنی رحمه الله در حدیث مسلسل
بآبآء روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین (ع) انه یقول سمعت رسول الله (ص) یقول
نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بیت الا وقد خرب و لا عادانا کلب الا وقد جرب
ومن لم یصدق فلیجرب و این مطلب بتجربه رسیده و بهمین ملاحظه عبد الملک بوالی
حجاج نوشت که از آل ابوطالب کسی را نکش چه انکه آل حرب کاهیکه خون آل
ابوطالب را ریختند ملک ایشان را فرا گرفت و دولتشان زایل شد

زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد قرشی کنیت او ابوعبد الله مادر او
صفیه دختر عبد المطلب است و او پسر عمه پیغمبر (ص) و پسر برادر خدیجه است و
او را ده پسر بوده که از جمله عبد الله و مصعب و عروه است اهل سنت گویند

رسول خدا (ص) ده نفر را بشارت به بهشت داده انجماعت را عشرهٔ مبشره گویند که
از جمله ایشان است زبیر و اسامی انجماعت چنین است که شاعر ایشان گفته

ده یار بهشتی اند میدان — بوبکر و عمر علی عثمان
طلحه است و زبیر و بوعبیده (ابن الجراح) — سعد (ابن ابی وقاص) است و سعید و عبد رحمن (بن عوف)

و نیز گویند که زبیر یکی از حواریین رسول است و از برای انحضرت دوازده نفر از قریش حواریین
شمار کرده اند و انجماعت عشرهٔ مبشره میباشند بدون سعید باضافه حمزه و جعفر و عثمان
بن مظعون و زبیر را عمرو بن جرموز در وادی السباع بیرون از جره در وقت خواب بقتل رسانید
و شمشیر و خاتم او را برای امیرالمؤمنین (ع) برد انحضرت شمشیر زبیر را بدست گرفت و فرمود سیف
طالما جلی الکرب عن وجه رسول الله و فرمود قاتل ابن صفیه فی النار

زراره بن اعین بن سنسن شیبانی جلالت شان و عظمش و قدرش زیاده از آنستکه
ذکر شود جمع شده بود در او جمیع خصال خیر از علم و فضل و فقاهت و دیانت و وثاقت و اوهما
(روایتی که او از حضرت باقر نقل کرده بود حضرت صادق)
یونس بن عمار حدیثی از او نقل کرد برای حضرت صادق (ع) فرمود اینخبر را که زراره روایت کرده
از ابوجعفر (ع) پس ما جایز نیست که تارد کنیم وهم روایت است که روزی حضرت صادق
با او فرمود ای زراره اسم تو در نامهای اهل بهشت است بی الف گفت بلی فدایت شوم اسم من

عبد ربه است لکن ملقب شده ام بزراره وقتی ابن ابی عمیر به جمیل بن دراج گفت چه نیکوست محضر تو و
خوبست مجلس تو گفت بلی لکن بخدا قسم که بودیم ما در نزد زراره مگر بمنزلهٔ اطفال مکتبی که
در نزد معلم خود باشند و ابوغالب زراری در رساله که بجهت فرزند فرزندش محمد بن عبد الله
نوشته فرموده که روایت شده که زراره مردی وسیم و جسیم و ابیض اللون بوده و کاهیکه بنماز جمعه
میرفت برسرش برنسی بود و در پیشانیش اثر سجده بود و بدست خود عصائی داشت مردم
احتشام او را بپا میداشتند و صف میزدند و نظر بحسن هیئت و جمال او می نمودند و در جدل
و مخاصمت در کلام اشباری تمام داشت و هیچ کس را قدرت ان نبود که در مناظره او را مغلوب
سازد الا انکه کثرت عبادت او را از کلام وا داشته بود و متکلمین شیعه رسالت شاگردان او
بودند و هفتاد سال عمر کرد و از برای آل اعین فضایل بسیار است و آنچه در حق ایشان
روایت شده زیاده از آنستکه برای تو بنویسم انتهی مولف گوید که بیت اعین از بیوت شریفه است
و غالب ایشان اهل حدیث و فقه و کلام بوده اند و اصول و تصانیف و روایات بسیار از
ایشان نقل شده است و زراره را چندین اولاد بود از جمله رومی و عبد الله میباشند
که هر دو از ثقات روات اند و دیگر حسن و حسین است که حضرت صادق (ع) در حق ایشان
دعا کرده و فرموده احاطهما الله وکلاهما ورعاهما وحفظهما بصلاح ابیهما کما حفظ الغلامین

و برادران زراره بغیر از مالک و قعنب تمامی از اجلاء میباشند چنانکه بجلی از حال
بکیر و حمران و اولادهای ایشان اشاره شد و دیگر برادرش عبد الرحمن بن اعین است که
مشایخ شهادت به استقامت او داده اند و دیگر عبد الملک بن اعین است که حضرت صادق
(ع) قبر او را زیارت فرمود و برا و ترحم فرمود و فرزند او ضریس است که از ثقات رواتست
و عن جمیل بن دراج قال دخلت علی ابیعبد الله (ع) فاستقبلنی رجل خارج من عند ابی
عبد الله (ع) من اهل الکوفة من اصحابنا فلما دخلت علی ابیعبد الله (ع) قال لقیت الخارج
من عندی فقلت بلی وهو رجل من اصحابنا من اهل الکوفة فقال لا قدس الله روحه
ولا قدس مثله انه ذکر اقواما کان ابی (ع) ائتمنهم علی حلال الله وحرامه وکانوا
عیبة علمه وکذلک الیوم هم عندی هم مستودع سری واصحابی واصحاب ابی حقا
اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شیعتی احیاء و
امواتا یحیون ذکر ابی (ع) بهم یکشف الله کل بدعة ینفون عن هذا الدین انتحال المبطلین
وتاویل الغالین ثم بکی فقلت من هم قال من علیهم صلوات الله وعلیهم رحمته احیاء
و امواتا برید العجلی و زرارة و ابو بصیر و محمد بن مسلم الحدیث و بالجمله روایاتی که در
فضیلت زراره وارد شده زیاده از آنستکه در اینجا گنجایش ذکر داشته باشد

واحادیثی نیز در مذمت و عیب او وارد شده ولکن ورود ان اخبار جهة حفظ زراره است چنانچه معیوب کردن خضر کشتی را برای ان بود که از شر ان پادشاه ظالم و غاصب او را حفظ کند و حضرت صادق نیز همین را برای زراره پیغام داده

ذر بن حبیش از فضلای اصحاب امیر المومنین (ع) کو بند صد و بیست سال زندگانی کرد و در سنه هشتاد و سه وفات کرد

ذکریا بن ادریس ابو جریر القمی کان وجیها روی عن الرضا (ع) و روی ان الرضا (ع) ترحم علیه

ذکریا بن ادم القمی ثقه جلیل القدر همانستکه حضرت رضا (ع) در حق او فرموده المامون علی الدین والدنیا علی بن مسیب را امر فرمود که در اخذ معالم دین خود رجوع باو کنند و همانستکه بلا از قم بواسطه او رفع میشود چنانچه از بغداد بواسطه حضرت موسی علیه السلام و همانستکه در یک سال با حضرت رضا (ع) هم محمل بوده تا مکه معظمه و قبر شریفش در قم است رحمه الله

زیاد بن ابیه فرزند سمیه است و او از ذوات الاعلام بوده و چون زیاد حرام زاده و پدر معلومی نداشت لهذا گاهی او را زیاد بن ابیه و زیاد بن عبید الثقفی گویند

و گاهی نسبت او را بمادرش دهند و گویند زیاد بن سمیه یا زیاد بن امه یعنی زیاد پسر کنیز و در زمان معاویه بشهادت ابو مریم خمار که گفت ابو سفیان با سمیه زنا کرد و زیاد از ان زنا متکون شد معویه او را استلحاق بابو سفیان کرد و او را برادر خود خواند و عکس کرد فرمایش رسول را که فرموده بود الولد للفراش وللعاهر الحجر و شعرا زیاد را در این باب هجوها نموده اند خاصه یزید بن مفرغ از جمله در هجای او گفته

زیاد لست ادری من ابوه ولکن الحمار ابو زیاد

و عبد الرحمن الحکم برادر مروان اشعاری در هجای وی گفته و معاویه از وی رنجید و او را از خود دور کرد لاجرم عبد الرحمن اشعاری در مدح زیاد گفت تا او را معفو داشت و در ان اشعار است

الیک ابا المغیرة تبت مما	جری بالشام من جور اللسان
و اغضبت الخلیفة فیک حتی	دعاه فرط غیظ ان لحانی
و انت زیاد ناع ال حرب	احب الی من وسطی بنانی

ولکن در لفظ و انت زیاد ناع ال حرب لطافتی بکار برده که مخفی نیست و بالجمله زیاد بن ابیه بحکم زنا زاده مادر و خبث طینت از دشمنان امیر المومنین (ع) گردید مصرع

[illegible]

با علی گی شود دشمن درست و شیعیان انجناب را در بصره و کوفه گرفت و کشت و دست و پا برید و کور کرد و میل در چشمانشان کشید چه او خوب میشناخت شیعیان انحضرت را و او اول کسی است که در اسلام بقتل صبر رفتار کرد و عبد الرحمن بن حسان را بجهة دوستی وی با امیر المومنین (ع) زنده در گور کرد و اول کسی است که سب امیر المومنین را در عراق تشیید و ترویج کرد و بعضی گمان کرده اند که فرمایش انحضرت در خطبه که فرموده سیظهر علیکم رجل رحب البلعوم الخ اشاره باوست ولکن اظهر انکه اشاره بمعویه است و ابن ابی الحدید گفته که زیاد خواست بر اهل کوفه عرض کند برائت از علی (ع) و لعن او را العیاذ بالله و هر که نکند او را بکشد و خانه اش را خراب نماید که خداوند او را مهلت نداد و در همان روز مبتلا بطاعون گردید و بعد از سه روز بجهنم رفت و ابن اثیر در کامل گفته که سبب هلاکتش انشد که او کوفه نوشت برای معویه که انی قد ضبطت العراق بشمالی و یمینی فارغة فاشغلها بالحجاز یعنی من کردم امور عراق را بدست چپم و دست راستم فارغ و خالی است کار حجاز را باو واگذار معویه عهد حجاز را برای او نوشت چون اهل حجاز دانستند جمعی نزد عبد الله بن عمر رفتند و با هم نشستند و دعا کردند و نفرین کردند طاعون بر انگشت راستش زد هلاک شد انتهی و وفاتش

در سه شنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنه پنجاه و سه واقع شد و قبرش در ثویه است در همانجا که قبر مغیرة بن شعبه و ابو موسی اشعری در کمیل واقع است

زیاد بن عیسی کوفی معروف بابو عبیدة حذاء ثقه جلیل القدر از اصحاب صادقین و در سفر مکه با حضرت باقر (ع) هم محمل بوده و در زمان حضرت صادق (ع) در مدینه وفات کرد انجناب برای او ترحم نمود و فرمود اللهم برد علی ابی عبیدة الحذاء نور له قبره اللهم الحقه بنبیه

زیاد بن مروان قندی واقفی است بلکه سبب واقف شدن بعض اصحاب حضرت کاظم (ع) اینکه چون حضرت وفات کرد از انجناب اموال بسیاری نزد ایشان بود چون طمع در ان مال ها داشتند لهذا انکار موت انحضرت کردند از جمله در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بوده و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار بوده

زیاد بن المنذر ابو الجارود همدانی از اصحاب حضرت باقر و صادق (ع) است چون زید خروج کرد از استقامت خارج شد و از روسای زیدیه شد و سرحوبیه و جارودیه منسوب باو هستند او کور مادرزاد بوده و دنیا را ندیده بود و او را سرحوب سگ دریایی کور است در مذمت او روایات بسیار است

زید بن ارقم خزرجی از اصحاب رسول و از سابقین که رجوع با میر المؤمنین (ع) کرده اند شمار رفته و او در اکثر غزوات رسول خدا (ص) همراه بوده و زید همانست که بعرض حضرت رسول (ص) رسانید که عبد الله بن ابی بن سلول میگوید لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل عبد الله منکر شد و سوگند خورد حق تعالی حضرت رسول را خبر داد که زید صادق است و زید در کوفه ساکن شده بود و مکالمه او با ابن زیاد هنگامیکه سر مطهر حضرت سید الشهدا (ع) را آورده بودند و آن ملعون قضیب بر لب و دندان مقدس آنجناب میزد مشهور است و ماتش در سنه شصت و هشت واقع شده

زید بن ثابت انصاری همانکس است که بحکم ابوبکر جمع قرآن بود اخت و در زمان عثمان حافظ بیت المال بود و از شیعیان عثمان بود و در رکاب علی (ع) حاضر جهاد نگشت قال ابن عبد البر فی الاستیعاب کان زید عثمانیا و لم یکن فیمن شهد شیئا من مشاهد علی (ع) مع الانصار و او همانست که عثمان مردم را امر کرد که قرآن را بقرائت او بخوانند این ام عبد که عبد الله مسعود باشد گفت مرا امر میکنی بخواندن قرآن بقرائت زید بن ثابت و حال آنکه سوگند میخورم بحق خالق خودم که من اخذ کردم از دهان رسول خدا (ص) هفتاد سوره و زید بن ثابت در آنوقت کاکلی بر سر داشت و با کودکان

بازی میکرد گفته اند که هنگامیکه رسول خدا علیه آله بادنه سالهود و روایت شده که حضرت باقر (ع) در حق او فرموده اشهد علی زید بن ثابت لقد حکم فی الفرائض بحکم الجاهلیة

زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی همانستکه در زمان جاهلیت اسیر شد و حکیم بن حزام او را در بازار عکاظ از نواحی مکه بخرید از برای خدیجه آورد خدیجه (رض) او را برسول خدا بخشید حارثه چون این بدانست حضرت رسول (ص) آمد و خواست تا فدیه دهد و پسر خود را رها نماید حضرت فرمود او را بخوانید و مختار کنید مرا بدان با شما یا ماندن نزد من زید گفت من هیچکس را بر محمد (ص) اختیار نکنم حارثه گفت ای فرزند بندگیرا بر آزادگی اختیار میکنی و پدر را مهجور میگذاری گفت من از آنحضرت امری دیده ام که ابدا کسیرا بر آن اختیار نخواهم کرد چون حضرت رسول (ص) این سخن از زید شنید او را بحجر مکه آورد و حضار را فرمود ای جماعت گواه باشید که زید فرزند منست ارث از من برد و من ارث از او برم چون حارثه این بدید از غم فرزند آسوده گشت و مراجعت کرد از آن وقت مردم او را زید بن محمد میگفتند این بود تا خداوند اسلام را آشکار نمود و آیه مبارکه فرود شد وما جعل الله ادعیاءکم ابناءکم الآیة چون حکم برسید که فرزند زاده را باسم پدرش بخوانند این هنگام او را زید بن حارثه خواندند دیگر زید بن محمد (ص) نگفتند و آیه شریفه ما کان محمد ابا احد من رجالکم نیز اشاره بهمین مطلب است

نه آنکه مراد آن باشد که پدر حسن و حسین نیست چه آنها پسران رسول خدا (ص) میباشند بحکم ابناءنا در آیه مباهله و غیره ابن ابی الحدید گفته اگر گویند حسن و حسین پسران پیغمبر نیز گویم هستند چه آنکه خداوند که در آیه مباهله فرموده ابناءنا جز حسنین را نخواسته و خدا عیسی را از ذریت ابراهیم شمرده و اهل لغت خلافی ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر خویشند انتهی پس بسی عجیب است از اهل سنت و جماعت که در حیاة وی فرط طهر ائمه اربعه بقیع (ع) منکر نقش کرده اند آیه ما کان محمد ابا احد من رجالکم و در این کار ظاهرا مقصودی نداشته جز ارغام انف شیعه که در زیارت ایشان میخوانند السلام علیکم یا ابناء رسول الله (ص) و الانسب بود که آیه تطهیر یا آیه مودت و امثال این آیات نقش نمایند و بالجمله زید کنیه اش ابو اسامه بنام پسرش اسامه و شهادتش در موته واقع شد در همانجائیکه جعفر بن ابیطالب شهید گشت و رسول خدا (ص) او را دوست میداشت و در تفسیر امام حدیث طویلی است مشتمل بر فضیلت او و آنکه شبی نور از دهان او بیرون آمد مثل خورشید تابان و آنکه رسول خدا قسم خورده که آنچه خدا برای زید مهیا کرده در آخرت کم است در مقابل آنچه مشاهده کرده در دنیا از نور او از لیالی یوم القیامة و نوره بقدر اسامه و خلعه و بهینه و سیاره و رفعه و تحفه من کل جانب مسیرة الف سنة

زید بن خارجه خزرجی از اصحاب رسول (ص) است در زمان عثمان وفات کرد و بروایت اهل سنت گویند جان بجسدش باز آمد و سخن گفت و دگر باره بمرد

زید زراد کوفی از مشایخ ما محدث نوری نور الله مرقده در خاتمه مستدرک احوال او را با احوال زید نرسی که هر دو از صاحبان اصول اند مفصل ذکر فرموده رجوع بانجا شود

زید بن صوحان از ابدال بشمار رفته در جنگ جمل شهید و وقتیکه بر زمین افتاد امیر المؤمنین (ع) بالای سرش آمد و فرمود رحمک الله یا زید کنت خفیف المؤنة اعظم المعونة زید سر بلند کرد و گفت وانت فجزاک الله خیرا یا امیر المؤمنین (ع) فوالله ما علمتک الا بالله علیما و فی ام الکتاب علیا حکیما و ان الله فی صدرک لعظیم والله من مغافلة نکردم در رکاب تو از روی جهالت ولکن شنیدم از ام سلمه زوجه رسول خدا (ص) که گفت شنیدم از پیغمبر (ص) که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله فکرهت ان اخذلک فخذلنی الله و در روزیکه عائشه بصره رفت کاغذی باهل کوفه نوشت و کاغذی مخصوص هم بزید نوشت و او را بنصرت خود طلبید و یا آنکه در خانه خود بنشیند و سپاهی امیر المؤمنین (ع) بیرون نیاید و مردم را هم از جهاد در رکاب آنحضرت تقاعد کند زید گفت عائشه مادر را امر میکند باینچه خود مامور شده که ملازمت

خانه باشد و نهی میکند ازان چیزیکه ما بان مامور شده ایم که قتال کنیم تا فتنه نباشد و ابن
مطلب را ابن اثیر و عروه نقل کرده اند و در خرایج است که رسول خدا (ص) خبر داد که عضوی از زید بن
صوحان ببهشت سبقت خواهد کرد در غزوه نهاوند در جهاد دستش قطع شد و چنانکه
که آن حضرت فرموده بود

زید بن علی بن الحسین بن زید هاشمیکه مریض شده بود شبی طبیب نزد او امد و برای معالجه
او دوائی تعیین کرد که چند روز در وقت سحر استعمال کند گفت ممکن نبود مرا تحصیل ان دوا
در انشب چون طبیب بیرون رفت در حال شخصی از خدمت حضرت ابوالحسن موسی (ع) رسید
و با او ظرفی بود که در او همان دوا بعینه بود و عرض کرد که ابوالحسن ترا سلام میرساند و میفرماید
این دوا بگیر برای استعمال چند روز پس گرفتم و آشامیدم و خوب شدم

زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) هماننکه در کوفه خروج کرد و یوسف بن عمر ثقفی
عامل عراق از جانب هشام عبدالملک بن مروان او را شهید کرد و پسرش جنازه پدر را در میان
جوئی آب دفن کرد و آب بر رویش جاری کرد که قبرش را کسی نداند چون مطلع شدند قبرش را
شکافتند و جنازه اش را بیرون آوردند و برهنه کردند و بدار او آویختند تا چهار سال
بدار او برهنه بود آنگاه او را بزیر آوردند و بدنش را آتش زدند و خاکسترش را بباد دادند

و من مقتل او را در کتابهای دیگر چون نگاشته ام دیگر تکرار نکنم

زید بن المهلهل معروف بزید الخیل هماننکه در سال دهم با چندتن از بنی طی بخدمت حضرت
رسول (ص) آمد و مسلمان گردید و عرض کرد منت خدایرا که بوجود تو مارا از شرک نجات داد و دین ما را
معصوم داشت هیچ روش از دین تو بهتر ندانسته ام و عجب دارم از عقول خود و مردم خود
که سنگها را ستایش همی کردیم رسول اکرم هر یک را پنج اوقیه سیم عطا فرمود که هر اوقیه چهل درهم
باشد و زید الخیل را زید الخیر نام نهاد و او را دوازده اوقیه و نیم سیم داد و رخصت مراجعت فرمود
و دروا پی اگاه فرمود که هر مرد را که از عرب نزد ملت من بفضل یاد کردند چنان دیدم جز زید الخیل
را که از آنچه اصغا کردم افزون یافتم و چون زید از مدینه بیرون شد آنحضرت بکنایه کلمه فرمود
که مشعر بزرگ او بود لاجرم بعد از ورود بخانه خویش تب کرد و وفات نمود

زید بن وهب الجهنی هماننکه خطبهای امیر المومنین (ع) را که در منبر قرائت میفرمود
در کتابی مؤلف داشته ذهبی او را موثق دانسته از روایات اوست که عمر بن الخطاب حذیفه
را سوگند داد که رسول خدا (ص) مرا از منافقان شمرد یا از صد نفاق داشت در حدود
سال نود وفات یافت

زید بن یونس ابواسامه معروف بزید شحام کوفی ثقه از اصحاب صادق و کاظم (ع) است

واو هماننکه حضرت صادق (ع) باو فرموده که اسم تو در کتاب اصحاب یمین است و در
احوال حارث بن مغیره حدیثی نقل شد که زید هم درجه حارث است در بهشت و در حال
سدیر خواهد آمد که کف او در کف حضرت صادق (ع) بوده در حال طواف

باب السین المهمله

سالم بن ابی حفصه بن قرتی هماننکه حضرت صادق (ع) او را لعن فرموده و تکذیب
و تکفیر او نموده و روایات در مذمت او بسیار است و عن کشی زیدی طریف کان یکذب علی ابیجعفر
(ع) و لعنه الصادق علیه السلام وفات او در سنه یکصد و سی و دو واقع شده

سالم بن معقل مولی ابوحذیفه از مردم اصطخر پارس است او را زوجه ابوحذیفه آزاد
کرد پس مسلمان گردید و با عمر بن الخطاب و جمعی دیگر قبل از رسول خدا (ص) هجرت بمدینه طیبه
نمود و او را از قاریان قرآن شمرده اند چه عبدالله عمر گفته است که پیغمبر (ص) فرمود قرآن را
از چهار کس فرا گیرید ابی بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه و ابن مسعود
و او در جنگ یمامه مقتول گشت و او با جلالت عمر همراهی داشت لاجرم عمر بسی حزن و جزع
داشت و در زمان وفات خویش گفت اگر سالم زنده بود کار شوری نمیکردم و او را خلیفه میکردم
و سالم یکی از اصحاب صحیفه است که در عامر بن جراح خواهد آمد ذکرش انشاء الله

سالم بن مکرم ثقه است و او جمال بوده و دفعتی حضرت صادق (ع) را از مکه بمدینه حمل کرده
و در اول امر از اصحاب ابی الخطاب بوده که در مسجد کوفه بعنوان عبادت کردن در پای
ستونهای نشستند و مردم را گمراه می نمودند و بیجوانی ایشان را باباحات و پیغمبری ابوالخطاب
عامل منصور دوانیقی فرستاد ایشانرا بکشتند تمام کشته گشتند جز سالم که مجروح در میان
کشتگان افتاده بود همین که شب شد از میان ایشان برفت و از ترک سالم بماند و بعد توبه
کرد کنیه او ابوخدیجه بود حضرت صادق (ع) ابو سلمه کرد

سدیر بن حکیم صیرفی کوفی والد حنان بن قرتی هماننکه در خدمت حضرت صادق
نامش مذکور شد فرمود سدیر عصیده بکل لون و از زید شحام منقولست که من در دور
خانه کعبه طواف میکردم در حالیکه کف من در کف حضرت صادق (ع) بود دیدم اشک
آنحضرت بر رویش جاریست فرمود ای شحام ندیدی که پروردگار من چه احسان
فرمود پس گریست و دعا کرد پس فرمود ای شحام من از خدا طلب کردم خلاص سدیر
و عبدالسلام بن عبدالرحمن را از زندان خدا وند ایشان را بمن بخشید و خلاص کرد
ایشانرا و سدیر هماننکه حضرت باقر (ع) کاغذی بتوسط جن برای او فرستاد

سعد بن ابی وقاص مالک بن اهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب القرشی الزهری

در نوزده سالگی اسلام آورد و در غزوهٔ بدر و احد و بعضی غزوات دیگر حاضر بوده
و در زمان عمر جنگ قادسیه و مقاتله با عجم را بپای برد و او یکی از آن شش نفر است
که عمر از برای شوری اختیار کرد و شهر کوفه بدست او بنیان گشت و اهل سنت او را
از عشرهٔ مبشره شمرده اند و او بحسب ظاهر پدر عمر سعد است که در کربلا کرد آنچه کرد
علیه لعائن الله و سعد هنگام مقاتلت امیر المؤمنین (ع) با معویه در خانه نشست و
بهیچ جانب اعانت نکرد از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علی پرسش کردند حال آن
مردم را که از بیعت او تقاعد ورزیدند و در جهاد با او حاضر نگشتند فرمود اولئک
قوم خذلوا الحق ولم ینصروا الباطل فرمود اینجماعت حق را خوار گذاشتند و باطل را اعانت
نکردند و سعد یکی از وافدین بر معویه است و مکالمات او با معویه و ذکر او حدیث غدیر
و حدیث رایت و منزلت و خبر سد ابواب و نزول آیه تطهیر را در محضر معویه در وقتیکه
مردم شام برای امیر المؤمنین (ع) بد گفتند در جای خود بشرح رفته و وفات سعد
در سنه پنجاه و پنج در عقیق نزدیکی مدینه واقع شد جسد او را بمدینه آوردند
مروان بن الحکم بر او نماز خواند و در بقیع بخاک رفت
سعد بن الاحوص الاشعری القمی همانستکه حضرت جواد (ع) از خدای سؤال کرده که

جزای خیر باو دهد
سعد الاسکاف همانستکه بحضرت باقر (ع) عرض کرد که من می نشینم و قصه میگویم و
ذکر میکنم حق شما و فضیلت شما را فرمود من دوست میدارم که بر هر سی ذراعی قصه گوئی مثل تو باشد
سعد بن ربیع خزرجی الانصاری از جملهٔ نقبای انصار است در عقبه اولی و ثانی
حاضر شد و در جنگ بدر جهاد کرد و در غزوهٔ احد شهید گشت و چون پیغمبر (ص) نشان
او از میان کشتگان گرفت یکی از انصار او را پیدا کرد وقتی که از او حشاشه جان چیزی با
او بود گفت ای سعد رسول خدا (ص) ترا میجوید گفت لحضرة الرسول سلام برسان و بگوی
جزاک الله عنی خیر ما جزی به نبیا عن امته و با قوم من بگوی زنهار دست از یاری پیغمبر (ص)
برندارید و جان و مال را در راه او دریغ نکنید این بگفت و وفات کرد چون خبر او را
به پیغمبر (ص) آوردند او را ثنا گفت و فرمود اللهم ارض عن سعد بن الربیع
سعد بن طریف که سعد خفاف نیز نامیده میشود همانستکه بحضرت باقر (ع) عرض کرد
که آیا قرآن تکلم میکند حضرت تبسم کرد و فرمود خدا رحمت کند ضعفای شیعهٔ ما را انهم اهل تسلیم
سعد بن عائذ المؤذن مولی عمار بن یاسر معروف بسعد القرظ بسبب آنکه در تجارت
قرظ همی کرد الا به تجارت قرض که سودی همی آورد و تجارت قرض آنستکه مال بدیگری بدهد

تا او با آن مال تجارت و کاسبی کند و هر سود که آورد بیان شرط و قرارداد که نهاده اند
قسمت کنند بالجمله سعد القرظ را رسول خدا (ص) در مسجد قبا مؤذن فرمود و بعد از رحلت
پیغمبر (ص) چون بلال ترک اذان گفت و از مدینه بشام رفت ابوبکر سعد را بمدینه آورد
و در مسجد رسول خدا مؤذن بود تا زمان عمر تا آنکه وفات نمود
سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة الخزرجی الانصاری از جملهٔ نقبای انصار است در
عقبه حاضر شد مردی بزرگ بوده جودی بکمال داشت پسرش قیس و پدر و جدش نیز
جواد بودند و در اطعام مهمان و واردین خود داری نمی‌نمودند چنانچه در زمان
دلیم جدش منادی ندا در میداد هر روز در اطراف دار ضیافت او من اراد الشحم
واللحم فلیأت دار دلیم بعد از دلیم پسرش عباده نیز بهمین طریق بود و از پس او سعد
نیز بدان قانون میرفت و قیس بن سعد از پدران بیش بود و دلیم و عباده هر سال ده
نفر شتر از برای صنم مناة هدیه میکردند و بمکه میفرستادند و چون نوبت بسعد
و قیس رسید که مسلمان گشتند آن شترها را همه ساله بکعبه میفرستادند و وارد
شده که وقتی ثابت بن قیس با رسول خدا (ص) گفت یا رسول الله قبیلهٔ سعد در
جاهلیت پیشوایان جوانان ما بودند حضرت فرمود الناس معادن کمعادن الذهب

والفضة خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا و سعد چندان غیور
بود که هرگز از دختر باکره تزویج نکرد و هر زنیرا که طلاق گفت کسی جرئت تزویج او نکرد و
بالجمله این سعد همانستکه در روز سقیفه او را آورده بودند در حالتیکه مریض بود و جامه
پیچیده بودند و خزرجیان میخواستند با او بیعت کنند و مردم را نیز به بیعت او بخوانند
لکن بیعت از برای ابوبکر شد و چون مردم جمع شدند که با ابوبکر بیعت کنند نزدیک بود
که سعد در زیر قدم طریق عدم سپارد لاجرم فریاد برداشت که این مردم مرا کشتند
عمر گفت اقتلوا سعدا قتله الله بکشید او را که خدایش بکشد قیس بن سعد که
چنین دید برجست و ریش عمر بگرفت و بگفت ای پسر صهاک حبشیه وای ترسنده
و گریزنده در میدان و شیر شرزه در امن و امان اگر بگوئی سعد عباده از جای خود
جنبش کند از این بیهوده گوئی یک دندان در دهان تو بجای نماند از بس دهانت
را با مشت بکوبند و سعد بن عباده نیز بسخن آمد و گفت ای پسر صهاک اگر مرا
نیروی حرکت بود در کیفر این جسارت که ترا رفت هر آینه تو و ابوبکر در بازار
مدینه از من نعرهٔ شیری میشنیدید که با اصحاب خود از مدینه بیرون میشدید
و شما را ملحق میکردم بجماعتی که در میان ایشان بودید و ذلیل و ناکس تو مردم شمار

مشتبه بد آنگاه گفت یا الخزرج احملونی من مکان الفتنة او را برای خویش حمل کردند و بعد
هم هرچه خواستند از وی بیعت بگیرند نکرد و گفت سوگند با خدای که هرگز با شما بیعت
نکنم تا هرچه تیر در ترکش دارم بر شما بیندازم و سنان نیزه ام را از خون شما رنگین کنم و
تا شمشیر در دستم است بر شما شمشیر زنم و با اهل بیت و عشیره ام با شما مقاتله کنم و بخدا
سوگند که اگر تمام جن و انس با شما جمع شوند من با شما دو عاصی گناهکار بیعت نکنم
تا خدای خود را ملاقات کنم و آخر الامر بیعت نکرد تا در زمان عمر که غلبه او را کشتند
و نسبت دادند قتل او را بجن و از زبان جن ساختند

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادة رمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

خضاب

سعد بن عبد الله اشعری ابو القاسم جلیل القدر واسع الاخبار کثیر التصانیف
ثقة و شیخ طائفه و فقیه ایشان است گفته شده که بشرف ملاقات حضرت عسکری نائل
شده و اگرچه بعضی این مطلب را موضوع میدانند و از جمله تصانیف او کتاب فضل
قم و الکوفه و کتاب بصائر الدرجات است و این کتاب غیر از بصائر الدرجات مختصر است
که فعلاً در دست است

سعد بن مالک خزرجی معروف بابو سعید خدری بضم خاء معجمه و سکون دال

مهمله منسوبست بجدش خدرة بن عوف و سعد از صحابه کبار و از کسانیست که رجوع
کردند بامیر المؤمنین و مستقیم بود و روایت است که حالت نزع برا و شدت کرد و سه
روز بحال احتضار بود تا آنکه اهل بیت او وی را بمصلای او آوردند و در آنجا وفات
کرد و وفاتش در سنه هفتاد و چهار واقع شده و او در غزوه خندق و بعضی غزوات
دیگر حاضر بوده

سعد بن معاذ از بزرگان اصحاب رسول (ص) و سید اوس و بکر الله راست و در
بدر و احد حاضر گشته و در جنگ خندق بدست حبان العرقه زخم خورده بود داشت
و از خدای خواست که یهود بنی قریظه را ببیند آنگاه بمیرد دعای او مستجاب شد
خون از آن جراحت باز ایستاد تا آنکه یهود بنی قریظه بحکم او عرضه تیغ گشت پس
خون گشوده شد و سعد بدان زخم در گذشت گویند از برای موت او درهای
آسمان ها گشوده شد و عرش بلرزه در آمد و شیخ صدوق از ابو بصیر روایت
کرده که بحضرت صادق عرض کردم که مردم میگویند که عرش لرزید برای موت سعد
بن معاذ فرمود انما هو السریر الذی کان علیه و بالجمله سعد بن معاذ همانست که ملائکه
و جبرئیل در تشییع جنازه او حاضر شدند و رسول خدا (ص) بدون ردا و

عرقه بفتح [illegible] خوش در اینجا مادر حبان است از جهة کثرت استعمال عطر ابن العرقه یافت (منه)

تشییع او بود گاهی بین سر پی و گاهی پا در سر پی را بدوش میگرفت و آنجناب او را در
لحد گذاشت و لحد او را محکم چید و فرمود میدانم که پوسیده خواهد شد و پوسیدگی
باو خواهد رسید لکن خدا دوست دارد بنده را که هر گاه عملی کند محکم نماید آن
را و از روایتی مستفاد شود که قل هو الله را بسیار میخوانده و در همه حالات خود بر
خواندن آن مواظبت داشته و باین جهت در وقتیکه رسول خدا (ص) بر او نماز
میخواند نود هزار فرشته که از جمله آنها جبرئیل باشد بجنازه او حاضر شدند و بر او نماز خواندند

سعید بن اوس بن ثابت ابو زید لغوی نحوی بصری معروفست که گفته اند کان
یحفظ الاصمعی ثلث اللغة و ابو زید ثلثی اللغة و الخلیل بن احمد نصف اللغة و عمرو بن
کرکره الاعرابی یحفظ اللغة کلها و لابی زید مصنفات فی الادب و عن المازنی قال
رأیت الاصمعی جاء الی حلقة ابی زید المذکور فقبل رأسه و جلس بین یدیه و قال
انت رئیسنا و سیدنا منذ خمسین سنة در سنه دویست و پانزدهم ۲۱۵ در بصره
وفات کرد

سعید بن جبیر اسدی کوفی از اصحاب علی بن الحسین است و از آن پنج نفر است که
باستقامت در اول امر آنجناب با آنحضرت بودند و حجاج او را شهید نکرد مگر

بهمین سبب و چون بر حجاج وارد شد گفت تو شقی بن کسیری گفت مادرم دانا
تر بود باسم من که مرا سعید بن جبیر نامید گفت چه میگوئی در حق ابو بکر و عمر آیا ایشان
هستند یا در بهشت گفت هر وقت داخل بهشت و دوزخ شوم و اهل
آنجا را ببینم آنوقت میدانم الخ گویند که حجاج بعد از پانزده شب از قتل سعید
مرض اکله در جوف او پدید گشت و هلاک شد و سعید در زهادت و
کرامت و علم تفسیر شهرتی داشت و کسب علم تفسیر و حدیث از ابن عباس کرد
و در شهر رمضان هر شب یک ختم قرآن قرائت مینمودی شبی بقرائت ابن
مسعود و شبی بقرائت زید بن ثابت و شبی بقرائت دیگری و از سعید نقل
کرده اند که گفت در خانه مکه قرآن را بجمله در یک رکعت قرائت کردم و سعید مدتی در
اصفهان سکون داشت و از آنجا بکوفه رفت و در آنجا آغاز حدیث کرد و چون
جنگ با بنی امیه را جهاد میدانست در جیش عبد الرحمن بن محمد بن اشعث
شد چون عبد الرحمن در دیر جماجم شکسته شد سعید بمکه رفت حاکم مکه
خالد بن عبد الله قسری او را بگرفت و برای حجاج فرستاد و حجاج او را شهید کرد

سعید بن زید بن عمرو بن نفیل پسر عموی عمر بن الخطاب است فاطمه خواهر عمر در حباله

نكاح او بود چنانكه خواهر او عاتكه در حبالهٔ نكاح عمر بود او را از مهاجرين اولين
و يكى از عشرهٔ مبشره شمرده اند

سعيد بن العاص بن سعيد بن اميه در سال هجرت متولد شد و پدرش عاص
در جنگ بدر بدست امير المومنين (ع) كشته شد و سعيد در خلافت امير المومنين
عزلت اختيار كرد و در جمل و صفين حاضر نگشت و چون سلطنت بر معويه
قرار گرفت او را حكومت مدينه داد انگاه سعيد را عزل كرد و مروان حكم را منصوب
ساخت گويند سعيد مردى با فصاحت و سماحت بود و اگر سائلى از وى طلب
عطيت ميكرد و چيزى در دست نداشت انچه سائل خواسته بود نوشته ميگرفت
و عشك ميداد و هنگام استطاعت ادا ميكرد و او پدر عمرو است كه نوبت او را
در سنه شصت امير حاج كرد و با جماعتى از شياطين بنى اميه و بروايت سيد
بن طاوس با لشكر بسيارى او را بمكه فرستاد و او را امر كرد كه بهر نحوى كه بتواند
جناب امام حسين (ع) را بقتل رساند لهذا انجناب حج ناكرده از مكه بيرون شد
و سمت كوفه رفت صلوات الله عليه ولعن الله قاتليه و ظالميه

سعيد بن قيس الهمدانى از بزرگان و رؤساء تابعين و زهاد ايشان و از اصحاب

امير المومنين است در جنگ جمل بر سواران ميمنه سالار بود در صفين با عبد الله
ابن بديل جانب جناح سواران داشت و مكانت او در شجاعت و منزلت او
در خدمت شاه ولايت عليه السلام معروف است

سعيد بن مسعود ثقفى عموى مختار بن ابى عبيده است و او همانستكه از جانب امير
المومنين (ع) والى مداين گشت و جناب امام حسن (ع) بر او وارد شد و زخميكه
با نحضرت از جراح بن سنان اسدى رسيده بود در خانهٔ سعيد معالجه نمود تا بهبودى حاصل شد

سعيد بن المسيب همانستكه بكثرت علم در تابعين ممتاز بوده و داماد ابو هريره
و يكى از فقهاى سبعه معروفه مدينه بلكه افضل ايشان است و مرسلات
او را اصح مراسيل گفته اند بلكه مرسلات او در نزد شافعيه مثل مرسلات
محمد بن ابى عمير است در نزد اصحاب ما كه در سلك صحاح منتظم ميشود و او
همانستكه از فيض نماز بر جنازهٔ حضرت سيد سجاد (ع) محروم ماند و كلمات
اصحاب در باب او مختلف است و اگرچه در سلسله حواريين انحضرت
شمرده شده لكن در انروايت توقف است و مظنون اين است كه اين
مرد از مشاهير علماى عامه و فقهاى ايشان باشد و الله العالم بحقايق الامور

سعيدة مولاة حضرت صادق (ع) بوده و از اهل فضل است و كلمات انجناب را محتمل
و حضرت فرموده كه سؤال ميكنم از خدا اينكه شناسانيده مرا بتو سعيده بنا انكه تو از وى چ...
كند در اخرت و روايت است كه او همسايه انحضرت بوده و غالبا در مسجد رسولخدا
(ص) سلام بر انحضرت ميكرده و پيوسته با مكه ميرفته يا از مكه مى امده

سفيان بن ابى ليلى الهمدانى در بعضى از روايات او را از حواريين امام حسن شمرده اند
و او همانستكه بر انحضرت عتاب كرد و گفت يا مذل المومنين و ظاهر اين از جهة محبت
او بوده چنانچه حجر بن عدى كه از بزرگان اصحاب است كلمه نسبت دهند كه من حيث محبت ميدانم
ذكر نكنم و روايت است كه وقتى سفيان خدمت امام حسن (ع) رسيد و گفت
السلام عليك يا مذل المومنين فرمود از كجا دانستى كه من مومنين را ذليل كردم
گفت بجهة انكه امر امت را از گردن خودت خلع كردى و باين طاغى كه حكم بغير ما
انزل الله ميكند تفويض كردى فرمود شنيدم از پدرم كه رسولخدا (ص) فرمود
نخواهد گذشت ايام و لياليها تا والى شود امر اين امت را مردى فراخ گلو گشاده
سينه كه بخورد و سير نشود و او معويه است پس بدين جهت من اين كار را
كردم پس فرمود چه ترا باين جا اورده گفت محبت تو فرمود ترا بخدا گفت بلى

بخدا فرمود و الله دوست نميدارد ما را بنده هرگز و اگرچه اسير باشد در
ديلم مگر انكه نفع بخشد خدا او را بحبت ما و همانا محبت ما گناهان را از بنى ادم بر بود هم
چنانكه باد بربزد برگ را ~~از روى هوا~~ از درخت

سفيان ثورى بفتح مثلثه از اصحاب مالكيت و اعتراض او بر حضرت صادق (ع)
در پوشيدن لباس جياد كه اين پوشش پدران تو نيست معروف است و حديث
امدن جمعى از اهل بصره كه اخذ حديث ميكردند از هر كه باشد خدمت حضرت صادق
بعنوان اخذ حديث از انجناب در حاليكه انحضرت را نميشناختند و روايت كردن
بعضى از فتاواى انجناب از سفيان ثورى از حضرت صادق (ع) كه نبيذ تمام ان
حلال است و روايت او از جناب باقر (ع) كه هر كه مسح بر خفين نكند صاحب
بدعت است و هر كه نبيذ ننوشد مبتدع است و هر كه جريث و طعام اهل
ذمه و ذبايح ايشان را نخورد گمراه است و هم روايت او از حضرت صادق (ع) كه حب
ابوبكر و عمر ايمان است و بغض ايشان كفر و انكه على (ع) بعد از قتال اهل
صفين گريست و گفت جَمَعَ اللهُ بَيْنِى وَبَيْنَهُم فِى الجَنَّة و امثال اين روايات موضوعه
از سفيان ثورى ملعون معروف است پس حضرت صادق (ع) املا فرمود براى

ایشان حدیثی را که در اخبار است که هر که دروغ گوید بر ما اهل بیت محشور کند خدا
او را روز قیامت کور در حالیکه یهودی باشد و اگر دجال را درک کند ایمان آورد
در قبرش و پس از آنکه عربان رفتند حضرت حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) در مدح بصره
و اهل آن بیان فرمود و چون مقام گنجایش تفصیل نداشت من باب الاجمال اکتفا کردیم
هر که طالب تفصیل است مراجعه کند بکتاب رجال کبیر تا بر او معلوم شود ابتلای
ائمه ما بشیاطین عصر خویش و کثرت دردهای دل ایشان صلوات الله علیهم اجمعین
ابن ابی الحدید گفته که اکثر مبغضین امیرالمؤمنین (ع) اهل بصره بودند و ایشان عثمانیه
بودند و در دلهای ایشان بود کینه‌های روز جمل و روایت کرده از ابی فاخته
مولی ام هانی که گفت روزی خدمت امیرالمؤمنین (ع) بودم که مردی با
لباس سفر وارد گشت و گفت یا امیرالمؤمنین (ع) من از بلدی آمده‌ام
که در آنجا دوستی از برای تو ندیدم فرمود از کجا آمدی گفت از بصره فرمود
اگر میتوانستند که مرا دوست دارند دوست میداشتند انی و شیعتی
فی میثاق الله لا یزاد فینا رجل و لا ینقص الی یوم القیمة (فقیر گوید) گردم
و مدح بلاد هر گاه راجع باشد باهلش تابع اهلش است پس هر گاه مردمان

بلدی کم مؤمن بودند در عصری عصر دیگری شود که ممدوح شوند حدیث ذم دیگر
در آن وقت غایب تا مانند اصفهان و بصره و امثال آن و هکذا بعکس و الله العالم
سفیان بن عیینه او نیز از اصحاب ما نیست از حضرت رضا (ع) مرویست که سفیان
بن عیینه ملاقات کرد حضرت صادق (ع) را و گفت تا کی تقیه میکنی و حال آنکه باین
سن رسیده حضرت فرمود قسم بآنکسیکه برانگیخت محمد (ص) را بحق اگر مردی عالم
عمر خود را نماز کند مابین رکن و مقام پس ملاقات نماید خدا را بغیر ولایت
ما اهل بیت هر آینه ملاقات کرده خدا را برک جاهلیت که بر کفر باشد
سفیان بن مصعب عبدی همانست که از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که
فرمود ای معشر شیعه تعلیم کنید بر اولاد خویش شعر عبدی همانا او بر
دین خداست و شیخ کلینی روایت کرده از او که گفت وارد شدم بر حضرت صادق
فرمود بام فروه بگوئید بیاید بشنود آنچه را که با جدش بجا آورده اند ام فروه
آمد و پشت پرده نشست پس حضرت فرمود شعر بخوان و ای اکفلهم فروه
جودی بدمعک المسکوب که ام فروه صیحه کشید و زنان صیحه کشیدند اهل
مدینه بر در خانه جمع شدند که چه خبر شده فبعث الیهم ابوعبدالله (ع) صبی

لنا غشی علیه فصیحی النساء قلت ام فروه امر علیه السلام و جدها محمد بن ابی بکر
الذی قتله معویه بن خدیج و احرقه کما سیجیئ و عن کامل الزیاره مسندا عن ابی
عمارة المنشد قال قال لی یا ابا عماره انشدنی للعبدی فی الحسین بن علی (ع) الخ الی
ان قال فوالله ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار الخ
سفینه غلام رسول خدا (ص) اسم او مهران است و وجه تسمیه او بسفینه آنستکه
(و بقولی قیس بن ورقاء)
وقتی اصحاب سفری میرفتند هر کدام که خسته میشدند بعضی از اسبابهائیکه
با خود داشت بر او می افکندند تا آنکه او حامل اسباب زیادی شد حضرت رسول
(ص) چون بر او عبور فرمود و او را بآن حال دید فرمود انت سفینه و او را آزاد ساخت
و بروایت حسین بن حمدان وجه تسمیه او بسفینه بجهة آنستکه در مراجعت یکی
از غزوات باران آمد در بطن وادی عرصی بحویکه رفتن از آنجا مشکل بود
سفینه خود را در وادی افکنده و مثل کشتی ابراشکافت و رسول خدا (ص)
و امیرالمؤمنین را بدوش گرفت و عبور داد حضرت باو فرمود یا سفینه
بحسبک هذا افتخارا و المجلد او همانستکه بعد از شهادت سید الشهداء
قصه بحضرت زینب عرض کرد که ای خانم من سفینه کشتی در دریا شکست

خود را بجزیره رسانید بشیری رسید مابین شیر گفت من آزاد کرده رسول
خدایم شیر همهمه کرد مقابل او و او را بطریق رسانید و الان آن شیر در
ناحیه خفته بگذارید بروم نزد او و بگویم که لشکر خیال دارند نزد ابدان شهداء
اسب بتازند الخ و روی الحسین بن حمدان باسناده عن الصادق (ع) قال قال
امیرالمؤمنین (ع) لسفینه مولی ام سلمه سلام الله علیها تعال الی مثاشل فانت
فلک الله المشحون و انت الباب لی و لابنی الحسن (ع) بعد سلمان قلت و ذکره
ابن شهراشوب و الکفعمی و الطبری فی الدلائل باب الحسن علیه السلام
سکین نخعی مصغرا همانستکه تعبد و رهبانیت اختیار کرده بود و ترک
نموده بود زن و بوی خوش و لباس و طعام پاکیزه و از داخل مسجد سر
باسمان بلند نمیکرد از خوف خدا و نیک عالم
سلام بن المستنیر از روایاتش ظاهر شود که شیعه است
سلمان محمدی (ع) ابوعبدالله معروف بسلمان فارسی اول ارکان اربعه و
مخصوص بشرافت سلمان منا اهل البیت و منخرط در سلک اهل بیت نبوت
و عصمت است و در فضیلت او جناب رسول خدا (ص) فرموده سلمان

بحر لا ینزف وکنز لا ینفد سلمان منا اهل البیت سلسل یمنح الحکمة ویؤتی البرهان
و حضرت صادق (ع) فرموده ادرک سلمان العلم الاول والاخر وهو بحر لا ینزح
وهو منا اهل البیت وحضرت باقر (ع) فرموده نگویید سلمان فارسی بگویید سلمان
محمدی (ص) واو از ما اهل بیت است وامیر المؤمنین (ع) او را مثل لقمان حکیم بلکه
حضرت صادق (ع) او را بهتر از لقمان فرموده وحضرت باقر او را از متوسمین شمرده
و در حدیثی حضرت صادق (ع) فرموده صلوات الله علی سلمان واز روایات
مستفاد شده که سلمان اسم اعظم میدانست واز محدثین بفتح بوده با آنکه
محدث از اوصیاء امام است چنانچه در حدیث عبد الله بن طاوس می آید واز
برای ایمان ده درجه است واو در درجه دهم بوده وعالم بغیب ومنایا
بوده واز تحف بهشت در دنیا میل فرموده وبهشت مشتاق او بوده و
خدا ورسول او را دوست میداشتند وحق تعالی امر فرموده بود رسول
را بمحبت چهار نفر که سلمان یکی از ایشان بوده وآیاتی در مدح او و اقران
او نازل شده وشیخ ما محدث نوری رحمه الله از روایات اختصاص استفاده
فرموده افضلیت سلمان از جعفر بن ابیطالب (ع) وشیخ کلینی از حضرت صادق

روایت کرده که حضرت رسول (ص) برادری داد سلمان را با ابوذر وشرط کرد با
ابوذر که نافرمانی سلمان نکند ودر خبر است که وقتی ابوذر بر سلمان وارد
شد درحالیکه دیگی روی آتش گذاشته بود ساعتی با هم نشستند وحدیث
میکردند که ناگاه دیگ از روی سه پایه غلطید وسرنگون شد وابدا از
آنچه در دیگ بود قطره نریخت سلمان آنرا برداشت وبجای خود گذاشت
باز زمانی نگذشت که دوباره سرنگون شد وچیزی از آن نریخت دیگر باره
سلمان او را برداشت وبجای خود گذاشت ابوذر وحشت زده از نزد سلمان
بیرون شد وبحالت تفکر بود که جناب امیر المؤمنین (ع) را ملاقات نمود و
حکایت را برای آنحضرت بگفت آنجناب فرمود ای ابوذر اگر خبر دهد ترا سلمان
بآنچه میداند خواهی گفت رحم الله قاتل سلمان ای ابوذر سلمان باب الله
است در زمین هرکه معرفت بحال او داشته باشد مؤمن است وهرکه
انکار او کند کافر است وسلمان از ما اهل بیت است وهم وقتی مقداد بر
سلمان وارد شد دید دیگی سر بار گذاشته بدون آتش میجوشد سلمان
دو دانه سنگ برداشت ودر زیر دیگ گذاشت سنگها شعله کشیدند

مانند هیزم دیگ جوشش زیادتر شد سلمان فرمود جوش دیگر اش را ساکن
کن مقداد گفت چیزی نیست که در دیگ بزنم تا جوش او را فرو نشانم سلمان
دست مبارک خود را مانند کچه داخل در دیگ کرد ودیگرا هم زد تا جوشش
ساکن شد مقدادی از آن آش برداشت با دست خود وبا مقداد میل فرمود
مقداد از این واقعه خیلی تعجب کرده وقضیه را برای رسول خدا (ص) نقل کرد الخ وحدیث سلمان
با یهودان که نار بانه بر او میزدند ونفرین آنجناب بر ایشان وواقع شدن نازیانها
وبلعیدن ایشان یهود را در تفسیر امام مذکور است وحدیث تکلم میت با
او در فضایل شاذان بن جبرئیل قمی مسطور است وشیخ ما نور الله مرقده در
نفس الرحمن از زینة الاعیاد نقل کرده که چون سلمان (ع) والی بر مداین شد در
مسجد نشست ومشغول شد ببافتن زنبیل برای تحصیل معاش خود رعیت
آنجا چون چنین دیدند آنجناب را ضعیف شمردند واز او احتشام نبردند لهذا
دزدی وفساد در مداین زیاد شد سلمان از مسجد بیرون شد سگی را دید آنرا
طلبید وبا او تکلمی کرد آن سگ به تعجیل از خدمت آنجناب بیرون شتافت
وبالای بلندی رفت وصدای عظیمی کرد سگهای اطراف تمام جمع شدند ودر

کوچهای مداین متفرق شدند سلمان شخصی را فرستاد که ندا کرد درمیان مردم
که هرکه بعد از فلان ساعت از شب بیرون شود کشته خواهد شد دزدها این
ندا اعتنا نکردند در شب بجهت دزدی از خانها بیرون شدند سگها بر ایشان
حمله نمودند وایشانرا از هم دریدند وهم در آن کتابست که سلمان بر کسی غضب کرد و
زمین را امر کرد ببلعیدن آن کس زمین او را فرو برد وروایات در فضیلت سلمان
زیاده از آنست که ذکر شود وکفی فی ذلک ما رواه الشیخ المفید رحمه الله فی کتاب الا
ختصاص بسند لا یقصر عن الصحیح عن ابن نباته قال سئلت امیر المؤمنین (ع) عن سلمان
الفارسی وقلت ما تقول فیه فقال ما اقول فی رجل خلق من طینتنا وروحه مقرونة
بروحنا خصه الله تعالی من العلوم باولها واخرها وظاهرها وباطنها وسرها
وعلانیتها ولقد حضرت رسول الله (ص) وسلمان بین یدیه فدخل اعرابی فنحاه
عن مکانه وجلس فیه فغضب رسول الله (ص) حتی در العرق بین عینیه واحمرت عیناه
ثم قال یا اعرابی اتنحی رجلا یحبه الله تبارک وتعالی فی السماء ویحبه رسوله فی
الارض اتنحی رجلا ما حضرنی جبرئیل الا امرنی عن ربی ان اقرئه السلام یا اعرابی
ان سلمان منی من جفاه فقد جفانی ومن اذاه فقد اذانی ومن باعده فقد باعدنی

ومن قرية فقد فرّ بني يا اعرابي لا تغلطن في سلمان فان الله تبارك وتعالى قد امرني
ان اطلعه على علم المنايا والبلايا والانساب وفصل الخطاب قال (ع) فقال الاعرابي
يا رسول الله ما ظننت ان يبلغ من فعل سلمان ما ذكرت أليس كان مجوسيا ثم
اسلم فقال النبي (ص) يا اعرابي اخاطبك عن ربي وتقاولني ان سلمان ما كان مجوسيا
ولكنه كان مظهرا للشرك مبطنا للايمان يا اعرابي اما سمعت ان الله تعالى يقول
فلا وربك الاية اما سمعت الله يقول ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا
يا اعرابي خذ ما اتيتك وكن من الشاكرين ولا تجحد فتكون من المعذبين وسلم
لرسول الله قوله تكن من الامنين اقول در العرف بالكسر ای امتلی عرقه دما
من غضبه (ع) كما يمتلی الضرع لبنا اذا در ه وبالجمله در وفات سلمان اختلا‌ف
كه ايا در سنه سی وچهار در اواخر خلافت عثمان بوده يا در سنه سی وشش
كه اوايل خلافت امير المومنين (ع) باشد از جمله از روايات قول دوم استفاده
شود وفاتش در مداين واقع شد وامير المومنين (ع) بطی الارض بر سر جنازه
او حاضر شد واو را غسل داد وكفن كرد ونماز بر او خواند ودر همان شب باز
رفت ودر بعض روايات است كه چون امير المومنين (ع) بر سر جنازه سلمان وارد شد

ابيچه حاشيه از عيون المعجزات
ودر روايت مشارق بوس
خواست برخيزد حضرت
فرمود بنشين ودر همان حالت
مردن اطاعت كرد
ودر همان حالت عود كرد

ودار دشد آنحضرت وكفن
سلمان نوشت
وفدت على الكريم بغير زاد
من الحسنات والقلب السليم
وحمل الزاد اقبح كل شیء
اذا كان الوفود على الكريم

ودادا از صورت او برداشت سلمان بصورت انجناب تبسمی كرد حضرت فرمود مرحبا يا
ابا عبد الله اذا لقيت رسول الله فقل له ما مر على اخيك من قومك پس حضرت او را تجهيز كرد
وبعد از تجهيز وتكفين ايستاد بنماز بر او وجعفر طيار وخضر نيز در نماز حضرت سلمان
حاضر شدند در حالیكه با هر كدام از ان دو نفر هفتاد صف از ملائكه بود كه در هر صفی
هزار هزار فرشته بود فعلا قبر شريفش در مداين با بقعه وصحن بزرگی ظاهر ومزار هر بادی
وحاضر است وشيخ در تهذيب وسيد در مصباح الزائر زيارتی از برای ان بزرگوار ذكر
كرده سزاوار است كه شيعيان هر گاه بعتبات عاليات مشرف شوند چه از كاظمين تا
مداين يك مرحله بيش نيست واز بركات زيارت ان بزرگوار خود را بی بهره ننمايند ودر مدت
عمر شريفش نيز اختلافست دويست وپنجاه وسيصد وپنجاه بلكه بيش از چهارصد سال
نقل كرده اند بلكه گفته شده كه حضرت عيسی را درك كرده واز برای سلمان عيال واولاد
بوده واولاد او هنوز باقی ميباشند ودر سال گذشته در مراجعت از حج بيت الحرام
برخوردم بيكی از احفاد او كه عبد الفتاح نام داشت ومردی حكيم ودانا وفاضل بود
وجليل بود ودر مكفت توليت بقعه سلمان معوض عن است وصاحب روضة الواعظين
از ابن عباس روايت كرده كه ديدم سلمان را بعد از وفات بخواب ديد با حلل وحلی

وتاجی از ياقوت پرسيد ای سلمان بگو در بهشت بعد از ايمان بخدا ورسول چه عملی
افضل است فرمود چيزی افضل از حب علی نيست واقتدا بانحضرت نيست

سلمة بن الاكوع از روات اصحاب رسول خدا است وهمانستكه در تحت شجره بيعت
كرده ومردی شجاع وفاضل بوده وابن الكثير است كه كرسی بالا وسخی گفته در سنه ۷۴ وفات كرده

سلمة بن الخطاب براوستانی منسوب ببراوستان قم از جمله علما وصاحب تاليف است
كه از جمله كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال ومقتل الحسين عليه السلام باشد

سلمة بن كهيل همانستكه حضرت باقر (ع) بابی مريم انصاری فرمود كه بگو بسلمة
بن كهيل وحكم بن عتيبه ميخواهيد شرق روید یا مغرب نخواهيد يافت علم صحيحی مگر
انچيزهائيكه از نزد ما اهل بيت بيرون ميايد ودر اخبار مسلسلات قمی است خبری
مسلسل از سلمة بن كهيل كه گفت ديدم سر امام حسين (ع) را بر نيزه وميخواند
اية فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم

سليم بن قيس الهلالی از اصحاب امير المومنين (ع) وحسنين (ع) است
واوست صاحب كتاب معروف بين محدثين وعلما كه ابان از او روايت ميكند
چنانچه در اول كتاب بان اشاره شد وابن غضائری گفته كه ان كتاب موضوع است

واز علامات وضع ان انستكه در انجاست كه محمد بن ابی بكر موعظه كرد پدرش را نزد
مردن او وديگر انكه ائمه سيزده است وغير ذلك ومراد از بطلان موعظه محمد پدرش را انستكه
محمد در سال حجة الوداع متولد شد كه سال وفات رسول بوده وپدرش بعد از انحضرت
دو سال وچند ماه بيشتر نبود كه وفات كرد ومحمد در انوقت طفل كوچكی بوده كه موعظه
او پدرش را تعقل نميشود واما بطلان سيزده بودن ائمه پس محتاج بيان نيست وصاحب
رجال كبير از هر دو جواب داده بانكه انچه از نسخ كتاب سليم بن قيس بما رسيده در ان
باب كه ملاحظه كرده‌ايم ندارد كه محمد پدرش را موعظه كرده باشد بلكه انستكه عبد الله
بن عمر پدرش را موعظه كرد در وقت مردن او ودر باب ائمه دارد كه ائمه با رسول خدا
(ص) سيزده است وهيچكدام از اين دو علامت وضع ندارد

سليمان بن اشعث همان ابو داود سجستانی است كه يكی از علمای كبار اهل سنت
وصاحب كتاب سنن است ودر سنه دويست وهفتاد وپنج در بصره وفات كرده
وكان يقول كتبت عن رسول الله خمسماة الف حديث انتخبت منها ما ضمنته هذا
الكتاب يعني السنن جمعت فيه اربعة الاف وثمان مائة حديث وذكرت الصحيح
وما يشبهه ويقاربه ويكفي الانسان لدينه

سلیمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار از راویان
حضرت رضا (ع) است و پدرش از راویان حضرت صادق و کاظم (ع) است و او و
پدرش هر دو ثقه و جلیل القدر میباشند

سلیمان بن خالد ابو الربیع هلالی از اصحاب باقر و صادق (ع) است و در پیش
در عداد اصحاب زید بود و با او خروج کرد و انگشتانش در همان واقعه قطع شد
لکن پس از آن توبه کرد و بحق رجوع نمود چون از دنیا رفت حضرت صادق (ع) برای
او متوجع شد و این سلیمان همانست که در آن روزی که حضرت باقر (ع) سوار شده
بود که تشریف ببرد یکی از نیابنی مدینه همراه آنجناب بوده و سؤال کرد که
فدایت شوم امام میداند آنچه در روزش واقع میشود فرمود ای سلیمان قسم
بآنکه محمد (ص) را بنبوت مبعوث کرد و او را برسالت برگزید امام میداند آنچه
را که در روز و در ماه و در سال حادث میشود آیا نمیدانی که روح نازل میشود
بر او در شب قدر پس میداند آنچه را که از آن سال تا سال آینده واقع میشود
و آنچه در شب و روز روی میدهد و الآن می بینی چیزی را که قلب تو بآن معلق
شود پس آنحضرت اخبار فرمود از واقعه دو نفر دزد و آنکه فعلاً حاضر میشوند

و از بعضی روایات ظاهر میشود که این سلیمان صاحب سر بوده چنانچه در کا(فی)
از عمار روایت است که حضرت صادق (ع) بمن فرمود آیا بکسی خبر دادی آنچه را که بتو خبر دادم
گفتم نه مگر سلیمان بن خالد فرمود احسنت اما شنیدی قول شاعر را الا کل سر جاوز
الاثنین شاع

سلیمان بن سفیان المسترقی المنشد ثقه است او را مسترقی می گفتند بجهة آنکه اشعار سید
حمیری را میخواند و چنان پاکیزه میخواند که رقت میآورد در قلوب مردم در سنه ۱۳۰ وفات کرد

سلیمان بن صرد الخزاعی از بنی مازن است اسم او در جاهلیت یسار بوده رسولخدا (ص)
سلیمان نام نهاده مردی فاضل بود و در کوفه سکون اختیار کرد و در خزاعه خانه بنا نهاد
و سید قوم خویش بود و در جنگ صفین ملازم رکاب امیرالمؤمنین (ع) بود و در آنجا
حوشب ذی ظلیم بدست وی کشته گشت و او همانکس است که بعد از وفات معویه شیعیان
کوفه در خانه او جمع شدند و کاغذ برای سید الشهداء (ع) نوشتند و آنحضرت را بکوفه
دعوت کردند و لکن چون در رکاب سید الشهداء (ع) حاضر نگشت و از فیض شهادت
در خدمت آنجناب محروم ماند بعدها سخت پشیمان گشت توبت و انابت جست
و از بهر خونخواهی آنحضرت کمر استوار کرد تا در سنه ۶۵ با مسیب بن نجبه فزاری

که اول سلطنت عبدالملک مروان بود

و عبدالله بن سعید ازدی و عبدالله بن وال تیمی و رفاعة بن شداد بجلی و جمعی از شیعیان
کوفه که ایشان را توابین گویند بجهة خونخواهی امام حسین (ع) از بنی امیه بسمت شام حرکت
کردند و در عین ورده که شهریست از بلاد جزیره با لشکر شام تلاقی کردند و شامیان سی
هزار تن بودند که بسرکردگی ابن زیاد و حصین بن نمیر و شراحیل بن ذی الکلاع حمیری بجهة
قتال شیعیان از شام حرکت کرده بودند و بالجمله در آنجا جنگ عظیمی فیمابین شد و سلیمان
به تیر حصین بن نمیر شهید شد و پس از آن مسیب شهید شد شیعیان که چنین دیدند
یکباره دست از جان بشستند و غلاف شمشیرها را بشکستند و مشغول جنگ
شدند و در آن حال پانصد تن از شیعیان جزیره بیاری ایشان رسید پس پای اصطبار
استوار نهادند و پیوسته قتال میکردند و میگفتند الهنا ربنا فرطنا فقد تبنا تا آنکه
عبدالله بن مسیب با جمله از وجوه لشکر شیعه کشته شدند و مابقی چون تاب مقاو(مت)
در خود ندیدند روی بهزیمت نهادند و ببلاد خویش ملحق شدند و شیخ ابن نما در
شرح الثار کیفیت شهادت او را ذکر کرده و فرموده که سلیمان تحریص میکرد شیعیان را
بر قتال و بشارت میداد ایشان را بکرامت خدا پس غلاف شمشیر خود را شکست و بجانب
اهل شام شتافت و میگفت الیک ربی تبت من ذنوبی وقد علانی فی الوری مشیبی

فارحم عبید غیر ما تکذیب واغفر ذنوبی سیدی وحوبی الی ان قال شیخ بن نما (ره) فلقد
بذل فی اهل الثار مهجته واخلص لله توبته و قد قلت هذین البیتین حیث مات صبرا
من الشین قضی سلیمان نحبه فقلا المحیان ورحمة الباری مضی حمیدا فی بذل مهجته
والاخذ للحسین بالثار قلت و فی حدیث المفضل الطویل فی الرجعة ما یدل علی مدحهم
فی ذکر شکوی الحسن الی جده (ص)

سلیمان بن مهران کوفی معروف باعمش ق معروف بکثرت حفظ حدیث است
و با آنکه شیعی مذهب است علماء جمهور او را تجلیل و تبجیل نموده اند و در حفظ
و قرائت او را ستوده اند و او را معاصر زهری در حجاز گرفته اند و ولادت او در شب
قتل امام حسین (ع) و وفات او در نیمه ربیع الاول سنه ۱۴۸ واقع شد و از شریک
قاضی مرویست که گفت روزی بعزم عیادت اعمش نزد او بودم که ابن شبرمه و ابن ابی لیلی
و ابو حنیفه بعیادت او آمدند و احوال او را پرسیدند گفت ضعف شدیدی در
خود می بینم پس یاد گناهان خود کرد و گریست ابو حنیفه گفت ای ابو محمد از خدا
بپرهیز و فکری بحال خود کن چه آنکه تو در آخر روز از ایام دنیا و اول روز از ایام
آخرت میباشی همانا تو احادیثی در فضیلت علی بن ابیطالب (ع) نقل کرده که اگر از آنها

رمیکشتن برای تو بهتر بود گفت مثل چه باغمان گفت مثل حدیث انا قسیم الجنة والنار اعمش
گفت از برای مثل من اینها میگوئی ای یهودی افعل ما شئت و چون گفت مرا بنشانند
و بجای تکیه دهید پس روایت کرد مسنداً از حضرت امیر المومنین (ع) که فرمود انا
قسیم النار اقول هذا ولیی دعیه و هذا عدوی خذیه الخ و من مختصری از احوال او را
با تتمهٔ روایت در دیگر کتب خود نقل کرده ام

سلیمان بن مهران در وثاقت او شکی نیست کلام در اینست که امامی اثنی است
یا نه مشهور اینست که واقفی است لکن استاد اکبر محقق بهبهانی در ان نظر نموده
و او را از وقفیت بیرون اورده هر که خواهد رجوع بتعلیقه ان مرحوم نماید

سماک بن اسلم و بقولی سماک بن اوس بن خرشه ابو دجانه مشهور است که از
بزرگان صحابه و شجاعان نامی است و او همانست که در جنگ یمامه حاضر بود و چون
سپاه مسیلمه در حدیقة الرحمن که حدیقة الموت نام نهاده شد پناه بردند و در
باغ را استوار ببستند ابو دجانه که دل شیر و جگر پلنگ داشت مسلمانان را گفت که
مرا میان سپری بنشانید و سر نیزه‌ها را باطراف سپر محکم کنید انگاه مرا بلند
کنید و بدان سوی باغ اندازید مسلمانان چنین کردند پس ابو دجانه بباغ جستن کرد

ابودجانه

و چون شیر مجروح شید و شمشیر بکشید و جمعی از سپاه مسیلمه بکشت و براء بن مالک
از مسلمانان نیز داخل باغ شد و در باغ را گشود تا مسلمانان داخل شدند ولکن
ابو دجانه و براء هر دو در انجا کشته شدند و بقولی ابو دجانه زنده بود چندانکه در
صفین ملازم رکاب امیر المومنین (ع) گشت شیخ مفید در ارشاد فرموده و روایت
کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود بیرون میاید با قائم (ع) از ظهر
کوفه بیست و هفت مرد تا انکه فرموده و سلمان و ابو دجانهٔ انصاری و مقداد
و مالک اشتر پس میباشند ایشان در نزد ان حضرت انصار و حکام

سمره بن جندب از منافقان صحابه و از مبغضین امیر المومنین (ع) و مردی بخیل
بوده و همانست که نخلی در بستان مردی از انصار داشت که منزل ان انصاری بوده
ان بستان بوده و سمره همیشه رفتی بنزد ان نخل ناگهان بدون اذن و ایشان و اهل
منزلش و ایشان را اذیت می‌نمود مرد انصاری شکایت او را برسول خدا برد حضرت سمره
را فرمود هر گاه خواستی داخل شوی اذن بگیر گفت من حق شارع دارم دیگر برای چه
اذن بگیرم فرمود پس ان نخل را بفروش راضی نشد اصحاب راضی شد که نماده نخل
در جای دیگر در عوض ان نخله باو بدهد که نخله را بانصاری واگذارد که از اذیت

او راحت شود سمره قبول ننمود حضرت فرمود از ان نخله بگذر در بهشت نخلی برای تو
باشد گفت نمیخواهم حضرت فرمود لا ضرر و لا ضرار و امر فرمود که ان نخله را کندند
و بسوی او انداختند و او همانست که وقتی ناقهٔ غضبای رسولخدا صلی الله علیه وآله در
داخل خیمهٔ او کرد او نیزهٔ کوچکی داشت بر ران حیوان زد و سرش را زخم کرد
ان شتر شکایت او را به پیغمبر (ص) نمود و نیز همان کسی است که چهار صد هزار درهم
از معویه گرفت که از رسول خدا (ص) روایت کرد که ایه و من الناس من یعجبک قوله
فی الحیوة الدنیا در حق امیر المومنین (ع) نازل شده و ایه و من الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله را که در لیلة المبیت در شان امیر المومنین (ع) نازل
شده بود گفت در حق ابن ملجم نازل شده و چون زیاد بن ابیه از جانب معویه حکومت
بصره و کوفه یافت شش ماه در بصره بود و شش ماه در کوفه و چون از بصره
بکوفه میرفت سمره را نایب الحکومه خود میکرد و ابن اثیر در کامل گفته که چون
زیاد سمره را در بصره جانشین خود نموده و بکوفه رفت سمره بسیاری از مردم
انجا را بکشت ابن سیرین گفته که در یک غیبت زیاد از بصره سمره از بصره هشت
هزار نفر بکشت که چون زیاد مطلع شد باوی گفت نترسیدی که در اینها

مقتولین بیگناه بوده باشد گفت اگر همچندین بکشتم با ایشان مثل ایشان را باکی نداشتم ابو سوار
عدوی گفته که سمره در صباح یکروز از قوم من چهل و هفت نفر کشت که تمام ایشان جمع قران
کرده بودند ابن ابی الحدید گفته که سمره در ایام شهادت امام حسین (ع) در شرطهٔ
عبید الله بن زیاد ملعون بود و مردم را تحریص میکرد برفتن بکربلا و قتال با امام حسین
و در اخر کار مرض نقرس پیدا کرد اعمش از ابو صالح نقل کرده که ما بدیدن سمره رفتیم
دیدیم نزد یک پای خود شراب گذاشته و نزد پای دیگر خود ثلج نهاده بود فقیر گوید
که نظر سمره در اینحال ملاحظ بوده که در اخر عمر جانب چپش مفلوج شده بود
و طرف راستش نقرس شده بود و بالجمله اخر الامر سمره در دیگ اب جوش
افتاد هلاک شد

سوید بن غفلهٔ جعفی از بزرگان اصحاب امیر المومنین (ع) است صاحب مجمع
البحرین گفته که در سن صد و شانزده سالگی دختر باکره تزویج کرد و بکارتش را
زایل نمود و در کوفه سکونت داشت و صد و بیست و هفت سال عمر کرد و در زمان
حجاج وفات کرد در کوفه

سهل بن حنیف انصاری بضم حا از اجلاء صحابه و از دوستان با اخلاص

امیر المومنین است در بدر و احد حاضر بوده و در راه جمل مردانگیها نموده و در صفین ملازمت رکاب امیر المومنین (ع) داشته وبعد از مراجعت انحضرت از صفین سهل در کوفه وفات کرد حضرت امیر المومنین (ع) فرمود لو احبنی جبل لتهافت یعنی اکر کوه مرا دوست دارد هراینه پاره پاره شود زیرا که بلا و امتحان خاص دوستان اهل بیت است وانجناب اورا کفن کرد در برد احمر حبره و در نماز براو بیست و پنج تکبیر کفت و فرمود اکر هفتاد تکبیر براو بکویم اهلیت ان دارد و در تاریخ است که امیر المومنین (ع) اورا حکومت فارس داد چون مردم فارس بیفرمانی کردند زیاد بن ابیه را مامور داشت

سهل بن زادویه بالزای والدال المجمتین ابو محمد قمی ثقه وحید الحدیث و نقی الروایه و معتمد علیه است ابن غضایری کفته که او ضعیف و فاسد الروایه و فاسد المذهب وانکه احمد بن محمد بن عیسی اشعری اورا از قم بیرون کرد و اظهار کرد برائت از او ورا ونهی کرد مردم را از سماع از او و روایت کردن از او

سدیر حمیری اسماعیل بن محمد است که در باب الف مذکور شد و سید لقب اوست ومسعودی در اثبات الوصیه روایت نقل کرده که حاصلش انستکه سالی امام حسن

پیاده بمکه رفت در بین راه پای انحضرت ورم کرد چون بمنزل رسیدند عبد اسودی بود که با خود روغنی داشت که مالیدن ان برای پای دفع ورم ان نافع بود حضرت فرستاد بعض موالی خود را که از ان روغن بخرد صاحب روغن چون فهمید که برای امام حسن میخواهد پول قبول نکرد وخدمت انحضرت رسید وعرضه داشت که عیالم با بماه است دعا کنید که خداوند بمن پسری کرامت فرماید که شما اهل بیترا دوست باشند باشد حضرت اورا بشارت بچنین فرزند داد و فرمود برو بمنزل خود خواهی یافت که ولادت او واقع شده چون بمنزل رفت دید زوجه اش پسری متولد کرده روایت شده که ان پسر ابو هاشم سید بن محمد حمیری بوده که پدرش از ارض حمیر بزمین نهاده بود دوباره عود بلاد خود نمود دیگران سید حمیری پرسیدند که چگونه از مذهب قبیله خود حمیر که از انصار معاویه اند دست کشیدی واز شیعیان علی (ع) کشتی کفت صبت علی الرحمه کما صبت علی مومن ال فرعون

باب الشین المعجمه

شداد بن الهاد صحابی معروف شوهر سلمی بنت عمیس است که در حق مادر سلمی کفته اند که زنی بمرتبه او نرسید در بزرگی دامادها چه یکی خویش میمونه

زن حضرت رسول (ص) بود و دیکر ام الفضل زن عباس عموی انحضرت و مادر ابن عباس بوده و دیکر اسماء بود که از شوهر دیکرش عمیس اورده بود و او در اول زوجه جعفر بن ابیطالب بود وبعد زوجه ابوبکر شد وبعد زوجه امیر المومنین (ع) کردید واز هریک فرزند بزاد واز ابوبکر محمد را بزاد که عابد قریش بود و دیکر زینب بنت عمیس بود که زوجه حضرت حمزه (ع) بوده و دیکر سلمی زوجه شداد بن هادی بوده و پدر شداد نامش عمرو است لکن چون اتش میافروخت در راه مهمانان تا دلیل شود بمضیف او اورا هادی لقب دادند

شراحیل الجعفی همانستکه سلعه در کف دست او پدید امد که عنوانست باان بقبضه شمشیر را بکیرد یا عنان اسب قبض نماید اینرا بار رسول خدا (ص) کفت حضرت فرمود کف بکشا چون کشود در کف او دمید وان سلعه را با دست مبارکش مالش داد درحال مرتفع شد واثری از ان نماند

شریح قاضی همانستکه عمر بن الخطاب اورا بقضاوت کوفه بازداشت وتا زمان حجاج بن یوسف قاضی بود واو یکتن از سادات الطلس است کویند امیر المومنین در زمان خلافت خود خواست اورا از قضاوت خلع نماید زیاد کشید واعمراء

واعمراه لاجرم بحال خود کذاشته شد چونکه امیر المومنین نتوانست در زمان خود بدع خلفا را تغییر دهد مانند نماز تراویح که نوافل ماه رمضانرا بجماعت بخوانند و رد مقام بموضع اصلی خود و رد فدک بورثه حضرت فاطمه (ع) و رد صاع رسول بنحویکه بود و رد خانه جعفر بورثه اش و محو دواوین عطا و تسویه بین مناکح و سد ابواب مفتوحه بمسجد و عکس ان و تحریم مسح برخفین و حد بر نبیذ و تحلیل متعتین و پنج تکبیر بر جنازه و جهر ببسم الله و غیر اینها که در جای خود بشرح رفته قال امیر المومنین (ع) لقد عملت الولاة قبلی اعمالاً خالفوا فیها رسول الله متعمدین لخلافه ناقضین لعهده مغیرین لسنته ولو حملت الناس علی ترکها وحولتها الی مواضعها والی ما کانت فی عهد رسول الله (ص) لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی الی اخره

شریک بن اعور سلمی از اصحاب امیر المومنین ومکالمه او با معاویه معروفست

شریک بن عبد الله بن سنان نخعی همانستکه مهدی عباسی اورا مجبور کرد که یکی از سه امر را بجا اورد یا قضاوت کوفه کند یا مودب اولاد او شود یا یکدفعه از طعام او بخورد شریک خوردن طعامرا سهل شمرد واختیار کرد پس یکدفعه

از طعام مهدی عباسی خورد و القمه حرام چندان در او تأثیر نمود که قبول کرد قضاوت
کوفه و محادثت ایشان و تادیب اولاد ایشان را و بود تا هادی او را عزل کرد و این
شریک همانست که ابوبکر بیزاردی و محمد بن مسلم نزد او امدند برای شهادت
دادن در امری چون شریک نظر بصورت ایشان افکند و اثار ورع و صلاح و
عبادت و خشوع در صورت ایشان دید گفت جعفریان فاطمیان اند و بزرگوار
گریستند سبب گریه پرسید گفتند برای ان می گرییم که ما را نسبت دادی
بمردی که معلوم نیست ما را الشیعه کی خود قبول کند و اگر تفضل کرد و ما را قبول
فرمود بر ما منت نهاده و تفضل فرموده شریک تبسم کرد و گفت اگر مردی پیدا
میشود مانند شما پیدا شود و در اخر روایت است که چون این خبر بحضرت صادق
(ع) دادند فرمود ما لشریک شرکه الله یوم القیمة بشراك من نار

شعیب عقرقوفی از اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و ثقه است و
او پسر خواهر ابوبصیر یحیی بن قاسم است نه ابوبصیر معروف بکثرت جلالت
و عظمت شان که نامش لیث است چنانکه خواهد امد ان شاء الله و پسرش ابراهیم
است که کنیت

شهاب بن عبد ربه اخبار در مدح و ذم او وارد شده و فی حضرت صادق (ع)
باوی فرمود چگونه خواهی بود هرگاه محمد بن سلیمان خبر وفات مرا بتو بدهد مدتی
طول کشید تا انکه شهاب بحیره رفت روزی محمد بن سلیمان را دید محمد گفت اعظم
الله اجرک فی جعفر بن محمد شهاب گفت چون محمد خبر وفات انجناب را بمن داد یاد
کلام انحضرت افتادم گریه گلویم را گرفت و در روایتست که محمد بن عبد الله بن حسن شهاب
را قریب هفتاد تازیانه زد

شوذب بن مولی شاکر همانست که با عابس در یاری حضرت سید الشهداء (ع) شهید
گشتند شیخ ما محدث نوری فرموده که شاید مقام او از عابس بالاتر بوده چه در
حق او گفته اند و کان متقدما فی الشیعه و این (عبارت از) کتاب حدائق الوردیه لبعض علماء زیدیه است

باب الصاد المهمله

صخر بن حرب بن امیه ابوسفیان است که حال او در نفاق و معادات با رسول
خدا (ص) واضحتر از انستکه نوشته اید و پیوسته در عداوت انحضرت و اجلاب
حروب و سوق جنود بر انحضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش برپا نشد مگر
انکه وی را در وی قدمی راسخ و سعی بالغ بود تا انکه در عام الفتح بظاهر اسلام اورد و

با نفاق بزیست تا سنه سی و دو ام باچشم کور و قلب اعمی از دنیا گذشت و نص کتاب کریم
در ایه رؤیا شاهد لعن اوست حیث فی الحقیقه اصل شجره ملعونه است و مورخین
و اهل سیر ثبت کرده اند که بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان چون بسرای خویش
در امد جماعت بنی امیه بشادمانی گرد او فراهم شدند و در خانه را از بیگانگان مسدود
داشتند انوقت ابوسفیان بانگ برداشت که ایا غیر از بنی امیه کس دیگر میباشد
گفتند نه گفت ای بنی امیه چنانچه گوی را در میدان در می ربایند خلافت را بربایند
و دست بدست دهید و با ان بازی نمائید قسم بانکه ابوسفیان سوگند باو دوا است
که نه عذابی است و نه حسابی و نه بهشتی و نه دوزخی و نه حشری و نه قیامتی
عثمان تکمکرد تا او را از مجلس بیرون کردند از ترس انکه مبادا مسلمانان بشنوند
و فتنه برپا شود و ابن ابی الحدید گفته که ابوسفیان در ایام عثمان پای بر قبر حمزه
کوفت و گفت یا ابا عماره ان الامر الذی اجتلدنا علیه بالسیف امس فی ید غلماننا الیوم
یتلعبون به یعنی ای حمزه حاضر نیستی تا نظاره کنی سلطنتی را که با شمشیر بر سران رزم
همی دادیم امروز کودکان ما با ان بازی کنند و از این روی بدان روی افکنند

صعصعه بن صوحان برادر زید و سیحان که هر دو در واقعه جمل شهید گشتند

مردی عظیم القدر و المنزله از اصحاب امیر المومنین است از خطباء صادق مرد سخنگو
بود با امیر المومنین (ع) کسیکه بشناسد حق او را مگر صعصعه و اصحابش و در
رجال احمد بن ابی نصر نقل گذشت عیادت امیر المومنین (ع) صعصعه را و حدیث
در ورود معویه بکوفه و امر کردن او صعصعه را که بالای منبر برود و العیاذ بالله
ناسزا بامیر المومنین (ع) بگوید و رفتن او بر منبر و لعنت کردن او معویه را و مبهوت
کردن معویه او را از بلاد معروفست و این صعصعه همانستکه موافق روایتی در
تشییع جنازه امیر المومنین (ع) حاضر بود و بعد از دفن انجناب گریست و خاک
بر سر کرد و کلماتی در مدح انجناب گفت و بالجمله او از خطباء عرب و زعمای اهل
ادب و مردی فصیح اللسان و قوی الجنان است چنانچه از کلمات او با معویه
در وفود او در وی بشام معلوم میشود

صفوان بن معطل السلمی در غزوه خندق و دیگر غزوات حاضر بوده و همیشه
برسالت لشکر رسول الله (ص) میرفت و این انکس است که عبد الله بن ابی و مسطح بن
اثاثه و حسان بن ثابت نسبت بعایشه او را قذف کردند و صفوان
بر حسان حمله کرد و شمشیری انداخت

صفوان بن مهران اسدی جمال بسیار ثقه و جلیل القدر است و او همانست که
شتران خود را بهارون رشید کرایه داد بجهة حج چون خدمت حضرت موسی بن جعفر
رسید آنجناب فرمود ای صفوان هر چیز از تو نیکو و جمیل است مگر یک چیز از تو و
آن کرایه دادن شتر است بایشان یعنی هرون عرض کرد که من بجهة سفر معصیت و لهو و لعب
کرایه ندادم ولکن کرایه دادم برای طریق مکه و خودم هم در کار نمیشوم بلکه امر دست
غلامان من است فرمود آیا کرایه از ایشان طلب نداری گفت بلی فرمود آیا دوست
داری بقاء ایشان را تا کرایه تو بتو برسد گفت بلی فرمود کسیکه دوست داشته باشد
بقای ایشان را پس او از ایشان است و کسی که از ایشان باشد با ایشان وارد آتش شود
صفوان رفت و شتران خود را بالتمام فروخت هرون چون مطلع شد طلبید او را باوی گفت
بخدا قسم اگر نبود حسن صحبت تو هر اینه ترا میکشتم و این صفوان زیارت روز اربعین
امام حسین (ع) را از حضرت صادق روایت کرده و دعای معروف علقمه را که بعد از زیارت
عاشورا میخوانند نیز از آن حضرت نقل کرده

صفوان بن یحیی بجلی کوفی ثم ثقة جلیل القدر اوثق اهل زمان خود نزد اهل حدیث
و از اصحاب اجماع است و از اجلاء اصحاب ائمه (ع) است و صاحب زهد و تقوی

و عبادت بوده معمر بن خلاد از حضرت ابو الحسن (ع) روایت کرده که فرمود ما ذئبان
ضاریان فی غنم غاب عنها رعاؤها باضر فی دین المسلم من حب الریاسة ثم قال لکن صفوان
لا یحب الریاسة شیخ فرموده که صفوان اوثق اهل زمان خود بوده و در هر شبانه روزی
صد و پنجاه رکعت نماز میگذاشت و در هر سالی سه ماه روزه میگرفت و سه دفعه زکوة
مال میداد این بجهة آن بود که با عبد الله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله الحرام
عهد بسته بودند که هر کدام که از دنیا رفتند آنکه بعد زنده بماند نماز و روزه
او بجای آورد تا زنده باشد آن دو نفر عبد الله و علی پیش از صفوان وفات یافتند
لاجرم صفوان موافق عهد خود نماز و روزه و زکوة و حج و سایر اعمال خیریه برای ایشان
بعمل می آورد تا زنده بود و در سنه دویست و ده (۲۱۰) در مدینه وفات یافت
حضرت جواد (ع) برای او حنوط و کفن فرستاد و امر کرد عموش اسماعیل
بن موسی بن جعفر (ع) را تا بر او نماز گذاشت و از کثرت ورع صفوان نقل شده
که یکی از همسایگانش در مکه دو دینار بدو داد که بکوفه ببر و گفت من شتر سواری
خود را کرایه کرده ام و در وقت کرایه آن این دو دینار جزء اسباب من نبوده پس
مهلت خواست و رفت از جمال بجهة حمل آن اذن گرفت و قریب باین حکایتست

از کثرت احتیاط و تقیه معروفه از جناب مولانا احمد اردبیلی در باب دادن رقعه باو در یکی از اسفارش

صهیب بن سنان معروف برومی از جهة آنکه زبان مردم روم را آموخته بود
چه آنکه پدرش سنان از قبل خسرو پرویز در بعضی از قرای موصل حکومت داشت و صهیب
در کودکی اسیر مردم روم شد او را بروم بردند و چون بحد رشد رسید از روم فرار کرد
و بمکه آمد و بعد از بعثت رسول خدا (ص) با عمار در یکروز مسلمانی گرفتند در سال
سی و هشتم (۳۸) یا نهم (۳۹) وفات کرد و در بقیع مدفون گشت گویند یکروز صهیب در منزل
قبا بحضرت رسول آمد و در نزد آنجناب مقداری خرما بود یک چشم صهیب
دردناک بود پس بی تابانه بخوردن خرما پرداخت حضرت فرمود با درد چشم خرما
میخوری عرض کرد سهم آن چشم که درد نمیکند میخورم رسول خدا (ص) بخندید و بروایت
دیگر گفت از آنجانب که چشم درد نمیکند میخورم و در باب صهیب هم مدح و هم ذم
وارد شده اما مدح روایت علوی است السباق خمسة فانا سابق العرب و سلمان
سابق الفرس و بلال سابق الحبشة و صهیب سابق الروم و خباب سابق النبط
و اما ذم حدیث مروی از جناب صادق (ع) که فرمود که بلال عبد صالح بود
و صهیب عبد سوء بود و بود که میگریست بر عمر بعضی علما جمع کرده اند ما بین هر دو

روایت بانکه صهیب دو نفرند یکی صهیب بن سنان و دیگر صهیب مولی رسول (ص)
و ظاهر آنست که هر دو یکی میباشند و همین صهیب است که مولی رسول خدا (ص)
بوده چنانچه از کلام ابن شهرآشوب و محقق بهبهانی معلوم میشود و بعضی دیگر
در حدیث مدح تاویل کرده اند مقام را گنجایش بسط نیست و شیخ ما نور الله مرقده
در باب چهارم نفس الرحمن در اینمقام کلامی دارد بانجا مراجعه شود

باب الضاد المعجمة

ضحاک بن سفیان کلابی مردی شجاع بوده چنانکه با هزار مردش برابر میشمردند
و سیاف رسول الله (ص) بود چه پیوسته با شمشیر از برای حفظ و حراست پیغمبر ایستاده بود

ضرار بن الازور الاسدی مردی شجاع و شاعر بود و هنگامیکه با رسول (ص)
باو فرموده ما غبنت صفقتک یا ضرار و در ایام ابوبکر و عمر در فتوحات
جنگها و دلاوریهای او مشهور است

ضرار بن الخطاب قرشی رئیس بنی فهر بود و از قوم خویش چهار پسر با خود
میداشت مردی شاعر و شجاع بود و این کسی است که با عمرو بن عبدود و دو تن
دیگر بخندق در آمد و نیزهٔ خود را بسینه عمر بن الخطاب فراز کرد و او را انگشت

دست بر او گذاشت وکان من یومئذ تا در فتح مکه مسلمانی گرفت

ضرار بن ضمرة ضبابی همانست که وقتی وارد بر معویه شد معویه گفت علی را از برای من وصف کن ضرار گفت کان والله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا الی ان قال فاقسم بالله لرأیته فی بعض احواله وقد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته و هو یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الواله الحزین فکانی الان اسمعه و هو یقول فی بکائه یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک وقد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیک فعیشک قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و طول الطریق و بعد السفر و عظیم المورد و خشونة المضجع معویه چون این کلمات بشنید اشکش بر چهره دوید مردم مجلس نیز گریستند معویه گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را سوگند بخدا که چنین بود لکن اصحاب من بعد از مرگ من چنین حدیث نکنند

ضریس بن عبدالملک بن اعین شیبانی برادرزاده حمران بن اعین است او را کناسی میگفتند بجهة آنکه تجارتش بکناسه بود

باب الطاء المهمله

طاهر بن ابی هاله مادرش حضرت خدیجه زوجه رسول است و او را دو برادر بود یکی هند و دیگر هاله و هند وصاف حضرت رسول بوده و طاهر همانست که حضرت رسول ص او را بر بعضی اراضی یمن حکومت داد و بعضی را بمعاذ بن جبل و خالد بن سعید بن ابی العاص و عکاشة بن ثور گذاشت

طاوس بن کیسان ابوعبدالرحمن الیمانی ره یکی از فقهاء عصر خود بوده و روایت او مناجات حضرت سید الساجدین ع در حجر مکه و گفتگوی او با آنحضرت معروفست و او از علماء عامه بشمار رفته و صاحب روضات الجنات او را در طبقات علمای صحابه بشمار آورده و شیخ ما المحدث نوری نور الله مرقده در خاتمه مستدرک بر او طعن زده که چرا طاوس سنی را از شیعه شمرده و قطب راوندی شیعی را از علمای عامه گرفته و بالجمله وفات او در هفتم ذیحجه سنه صد و شش ۱۰۶ در مکه واقع شد و هشام بن عبدالملک بر وی نماز گذاشت و بخاک رفت و در حدیث است که طاوس یمانی بر حضرت صادق وارد شد حضرت از او پرسید که توئی طاوس عرض کرد بلی فرمود طاوس مرغ شومی است که نازل نشود بساحت قومی مگر آنکه آگاهی دهد ایشان را برحلت کردن و دمیری در حیوة الحیوان چون وصف طاوس نموده گفته اعجب امور آنست که طاوس با این حسن و جمالش

مردم تشأم بان کنند و سببش را چنین دانسته اند شاید برای آن باشد که ابلیس را داخل بهشت نمود که آدم را از بهشت بیرون نمود و چون سبب شده از برای خالی شدن بهشت از آدم کراهت داشتند مردم بودن او را در خانه انتهی و جمال قرشی در صراح از صحاح گفته که طویس مصغر طاوس است و فی المثل اشأم من طویس و این مخنثی بود در مدینه وکان اسمه طاوسا فلما تخنث جعلوه طویسا وکان یقول یا اهل المدینه توقعوا خروج الدجال ما دمت بین ظهرانیکم فاذا مت فقد امنتم لانی ولدت فی اللیلة التی مات فیها رسول الله ص و فطمت فی الیوم الذی مات فیه ابوبکر و بلغت الحلم فی یوم الذی قتل فیه عمر و تزوجت فی یوم الذی قتل فیه عثمان و ولد لی فی یوم الذی قتل فیه علی و یسمی بعبد النعیم اما طاوس الجحیم و انا اشأم من من مشی علی ظهر الحطیم

طرماح بن عدی همانست که از جانب امیرالمؤمنین ع برسالت بنزد معویه رفت و علامه مجلسی ره در هشتم بحار و ناسخ التواریخ در کتاب تابعین از کتاب امیرالمؤمنین رسالتی از او نقل کرده ان خیلی لطیف مشتمل بر عبارات فصیحه و کلمات فضیحه او معویه را و اتباع او و مدح و منقبت آقا امیرالمؤمنین ع و اتباع او و در مقتل محمد بن

ابیطالب نقل کرده در سیاق سر حضرت امام حسین بکربلا بعد از ملاقات حر با آنجناب با اصحابش که آیا کسی از شما هست که راهی غیر از جاده بشناسد طرماح گفت بلی یا ابن رسول الله من خبیرم بهم از طریق حضرت نمود پس جلو و پس طرماح پیش افتاد و این رجز میخواند یا ناقتی لا تذعری من زجری الابیات و در مقتل ابی مخنف است که طرماح بن عدی مجروح در میان کشتگان بود و مشاهده کرد جماعتی را که آمدند نزد کشتگان و یکی از ایشان نزدیک جثه امام حسین رفت و او را نشناختند بجانب کوفه اشاره کرد سر او و آمد الی آخر

طفیل بن عبدالله بن حارث و او برادر مادری عایشه و عبدالرحمن بن ابی بکر است چه ام رومان اول زوجه عبدالله بود پس از مرگ او زوجه ابوبکر شد

طفیل بن عمرو الدوسی او را ذوالنور میگفتند بجهة آنکه از رسول خدا خواهش نموده بود که او را برای هدایت دوس نشانی دهد و آیتی بدست او ظاهر کند لاجرم بدعای آنحضرت نوری در میان چشمان او ظاهر گشت خواستار شد که آن نور بر سر تازیانه او قرار گیرد چنان شد که خواسته بود و در شب مانند قندیلی روشنی میداد

طلحة بن عبیدالله تیمی کنیت او ابومحمد و معروف بطلحة الخیر و طلحة الفیاض همانست که

باتفاق زبیر بن العوام نکث بیعت امیرالمؤمنین (ع) نمودند و واقعهٔ جمل را برپا نمودند و امیرا
المؤمنین (ع) در حق هر دو نفرین فرمود و هر کدام بجزای خود رسیدند و چون بقتل رسیدند طلحه را در جنگ
جمل مروان حکم بتیری به الحلقش زد چنانچه چون اصل نامبرده و پسرش محمد و برادرش عبدالرحمن
نیز در این جنگ کشته شدند و محمد پسرش معروف بسجاد بوده و خاله اش زینب بنت جحش
زوجهٔ پیغمبر (ص) بوده و ابن طلحه در جنگ احد بزخم تیر انگشت دستش از کار رفته
بود لهذا او را اشل میگفتند و چون در ابتدای خلافت امیرالمؤمنین (ع) طلحه با آنحضرت
بیعت نمود قبیصة بن ذویب اسدی گفت اول من بایعه اشل لایتم امرًا اهل
سنت او را اکثر از عشرهٔ مبشره شمرده اند و گویند از مقاتلت با امیرالمؤمنین
توبه کرد و علمای ما این مطلب را ابطال کرده اند و شیخ مفید کتابی نوشته موسوم
بکافئة فی ابطال التوبة الخاطئة و طلحه همانست که عمر در شوری او را یکی از شش نفر
قرار داد و طلحه حق خود را از خلافت بعثمان بخشید بسبب آنکه دانست خلافت با علی
قرار خواهد گرفت یا عثمان و چون از بنی تیم بود و از امیرالمؤمنین (ع) کینه در دل
داشت لاجرم حق خود را بعثمان بخشید که خلافت با امیرالمؤمنین قرار نگیرد چنانچه
عبدالرحمن بن عوف نیز ملاحظه آنکه ام کلثوم خواهر عثمان زوجهٔ او بود بخلاف ترا

بعثمان تفویض کرد و عمر نیز هندسهٔ این کار را چنان کشیده بود که خلافت با آنحضرت
قرار نگیرد بلکه مخالفت کند و کشته شود چه آنکه گفته بود در هر طرف که عبدالرحمن
باشد آن طرف حق است و طرف دیگر را گردن بزنند امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ
شقشقیه که درد دل خود را اظهار میکند می فرماید فیا لله وللشوری متی اعترض
الریب فیّ مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر ولکنی اسففت اذ اسفوا
وطرت اذ طاروا فصغی رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصهره مع هن وهن اقول
المراد من الرجل هو طلحة و للآخر هو عبدالرحمن

طیفور بن عیسی معروف بابایزید بسطامی همان شخص موصوف معروفست قیل انه
ارتاض وخدم مائة وثلثة عشر من المشایخ حتی وصل بخدمة مولانا الصادق (ع)
فوجد فی خدمته ما هو المقصود وعن بعض العرفاء ان ابایزید کان سقاء فی
داره (ع) ولما کان هذا بعید بحسب الظاهر لان شهادة عمرها الان وفات مولانا الصادق
کانت فی سنة ثمان واربعین [۱۴۸] ومائة ووفات ابایزید فی سنة احدی وستین [۲۶۱] ومائتین
تاولوا هذه المقالة فقال بعضهم مکان الصادق (ع) الرضا (ع) وقال بعضهم الجواد (ع) وتخلص
بعض آخر بالتزام تعدد فی الرجل المتصف بهذه النسبة والالقاب باب بایزید اثنان

الاکبر والاصغر والاکبر هو السقاء والله العالم

باب الظاء المعجمة

رخ بعد الجمل

در نسخه ظالم را سالم ذکر کرده

ظالم بن سراق ازدی مکنی بابوصفره والد مهلب شیعی مذهب و از رجال امیرالمؤمنین
بوده و در بصره وفات یافت و آنجناب بروی نماز گذاشت روی انه قدم یوم الجمل فقال
لعلی (ع) اما والله لو شهدتک ما فاتک ازدی

ابوالاسود دئلی

ظالم بن ظالم ابوالاسود دئلی بصری است که از شعرای اسلام و از شیعیان امیرالمؤمنین
و حاضر شدگان در صفین بوده و اوست آنکه وضع علم نحو نموده بعد از آنکه اصلش را
از امیرالمؤمنین (ع) اخذ کرده و اوست که قرآن شریف را اعراب کرد بنقطه در زمان
زیاد بن ابیه لعنه الله و وقتی معویه برای او هدیه فرستاد که از جمله آن حلوائی بود
برای آنکه او را از محبت امیرالمؤمنین (ع) منحرف کند دخترش که پنج یا شش
ساله بود مقداری از آن حلوا برداشت و در دهان گذاشت ابوالاسود گفت ای
دختر این حلوا را معویه لع برای ما فرستاده که ما را از ولای امیرالمؤمنین
علیه السلام بر گرداند دخترک گفت قبحه الله یخدعنا عن السید
المطهر بالشهد المزعفر تبًا لمرسله و آکله پس خود را معالجه کرد تا آنچه

خورده بود قی کرد و این شعر بگفت

ابالشهد المزعفر یا ابن هند | نبیع علیک احسابا ودینا
معاذ الله کیف یکون هذا | ومولانا امیرالمؤمنینا

و بالجمله ابوالاسود در طاعون جارف سنه شصت و نه در سن هشتاد و پنج سالگی
در بصره وفات کرد و ابن شهرآشوب و جمعی دیگر ذکر کرده اند اشعار ابوالاسود را
در مرثیه امیرالمؤمنین (ع) و اول آن مرثیه این است

الا یا عین جودی واسعدینا | الا فابکی امیرالمؤمنینا

و ابوالاسود شاعری طلیق اللسان و سریع الجواب بوده زمخشری نقل کرده که
زیاد بن ابیه ابوالاسود را گفت با دوستی علی (ع) چگونه گفت چنانچه تو در دوستی
معویه باشی لکن من از دوستی علی ثواب اخروی خواهم و تو از دوستی معاویه کم
حطام دنیوی جوئی و مثل من و تو شعر عمرو بن معد یکرب است

خلیلان مختلف شاننا | ارید العلاء ویهوی السمن
احب دماء بنی مالک | وراق المعلی بیاض اللبن

و هم زمخشری این شعر را از او روایت کرده

امفندی فی حب آل محمد | حجر بفیک فدع ملامک او زد

الجارف
الموت العام و انما سمی بذلک طاعون جارف که در بصره چهار روز واقع شد که
بصره را زیر و زبر کرد که روز نخستین هفتاد هزار تن و روز
دوم هفتاد و یک هزار و روز سوم
هفتاد و سه هزار کس هلاک
شدند و روز چهارم از مردم
جز عده قلیل از زن کسی نجات
نیافتند ابواب خانه‌ها را بر
روی مردگان بستند و دفن
نا شد

من لم يكن عجبا لهم متمسكا فليعرفن بولاده لم يرشد

ظريف بن ناصح صاحب کتاب دیات از اصحاب باقر (ع) و ثقه در حدیث است

باب العين المهمله

عابس بن ابی شبیب الشاکری از شهداء کربلا و شجاعت و مردانگی او در روز عاشورا و شوق او در کشته شدن در یاری حضرت سید الشهدا معروفست

عاصم بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب همانستکه زراره گفته که وقتی من در خدمت حضرت باقر (ع) نشسته بودم و آنجناب رو بکعبه نموده بود و میفرمود نگاه کردن بان عبادت است که عاصم وارد شد آنحضرت گفت که کعب الاحبار میگفته که کعبه سجده میکند برای بیت المقدس در هر صبحگاهی حضرت فرمود تو در قول کعب چه میگوئی عرض کرد راست گفته قول همانستکه او گفته حضرت فرمود دروغ گفتی و دروغ گفت کعب الاحبار با تو و غضبناک شد زراره گفت هیچ گاهی ندیدم آنحضرت را در برابر روی احدی بگوید دروغ گفتی غیر از عاصم و جد عاصم که عاصم بن عمر باشد جد عمر بن عبد العزیز است و مردی بلند بالا و جسیم بوده گویند ذراع او با ندازه یک ذراع و یک شبر مردم دیگر بوده

عامر بن جراح معروف بابو عبیده جراح از اصحاب صحیفه است و آن جماعت پنج مسلم اول و دوم و ابو عبیده و سالم بن حبیبه بودند که درخانه کعبه با هم معاهده کردند که بعد از وفات رسول (ص) نگذارند خلافت باهل بیتش برسد و در اینباب کتابی نوشتند و آن صحیفه را نزد ابو عبیده گذاشتند و او را امین امت گفتند و باین ملاحظه بود که ابو عبیده و عمر و ابوبکر و بعد از رحلت رسول خدا بسقیفه بردند از برای بیعت گرفتن از مردمان و بعد از کلمات بسیار و خوانسته شدن بیعت از مهاجر و انصار ابوبکر گفت من اینکار از بهر خود نمیجویم این دو مرد بزرگ عمر و ابو عبیده حاضرند با هر یک بخواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیده هم راه هم زبان برخواستند و گفتند لا والله هرگز این مباد که ما بر تو سبقت گیریم تو بدین کار سزاوارتری و تو ثانی اثنین در غاری و از این نوع کلمات بگفتند تا آنکه عمر گفت دست فراده تا با تو بیعت کنیم که تو شیخ طائفه و قائد قبیله ابوبکر گفت ای عمر تو دست گسترده کن که من تو را شایسته تر دانم عمر دست بیازید و دست ابوبکر را بگرفت و بقانون بیعت دست بر دست او زده و ابو عبیده نیز بیعت نمود پس بشر بن سعد انصاری و سایر مردمان بیعت کردند و ابوبکر نیز تلافی کرد در وقت

مردن خود عمر را خلیفه خود نمود قال امیر المؤمنین (ع) فیا عجبا بینا هو يستقيلها في حيوته اذ عقدها لاخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعيها و بهمین ملاحظه معنا در صحیفه بود که عمر در وقت وفات خود گفت اگر سالم زنده بود خلافت را باو تفویض میکردم و بالجمله اهل سنت ابو عبیده را از عشره مبشره شمرده اند و او را امین هذه الامة لقب داده اند و او را اهتم گویند بجهة آنکه در جنگ احد ابن قميئه ملعون سنگی بر پیشانی نازنین رسول خدا زد چنانکه حلقه های خود در پیشانی آنجناب جای گرفت ابو عبیده با دندان برآورد و دندانش بیفتاد و از این جهة اهتم گشت و بالجمله در زمان عمر سنه هیجده در مملکت شام گویا در عمواس هلاک شد

عامر بن شراحیل همان شعبی فقیه سنی است که او را بفقاهت و وثاقت ستوده اند ولکن نزد ما مذموم و مطعونست و در سنه صد و چهار در کوفه بمرگ مفاجاة وفات کرد

عامر بن عبد قیس از زهاد ثمانیه است که با امیر المؤمنین (ع) بودند و ایشان ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اویس قرنی و عامر مذکوراست که این چهار نفر از اصحاب آنجناب بودند و زهاد و اتقیا بودند و چهار دیگر بر باطل بودند که ابو مسلم خولانی و مسروق بن الاجدع و حسن بن ابی الحسن و اسود بن یزید باشد و بعضی بجای

عمواس بر وزن سحاب حرف عاى مهمله نام شهری است از اعمال فلسطین نزدیک بیت المقدس

زهاد ثمانیه

اسود جریر بن عبد الله بجلی را ذکر نموده اند فضل بن شاذان فرموده که ابو مسلم مردی فاجر و مرائی و از مصاحبان معویه بود و مردم را تحریص میکرد بر قتال امیر المؤمنین و بعلی (ع) گفت که مهاجر و انصار را به ما واگذار که بخون عثمان بقتل رسانیم چون امیر المؤمنین (ع) بینه بوی گفت الان طاب الضراب یعنی الان برمن گوارا شد جنگ با علی (ع) و زهد و تقدس خود را دام و تله کرده بود که مردم را بدام خود افکند و اما مسروق پس او در نزد معویه عمل عشاران داشت و بهمان عمل در موضعی که اسفل از واسط است در نزد دجله که آنجا را رصافه گویند وفات کرد و قبرش در آنجاست و حسن بصری رئیس قدریه بود و هوای خاطر مردم را می جست تا در یاست خود را محکم کند و اویس قرنی برهمه زهاد ثمانیه فضیلت داشت انتهی و اسود بن یزید با اسود بن مزید همانستکه هشتاد حج و عمره بجا آورد و همیشه روزه میگرفت در حضر و سفر و در هر دو شب یکختم قرآن می نمود وفات کرد سنه ۷۵ و علامه رحمه الله فرموده که اهبان بن الصیفی ابو مسلم است که سدید الرای بود در علی (ع) انتهی و صاحب حبیب السیر کرامتی عجیب از ابو مسلم نقل کرده که حاصلش آنکه اسود عنسی از او خواست که اقرار بنبوت او کند او قبول نکرد او را در میان آتش افکند آتش او را نوزاند

عامر بن الباح مؤذن امیر المومنین (ع) بوده و در اذان خود حی علی خیر العمل میگفت چون حضرت او را میدید میفرمود مرحبا بالقائلین عدلا و بالصلوة مرحبا و اهلا

عامر بن واثله از اصحاب رسول است که هشت سال از عمر آنحضرت را درک کرد در سنه ۱۱۰ وفات کرد و باو ختم شد صحابه چه او اخر کسی بود از صحابه وجها هواد نفر از اصحاب که از دنیا رفت و او را از خواص امیر المومنین (ع) و از خیار اصحاب انجاب شمرده اند و او را کیسانی گرفته اند و گفته اند که قائل بوده با مامت محمد بن الحنفیه روایت است که وقتی شهاب بن عبد ربه از حضرت صادق (ع) پرسید کیف اصبحت مذاهب شوم فرمود اصبحت اقول کما قال ابو الطفیل عامر بن واثله وان لاهل الحق لا شک دولة علی الناس ایاها ارجی وارقب ثم قال انا والله ممن ارجی وارقب و ابن شهر آشوب در مناقب روایتی نقل کرده که مشتمل است بر مذمت کردن و مفتضح نمودن عامر بن واثله عمرو عاص و مروان حکم و عتبة بن ابی سفیان و عبد الرحمن بن ام الحکم را در حضور ایشان در مجلس معویه و در خصال روایتی باشد که معروف بن خربوذ از ابو الطفیل رحمه الله از ابو جعفر باقر عرضه میکند حضرت زاید صدق ابو الطفیل و ابتلاء بهشت برحسن حال او و رجوع او از کیسانیت است اگر مسلم باشد کیسانی بودن او

عباد بن صهیب بصری ثقه است و دو دویست حدیث از حضرت صادق اخذ کرده بود و اعتراض او بر آنحضرت در باب لباس معروف است

عباده بن الصامت دو نفرند یکی پسر برادر ابوذر است و او از سابقین است که رجوع بامیر المومنین (ع) کردند و دیگر پسر قیس انصاری خزرجی است که یکی از نقباست و طولش ده شبر بوده و در زمان عمر بقضاوت شام فرستاده شد و او در حمص اقامت جست و از انجا بفلسطین رفت در سنه ۳۴ وفات کرد جسد او را در بیت المقدس بخاک سپردند بدانکه در میان عرب ده تن بودند که بطول قامت معروف بودند و کان طول کل واحد منهم عشرة اشبار (۱) قیس بن سعد بن عباده (۲) عبادة بن الصامت (۳) سعد بن معاذ (۴) جریر بن عبد الله البجلی (۵) عدی بن حاتم طائی (۶) عمرو بن معدیکرب (۷) اشعث بن قیس (۸) لبید بن ربیعه (۹) عامر بن الطفیل (۱۰) عباس بن عبد المطلب و یقال انه یقبل المراة فی هودجها گفته اند که عباس روی زن را بوسه میزد در حالتیکه آن زن در میان هودج خود بر فراز شتر بود

عباس بن ربیعه الحرث بن عبد المطلب از اصحاب امیر المومنین است و در

صفین ملازمت رکاب داشت و انجناب نهی فرموده بود او را و حسنین و عبد الله جعفر را که از مرکز خود حرکت نکنند و بکارزار بروند مبادا کشته شوند و میفرمود و قد معویه انه ما بقی من بنی هاشم نافخ ضرمة الا طعن فی نیطه اطفاء لنور الله و شجاعت عباس در صفین مسطور است و او همانستکه وقتی امیر المومنین (ع) لباس او را پوشید و بمیدان رفت چنانچه در عباس بن علی خواهد امد اشاره بان

عباس بن عبد المطلب عموی رسول خدا ست کنیت او ابو الفضل بود و سقایت زمزم با وی بود و او مردی صاحب جمال و سفید اندام و بلند بالا بود و صوتی رفیع داشت چنانکه از یکفرسنگ و بیشتر آواز او شنیده میشد و گویند روزی در مکه غارت بود عباس آواز برداشت که وا صباحاه هیچ آبستنی نماند که آواز او را شنید مگر آنکه کودک انداخت و هم روزی باواز بلند سبع را از غنم زجر نمودن سبع زهره اش چاک شد بمرد و در روز حنین مامور شد که آواز بلند کند و اصحابیکه فرار کرده اند باز خواند لاجرم صدا بلند کرد یا معاشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة الی این تفرون و بالجمله او را سه دختر و ده پسر بود و دو همه ایشان تمام بود که از همه کوچکتر بود و

و عباس او را در بر میگرفت و میگفت تموا بتمام فصاروا عشرة یا رب فاجعلهم کراما بررة واجعل لهم ذکرا وانم الثمرة و عباس در جنگ بدر اسلام آورد و در روز دوازدهم رجب یا شهر رمضان سنه ۳۲ وفات کرد او را در بقیع بخاک سپردند و قریش فعلا در همان بقعه مسوره ائمه معصومین (ع) میباشد شیخ مفید ره در دروس تصریح کرده باستحباب زیارت او و از حضرت رضا روایتکه حضرت رسول فرمود که حرمت مرا در حق عباس رعایت کنید که او بقیه پدران من است و در زیارت رسول خدا (ص) است از بعید السلام علی عمک سید الشهداء السلام علی عمک العباس بن عبد المطلب (ع)

عباس بن علی بن ابی طالب اکبر اولاد ام البنین و پسر چهارم امیر المومنین بود و کنیتش ابو الفضل و ملقب بسقاء صاحب لوای امام حسین در روز عاشورا بود چنان جمال دل ارا و طلعتی زیبا داشت که او را ماه بنی هاشم می گفتند و چندان جسیم و بلند بالا بود که چون برپشت اسب بر نشستی پای مبارکش بر زمین میکشیدی بعد از شهادت برادران اعیانی خود بدست حکیم بن طفیل و باعانت نوفل ازرق

و زید بن ورقا شهید گشت شهادتش در امام حسین سخت تاثیر کرد جلالت
شان آن بزرگوار محتاج بیان نیست و اما آنچه از روای انجناب نقل میکنند از
قضایای عجیبه در جنگ صفین و نهروان هیچ کدام واقعی ندارد و ابدا ذکری از آن
جناب در آن غزوات نیست و اما آنچه از مناقب خوارزمی نقل شده که روزی
امیرالمومنین (ع) لباس خود را تغییر دادند و لباس اورا در بر کردند مظنونم اینکه
لفظ عباس اشتباه شده بعباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب چه آنکه
عباس بن ربیعة هاشمی روزی از ایام صفین بمیدان رفت و یکی از فرسان اهل شام
را بکشت معویه جعلی قرار داد برای هر که برود عباس را بکشد دو نفر یمانی از
قبیله لخم بقصد او بیرون شدند چون بمیدان وارد شدند عباس را بمبارزت
طلبیدند امیرالمومنین (ع) لباس عباس را بر تن خود پوشیدند و اسب اورا
سوار شدند و بمیدان رفت و آن دو ملعون را بقتل رسانید ولی از کامل بهائی ظاهر
شود که جناب ابوالفضل (ع) در جمل بوده چه آنکه در واقعه جمل میگوید که
امیرالمومنین (ع) محمد حنفیه و عباس سقا را گفت که امشب واقف باشید
و سواد کوفه را نگاه دارید و معلوم است که سقا همان لقب ابوالفضل است

و اما آنچه که روضه خوانها نقل نمایند که وقتی امیرالمومنین (ع) در بالای منبر خطبه میخواند
حضرت سیدالشهدا تشنه شد آب خواست حضرت بقنبر امر فرمود آب بیاورد عباس
در آن وقت طفل بود چون شنید تشنگی برادر را دوید نزد مادر و آب برای
برادر بگرفت و جام را بر سر گرفت و آب از اطراف میریخت بهمین قسم تا وارد
مسجد شد چشم پدر که براو افتاد گریست و فرمود امروز چنین و در روز عاشورا
چنان الخ تماما دروغ و بطلانش واضح است مرا مجال بیان نیست *

عباس بن علی بن حسن مثلث همانستکه ببغداد آمد و مردم را به بیعت خود
دعوت نمود جماعتی از زیدیه با او گرویدند خبر بمهدی عباسی رسید امر کرد
تا اورا بگرفتند و در حبس افکندند و پیوسته در زندان بود تا برادرش حسین
بن علی شهید فخ شفاعت او نمود مهدی اورا بحسین بخشید و از زندان
رها کرد ولکن شربتی از سم اورا خورانید که پیوسته از هر بدن عباس را می
کاهید تا وارد مدینه گشت گوشت بدنش فاسد گشت و اعضایش از
هم متلاشی شد و بعد از سه روز از ورود بمدینه رحلت کرد من در جایی دیدم
عباس پسر حسن مثلث بود که مادرش عایشه دختر طلحة الجود بوده و چون

اورا خواستند بزندان ببرند مادرش فریاد کشید که بگذارید اورا ببینم و دهن
ببویم گفتند والله باین مراد نخواهی رسید هرگز و عباس در بیست و سیم ماه
رمضان سنه صد و چهل و پنج در محبس وفات کرد و اما آنکه اهل بغداد با وی
بیعت کردند و مهدی اورا حبس نمود و بعد اورا رهانید و شربتی از سم اورا
شهید کرد چنانچه مذکور شد او علی بن عباس پسر عموی حسین بن علی شهید
فخ است والله العالم

عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) همانستکه وقتی
بهرون وارد شد و مابین او و هرون کلماتی رد و بدل شد در پایان کلام هرون با
وی گفت یا ابن الفاعلة یعنی ای پسر زانیه عباس گفت زانیه مادر تست که در اصل
کنیزکی بوده و سبزه فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند هرون از این کلام
سخت در غضب شد اورا نزدیک خویش طلبید و گرزی بروی بزد و اورا بکشت

عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافة برادر اعیانی عایشه است در جنگ بدر و احد باتفاق
مشرکین بجنگ مسلمانان آمد و با پدرش آهنگ مقاتلت کرد و در صلح حدیبیه
مسلمان گردید و اورا از راح و شجاع گفته اند در جنگ جمل در رحلش خواهرش

بود و او همانستکه در وقتیکه معویه بیعت خواست از مردم برای یزید سر از
بیعت برتافت و در سنه پنجاه و سه در حبشی که در دو میل مکه مانده است بمرگ
فجاة در گذشت جسد اورا بمکه حمل کردند و بخاک سپردند چون خبر بعایشه
بردند از مدینه آهنگ مکه کرد و بر سر قبر او آمد و بگریست و این شعر تمثل جست

وکنا کندمانی جذیمة حقبة — من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی و مالکا — لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و عبدالرحمن کنیه اش ابوعتیق است چه اورا پسری بود محمد نام که عتیق لقب داشت
و در عهد رسول متولد شده بود و وقتی برای شفاعت کردن از برای حطیه
شاعر که عمر اورا حبس کرده بود خواست بر عمر وارد شود عبدالله بن عمر
نزد پدر آمد که اذن برای او بطلبد عمر گفت دویبة سوء و لهو خیر من ابیه ابن
عمر از شنیدن این کلمه وحشت کرد و گفت عبدالرحمن بهتر از پدرش است گفت
کیست که بهتر از پدرش نباشد لا ام لك اذن داد عبدالرحمن وارد شد و
شفاعتش مقبول نیفتاد و چون بیرون رفت عمر با پسرش گفت اتی غفلة انت
الی یومك هذا عما کان من تقدم احیمق بنی تیم علی و ظلمه لی ابن عمر گفت پس چرا

در ملاء مردم ظلم ابوبکر را بوجود انها عیبی کفت درحالیکه ابوبکر نزد مردم
باندازه محبوبست که از دوستی چشمان مردم او را بپیش دوست میدارند من
اکر چیزی بکویم سرم بسنک کوبیده خواهد شد لکن با وجود اینها تحمل نکردم و بکفتن
نکذشت که عمر برفت و در خطبه خود کفت ایها الناس ان بیعة ابی بکر کانت فلتة
وقی الله شرها فمن دعاکم الی مثلها فاقتلوه انتهی و ابن ابی الحدید در این موضع
از شرح حکایت مفصلی نقل کرده از اسرار عمر با ابوموسی و مغیرة بن شعبه در باب
عداوت ابابکر با وی و انکه عمر کفت او احسد قریش بود در وقت بیعت سقیفه با
من مکر کرد و میخواست ارذل من با خبر شود که کفت بار دوم که با هم بیعت کنید و
من نیز با او مکر کردم و هم کوید والهفاه علی ضئیل بنی تیم بن مرة لقد تقدمنی ظالما
وخرج الی منها آثما انتهی

عبدالرحمن بن ابی لیلی الانصاری از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) همانست که حجاج او را
چندان زد که کتفهای او سیاه شد و در کامل بهائی از اعمش روایت کرده
که حجاج عبدالرحمن بن ابی لیلی را برهنه کرد و میزد تا اینکه او چون پلاسی
شده و میکفت ناسزا بکوی علی (ع) را و او ابا میکرد و نقل است که عبدالرحمن

در تمامت غزوات ملازمت رکاب امیرالمؤمنین (ع) داشته

عبدالرحمن بن الحجاج ابوعبدالله الکوفی بیاع سابری بیرقی بکیاسه ثقة
و جلیل القدر از اصحاب صادق و کاظم (ع) است و رجوع بحق کرده و ملاقات کرده
حضرت رضا را و وکیل حضرت صادق (ع) بوده و روایت شده که حضرت ابوالحسن
(ع) شهادت بهشت برای او آورده و حضرت صادق باو میفرموده که تکلم کن با اهل
مدینه همانا من دوست میدارم که در رجال شیعه مانند ترا ببینم و هم از
انتخاب مرویست که هر که برد در مدینه حق تعالی او را مبعوث فرماید در امنین
روز قیامت و از جمله ایشان است یحیی بن حبیب و ابوعبیده حذاء و عبدالرحمن
بن حجاج و اما آن خبر یکه از ابوالحسن مرویست که ذکر فرمود عبدالرحمن حجاج را
فرموده انه لثقیل علی الفؤاد شاید مراد از ثقالت او بر دل مخالفین باشد
یا انکه مراد انستکه از برای او موقعی است در نفس یا انکه ثقالت او بجهة اسم
او باشد چه انکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف
ثقفی و مسلم است که اسامی مبغضین امیرالمؤمنین (ع) نزد اهل بیت ان حضرت
بلکه نزد شیعیان و دوستانش ثقیل و مکروه است و هکذا العکس سبط بن جوزی

در تذکره در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ابیطالب کفته که هیچ کس از بنی هاشم
فرزند خود را معویه نام ننهاد مکر عبدالله بن جعفر و چون این نام را بر اولاد خود
کذاشت بنی هاشم ترک او نمودند و با او تکلم ننمودند تا وفات کرد فقیر کوید که چون عبدالله
مبتلا بود بمعاشرت با بنی امیه بجهة مماشاة یا ملاحظه دیکر این نام را بر فرزند خود
نهاد مبادا نادانی بر عبدالله بحث کند چه بزرکتر از عبدالله نام مبتر از معویه بر فرزند
خود کذاشت بملاحظه حکمت اما عکس پس چنان است که مسروق روایت کرده که در
نزد عایشه نشسته بودم و حدیث می کرد مرا که ناکاه غلامی را اشاره کرد که سیاه بود
و باو عبدالرحمن میکفت چون غلام حاضر شد عایشه رو کرد بمن و کفت میدانی
برای چه این غلام را عبدالرحمن نام نهادم کفتم نه کفت از جهت محبت و دوستی من با عبدالرحمن بن ملجم

عبدالرحمن بن زید بن الخطاب العدوی نام مادر او لبابه بنت عبدالمنذر است
کویند ابولبابه او را بحضرت رسول آورد کفت این فرزند زاده من است و
مولودی از وی صغیرتر ندیده ام رسولخدا (ص) بخندید و دست بر سر وی کشید
و حق او دعا فرمود و او از تمام مردم دراز بالاتر کشت فقیر کوید که ابولبابه بشیر بن
عبدالمنذر است یا رفاعة بن عبدالمنذر و او همان است که یکی از ستونهای

مسجد رسول (ص) نسبت باو دارد و ستون ابولبابه و ستون توبه معروف است
و از مکانهای شریفه روضه است و نماز و دعا و اعتکاف و نشستن در پای آن
هر یک منتی و نسبت و وجه تسمیه او را بستون ابولبابه و دعای آن را من در کتاب
هدیة الزائرین ایراد کرده ام

عبدالرحمن بن عتاب بن اسید اموی قرشی از احفاد عبد مناف است و پدرش
در یوم فتح مسلمانی کرفت و رسول خدا (ص) انکاه که از مکه به حنین سفر کرد او را به
حکومت مکه کذاشت و تا زمان ابوبکر حکومت داشت و با ابوبکر در یک روز وفات
کرد و عبدالرحمن در جنک جمل با عایشه بود و با طلحه در یک روز کشته شد و چون
امیرالمؤمنین بر این دو نفر کذشت فرمود لقد اصبح ابومحمد بهذا المکان غریبا الخ
کویند بعد از سه روز از واقعه جمل کشته مردم یمن و بقولی مردم یمامه دیدند
دستی از چنک عقاب بر زمین افتاد آن دست را برکرفتند دیدند خاتمی در
انکشت دارد چون نکریستند نقش آن عبدالرحمن بن عتاب بود از قتل او خبردار شدند

عبدالرحمن بن عوف القرشی الزهری ده سال بعد از عام الفیل متولد شد و
از مهاجرین بحبشه است و اهل سنت او را از یکی عشره مبشره شمرده اند و او

بوصیت عمر یکی از اهل شوری بود و چون شوهر خواهر عثمان بود و مراعات
عثمان را می‌نمود و عمر نیز میل می‌داشت که خلافت با میر المؤمنین (ع) نرسد لهذا
قرار داده بود که هر طرف را که عبد الرحمن اختیار کرد حق باشد و مخالفان را
کردن زنند و آخر الامر مقصود عمر بعمل آمد که آن نرسیدن خلافت بود
با میر المؤمنین (ع) و چون عبد الرحمن خلافت را تفویض بعثمان کرد و با او بیعت نمود
امیر المؤمنین (ع) فرمود حز کل الصهر و نعتك علی ما فعلت والله ما املت
منه الا ما امل صاحبك من صاحبه دق الله بینکما عطر منشم از دعای
آنحضرت دیری نماند که میان عبد الرحمن و عثمان چنان غبار کدورت مرتفع شد که عثمان
او را منافق خواند و عبد الرحمن قسم خورد که تا زنده باشد با عثمان تکلم نکند از آن
پس دیگر با هم تکلم ننمودند تا عبد الرحمن وفات کرد و این عبد الرحمن بکثرت مال معروف
بود چندانکه هزار شتر و سه هزار گوسفند و صد اسب در اطراف مدینه مهیا داشت
گویند بعد از وفات او ربع ثمن مال او را بحساب گرفتند هشتاد و سه هزار درهم
بود که مجموع مال او دو هزار هزار و ششصد و پنجاه و شش هزار درهم میشود
عبد السلام بن رغبان دیک الجن معروف است که از شعرای امامیه است و قصیده

لطیفه دارد بار شید که شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود و شیخ ما در کتاب
ظلمات الهاویه نقل کرده
عبد السلام بن الصالح معروف بابو الصلت هروی بل وی از حضرت رضا بلکه خادم
آنجناب است و او ثقه و صحیح الحدیث و شیعی مذهب و محب آل رسول (ص)
است الا آنکه با علمای عامه مخالطه داشته و از این جهت است که کلمات علما در حق
او مختلف است بعضی او را عامی شمرده‌اند ولکن علمای عامه تصریح بتشیع او نموده‌اند
بلکه بعضی گفته‌اند انه رافضی خبیث و ابن جوزی گفته انه خادم الرضا شیعی مع صلاحه
بالجمله از روات اوست کتاب وفات الرضا علیه السلام
عبد السلام بن عبد الرحمن هاشمی که حضرت صادق (ع) دعا برای خلاصی او
از زندان کرد و خلاص شد چنانچه در رسید معلوم شد
عبد العزیز بن مهتدی القمی ثقه و وکیل حضرت رضا (ع) و در حق او بیرون آمد
غفر الله لك ذنبك ورحمنا و ایاك ورضی عنك برضائی عنك و فضل بن شاذان
در حق او گفته خیر قمی رایته
عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی جلود کجعفر قریه است در بحر

و عبد العزیز شیخ بصره و ثقه و امامی مذهب است و کتابهای بسیار تألیف کرده
عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام
مکنی بابو القاسم است و قبر شریفش در ری معروف و مشهور است و علو مقام و
جلالت شأنش معروف و از اکابر محدثین و اعاظم علما و زهاد و عباد بوده و از
اصحاب جواد و حضرت هادی (ع) است و بس است در فضیلت او که هر که زیارت
او کند بهشت بر او واجب شود و مثل آن باشد که زیارت امام حسین (ع) کرده باشد
و من برخی از جلالت او در کتاب مزار اشاره کردم و جناب عبد العظیم پسری
بوده بنام محمد او نیز مردی بزرگ قدر و بزهادت و کثرت عبادت معروف بوده
عبد الکریم بن ابان صاحب مکانت است نزد حضرت رضا (ع) روایت است از او
که گفت گفتم بحضرت رضا (ع) که دعا کن برای من و برای اهل بیت من فرمود مگر
نمیکنم بخدا قسم که اعمال شما عرضه میشود بر من در هر روز و شب گفت من این را
عظیم شمردم فرمود مگر نمیخوانی کتاب الله را و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و
المؤمنون قال هو والله علی بن ابیطالب (ع) اقول و کلما کان لعلی (ع) یکون للائمه
من اولاده ایضا فانه یجری لآخرهم ما یجری لاولهم سلام الله علیهم اجمعین

عبد الله بن ابی از بزرگان و رؤسای انصار بود پیش از هجرت رسول (ص) علیه
و چون آنحضرت بمدینه تشریف آورد سلطنت او خراب شد و او از اکابر منا
فقین است و پیوسته با رسول خدا (ص) از در خصمی بود لکن عبد الله پسر او از
اخیار صحابه است چنانکه بسیار وقت از رسول خدا (ص) خواستار شد که اگر
قتل پدرم فرض می‌آید فرمان کن تا من بدست خود سر او را بردارم و چون
عبد الله بن ابی مریض شد عبد الله پسرش از حضرت رسول استدعا کرد که به
عیادت پدرش بیاید و عرضه داشت که اگر بعیادت او تشریف بیاوری عادت
خواهد بود بر ما آنجناب بعیادت او تشریف برد عبد الله خواهش کرد که برای
پدرم استغفار کنید آنحضرت استغفار کرد برای او عمر اعتراض کرد بر آنحضرت
که آیا نهی نفرمود خدا تو را از نماز و استغفار بر منافقین آنجناب اعراض فرمود از عمر
دوباره عمر کلام خود را اعاده کرد آن حضرت فرمود وای بر تو خدا مرا مختار
کرده و فرموده استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیه من اختیار کردم استغفار او
و چون ابی وفات کرد پسرش از آنحضرت خواهش کرد که بر جنازه پدرش حاضر
شود رسول خدا بر جنازه او حاضر گردید و بر قبر او قیام فرمود دوباره عمر زبان

اعتراض کشود که اباخدا نهی نکرد ترا از نماز و قیام بر قبر ایشان بلکه در وقت نماز دست
فرا بود و جامهٔ رسول را کشید و این اعتراض نمود حضرت فرمود وای بر تو اباد السنی
که من چه گفتم هانا گفتم اللهم احش قبره نارا و جوفه نارا و اصله النار تو اسطه اعتراض
عمر ظاهر شد از رسول خدا (ص) انچیزیکه در دست نمیداشت ظاهر شدن انرا و
بروایت دیگر است که رسول خدا بر حسب استدعای عبد الله بن ابی پیراهن
خود را کفن او کرد عمر گفت چرا باپیراهن خویش کافر را کفن کردی فرمود پیراهن
من اورا سودی نکند و من از خدا امید وارم که بسبب اینکار خلق بسیاری
از کفار و منافقان داخل اسلام شوند نقل شده که از ان پس هزار تن از مردم
خزرج مسلمانی گرفتند گویند در روز بدر چون عباس عم رسول (ص) بدست
مسلمین اسیر شد اورا عریان ساختند و پیراهنی خواستند اورا بپوشانند
چون مردی بلند بالا بود پیراهن هیچ کس بروی راست نیامد عبد الله
بن ابی پیراهن خود را باو پوشانید این هنگام پیغمبر خواست تا حق او را بان
جهان نبفند پیراهن خود را عطا فرمود و حق او را در اینجهان ادا کرد
عبد الله بن ابی طلحه از نیکان اصحاب امیر المومنین (ع) است و او همان است که

این ترجمه را عبارت ترجمه عبدالله بن ابی رافع نوشته شده

که رسول خدا (ص) دعا کرده برای او در وقت حامله شدن مادرش و بدانکه مادر
عبد الله بن ابی طلحه همان مادر انس بن مالک است و او افضل زنهای انصار بود و چون
رسول خدا (ص) بمدینه تشریف اورد هر کس برای انجناب هدیه اورد مادر انس
دست انس را گرفت بخدمت انحضرت برد گفت یا رسول الله من چیزی ندا شتم
هدیه بخدمت شما اورم جز این پسرم پس او در خدمت شما باشد و خدمت بکند
پس انس خادم انحضرت شد و مادر انس را بعد از مالک پدر انس ابو طلحه گرفت
و ابو طلحه از خیار انصار بود شبها قائم و در روزها صائم بود و ملکی داشت روزها
در ان عمل میکرد و حق تعالی از مادر انس باو اولادی داده بود ان پسر ناخوش شد
ابو طلحه شبها که امدی احوال اورا می پرسید و باو نظر میکرد تا یکی از روزها وفات
کرد ابو طلحه شب که امد احوال بچه را پرسید مادرش گفت امشب بچه ساکن بود راحت
شد ابو طلحه خوشحال شد پس انشب اورا در رخت خواب خوابید و مجامعت نمودند
چون صبح شد مادر طفل با ابو طلحه گفت که اگر یکی از همسایگان بتو چیزی عاریه
بدهد و ایشان ان عاریه را منع برند و چون عاریه را صاحبش پس بگیرد آنقوم شروع
کنند بگریستن حال ایشان چگونه است گفت ایشان مجانین میباشند گفت

پس ملاحظه کن ما مجانین نباشیم پسرت وفات کرد و ان عاریه بود خدا گرفت پس
صبر کن و تسلیم کن از برای خدا و اورا دفن کن ابو طلحه این مطلب را برای رسول خدا (ص)
نقل کرد انجناب از امر ان زن تعجب کرد و دعا کرد برای او و فرمود اللهم بارک لهما
فی لیلتهما و از ان شب حامله شد بعبد الله و چون عبد الله متولد شد اورا در خرقه
پیچید و بانس داد که خدمت رسول برد انجناب حنک عبد الله را بود داشت در
حق او دعا فرمود لاجرم عبد الله از افضل ابناء انصار گشت

عبد الله بن ابی امیة بن المغیرة برادر ام سلمه زوجهٔ رسول است و مادرش عاتکه
دختر عبد المطلب و عمهٔ رسول است ابی امیه پدرش زاد الراکب لقب داشت و
این لقب در دو کس دیگر نیز استعمال شده یکی زمعة بن الاسود بن المطلب که در
جنگ بدر بدست مسلمانان کشته شد و او پدر سوده است دویم مسافر بن ابی
عمرو ایشان از انجهة زاد الراکب میتامیدند که هر که با ایشان سفر میکرد زاد او را
از خویشتن میدادند و ابو امیه در این صفت از دیگران معروف تر بوده

عبد الله بن ابی رافع کاتب امیر المومنین (ع) است و او همانستکه امیر المومنین (ع)
اورا بکاشتن خط خوب تعلیم فرموده قال (ع) الق دواتک و اطل جلفة قلمک و

فرج بین السطور و قرمط بین الحروف فان ذلک احدی بصباحة الخط و صاحب ناسخ
التواریخ در کتاب صفین در ذکر مکاتیبیکه ما بین امیر المومنین علی (ع) و معویه لع
رد و بدل شده ذکر خوش نویسان را قسام خط را نموده فرموده اول کسیکه خط
کوفی را خوش نوشت عبد الله بن ابی رافع کاتب امیر المومنین بود که از خوش نویسان بود
عبد الله بن ابی قحافه تیمی معروف بابو بکر در جاهلیت عبد الکعبه نام داشت در اسلام
عبد الله نامیده شد و ملقب است بعتیق و نام پدرش عثمان بن عامر است در ۲۲
جمید الاخره سنه ۱۳ وفات کرد چنانچه در توایخ الایام و فاتش را نگاشتم و در وقت
مردن عمر را بر مردم خلیفه کرد گویند روایت اذا ظلمت العیون العین عیون اشاره
بعبد الله عثمان و دو صاحب او و بعبد الرحمن بلکه بمعویه و عمرو عاص نیز و عین علی
علیه السلام است و ابنعاعین هائی میباشند که ظلم کردند بر عین

عبد الله بن ابی یعفور ثقه و بسیار جلیل القدر است در اصحاب ائمه و از حواریین
صادقین (ع) بشمار رفته و بسیار محبوب حضرت صادق بوده و حضرت از
او رضایت داشته چون در مقام اطاعت و امتثال امر انجناب و قبول قول ان
انحضرت خیلی ثابت قدم بوده چنانچه روایت است که وقتی با انحضرت عرض کرد

بخدا سوگند که اگر شما اناری را دو نصف کنی و بگوئی این نصف حرام است و
این حلال من شهادت میدهم که آنچه را که فرمودی حلال حلال است و آنچه
را که فرمودی حرام حرام است حضرت دو مرتبه فرمود خدا رحمت کند ترا و در روایت است
که آنحضرت فرمود من نیافتم احدی را که قبول کند وصیت مرا و اطاعت کند امر مرا
مگر عبدالله بن ابی یعفور و بالجمله او در سال طاعون وفات کرد و بعد از فوت
او حضرت صادق ع برای مفضل بن عمر مرقومه نوشتند تمام آن ثنا و مدحیه
است برای ابی یعفور بکلماتی که دلالت دارد بر جلالت شان او بمرتبه که عقل
حیرت میکند و فی تقه و اسم ابی یعفور واقد بالقاف وقیل دینار یکنی ابا محمد
ای عبدالله ثقة ثقة جلیل فی اصحابنا کریم علی ابی عبدالله ع ومات فی ایامه وکان قاریا یقرئ فی مسجد الکوفه
عبدالله بن ام مکتوم الاعمی العامری قدیم الاسلام و از مهاجرین است و بسیار معتمد
که رسول خدا ص او را در مدینه میگذاشت و آهنگ غزوات میفرمود و رسول خدا را
دو مؤذن بود یکی بلال بود که چون صبح میشد اذان میگفت و دیگر ابن ام مکتوم که پیش
از صبح اذان میگفت لهذا آنحضرت فرمود که ابن ام مکتوم اذان در شب میگوید
پس هرگاه اذان او را شنیدید بخورید و بیاشامید تا وقتی که بشنوید اذان بلال را

یعنی در اوقات از برای روزه دار جایز است اکل و شرب
عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین ع و از عباد و
زهاد تابعین و از شجاعان است چنانچه از جنگ کردن او در صفین معلوم میشود
و بالجمله او و برادرش عبدالرحمن در صفین شهید شدند و روی انه لما قتل مر به الاسود
بن طهمان الخزاعی وهو بآخر رمق فقال له اوصنی رحمك الله قال اوصیك بتقوی الله
وان تناصح امیرالمؤمنین وتقاتل معه حتی یظهر الحق او تلحق بالله وابلغ امیرالمؤمنین ع
عنی السلام وقل قاتل علی المعرکه حتی تجعلها خلف ظهرك فانه من اصبح والمعرکة خلف ظهره
کان الغالب ثم لم یلبث ان مات فاقبل الاسود الی علی ع فاخبره فقال رحمه الله جاهد
عدونا فی الحیوة ونصح لنا فی الوفات وعن القاضی نعمان المصری قال وعبدالله بن
بدیل من الذین وصفهم الله تعالی بقوله ولا علی الذین اذا ما اتوك لتحملهم الآیه و
روایتست که او با سه هزار نفر همپای شهادت شدند و بر لشکر شام حمله بردند و
قریب بیست هزار نفر از ایشان کشتند تا یک یک شهید گشتند
عبدالله بن بکیر اعین ثقه و از راویان حضرت صادق ع و از اصحاب اجماع است
لکن فطحی مذهب است

عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع معروف بعبدالله محض مادرش
فاطمه دختر جناب سید الشهداست و او شیخ بنی هاشم و اجل و اکرم و اسخای ناس بوده
منصور او را در حبس مقتول ساخت بشرحیکه در تاریخ خود نگاشتیم
عبدالله بن جحش اسدی پسر عمه پیغمبر است ص مادرش امیمه دختر عبدالمطلب است
در بدر و احد حاضر بوده در احد بینی او قطع شد و از اینجهة او را المجدع فی الله
گویند و هم در احد شهید شد و جسدش با جسد دائیش حمزه ع در یک قبر است
در سنه ۶۲ مادر خلیفه ناصر لدین الله قبه عالیه بر قبر ایشان بنا کرد
عبدالله بن جعفر بن ابیطالب ع مادرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها است در
ارض حبشه متولد شد و باتفاق پدر و مادر در سال فتح خیبر بمدینه وارد شدند
و هشتاد سال یا زیاده عمر فرموده و او را دو برادر پدری و مادری بود که محمد و عون
باشند ولکن عبدالله مردی حلیم و کریم و ظریف و عفیف و جواد بود گویند مردمان
در عهد او چون چیزی بوام میگرفتند در مهلت ادای آن دین را بهنگام عطای
عبدالله بن جعفر رقم میکردند و وام خواهان مهلت را معتبر میدانستند و ده تن
از مسلمانان را اسخای ناس شمرده اند که سه نفر از ایشان از اهل حجازند که عبدالله بن جعفر

و عبیدالله بن عباس و سعید بن العاص باشند و گفته اند که هیچ کدام از این ده نفر
ادراک مقام عبدالله را ننمودند چنین نظر دارم که در مروج الذهب دیدم که چون
اموال عبدالله بن جعفر تمام گشت روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرگ کرد
و گفت خدایا تو مرا عادت دادی بجود و سخا و من عادت دادم مردم را ببذل
و عطا پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی فرمود مرا در دنیا باقی مگذار پس
پس از هفته نگذشت که از دنیا گذشت و روایت است که رسول خدا ص باو فرمود
که پدرت خلقش شبیه بود بخلق من و تو شبیهی بپدرت در خلق و عبدالله
شوهر حضرت زینب بنت علی ع است و پسرانش محمد و عون در کربلا شهید شدند
و سلیمان قبه ابیات از مرثیه گفته وسمی النبی عوذ رفیهم قد علوه بصارم مصقول
فاذا ما بکیت عینی فجودی بدموع تسیل کل مسیل وان بکیت عونا اخاه
لیس فیما ینوبهم بخذول و چون خبر شهادت ایشان بعبدالله رسید کلمه استرجاع
گفت غلام او ابوالسلاسل گفت هذا مالقینا من الحسین ع عبدالله از این کلمه
در خشم شد و او را با نعلین خود بکوفت و گفت یابن اللخناء اللحسین ع
چنین سخن میگوئی بخدا قسم من دوست میداشتم که با او بودم و از وی مفارقت

همچکردم تا در حق مثل کشته شوم مجدا سوکند که حسین دوست میداشت
او کشته شود و فرزندان من بمانند و مصیبت ایشان بر حسین (ع)
ناگوار بود لکن فرزندان من مواسات کردند با برادر و لسر عم حسین (ع)
و در راه او شهید شدند پس با اهل مجلس گفت سخت دشوار است بر من
شهادت حسین (ع) لکن الحمد لله اگر خود حاضر نبودم که با او مواسات کنم
فرزندانم بجای من در رکاب سعادت او فیض شهادت یافتند ابن
ابی الحدید در ذیل کلام حضرت امیر المؤمنین (ع) که فرموده عجبا لابن النابغة
یزعم لاهل الشام ان فی دعابة احوال عمرو عاص را که نقل کرده ذکر مجلس
از عبد الله بن جعفر و معویه و عمرو عاص نقل کرده از انجا که معلوم میشود
کثرت جلالت و هیبت و عظمت عبد الله بن جعفر مقام را گنجایش نقل نیست

عبد الله بن جعفر الحمیری ابو العباس القمی شیخ القمیین و وجههم ثقة و جلیل
القدر از اصحاب حضرت ابی محمد عسکری است و کتبی تصنیف فرموده که
از جمله قرب الاسناد معروف است و در قرب الاسناد مثل امالی از مؤلفات
شایعه ما بین محدثین است چه انکه محدثین در رسالی جمع می نمودند پاره از

احادیث را که عالی السند و قلیل الواسطه بوده تا بمعصوم (ع) در رساله
مخصوص و او را قرب الاسناد می گفتند و بان افتخار میجستند و غیر از حمیری
مذکور علی بن ابراهیم قمی و محمد بن عیسی یقطینی و محمد بن جعفر بطه و علی بن
بابویه نیز قرب الاسناد داشتند ~~قرب الاسناد~~ و قرب الاسناد علی بن
بابویه بخط شریفش بدست مقدس اردبیلی رسیده بعد از تالیفات ایات
الاحکام چنانچه در حدیقة الشیعه بیان فرموده و در حدیقه از ان نقل کرده
قال شیخنا المحدث النوری نور الله مرقده و قرب الاسناد الحمیری بقی من اجزائه
قرب الاسناد الی الصادق والی الکاظم والی الرضا (ع) الی الان والباقی ضاع من حوادث الزمان

عبد الله بن جعفر الصادق الامام (ع) پسر بزرگ انحضرت است بعد از اسماعیل و
نزد پدر سایر فرزندان برادران خود را نداشت و فطحی مذهب او را امام میدانند و
ایشان را فطحی میگویند بجهة انکه عبد الله افطح الرجلین بود یا انکه داعی او مردی بوده که
او را عبد الله فطیح می گفتند و بالجمله در سنه ۱۷۰ دار فنا را بدرود نمود

عبد الله بن جندب کوفی بجلی ممدوح ثقه جلیل القدر و بسیار عابد و از اصحاب
کاظم و رضا (ع) است و وکیل ایشان است و حضرت موسی قسم خورده که او و

و رسول خدا (ص) و حق تعالی از او راضی هستند و هم فرموده در حق او که از مخبتین
و حدیث وقوف او در عرفات و گریه و خضوع او و دعای او برای برادران مؤمن خود
معروف است و قرار داد او با صفوان گذشت و او همانست که حضرت موسی بن جعفر (ع)
دعای سجده شکر معروف اللهم انی اشهدک را برای او نوشته و شیخ در مصباح
المتهجد نقل فرموده و بعد از وفات او علی بن مهزیار در مقام او برقرار شد

عبد الله بن حذافة القرشی السهمی مردی کثیر الدعابه و مزاح بود چنانکه وقتی راحله رسول را
چندان سست کرد که رسول خدا (ص) متاذی گشت و او همان کس است که حفصه زوجه
او بود که رسول خدا (ص) بعد از وفات او تزویج نمود و عثمان و طلحه بهمین ملاحظه که رسول
خدا (ص) حفصه و ام سلمه را بعد از فوت شوهرهای ایشان تزویج کرد گفتند اگر محمد
بمیرد ما هم زنان ایشان را تزویج می کنیم و طلحه نظرش بعایشه بود و عثمان بام سلمه ایه نازل
شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه الایه

عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) معروف بعبد الله محض پدرش حسن
مثنی و مادرش فاطمه دختر سید الشهداء (ع) است و او شیخ بنی هاشم بود و اجل و اکرم
و اسخای مردم و قوی النفس و شجاع بود و او پدر محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمری است

و او را منصور دوانیقی با جماعتی از اهل بیتش از مدینه بگرفت و بکوفه اورده و در زندان
سختی ایشان را محبوس داشت و در همان زندان شهید کشتند رحمهم الله من در جای
نکاشتم و با انکه اگرچه از مخاطبات عبد الله با حضرت صادق در وقت اخذ بیعت
برای پسرش محمد بن عبد الله سوء رای او ظاهر گشته لکن اخبار بسیاری در مدح
ایشان وارد شده و در خبر است که چون ایشان را از مدینه اسیر کردند بجانب
کوفه می بردند حضرت صادق (ع) ایشان را مشاهده کرد برای ایشان بسیار
گریست و در حق انصار نفرین فرمود که حفظ اولاد رسول ننمودند و از کثرت
حزن و اندوه تب کرد و تا بیست شب در تب و تاب بود و شب و روز می
گریست مجدیکه بر انحضرت ترسیدند و هم تعزیت نامه برای عبد الله و
سایر اهل بیت او فرستاد و از عبد الله تعبیر فرموده بعبد صالح و دعا فرموده
در حق ایشان بسعادت و ان تعزیت نامه سید بن طاوس در کتاب اقبال
با مدائحی برای ایشان ایراد کرده و اول ان مکتوب شریف چنین است بسم
الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح والذریة الطیبة من ولد اخیه و ابن عمه الخ
و سید روایت کرده از حضرت صادق (ع) در حدیثی که فرمود بدرستیکه از فاطمه دختر

امام حسین (ع) حدیث کرد که گفت از پدرم حسین بن علی (ع) شنیدم که میفرمود که
از فاطمه چند نفر از فرزندان تو بشط فرات مقتول خواهند شد که ما سبقهم الاولون
ولم یدرکهم الآخرون انتهی مسعودی در مروج الذهب فرموده که مقابر ایشان بر
شاطی فرات بقرب طف کوفه بود والحال مواضع ایشان در کوفه در میان ما کرشته
میباشد معلوم و زیارتگاه است و قبور ایشان همان زندانست که بر روی ایشان خراب کردند

افطس

عبدالله بن حسن بن علی بن الامام زین العابدین (ع) معروف بعبدالله افطس همانست که
در هنگام خروج حسین بن علی شهید فخ چون مؤذن میخواست وقت نماز صبح بالای
مناره رفت که اذان بگوید عبدالله با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را
گفت که در اذان حی علی خیر العمل بگوید مؤذن چون شمشیر کشیده دید حی علی خیر العمل
بگفت عبدالعزیز عمری والی مدینه که این کلمه را بشنید احساس شر کرد و دهشت
زده فریاد کشید که استر را در خانه حاضر کنید و از کثرت وحشت گفت که مرا
دو حبه آب و طعام دهید این گفت و از منزل خود بیرون شد و به تعجیل تمام فرار
کرد و از ترس ضرطه میداد تا آنکه خود را از دست علویین نجات داد و عبدالله
افطس در واقعه فخ حضور داشت و از آن واقعه بسلامت بجست و بود تا زمان رشید

که او را در حبس کرد و مدتی در زندان بماند تا آنکه دفعه برای هرون نوشت و
در آن رقعه فحش و شتم و کلام قبیح برای رشید نوشت رشید چون آن کاغذ را دید
بخواند گفت این جوان از سختی حبس بتنگ آمده این کلمات را برای من نوشته تا او را بکشم
که راحت شود و من نمیکشم او را پس سفارش او را بجعفر بن یحیی برمکی کرد جعفر روز
دیگر که روز نوروز بود امر کرد که عبدالله را گردن زدند و سر او را با هدایای دیگر
در طبقی نهاده برای رشید فرستاد هرون را این کار خوش نیامد و امر کرد تا او را غسل
داده و کفن کردند و دفن نمودند و این مطلب در دل هرون بود تا آنکه مسرور
را امر کرد که برو و گردن جعفر را بزن و بگو او را که کشتن تو بسبب آنست که عبدالله
بن حسن پسر عم مرا بی اذن من کشتی مسرور نیز تبلیغ نمود و دولت برامکه بکشته
شدن جعفر زایل شد و این یک سبب از اسباب قتل جعفر بوده

عبدالله بن خباب الارت از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و پدرش از معذبین
فی الله بوده چنانکه گذشت و این عبدالله همانست که خوارج نهروان در وقت
سیرشان به نهروان عبورشان بافتاد عبدالله را دیدند که بر گردن خود قرآن
حمایل نموده سوار بر درازگوشی است و با او است عیال او در حالتیکه زوجه او

حامله بود عبدالله را گفتند چه میگوئی در حق علی (ع) بعد از تحکیم گفت ان علیاً اعلم
بالله و اشد توقیاً علی دینه و انفذ بصیرة گفتند این قرآن را که در گردن داری ما را
امر میکند که ترا بکشیم پس آن بیچاره مظلوم را نزدیک نهر آوردند و او را خوابانیدند
مثل گوسفند سر بریدند که خونش داخل در آب شد و هم زوجه او را شکم دریدند
زن دیگر را نیز بقتل رسانیدند و اتفاقاً در آن نخلستان خرمائی افتاده بود یکی از ایشان
یکدانه برداشت و در دهن گذاشت او را صدا زدند چه میکنی او فوراً از دهان افکند
و خنزیری رسید یکی از ایشان بزد و او را بکشت گفتند باوی که این فساد است در زمین و انکار او نمودند

عبدالله بن رواحة الانصاری یکی از نقبا است و در بدر و احد و دیگر غزوات
حاضر بوده و در غزوه موته شهید گشت و او را از شعرای رسول خدا شمار کرده اند
و روایت است که آنحضرت او را سید الشعراء فرموده و عبدالله برادر مادری ابوالدرداء
و خالوی نعمان بن بشیر است و از عادت او آن بوده که چون از خانه خواستی بیرون
رود دو رکعت نماز میگذاشتی و چون بخانه آمدی نیز دو رکعت نماز بگذاشتی و این
سنت را هرگز از دست نگذاشتی گویند وقتی زوجه او با او در آویخت که تو اینک
با جاریه هم بستر شدی و با او در آمیختی عبدالله گفت حاشا که من با جاریه هم بستر شوم

منه
و خاطر دارم که در کتاب مروج الذهب
دیدم که واقعه عبدالله بن خباب
در مدائن واقع شد و عبدالله
عامل حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر
مدائن شد [illegible]

گفت اگر راست گوئی چند کلمه از قرآن قرائت میکنی چه با جنابت نتوان قرآن قرائت
کرد عبدالله این کلمات را با هم پیوست و بخواند وان العرش فوق الماء طافیا
و فوق العرش رب العالمینا شهدت بان وعد الله حق وان النار مثوی الکافرینا
زن گفت یک آیه دیگر بخوان گفت وتحمله ملائکة کرام ملائکة الاله مقربینا زن گفت
سخنی براستی گفتی همانا چشم من خطا کرد پس عبدالله خدمت رسول خدا آمد و قصه
بگفت آنجناب تبسم فرمود دیگر گوید نظیر این حکایت اصمعی چنانچه شیخ بهائی در کشکول
نقل فرموده که گفت روزی وارد بادیه شدم و کیسه زری که داشتم نزد زنی بودیعه
گذاشتم و چون از او مطالبه کردم انکار کرد او را بردم نزد یکی از شیوخ عرب که
حکومت نماید مابین من و آن زن آن زن منکر شد آن شیخ او را قسم داد زن نیز قسم خورد
شیخ گفت بر من معلوم شد که او راست میگوید و پول نزد او نیست من گفتم گویا
این آیه مبارکه را نشنیده که او را تصدیق کردی ولا تقبل لسارقة یمینا
ولو حلفت برب العالمینا گفت راست گفتی آن زن را تهدید کرد زن اقرار کرد
و کیسه زر را رد کرد پس آن شیخ بمن گفت این آیه در کدام سوره است گفتم در سوره
الا هبی بصحنک فاصبحینا ولا تبقی خمور الاندرینا گفت سبحان الله چنین گمان

در سورهٔ انا فتحنا لک فتحا مبینا است وعبد الله روایت کرده همانست که بیرکت توبوا الذین
در شب تاری نوری مثل ماه از دهانش بیرون امده چنانچه در تفسیر امام است
و در دعائم روایتی نقل کرده مشتمل بر آنکه وقتی مرض سختی پیدا کرد بنحویکه در حالت
احتضار شد رسول خدا دعا کرد برای او شفا یافت و او در آن وقت مشاهده
کرد آن نشاء را وخبر داده که ملکی مقمعه آهنین بود دستش بود و از دهانش
آتش بیرون می آمد هرگاه صاحبه صیحه میکشید و میگفت یا حیلاه یا میگفت یا
عزاه آن مقمعه را بجانب سر من فرود می آورد و میگفت تو نی حیل او و تو نی
عزت او میگفتم نه من نیستم بلکه خداست و بالجمله اخبار مشتمل است بر تعذیب میت
بیکاء حی که اصحاب ما منکر آنند والله العالم

عبد الله بن الزبیر بن العوام مادرش اسماء ذات النطاقین دختر ابو بکر است
و اول طفلی است از مهاجرین که در مدینه بدنیا آمد و مردی بخیل و بدخلق ولئیم
و حسود بوده و با امیر المؤمنین (ع) کمال دشمنی داشته بحدیکه گاهی در خطبهای
خود سب انجناب العیاذ بالله می نموده در در زنبیه حبیب الاخوه ۷۳ نقل
رسید چنانچه در کتاب وقایع الایام و دیگر کتب خود ذکر کرده ام وخاله اش عایشه

اورا بسیار دوست میداشت بحدیکه بعد از پدرش ابو بکر هیچکس را بمرتبهٔ او دوست
نمیداشت و بنام او خود را عبد الله کنیه نهاده بود وعبد الله بغض امیر المؤمنین (ع)
از خاله اش اخذ کرده بود و از زبان او باید گفت وهنیک ناصبا عن ابیه فانی
ناصیٔ عن کلاله قال امیر المؤمنین (ع) ما زال الزبیر رجلا منا اهل البیت حتی نشأ
ابنه المشؤوم عبد الله

عبد الله بن سبا غالی ملعون است که ادعا کرد در حق امیر المؤمنین (ع) الوهیت
را و در حق خودش نبوت را حضرت امیر المؤمنین (ع) اورا حبس فرمود تا سه روز
اورا توبه فرمود قبول نکرد لاجرم اورا به آتش سوزانیدند

عبد الله بن سعید بن حیان بن ابجر طبیب ثقه وجلیل القدر است و بنو
ابجر بنی سیباشند در کوفه که اطبا هستند و برادرش عبد الملک نیز ثقه است
و از برای اوست کتاب دیات که عرضه کرده بحضرت رضا علیه السلام

عبد الله بن سعد بن ابی سرح القرشی العامری همانستکه قبل از فتح مکه
اسلام آورد و کاتب رسول خدا (ص) بود پس مرتد شد و بمکه گریخت بعد از
فتح مکه حضرت امر فرمود که اورا با چند کس دیگر مسلمانان بقتل رسانند کرهم

در اسناد کعبه او بچسبند باشند عبد الله چون برادر رضاعی عثمان بن عفان بود بخانه
او گریخت و عثمان ملاحظهٔ کراهت خاطر رسول را نمود و در شفاعت او چندان
الحاح نمود که پیغمبر (ص) ساکت شد و چون نوبت خلافت بعثمان رسید عبد الله
را مکانت عظیم نهاد و حکومتها و امارتها داد جامع این کتاب عباس قمی عفی عنه گوید
که مناسب است در اینجا فائده ذکر نمایم وآن انستکه شیخ ما محدث نوری نور الله مرقده
در باب سیم نفس الرحمن عما سبتی عبادله را ذکر کرده و فرموده عبادله خمسه این پنج
عبد الله است عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عمرو بن عاص و
عبد الله بن مسعود وعبد الله بن زبیر و در بعض نسخ است که عبادله هفت نفرند و من
بنا ظم آن نفر را آنی نیز گویند که آن دو نفر یکی عبد الله بن جعفر است و دیگر همین عبد الله
سعد اما عبد الله بن جعفر که معلوم است شهرت و بزرگی وعظمت او از هر جهت
و اما عبد الله بن سعد پس او داخل بودنش در عبادله بواسطهٔ آنست که چون
در سال بیست و پنجم که از جانب عثمان حکومت مصر یافت و در آن مملکت تا مدتی
فرمان گشت طمع در مملکت افریقیه بست بعثمان نوشت عثمان لشکری برای او
فرستاد تا بجنگ اهل افریقیه شدند بکروز چنین تعبیه صفوف نمودند عبد الله

بن عباس بر میمنه رفت وعبد الله سعد در قلب جای گرفت وعبد الله عمر
و میسره شد وعبد الله بن زبیر بمیمنه رفت و حرب کردند تا فتح نمودند و این
جنگ را بواسطهٔ این چهار عبد الله که یکی از آنها عبد الله بن سعد است حرب
العبادله نام نهادند والله العالم

عبد الله بن سنان بن طریف کوفی ثقه وجلیل القدر و از بزرگان اصحاب حضرت
صادق است و او همانستکه خازن منصور و مهدی و هادی و رشید بوده قال فیه الصادق (ع)
اما انه یزید علی السن خیرا

عبد الله بن شداد بن الهاد اللیثی کوفی از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و او همانستکه
مریض شد و تب سختی نمود جناب امام حسین (ع) بعیادت او تشریف بردند همینکه
انجناب داخل منزل او شد تب او رفت گویند که بسیار وقت هم گفت که راضی شدم
که از با مدادنا بیشین و منبری بر ایم و فضائل علی (ع) را بگویم تا بیشین مرا فرود
آورند و گردن بزنند از ذهبی نقل است که عبد الله بن شداد در رکاب امیر المؤمنین
علیه السلام شهادت یافت

عبد الله بن شریک العامری کوفی مردی جلیل القدر است و در روایت ... شده

که او از حواریین حضرت باقر و صادق (ع) بوده و در حق او مدح وارد شده

عبدالله بن صلت ابوطالب قمی ثقة جلیل القدر است از اصحاب رضا (ع) بوده بعد از شهادت آنحضرت و فی خدمت حضرت جواد (ع) می‌گویند که اذن بده برای من که مرثیه کویم پدرت را جواب فرمودند به کن برای و برمن و هم روایت است که ابیات شعری برای آنحضرت نوشت که مشتمل بود بر ذکر حضرت امام رضا (ع) و نوشت و نوشت که مرا اذن بده که در حق آنحضرت شعر بکویم حضرت القطعه مشتمل بر آن اشعار را از کاغذ پاره کرد و در صله بقیه نوشت که احسنت جزاك الله خیرا و شیخ صدوق ره در اول اکمال الدین اشاره بمدح او فرموده

عبدالله بن طاوس از اصحاب حضرت رضاست و صد سال زندگی کرده و او همانست که در سؤالات خود از حضرت رضا (ع) می‌پرسد که یحیی بن خالد زهر داد پدرت موسی بن جعفر را فرمایند بلی زهر داد او را در سی دانه خرما کفت کفتم آنحضرت نمیدانست که آن خرماها زهر آلود است فرمود که غایب شده بود از او محدث کفتم محدث کدام است فرمود ملکی بزرکتر از جبرئیل و میکائیل که بوده با رسول خدا و او با ائمه است پس فرمود و لیس کلما طلب وجد پس بشارت داد او را بطول عمر

ابن عباس

عبدالله بن عامر بن کریز قرشی عبشمی پسر خال عثمان بن عفان چه مادر عثمان اروی دختر کریز است و عبدالله در زمان خلافت عثمان حکومت بصره یافت و فتح فارس و خراسان بدست او شد و او قبل از عبدالله بن زبیر بر مانی وفات یافت

عبدالله بن عباس از اصحاب رسول خدا (ص) و محبین امیرالمؤمنین و تلمیذ آنجنابست علامه در خلاصه فرموده که حال عبدالله در جلالت و اخلاص با میرالمؤمنین اشهر از آنستکه مخفی باشد و شیخ کشی احادیثی ذکر کرده که متضمن است قدح در او را و او اجل از آنست و ما آن احادیث را در کتاب کبیر ذکر کردیم و از آنها جواب دادیم انتهی بدانکه ابن عباس از ترس ابن زبیر از مکه بطائف رفت در سنه شصت و هشت باسن هفتاد و یک در طائف وفات یافت و محمد حنفیه بر او نماز خواند و کفت الیوم مات ربانی هذه الامة کویند چون او را بر سر منبر کذاشته بودند دو مرغ سفید داخل در کفن او شدند مردم کفتند این فقه او بوده است و بالجمله کویند ابن عباس از کثرت کریستن بر امیرالمؤمنین و امام حسین (ع) کور شده بود و در علم فقه و تفسیر و تاویل بلکه انساب و شعر ایشان ذی تمام داشت بسبب تلمذ او بر امیرالمؤمنین (ع) و هم بجهة دعای رسول خدا (ص) در حق او چه آنکه وقتی از برای

له

ابن عباس ... کردن رفت

عرکلنی

انا اتعلم سعی ... طاهر ...

نم ... نه ... ز

غالب و ... نه

دو ... باز ... انلا ... او

غسل آنحضرت در خانه خاله‌اش میمونه زوجه آنحضرت آب حاضر ساخته بود حضرت دعا کرد در حق او و کفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و خلفای عباسیه از اولاد پسر او علی میباشند و حکایت ابن عباس در ساختن بیت المال بصره و رفتن او بمکه و کاغذ نوشتن امیرالمؤمنین در اینباب باو و جواب نوشتن او بآن عبارتهای جسارت آمیز محققین را بتحیر درآورده مطلب داوند میکفتند که او عبیدالله بن عباس است نه عبدالله دیکران کفته‌اند که این درست نباشد چه عبیدالله عامل آنحضرت بود در یمن او را بصره چه کار بعلاوه احدی این مطلب را از او نقل نموده ابن ابی الحدید کفته که این امر بر من مشکل شده چه اکر تکذیب نقل کنم مخالفت با روات و اکثر کتب سیر کرده‌ام چه همه اتفاق کرده‌اند بر نقل آن و اکر کویم عبدالله بن عباس است کمان نمیکنم در حق او این امر را با آن ملازمت و اطاعت و اخلاص او نسبت بعلی (ع) در حیوة علی و بعد از فوت او و اکر این امر را از ابن عباس بکو دانم بکه فرود آورم همانا من در اینمقام متوقفم ابن هیثم فرموده که این عجب استبعادا است و ابن عباس معصوم نبوده و امیرالمؤمنین (ع) در امر حق ملاحظه احدی نمی‌نمود و اکرچه از اولادش باشد و این همان ابن عباس است و بالجمله ابن عباس مردی عالم

و فصیح اللسان و عاقل بود و امیرالمؤمنین او را فرستاد تا با خوارج محاجه کند و نیز قبل از حرب جمل او را نزد زبیر فرستاد فرمود با و بکو پسر خال تو میکوید عرفتنی بالحجاز و انکرتنی بالعراق فما عدا مما بدا و در قضیه حکمین که ابوموسی را اشعث اختیار کرد برای تحکیم حضرت فرمود من ابوموسی را برای این کار رضی نیستم ابن عباس را اختیار کنید قبول ننمودند و هم در جنک بصره چون امیرالمؤمنین (ع) بر اصحاب جمل غلبه جست ابن عباس را فرستاد بنزد عایشه که امر کند او را به تعجیل در کوچ نمودن از بصره بشهر خود و عدم اقامت در بصره و عایشه در آنوقت در قصر بنی خلف در جانب بصره بود ابن عباس بنزد او رفت و اذن بار خواست عایشه او را اذن نداد ابن عباس بی اذن داخل شد چون وارد شد منزل را خالی از فرش دید و عایشه در پس دو پرده خود را مستور نموده بود ابن عباس نکاه کرد باطراف اطاق دوشکی دید دست دراز کرد او را نزد خود کشید و بر روی آن نشست عایشه از پشت پرده کفت خطا کردی در سنت یعنی خلاف قانون کردی که بدون اذن من داخل شدی و بدون اذن من بر روی فرش من نشستی ابن عباس کفت ما قانون پیغمبر (ص) را از تو بهتر میدانیم و اولی هستیم نسبت از تو ما تو را تعلیم کردیم آداب و سنت را این منزل تو نیست منزل تو همانستکه پیغمبر (ص) ترا در آنجا ساکن

کرده و تو از آنجا بیرون آمدی از روی ظلم بر نفس خود و عصیان خدا و رسول پس
هرگاه بزرگت دفن ما بدون اذن تو در آنجا داخل نمیشویم و بر روی فرش تو نمی نشینیم
آنگاه گفت که امیر المؤمنین (ع) امر فرموده که کوچ کنی عبد الله و در خانه خود قرار گیری عایشه
گفت خدا رحمت کند امیر المؤمنین را و آن عمر بن الخطاب بود ابن عباس گفت سوگند بخدا
که امیر المؤمنین علی (ع) است الی آخره و از ابن عباس نقل کنند که وقتی مردی را در خدمت
رسول خدا دید و نشناخت از آن حضرت پرسش نمود فرمود او را دیدی گفت بلی فرمود
جبرئیل بود لکن تو نابینا خواهی شد و هم روایت است (از ابن عباس) که گفت دیدم امام حسین
(ع) را پیش از آنکه متوجه عراق شود در در کعبه ایستاده بود و دست جبرئیل (ع)
در دست او بود و جبرئیل مردم را به بیعت آنحضرت دعوت میکرد و ندا می داد
که هلمّوا الی بیعة الله

عبدالله بن عبد الاسد القرشی المخزومی کنیه اش ابو سلمه است و ام سلمه پیش از
آنکه بنکاح رسول خدا (ص) درآید زوجه او بود و نام مادر او بره دختر حضرت عبد
المطلب است و او بعد از ده تن مسلمان گردید و با زوجه اش ام سلمه بحبشه رفت
و او از غازیان بدر است و حضرت رسول (ص) او را با حمزه عقد برادری بست

بحکم روی داد و امیر المؤمنین (ع) از صفین بکوفه مراجعت فرمود خوارج با عبدالله بن
وهب راسبی بیعت کردند و عبدالله بن الکوا را امیر صلوة نمودند و بصحرای کوفه رفتند
بموضعیکه حرورا نام داشت که حروری منسوب بآنجاست و ندا کردند لا حکم الا لله
ولو کره المشرکون الا ان علیا و معویه اشرکا فی حکم الله امیر المؤمنین (ع) ابن عباس را فرستاد
محاجه کرد با ایشان پس خود آنجناب نزد ایشان تشریف برد و مقصد ایشان را پرسید
گفتند میخواهیم برویم بجنگ معویه و توبه کنیم از قضیه تحکیم و جنگ کنیم تا خدا میان ما
و او حکم نماید فرمود چرا در وقت بعث حکمین اینحرفها را نزدید الحال که عهد
بسته شده نقض عهد کنیم رسول خدا (ص) با مشرکین نقض عهد نکرد و چون آن
جناب بمسجد رفت جمعی از ایشان رفتند و کلمه لا حکم الا لله را گفتند و جسارتها
بآنحضرت نمودند از جمله ابن الکوا ملعون پشت سر آنحضرت بود چون آنجناب شروع
کرد بقرائت ابن کوا بجهر قرائت کرد و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن
اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین حضرت گوش کرد پس شروع کرد بقرائت
دیگر باره ابن کوا همان آیه را بجهر خواند حضرت نیز ساکت شد و این مکرر شد تا آنکه آن
حضرت خواند فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون ابن کوا ساکت شد

عبدالله بن محمد ابو بکر حضرمی همانستکه با زید بن علی مناظره جیده نموده و روایت است که
که در وقت احتضار و جان دادن عمرو بن الیاس که در آن وقت حضور داشته گفت ای عمرو
این ساعت ساعت کذب و دروغ گفتن نیست شهادت میدهم بر جعفر بن محمد (ع) که شنیدم
از او که فرمود مس نمیکند آتش کسی را که بمیرد و قائل باین امر باشد یعنی امر امامت ائمه
اثنی عشر (ع) و حدیث تلقین کردن او یکی از محتضرین را شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت
محمد بن عبدالله (ص) و امامت ائمه یک یک (ع) از روی یقین و خواب دیدن آنحضرت را
بعد از مرگ که گفت نجات یافتم بکلماتیکه ابو بکر مرا تلقین کرد و الا هلاک میگشتم در
کتاب دعوات راوندی مسطور است

عبدالله بن محمد الباقر برادر اعیانی حضرت صادق (ع) بوده او را یکی از بنی امیه
بزهر شهید کرده

عبدالله بن مسعود الهذلی حلیف بنی زهره از سابقین مسلمین است و در میان
صحابه بعلم قرائت قرآن معروفست علمای ما فرموده اند او مخالطه داشته با مخالفین و
با ایشان میل داشته و علمای سنت خیلی از او تجلیل کنند و گویند او اعلم صحابه بود
بکتاب الله و رسول (ص) فرموده که قرآن را از چهار نفر اخذ کنید و ابتدا کرد بابن ام عبد

گویند که ابو سلمه و حمزه و رسول خدا (ص) هر سه برادر رضاعی هم میباشند و از آنکه
از ثویبه شیر خورده اند و در سال سیم هجری وفات کرد و ام سلمه بعد از او بنکاح رسول خدا (ص) درآمد

عبدالله بن عطاء مکی همانستکه گفت مشتاق شدم بملاقات حضرت باقر (ع) و من
در مکه بودم پس بجهت شوق آنحضرت بمدینه رفتم و در آن شب در ورود سرما و باران سختی
بود پس بدر خانه آنجناب رسیدم با خود فکر کردم که در این وقت در بکوبم یا صبر کنم
تا صبح شود در این فکر بودم که شنیدم آنحضرت فرمود بکنیزکی که اینجا در را باز
کن برای ابن عطاء که در امشب سرما و اذیت باو رسیده پس آمد و در باز کرد

عبدالله بن علی بن ابی طالب (ع) برادر اعیانی جناب عباس علیه السلام است

عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) همانستکه والی بود بر صدقات
رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) و فاضل و فقیه بوده اخبار بسیار از پدران
خود از رسول خدا (ص) روایت کرده و مردم از او اخذ حدیث کرده اند

عبدالله بن عمر بن الخطاب با حفصه از یک مادر است سه ماه بعد از قتل
ابن زبیر وفات کرد و در مکه بخاک رفت و عبدالله همانستکه از بیعت امیر
المؤمنین (ع) تخلف جست چنانچه در اسامه بآن اشاره شد و روایت است که

امیرالمومنین (ع) نوشت بوالی مدینه که سعد وابن عمر را العطاء فی بحروم سازد و بایشان ندهد وابن عمر در صفین با معویه بود و در روایت کشی است که گفت من باشما هستم اما معا تله نمیکنم باتفاق شما با علی (ع) وعلامه مجلسی ره از دلائل الامامه خبری نقل کرده که حاصلش اینکه چون واقعه کربلا روی داد ابن عمر چون داريه نوشت عموده صیحه کنان ولطمه زنان مردم را بخروج بر یزید جمع کرد و بجانب شام رفت چون بیزید خبر دادند گفت باکی نیست پس ابن عمر را طلبید و گفت ایا یزید هادی امت و خلیفه رسول خدا (ص) وماحی و پدر زنان او نبود گفت چرا مرادت چیست گفت پدرت شام را بپدرم تفویض نمود باید هم حلال کرد اما او گفت بدهم از شام را بپدرت تفویض نمود گفت ایا راضی میشوی بعهد نامه او بپدرم باینه گفت بلی راضی میشوم پس از میان چند صندوق طومار ی در اورد که در حقه از حریر سیاه بود و کشود ونشان ابن عمر داد گفت ایا خط پدرت هست گفت بلی واو را ابوسه داد و گفت بخوان پس خوانند العهد نامه را که جای نقلش نیست و بعد از فراغ از خواندن برخواست وسر یزید را بوسه داد و گفت الحمد لله یا امیرالمومنین علی فلك الشاری الی اخر

عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری پدر جابر معروف است واز نقبای عقبه و حاضر

بدر واحد است و در احد شهید شد واورا با شوهر خواهرش عمرو بن الجموح در یک قبر دفن کردند وقصه نبش قبور شهداء احد در زمان معویه برای جاری کردن چشمه اب در انجا معروف است و در این نزدیک قبر سلمان قبری است معروف بعبدالله انصاری معلوم نیست که کیست واگر مراد قبر خواجه عبدالله انصاری صاحب مناجات معروف باشد که در حدود سنه ۴۸۱ وفات کرده او قبرش در بقعه کاذرگاه هرات است

عبدالله بن عمرو بن العاص در صفین باتفاق پدر در جیش معویه بود و حمل رایت می نمود گویند بعد از صفین ازکرده پشیمان بود و همی گفت مالی ولصفین ولقتال المسلمین لوددت انی مت قبله بعشر سنین ابن ابی الحدید گفته که چون معویه کاغذ نوشت برای عمرو عاص واورا برای حرب علی (ع) طلبید عمرو عاص با پسران خود مشورت کرد عبدالله مصلحت ندید ومحمد پسر دیگرش مصلحت دید واو عمل بقول محمد نمود ودر بنیاد امور حرب مقدم داشت ومحمد نیز در صفین حاضر بود و با سپاه امیرالمومنین (ع) رزم میداد

عبدالله بن غالب اسدی شاعر از اصحاب صادقین (ع) است وبسیار ثقه است واودعا کنم حضرت صادق با او فرموده ملکی میباشد که شعر بتو القا میکند ومن میشناسم ان ملک را

عبدالله بن قیس معروف بابوموسی اشعری از اولاد اشعر بن ادد بن زید بن کهلان

با ازاولاد اشعر بن صبا برادر حمیر است واو همانست که خواست عبد بیزاید باد کشتی او را بحبش افکند پس در خدمت جعفر بن ابیطالب از حبشه در سال فتح خیبر عبد بیزا امد و در قبیله زبید وغالیف یمن حکومت یافت وعمر بن الخطاب بعد از عزل مغیره از حکومت بصره ولایت بصره را باو گذاشت و در زمان عثمان حکومت کوفه باوی بود و در زمان خلافت امیرالمومنین (ع) که اهنگ بصره نمود برای رفع اصحاب جمل ابوموسی مردم کوفه را از جهاد در خدمت انحضرت تقاعد میداد واو یکی از حکمین است و داستان او با عمرو عاص و فریب دادن عمرو عاص ان احمق ملعون را وخلع ایشان علی (ع) را از خلافت ونصب عمرو عاص معویه را و رفتن ابوموسی از ان پس بمکه معروف است و در سنه ۴۲ و بقولی سنه ۵۲ در کوفه وبروایتی در مکه وفات کرد روایت شده که حارث بن مغیره بحضرت صادق (ع) عرضه داشت که ابامعقل مزنی حدیث کرد مرا از امیرالمومنین (ع) که نماز مغرب گذاشت بجماعت وقنوت خواند و در رکعت دوم در قنوت لعن فرمود معویه وعمرو عاص وابوموسی اشعری وابوالاعور سلمی را حضرت صادق (ع) فرمود شیخ یعنی ابامعقل راست گفته پس لعن کن ایشان را

عبدالله بن الکوا از اصحاب امیرالمومنین (ع) خارجی ملعون است بانکه چون واقعه

که ابن مسعود باشد و سه دیگر معاذ بن جبل وابی بن کعب وسالم مولی ابوحذیفه وقالوا قال (ص) من احب ان یسمع القران غضا فلیسمع من ابن ام عبد وابن مسعود همانست که سر ابوجهل را در یوم بدر از تن جدا کرد واز برای او اتباع واصحابی بود که از جمله ایشانست ربیع بن خثیم نصر بن مزاحم در کتاب صفین گفته واتاه اخرون من اصحاب عبدالله بن مسعود منهم الربیع بن خثیم وهم یومئذ اربعمائة رجل فقالوا یا امیرالمومنین انا قد شککنا فی هذا القتال الخ ویظهر من الاخبار ان ابن مسعود کان صاحب رای ویعمل برایه ومما نقل برایه محو المعوذتین من المصحف کما فی روایة علی بن ابراهیم وروی الحسین بن بسطام فی طب الائمة عن ابی عبدالله (ع) انه سئل عن المعوذتین اهما من القران فقال الصادق (ع) هما من القران فقال الرجل انهما لیستا من القران فی قرائة ابن مسعود ولا فی مصحفه فقال ابوعبدالله (ع) اخطا ابن مسعود او قال کذب ابن مسعود هما من القران فقال الرجل نقرء بهما فی المکتوبة فقال نعم وروی شیخنا الصدوق ره عن مولانا الصادق (ع) قال افسد ابن مسعود علی الناس صلوتهم بشیئین بقوله تبارک اسم ربک وتعالی جدک و هذا شیء قالته الجن بجهالة فحکی الله عنها وبقوله السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی فی التشهد الاول ویظهر من هذه الاخبار ذم هذا الرجل ومن اخبار اخر مدحه

کما روی عن امیر المومنین (ع) قال خلقت الارض لسبعة بهم یرزقون وبهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر وسلمان و المقداد و عمار وحذیفه وعبد الله بن مسعود قال وانا امامهم وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه وقال ابقر فی حقه فرغ القران وعلم السنه وکفی بذلك وهو من الذین شهد وجنازة ابی ذر وباشر التجهیز وضربه عثمان اربعین سوطا فی دفنه اباذر وهو من الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه فی الخلافه وتقدمه علی علی بن ابی طالب وهو من الذین رووا عن النبی (ص) انه نص علی ان الائمه او الخلفاء من بعده اثنی عشر وبالجمله ابن مسعود مردی لاغر اندام وکوتاه بالا بوده چنانچه نکم و نشی ابشادی باخیا براو امدی چنانچه کثیر عزه شاعر معروف نیز چنین بوده وکاهیکه بر عبد العزیز بن مروان والی مصر داخل شد عبد العزیز از راه تاویج بادی میگفت سر خود را خم کن که بسقف نخورد کویند عبد الملك وصف کثیر را شنیده بود دوست میداشت و نمی اورا ببیند تا وقتی که کثیر براو وارد شد وان شکل وهیکل را دید اورا بس حقیر شمرد وباین مثل تمثل جست تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه کثیر گفت مهلا یا امیر المؤمنین المرء باصغریه قلبه ولسانه ان نطق نطق بالبیان وان قاتل قاتل بالجنان وانا الذی اقول تری الرجل النحیف فتزدریه وفی اثوابه اسد زئیر الابیات عبد الملك از او عذر خواست واورا تعظیم و تکریم نمود

۳۳۵

عبد الله بن مسکان کیسان از اصحاب حضرت صادق وموسی (ع) لکن نقل شده که حضرت صادق (ع) بحضرت از ترس انکه مبادا ادای حق و جلالت شان انحضرت را نتماید وازاصحاب اتقان روایت میکرد وباین ملاحظه از حضرت صادق (ع) حدیث کم شنیده و بلکه شیخ نجاشی فرموده که روایت شده که از ان حضرت نشنیده مگر حدیث من ادرك المشعر فقد ادرك الحج وبلکه از اصحاب اجماع است

عبد الله بن مسلم بن عقیل مادرش رقیه دختر امیر المومنین است در کربلا عمرو بن صبیح لعنة الله اورا شهید کرد وموافق بعضی مقاتل اول شهید از اهل بیت عبد الله مذکور است

عبد الله بن معویة بن عبد الله بن جعفر بن ابیطالب (ع) ابو الفرج گفته که او مردی جواد وفارس وشاعر بوده لکن بد رای وردی المذهب وقتال بوده وخواص وبطانه او مردمان بدی بودند پس بعضی از اخبار اورا نقل کرده وهم نقل نموده که عبد الله بن معویه عون بن جعفر را با زوجه اش اوبکشت ودر زمان یزید ناقص در کوفه خروج کرد ومردم را به بیعت خویش طلبید عامل یزید در کوفه با او مقاتله سختی کرد عبد الله منهزم شد واز اطراف ونواحی علماء جماعتی جمع کرد وغلبه کرد بر سپاه کوفه وسپاه بصره وهمدان وقم وری وقومس واصبهان وفارس واقامت کرد در اصبهان وبرادرش حسن را والی

اصطخر کرد وبرادر دیگرش یزید را والی شیراز نمود وبرادر دیگرش علی را والی کرمان وبرادر دیگرش صالح را والی قم ونواحی ان نمود وبنوهاشم تیمنا ببعضی او امدند که از جمله سفاح ومنصور بودند عبد الله هرکدام راکه طالب ولایتی بودند والی کرد وهرکدام که طالب جایزه بودند جایزه داد وحال او برا منوال بود تا زمان مروان حمار که عامر بن ضباره را بالشکری بقتال او فرستاد لشکر عبد الله اورا یاری نکردند لاجرم بناحیه خراسان فرار کرد وبنزد ابومسلم رفت ابو مسلم اورا حبس کرد وبالاخره اورا بکشت وبقولی اورا برای عامر بن ضباره فرستاد ابن ضباره اورا بکشت وسر اورا برای مروان فرستاد این ملخص کلام ابو الفرج بود والله العالم

عبد الله بن المغیرة بضم میم وکسر غین معجمه جلیل القدر از اصحاب اجماع است و هو کوفی ثقة ثقة لا یعدل به احد من جلالته ودینه وورعه روی عن ابی الحسن (ع) قال الکشی انه کان واقفیا ثم رجع

عبد الله بن المقفع یکی از زنادقه عصر حضرت صادق (ع) است نظیر ابن ابی العوجا وابن طالوت وابن اعمی واو در اصل مجوسی بوده وچون خلافت از بنی امیه به بنی عباس منتقل شد او از کتاب عیسی وسلیمان پسران علی بن عبد الله بن عباس گردید

واو معروف بفضل وحکمت بوده در حدود سنه ۱۳۵ سفیان معویه والی بصره بحکم منصور دوانیقی اورا بسختی بر وجهی بکشت اورا نزدیك تنور اتش برد واعضای اورا قطعه قطعه میکرد ودر اتش میانداخت واو نگاه میکرد تا انکه جمیع جسد اورا در اتش افکند وسوزانید وسبب قتل اورا من در شرح کلمات قصار امیر المومنین در ذیل این کلمه مبارکه ذکر نمودم رب عالم قد قتله جهله وعلمه معه لم ینفعه وبالجمله او همانکه کتاب کلیله ودمنه را عربی کرد واین کتاب را یکی از حکمای هند تالیف کرده وبزبان هندی بوده واهل هند انرا مثل جواهر بی بها نگه داشته بودند و نمیگذاشتند از هند خارج شود تا انکه یکی از اطباء سفر هند کرد ودر هندان کتاب را بدست اورد وباب بیاز نوشت که معلوم نباشد کتابت او وبمملکت ایران اورد ونزدیك اتش برد تا کتابتش ظاهر گشت انگاه نسخه اش در ایران منتشر گشت پس بعضی از حکماء دولت انوشروان اورا بزبان پهلوی ترجمه کرد وبود تا زمان منصور که عبد الله بن مقفع اورا بزبان عرب در اورد دیگر باره اورا بزبان فارسی در اوردند رودکی شاعر اورا بجهة نصر بن احمد سامانی بنظم در اورد وشیخ ابو المعالی نصر الله بن محمد بن عبد الحمید منشی بجهة بهرام شاه غزنوی نظم اورا بدل بنثر کرد و

اورا کلیله و دمنه نام نهاد بود تا زمان ملا حسین کاشفی صاحب روضة الشهداء
و اخلاق محسنی در سنه ۹۱۰ وفات کرده او را توضیح و ملخص کرد و انوار سهیلی نام نهاد
باسم امیر شیخ احمد نظام الدوله مشتهر بسهیلی و بهر حال این کتاب هر چندین بالسنه
مختلفه ترجمه شده حتی بزبان ترکی و غیره چنانچه نقل شده

عبد الله بن میمون بن اسود القداح از بنی مخزوم ثقه جلیل القدر است پدرش از ارباب
صادقین (ع) است و خودش از ارباب حضرت صادق (ع) است و روایت کرده از حضرت
باقر (ع) که باو فرمود یا ابن میمون شما چند نفرید بمکه گفتم ما چهار نفریم فرمود شما نور خدایید در ظلمات ارض

عبد الله بن النجاشی ابو بجیر بضم موحده و فتح جیم همانستکه والی اهواز بود از جانب
منصور و حضرت صادق (ع) رساله باو نوشته که معروف است و او همانستکه در
دیوان او خراجی بود بر مؤمنی از مؤمنین بخدمت حضرت صادق (ع) رسید عرض
کرد که کاغذی برای او بنویسید درباب او حضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم سر
اخاک یسرک الله چون کاغذ باو رسید بوسید و بر چشمان خویش نهاد و خراج
از آن مرد برداشت و مرکب و غلام و جاریه و جامه باو داد و در هر یک باو میگفت
آیا مسرور کردم ترا میگفت بلی و از این نوع محبتها بسیار باو نمود آن مرد چون بخدمت

حضرت صادق (ع) رسید و حکایت احوالی خدا پرست را گفت حضرت مسرور میشد
عرض کرد گویا تو مسرور شدی از محبتهای او عرض نمود بلی والله همانا مسرور کرد او
خدا را و رسول خدا را و حدیث در کافی است در باب ادخال سرور در مؤمن و این
عبد الله در اول امر رای زیدیه داشت و سیزده تن از خوارج را بغیله کشته بود
وقتی بمکه رفت بمجلس عبد الله بن حسن رفت و در باب امر او سؤال کرد حضرت
فرمود اگر باذن امام کشته بودی باکی نداشت لکن چون اذن نداشتی بعدد آنها
سیزده گوسفند در منی ذبح کن و گوشت آنها را تصدق کن پس حضرت بجهة خدا
او اخباری از غیب فرمود مشتمل بر یکواقعه که از برای عبد الله اتفاق افتاده بود
لاجرم نور امامت بر قلبش تابش کرد و چون از حضرت آنحضرت بیرون
آمد برفیق خود عمار سجستانی گفت شهادت میدهم که این مرد است عالم آل
محمد (ع) و آنچه من بر او بودم باطل بود و صاحب امر امامت همین جناب است

عبد الله بن وهب راسبی از رؤسای خوارج و ملعون است و او همانستکه خوارج
نهروان با وی بیعت کردند و در حروراء که اسم صحرائی است در کوفه اجتماع کردند
و از آنجا بمدائن رفتند و عبد الله بن خباب را شهید کردند و زوجه او را شکم

در بطن و چند زن دیگر را نیز بقتل رسانیدند و از آنجا بنهروان رفتند

عبد الله بن یحیی الحضرمی همانستکه امیر المؤمنین (ع) در یوم جمل باو فرمود بشارت
باد ترا یا ابن یحیی همانا تو و پدرت براستی از شرطة الخمیس میباشید همانا خبر داد
رسول خدا (ص) مرا باسم تو و اسم پدرت تو در شرطة الخمیس و خداوند عز و جل بر زبان
پیغمبر خود شما را شرطة الخمیس نام نهاد ([illegible] گویند) که حاصل معنی این کلمه سرهنگ جیش
است چه شرطه بمعنی سرهنگ است و خمیس بمعنی جیش مورخ منجم مرحوم سپهر
کاشانی ره در ناسخ گفته که در نهایه ابن اثیر است که جیش را خمیس گویند از بهر آنکه
قسمت میشود به پنج بخش مقدمه و ساقه و میمنه و میسره و قلب و شیخ در
تعلیقه ذکر کرده است که اعیان جیش را شرطة الخمیس گویند از بهر آنکه شرطه
بود اعیان را علامتی باشد که بدان علامت شناخته شوند یا آنکه از شرط است
که بمعنی مهیا باشد یعنی خود را مهیا میکند برای دفع خصم و این که امیر المؤمنین
عبد الله و یحیی را شرطة الخمیس فرمود معنی چنان استکه شما در قیامت از اعیان
حزب ما خواهید بود و من سابقا معنی شرطة الخمیس را از این بیش بوجهی دیگر
نیز نوشته ام و ایشان جماعتی بودند که با امیر المؤمنین شرط جان بازی با او و کشته شدن بیعت کرده بودند و آنجماعت ده هزار تن بودند

عبد الله بن یحیی الکاهلی برادر اسحق هر دو از رواة حضرت صادق و کاظم (ع) میباشند
و عبد الله وجاهت داشت نزد حضرت کاظم (ع) و آنحضرت بعلی بن یقطین فرموده
بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی و عیال او را تا ضامن شوم برای تو بهشت
را علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات برای ایشان میداد و چندان
بر کاهلی بخدمت عطا می کرد که عیالات و قرابات او را از او میگرفت و ایشان مستغنی
بودند تا کاهلی وفات کرد و کاهلی قبل از وفات خود بحج رفت و خدمت امام موسی
(ع) وارد شد حضرت باو فرمود برای چه میگریی گفت برای آنکه خبر مرگ بمن دادی
فرمود بشارت باد ترا از شیعیان مائی و امر تو بخیر است

عبد الله بن یقطر رضیع امام حسین (ع) و رسول اوست باهل کوفه و همانستکه ابن
زیاد امر کرد او را از بالای دار الاماره بزیر افکندند چون بزمین افتاد در هم شکست
ظالمی آمد و او را ذبح کرد

عبد الملک بن ابی ذر روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام

عبد الملک بن اعین مکنی بابو الضریس همانستکه حضرت صادق (ع) بعد از وفات
برای او دعا و ترحم کرد و روایت است از عبد الملک که برخواستم از نزد حضرت باقر (ع)

درحالیکه از بی قوه‌گی تکیه بر دست خود کردم بجهت برخاستن پس گریستم فرمود
چه میشود ترا گفتم امید داشتم که درک کنم این امر را درحالیکه با قوت بودم فرمود
آیا راضی نمیشوید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی دیگر را و شما ایمن در خانه‌های
خود باشید همانا هرگاه وقت رسیدن امر ما شود عطا کرده میشود هر مردی از شما قوت
چهل مرد را و دلهای شما مانند پاره‌های آهن میگردد و چنان باشد که اگر حمله
کنید بر کوهها از جای خود کنده شوند و شما قوام زمین و خازنان آن باشید
و روایت شده که روزی حضرت صادق (ع) با وی فرمود چگونه پسر خود را
ضریس نام گذاشتی عرض کرد چگونه پدر شما اسم شما را جعفر گذاشت فرمود
بدرستیکه جعفر نهری است در بهشت و ضریس اسم شیطان است و اگر این روایت
صحیح باشد دلالت بر سوء ادب او میکند مگر آنکه گفته شود این از او در حالت مزاح و مطایبه بوده والله العالم
عبدالملک بن جریج او را از رجال عامه شمرده اند الا آنکه در کافی باب ما احل الله
من النعمه روایتی وارد شده که او را املا کرده مطالب بسیاری در حلیت متعه
و حضرت صادق (ع) هم تصدیق کتاب او را فرموده و از آن روایت ظاهر میشود
که او از شیعه بلکه از ثقات و معتمدین است و در سنه ۱۴۹ وفات کرد گویند که او

ابن خلکان جریج را بجیمین مردونا حیمین ضبط نموده است (منه)

اول کسی است که در اسلام تصنیف کتاب کرده است ولکن مشهور چنانچه
ابن شهر آشوب فرموده اول کسیکه تصنیف کرده در اسلام امیرالمومنین است
و ظاهرا همان کتاب علی (ع) است که مذکور در احادیث اهل بیت (ع) است
و از او احکام بسیار نقل میکند و میگویند بابیم او در کتاب علی (ع) بعد از امیرالمومنین
دیگر کسیکه تصنیف کرده سلمان فارسی (ع) است بعد از آن ابوذر غفاری است
پس از او اصبغ بن نباته و بعد از آن عبیدالله بن ابی رافع کاتب امیرالمومنین پس
از آن صحیفه کامله از مولای ما حضرت امام زین العابدین (ع)
عبدالملک بن قریب همان اصمعی معروف است که صاحب لغت و نحو و نوادر و ملح
و غیره است و در سنه ۲۱۳ وفات کرده و کان الاصمعی رجلا ظریفا معاکها خفیف
الروح ملیح الطبع لا تمکن من نفسه الغموم و الهموم و من هذه الجهة یقال انه لم یظهر
علیه اثر الشیبه الی ان بلغ ستین سنة و لم یمت حتی ناهز عمره التسعین و کان
دمیم الوجه قبیح المنظر و کان فی اوایل امره معسرا شدید الفاقة حتی اتصل بالرشید
و حسن حاله و کان ینتحل کثیرا من الاخبار المضحکة و الاقاصیص المستغربة و کان
حسن العبادة حتی قیل فی حقه انه یبیع البعر فی سوق الدرة بعکس ابی عبید

کتاب عبیدالله در قضایای امیرالمومنین است و این کتاب را دو دشمن بیاس می کشند که در صحت و صفین و نهروان ملازمت رکاب امیرالمومنین علیه السلام داشتند (منه)

و نوادر کثیره لیس نقلها و کان حیله علی بن اصمع من التضاب صاحب الحکایة
المعروفة مع الحجاج و یحکی عن الاصمعی قال کنت اقرء والسارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسب نکالا من الله و الله غفور رحیم و کان بجنبی
اعرابی فقال کلام من هذا فقلت کلام الله فقال اعد فاعدت فقال لیس
هذا کلام الله فانتبهت فقرات والله عزیز حکیم فقال اصبت هذا کلام الله
فقلت اتقرء القرآن قال لا فقلت فمن این علمت فقال یا هذا عز فحکم فقطع
ولو غفر و رحم لما قطع
عبید بن نضلة الخزاعی پسر سلیمان اعمش از پدرش پرسید که نزد چه کس
قرائت کردی گفت نزد یحیی بن وثاب و او عبید بن نضله و عمل یحیی بر آن بود
که روزی یک آیه قرائت میکرد و فارغ شد از قرآن در چهل و هفت سال
عبیدالله بن ابی رافع کاتب امیرالمومنین (ع) است و اسم پدرش ابراهیم است که مذکور شد
عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) معروف باعرج
بجهت نقصانیکه در یکپای او بود از اجلاء سادات و صاحب فضیلت است و
پدرش حسین برادر پدر مادری حضرت باقر (ع) است و همانکه حضرت صادق (ع)

در حق او فرموده عمی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم
الجاهلون قالوا سلاما و عبیدالله از بیعت با محمد بن عبدالله نفس زکیه تخلف
جست محمد چشمان او را بست و حبسش کرد و در حبس بود تا محمد کشته شد
و در اواخر عمر خود رحلت کرد بخراسان در ضیعهٔ ذی امان وفات کرد و عبیدالله
جد سادات اعرجیه است و سید جلیل کبیر مهنا بن سنان قاضی مدینه
از اولاد اوست و سید مهنا صاحب سؤالات از علامه است و علامه (ره) از او
تجلیل بسیار فرموده و سید علی سمهودی در جواهر العقدین فضیلت بزرگی برای
او نقل کرده که جای نقلش نیست
عبیدالله بن زیاد ملعون پدرش زیاد ولد الزنا که ولد الزنا ابن مختصر بود شناختی و اما
مادرش مرجانه نام داشته و از زوانی معروفه بوده سید قدس سره با هل اشاره باو کرده در این شعر خود
لعن الله حیث حل زیادا و ابنه و العجوز ذات البعول چه آنکه مراد از عجوز ذات البعول
مرجانه است عبیدالله در سال بیست هشت یا بیست و نه متولد شد و در سنه شصت
ولایت عراقین یافت و در سنه ۶۱ بقتل سید الشهدا (ع) پرداخت و سی و نه ساله بود که
بدست ابراهیم اشتر سپهسالار مختار شد و از عجایب آنستکه عشرة المحرم روز قتل او

روز عاشورا بوده وچون سر او را برای مختار آوردند مشغول غذا خوردن بود حمد
کرد خدا را بر ظفر جستن بر آن کافر عنید وچون فارغ شد از غذا برخواست وپای خود
را با کفش بر صورت او نهاد و صورت او را بجانب پس نعلین خود را نزد غلام خود انداخت
وگفت اینرا بشوی که بر صورت نجس کافر گذاشته ام وهم نقل است که چون مختار
سر او را برای حضرت علی بن الحسین (ع) فرستاد که هنگامیکه سر را بعلویا خدمت آنجناب
آوردند مشغول غذا خوردن بود سجدهٔ شکر بجا آورد وگفت الحمد لله الذی ادرک
لی ثاری من عدوی وفرمود خدا جزای خیر دهد مختار را روزیکه مارا بر ابن زیاد وارد
کردند سر پدرم مقابل خود نهاده بود وغذا میخورد ومن از خدای خود درخواست نمودم
که از دنیا نروم تا سر او را در مجلس غذای خود مشاهده کنم واز اینجا معلوم شود حال
مختار که چگونه قلب مبارک امام (ع) را شاد کرد بلکه دلجوئی وشاد نمود قلوب شکسته
دلان ومظلومان ومصیبت زدگان از آل واتباع آل محمد (ع) را که پنج سال در سوگواری
وگداز بودند وبمراسم تعزیت اقامت فرموده بودند چنانچه از حضرت صادق (ع)
مرویست که بعد از شهادت امام حسین (ع) یک زن از بنی هاشم سرمه در چشم نکشید
وخود را خضاب نفرمود ودود از مطبخ بنی هاشم بر نخواست تا پس از پنجسال

که عبید الله بن زیاد کشته گشت وبرقی روایت کرده که بعد از قتل امام حسین (ع)
در عزای آنحضرت زنهای بنی هاشم لباسهای سیاه وپلاسها در بر کردند واز گرما
وسرما شکایت نمیکردند وجناب علی بن الحسین (ع) برای ایشان طعام ترتیب میداد
که در ایام ماتم که مشغول عزا وگریه هستند از اطعام محروم نشوند ای ابو عبد الله کی شود که ما هم از
ماتم تو بیرون آئیم لقد عظمت الرزیة وجلت المصیبة بک علینا وعلی جمیع اهل الاسلام
عبید الله بن العباس بن عبد المطلب همانستکه سر کردهٔ مقدمهٔ جیش امام حسن (ع)
بود که از کوفه بیرون رفته بودند برای جنگ با معویه معویه اموالی برای او فرستاد
واو را بسوی خود میل داد عبید الله شبانه از معسکر خود بعسکر معویه ملحق شد
پس از او قیس بن سعد امیر لشکر گردید وخطبه خواند وگفت بوحشت نیفکند شما را
رفتن عبید الله بنزد معویه فان هذا واباه لم یاتیا بخیر قط الخ وعبید الله از عبد الله
برادرش یکسال کوچکتر بوده ودر سال هفتاد وپنج یا هفت وفات کرده
عبید الله بن علی بن ابی شعبهٔ حلبی ثقهٔ جلیل القدر است اصلش از کوفه است چون او
وپدر وبرادرانش بجهت تجارت بحلب معروفند لهذا حلبی نامیده شدند مانند
حریز سجستانی وآل ابی شعبه جمیعا ثقات ومحل رجوع مردمند وعبید الله بزرگ

ووجیه ایشان است وکتاب تصنیف کرده که بحضرت صادق (ع) عرضه کرده
آنجناب تصحیح وتحسین آن نموده وفرموده که از برای مخالفین در رفعت مثل این کتاب نیست
وگفته شده که او اول کتابیست که شیعه تصنیف کرده لکن در عبد الملک بن جریح خلاف این معلوم شد
عبید الله بن محمد بن عبد الله بن احمد بن اسماعیل الامام جعفر الصادق (ع) ملقب بالمهدی
اول کس است که از آل اسماعیل در دیار مغرب ومصر خلیفه شدند در زمان دولت بنی
عباس ومدت دولت هفتاد وچهار سال پادشاهی کردند واول سلطنت ایشان
در زمان معتمد ومعتضد بوده که اوائل غیبت صغری بوده است وعدد ایشان چهارده
است وایشانرا اسماعیلیه وعبیدیه میگفتند قاضی نور الله گفته که قرامطه ورای
اسماعیل طائفه دیگرند وعباسیان وهواخواهان ایشان از کمال بغض وعداوت
قرامطه را داخل اسماعیلیه ساختند نقلکرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در اخبار
غیبیهٔ خود اشاره بعبید الله مذکور کرده در آنجا که فرموده ثم یظهر صاحب
القیروان الغض البض ذو النسب المحض المنتجب من سلالة ذی البداء المسجّی بالرداء
قیروان همانجاییستکه عبید الله مهدی در حدود آن قلعه بنا کرده وآنرا مهدیه موسوم
ساخته ومراد از ذی البداء مسجّی بردا اسماعیل بن جعفر است قال ابن ابی الحدید وکان

عبید الله المهدی ابیض مترفا مشربا بحمرة رخص البدن تار الاطراف وذو البداء اسماعیل
بن جعفر بن محمد (ع) وهو المسجّی بالرداء لان اباه ابا عبد الله جعفرا سجاه بردائه لما مات وادخل
الیه وجوه الشیعه یشاهدونه لیعلموا موته وتزول عنهم الشبهه فی امره
عتاب بن اسید بن ابی العیص بن امیه همانستکه رسول خدا در سال فتح مکه امارت
مکه را باو گذاشت واو هم چنان امارت داشت تا روز وفات ابوبکر بیست دوم
جمادی الاخره سنه سیزده وبیک وداع جهان گفت
عثمان بن حنیف مصغرا از سابقین است که رجوع بامیر المؤمنین (ع) نمودند
واو از جانب آنحضرت والی بصره بود ووارد شده که وقتی مهمان شد بولیمهٔ یکی از
جوانان اهل بصره که در آن مهمان اغنیا بودند وفقرا محجوب ماندند چون این خبر
بامیر المؤمنین (ع) رسید برای وی کاغذی نوشت ومرقوم فرمود اما بعد یا ابن حنیف
فقد بلغنی ان رجلا من فتیة اهل البصرة دعاک الی مادبة فاسرعت الیها تستطاب
لک الالوان وتنقل الیک الجفان وما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو وغنیهم
مدعو الخ وابن عثمان همانستکه عایشه وطلحه وزبیر وقتیکه وارد بصره شدند بسیاری
از لشکر او را کشتند واو را گرفتند وبسیار زدند وریشهای او را از جا کندند

واورا از نجف اخراج کردند وبعد از جنگ جمل امیر المؤمنین (ع) عبد الله بن عباس
را بحکومت بصره بازداشت وعثمان در کوفه سکونت جست وبود تا زمان
معویه علیه الهاویه

عثمان بن سعید عمری نقیع بن زیات اسدی ثقه جلیل القدر است که خدمت
کاری حضرت جواد (ع) نموده در حالیکه یازده ساله بوده واز جانب امام حسن
عسکری (ع) وکالت داشته واین بزرگوار اول نواب اربعه معروفه است که
این داعی در کتاب هدیة الزائرین بجلالت وزیارت قبور مبارکه ایشان اشاره نموده‌ام

عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه مادرش اروی دختر کریز بن ربیعه
عشیمی است ومادر اروی ام حکیم دختر عبد المطلب بوده در روز چهارم
محرم سنه ۲۴ بخلافت جلوس کرد ودر اول خلافت خود بمنبر رفت خواست خطبه
بخواند راه سخن براو بسته شد نتوانست چیزی بگوید لاجرم گفت ای مردم
همانا ابو بکر وعمر ساخته اجتماع می شدند وازان پیش که بالای منبر شوند
خطبه ساخته وپرداخته از بر میکردند وبر منبر میخواندند ومن تدارک اینکار
نکردم لاجرم عاجز ماندم وانکم الی امام عادل احوج منکم الی امام قائل و

سنایکم الخطبة علی وجهها وشمارا احتیاج بامام عادل افزون است از امام
خطیب وزود اکه خطبها بر حسب اراده اصغا نمایید این کلمات بگفت وفرود
امد والحق عجب بعدالت رفتار کرد بنی امیه وال حکم وبنی ابی معیط را بر مردم
مسلط نمود وولید بن عقبه فاسق شارب الخمر که برادر مادری او بود بحکومت
کوفه داد وابن عامر را در بصره ومعویه را در شام وعبد الله بن ابی سرح کافر را
در مصر والی کرده بود وحکم بن العاص طرید رسول خدا (ص) را با مروان بمدینه
بر گردانید وصد هزار درهم از فیء مسلمین بوی عطا کرد وخمس افریقیه را که
موافق نقل بعضی صد هزار دینار بود در یک مجلس بمروان داد وفدک را
بتول وی کرد وخراج بازار مدینه را که پیغمبر (ص) صدقه مسلمین کرده بود بحارث
بن الحکم داد ومروان را بوزارت وکتابت سر خود اختیار کرد وچراگاه مدینه
را خاص مواشی بنی امیه نمود وبزرگان اصحاب رسول (ص) را چه ستمها نمود
ابوذر را با ان جلالت شان نفی بلد کرد وابن مسعود را چندان بزد که ضلعش
را شکست وعمار را چندان بزد که مرض فتق پیدا نمود وجمع کرد مردم را بر
قرائت زید بن ثابت عثمانی وقرانها را بسوزانید وبنی امیه بسبب او چندان

بر مردم مسلط شدند وبر مردمان ستم نمودند که بزرگان اصحاب تظلم کردند وتحمل
نتوانستند نمود وبر کارهای او انکار نمودند وعایشه او را محاصره کردند وکردند
انچه کردند عمار علانیه میگفت که سه چیز است که شهادت میدهد بکفر عثمان
ومن چهارم ایشانم ومیخواند سه آیه ومن لم یحکم بما انزل الله را وعایشه در
عداوت عثمان از همه بالاتر بود واو را نعثل میگفت ومکرر قمیص رسول (ص) را
بیرون اورد وگفت این پیراهن پیغمبر است هنوز پوسیده نشده که عثمان
تغییر داد شریعت او را اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا وبالجمله در هیجدهم ذیحجه سنه ۳۵
مردم بخانه او ریختند وخونش بریختند وجنازه او تا سه روز غیر مدفون
ماند وکس جرئت دفن نداشت تا انکه بعد از سه روز حسبه او را بر تخته
پاره نهاده چنانچه پایش اویزان بود وسرش به تخته میخورد وطق طق میکرد
وخواستند او را بقبرستان مسلمین برند مصریان بر سر راه شدند وسنگ
همی افکندند تا کس او را بگورستان مسلمانان نبرد لاجرم او را در حش کوکب
که نزدیک مقبره یهودان بود دفن کردند چون معاویه فرمان روا گشت حکم داد تا مسلمانان
مردگان خود را از ان سوی که عثمان دفن بود بخاک سپردند تا مدفن او بگورستان بقیع وصل شد

عثمان بن عمران بیاع سابری رضی الله عنه در کافی از عقبة بن خالد روایت شده
که گفت داخل شدم من ومعلی وعثمان بن عمران بر حضرت صادق (ع) چون انجناب
ما را مشاهده نمود فرمود مرحبا بشما شما است صورتهائی که دوست داریم ما
وما دوست داریم انهارا افراد دهد خدا شمارا با ما در دنیا ولاخرت ودر اخر حدیث
است که عثمان گفت انی رجل موسر فقال (ع) له بارک الله لک فی یسارک

عثمان بن عیسی رواسی کلابی شیخ واقفه ووجیه ایشان ویکی از وکلاء
مستبدین بمال حضرت موسی کاظم (ع) بوده روایت شده که حضرت امام رضا
براو سخط فرمود پس عثمان توبه کرد ومالها بسوی انحضرت فرستاد واو از ابو حمزه
ثمالی حدیث روایت میکند واز اصحاب اجماع است ونقل است که منزلش در
کوفه بود وشبی در خواب دید که در حایر مقدس میمیرد لهذا از کوفه هجرت کرده
بحایر ودر انجا اقامت کرد وعبادت خدا نمود تا وفات کرد قال فی التعلیقه وفی
العده ان الاصحاب یعملون باخباره علی وجه یؤذن بالاتفاق وانه کان وکیلا
فیکون عادلا وفسقه وارتفع بالتوبه لما الظاهر من قوله ثم تاب وبعث الیه
بالمال انه لم یمتد زمان الفسق کثیرا فحاله حال البزنطی وابن المغیره وغیرهما

من الثقات الذین صاروا واقفیاً ثم رجعوا

عثمان بن مظعون قرشی از بزرگان صحابه است و بعد از سیزده تن مسلمان گردید
و او همان زاهد عابدی است که ترک کرد دنیا و لذات و نساء را زوجهٔ او شکایت
او را به رسول خدا (ص) نمود حضرت او را منع فرمود او برادر رضاعی حضرت رسول
(ص) است و در سال دوم هجری وفات یافت و بعد از فوت او رسول خدا (ص) او را
بوسه کرد و در حق او فرموده که بود دوست میداشت خدا و رسول را و چون
ابراهیم پسرش وفات کرد فرمود ملحق کند خدا ترا بسلف صالح عثمان بن مظعون
و عثمان اول کسی است از مهاجرین که در بقیع غرقد مدفون گشت و در
زیارت شهدا که از ناحیهٔ مقدسه رسیده اشاره بجلالت او شده
در این فقره السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سمی عثمان بن مظعون

عدی بن حاتم در سال دهم بخدمت حضرت رسول (ص) شتافت و اسلام
آورد و سببش آنشد که در سال نهم لشکر اسلام بجبل طی رفتند و بتخانه
آنجا را که فلس نام داشت خراب کردند و اهلش را اسیر کردند عدی بن حاتم
که قائد قبیله بود بشام گریخت و خواهرش اسیر شد چون اسرا را بمدینه

آوردند چون رسول خدا (ص) ایشان را مشاهده فرمود دختر حاتم که در صباحت
و فصاحت معروف بود بپای خواست و عرضه داشت که یا رسول الله هلک
الوالد و غاب الوافد فامنن علی منّ الله بک یعنی پدرم حاتم مرده و برادرم عدی
بشام فرار کرده پس بر من منت گذار و ببخش مارا در سه روز اول حضرت جوابی باو
نفرمود موافق نقل از سیرهٔ ابن هشام روز دوم هنگام عبور پیغمبر بر ایشان
امیر المؤمنین (ع) بآن زن اشاره کرد که دوباره عرض حال کن آنزن سخن روز گذشته
را اعاده کرد رسول اکرم فرمود مترصد هستم قافله با امانتی پیدا شود ترا نزد برادرت
بفرستم و بالاخره بعد از چند روز او را جامه بپوشانید و زاد و راحله عطا کرد و
با جماعتی از ثقات او را بقبیلهٔ خود مراجعت داد دختر حاتم از خانهٔ خود سفر
شام کرد و برادر را دیدار نمود از حال خویش او را آگهی داد و باوی گفت چنان
دانم که امنی این جهان و آنجهان جز در خدمت محمد (ص) بدست نشود نیکو
آنست که بیدرنگ بخدمت او شتاب گیری عدی نیز سفر کرده بمدینه آمد
و بمجلس رسول (ص) وارد شد معرفی خویش نمود پیغمبر (ص) بجانب خانه حرکت
فرمود عدی نیز از قفای آنحضرت بود در عرض راه پیره زنی خدمت آنحضرت رسید

در حاجت خویش سخن بسیار گفت و آنجناب نیز ایستاده بود تا کار او منظم کرد
عدی باخود اندیشید که این روش پادشاهان نباشد که از بهر زالی چندین
مهم خویشرا تعطیل دهند بلکه این خوی پیغمبر است چون بخانه وارد شدند
رسول خدا بملاحظهٔ آنکه عدی بزرگزاده محترم بوده احترام او را ملحوظ فرمود
وساده که از لیف خرما آکنده بود برداشت و بگسترد و عدی را نشستن فرمود
چندانکه عدی کناره گرفت پذیرفته نشد پس عدی را بر وساده جای داد و
خود بر خاک نشست این بود سیرهٔ آنحضرت باکفاء و کسیکه مراجعه کند در
کتبی که شیعه و سنی در سیرهٔ نبویه نوشته اند نظیر اینها بسیار ببیند و چه
قدر شائق بودم که اسبابی حق تعالی برای من فراهم آورد که کتابی در سیرهٔ نبویه
بزبان فارسی بنویسم لکن در این رساله که در ترجمهٔ اصحاب آنحضرت و اصحاب ائمه
(ع) است در غالب تراجم مختصری از سیرهٔ ایشان نوشته شده تا معلوم شود
که آن از برکات خدمت خانوادهٔ عظمت و اقتباس از انوار طاهرهٔ ایشان بوده

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی   از دولت آن زلف چه سنبل شنوی

و بالجمله عدی بن حاتم بدست رسول خدا اسلام آورد بحکم و بابه اقتدی عدی فی الکرم

مردی صاحب جود و سخاوت بود وقتی مردی شاعری نزد وی آمد گفت یا باطریف
ترا مدحی گفته ام گفت تأمل کن تا ترا آگاه کنم از مال خود که با تو عطا خواهم کرد
تا بر حسب عطا مرا مدح گوئی و آن هزار درهم و هزار میش و سه بنده و اسبی است
اکنون بگوی پس شاعر مدح خود را انشاد کرد و عدی ساکن کوفه گشت و
در جمل و صفین و نهروان ملازمت رکاب امیر المؤمنین داشت و در جمل یکچشم
او بجراحت نابینا شد و در سنه شصت و هشت در کوفه وفات کرد گویند
وقتی در ایام خلافت معویه بر معویه وفود کرد معویه گفت ای عدی چه کردی
با پسرهای خود که با خویش نیاوردی گفت در رکاب امیر المؤمنین (ع) کشته شدند
قال ما انصف علی قتل اولادک و بقی اولاده فقال عدی ما انصفت علیا اذ قتل
و بقیت بعده یعنی معویه گفت علی در حق تو انصاف نکرد که فرزندان ترا کشت
و فرزندان خود را باقی گذاشت عدی گفت من با علی انصاف نکردم که
او کشته شد و من زنده مانده‌ام معویه گفت دانسته باش که هنوز قطرهٔ از
خون عثمان باقیست که سترده نمیشود مگر بخون شریفی از اشراف یمن عدی
گفت سوگند با خدای آن دلها که آکنده بود از خشم تو هنوز در سینهای

ماست و اتشمشیرها که ترا بان قتال میدادیم بر دوشهای ماست هانا اگر از در جنگ و غدر شرعی با ما نزدیک شوی در طریق شر شرعی فرا تو دیک شویم دانسته باش که قطع حلقوم و سکرات مرگ بر ما آسان تر است از اینکه سخن ناهموار در حق علی (ع) بشنویم و کشیدن شمشیر اعوجیه با نگرش شمشیر است معوجه مصلحت و فترا در جنبش خشم و غضب نباید روی سخن را بگرداید و مستوفیان خود را امر کرد که کلمات عدی را مکتوب سازند که همه پند و حکمت است

عرفجه بن اسعد هانستکه در جاهلیت بینی او در یوم کلاب مقطوع شد و از نقره بینی ساخت و نصب نمود و ان عفن گشت رسول خدا (ص) فرمود بینی از ذهب بساخت و نصب کرد دیگر عفن نگشت

عرفه ازدی از اصحاب امیر المومنین علیه السلام بلکه از اصفیاء اصحاب انجاب است و اوهانستکه از برای رسول خدا (ص) چیزی بخرید و بفروخت و سودی اورد رسول اکرم در حق معامله او دعای برکت کرد و گفت اللهم بارک له فی صفقته

عروه البارقی هو بن عیاض بارق نام کوهی است که قبیله ازد در انجا نزول کردند و بان منسوب شدند و او هانستکه عمر بن الخطاب اورا بقضاوت کوفه

مامور ساخت و شریح بعد از او قاضی شد و عروه را هفتاد اسب در باره بند بوده و از رسول خدا (ص) حدیث میکند الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیمة

عروه بن الزبیر از فقهای سبعه مدینه و برادر اعیانی عبد الله زبیر است و مادر هر دو اسماء ذات النطاقین دختر ابو بکر است که اهل سنت اورا یکی از عمال اهل بهشت کرفته اند ابن ابی الحدید اورا از منحرفین از امیر المومنین (ع) شمرده و گفته روایت شده از طرق بسیار که عروه بن زبیر میگفت نبود در میان اصحاب رسول (ص) کسیکه ناز و تکبر کند مگر علی بن ابیطالب (ع) و اسامه بن زید و از یحیی بن عروه نقل کرده که هر کاه پدرم علی را نام میبرد بد کوئی میکرد او را لکن یک روزی بمن گفت که ای پسرک من بخدا قسم که مردم از دور علی متفرق نشدند مگر بجهة طلب دنیا پس گفت وقتی اسامه بن زید بپیغام فرستاد برای علی (ع) که عطای مرا بفرست بخدا سوگند که اگر تو در دهن شیر داخل شوی من نیز داخل میشوم با تو حضرت (ع) جواب نوشت که این مال که نزد من جمع است بهر انکسانی است که جهاد کردند برا او ولکن مال خودم در مدینه است هرچه خواهی از او بگیر یحیی گفته من تعجب کردم از پدرم

که این طور وصف کرد علی (ع) را با انکه عیب میکرد آنحضرت را و منحرف بود از انجناب گویند وقتی از عبد الملک مروان خواهش کرد که شمشیر برادرم عبد الله را نشان من بده گفت در میان شمشیرها است و من تمیز ان نمیدهم عروه گفت امر کن تا شمشیرها را حاضر نمایند که من خود تمیز ان میدهم چون انها را حاضر کردند عروه شمشیر کندی بر داشت و گفت همین است شمشیر برادرم عبد الملک گفت مگر اورا می شناختی گفت نه پرسید پس از کجا تعیین ان نمودی گفت تمیز دادم اورا بقول نابغه ولا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب و نوادر حکایات عروه بسیار است و بئر عروه در مدینه منسوب باو است

عروه بن یحیی النخاس الدهقان هانستکه دروغ میگفت برحضرت هادی و عسکری (ع) و حضرت عسکری اورا لعن کرده و امر فرموده شیعه خود را بلعن او و احوال اسم سفر بن الجناب بجهنم پیوست و روی انه کان لابی محمد خزانة وکان یلیها علی بن راشد فسلمت الی عروه فاخذ ها لنفسه ثم احرق باقی ما فیها یغایظ بذلک ابا محمد (ع) فلعنه و برئ منه و دعا علیه فما امهل یومه ذلک ولیلته حتی قبضه الله الی النار فقال جلست لربی فی لیلتی هذه کذا وکذا جلسته فما انفجر عمود الصبح

ولا انطفی ذلک النار حتی قتل الله عروه لعنه الله

عطاء بن ابی رباح از اصحاب امیر المومنین (ع) و مخلط است و ظاهرا این عطاء هانستکه مفتی مکه و از روساء علمای عامة است و گفته اند که او مشلول و لنگ و کور و سیاه رنگ بوده والله العالم

عقبه بن خالد از روایات بسیار ظاهر میشود کثرت ایمان و محبت او به خانوادهٔ رسالت و حسن عقیدهٔ او از جمله روایتی است که در عثمان بن عمرکن شت و هم روایتکه وقتی خدمت حضرت صادق عرضه داشت که خادمهٔ دارم عارف باین امر هست هر کاه تقصیری میکند و میخواهد برائت ازان بجوید میگوید بحق الکسیکه هر کاه یاد او میکند گریه میکند حضرت فرمود رحمکم الله من اهل البیت

عقبه بن سمعان از همراهان حضرت سید الشهدا است در سفر کربلا و در وقت ملاقات آنحضرت با حر بن یزید بعقبه فرمود خرجین کاغذهای کوفیان را بیرون اورد برای نشان دادن بحر و در روز عاشورا بعد از خواندن خطبه راحله خود را خوابانید و بعقبه فرمود که انرا عقال بند و ابن اثیر در کامل

گفته که عمر سعد عقبة بن سمعان را بگرفت و او غلام رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین (ع) بود عمر از او پرسید تو کیستی گفت من عبد مملوکم عمر او را رها کرد و نجات یافت
در انوار نعمانیه از مرقع بن ثمامه و ابن غریب است چه آنکه عقبه شهید شده در طف بشهادت زیارت وارده از برای شهداء (ع) در اول رجب و نیمهٔ شعبان السلام علی عقبة بن سمعان

عقیل بن ابیطالب برادر امیر المؤمنین (ع) و کنیت او ابو یزید است کوچکتر ده سال از طالب کوچکتر بوده و جعفر ده سال از عقیل و امیر المؤمنین (ع) ده سال از جعفر و جناب ابو طالب در میان اولاد خود عقیل را از اوان دوست میداشت و در حدیث است که امیر المؤمنین (ع) خدمت رسول خدا عرض داشت انک لتحب عقیلا قال ای والله انی لاحبه حبین حبا له وحبا لحب ابی طالب له گویند در میان عرب مانند عقیل در علم نسب نبود از برای او وساده در مسجد رسول (ص) میگستردند می آمد و روی آن نماز میخواند پس مردم نزد او جمع می گشتند و در علم نسب وایام عرب از او استفاده میکردند و در اواخر چشمان او نابینا شده بود گویند چهار تن باین علم در میان قریش

معروف بودند و عقیل اعلم هر چهار بوده و عقیل مبغوض مردم بود بجهة آنکه از مثالب و معایب ایشان آگهی داشت و عقیل در حسن جواب معروف بود وقتی بر معویه وارد شد معویه امر کرد کرسیها نصب کردند و جلساء خود را حاضر کرد چون عقیل وارد شد پرسید که خبر ده مرا از لشکر من و لشکر برادرت فرمود که من شبی بر لشکر برادرم دیدم شب و روز آنها مثل شب و روز پیغمبر است لکن پیغمبر (ص) در میان آنها نیست ندیدم احدی از آنها را مگر مشغول بنماز و عبادت و چون بلشکر تو گذشتم دیدم استقبال کرد مرا جمعی از منافقین که میخواستند رم دهند شتر پیغمبر را در شب عقبه پس پرسید کیست که در طرف راست تو نشسته معویه گفت عمرو عاص گفت این همانستکه شش نفر در سر او مخاصمت کردند و هر کدام او را دعویدار بودند آخر الامر جزار قریش یعنی شترکش قریش که عاص بن وائل باشد بر همه غلبه کرد و او را پسر خود گرفت دیگری کیست گفت ضحاک بن قیس عقیل گفت هان کس است که پدرش نگه و نر بزها را کرایه میداد برای جهانیدن به ماده ها دیگری چه کس است گفت ابو موسی اشعری گفت او ابن السراقه است معویه چون دید ندیمان و جلساء او بی کیف شدند خواست ایشان را بی دماغ آورد پرسید یا ابا یزید در حق

یعنی پدر زن او کسی بیار ورود می کرده

من چه میگوئی گفت این سؤال را مکن گفت البته باید جواب دهی گفت حمامه را میشناسی گفت حمامه کیست عقیل گفت ترا خبر دادم این را گفت و برفت معویه نسابه را طلبید و احوال حمامه را پرسید گفت در امانم گفت بلی آمرزد نسابه گفت حمامه جدهٔ تو مادر ابو سفیان بوده است که در جاهلیت از زوانی معروفه و صاحب رایت بود قال معویه لجلسائه قد ساویتکم وزدت علیکم فلا تغضبوا وقال معویه یوما وعنده عمرو بن العاص وقد اقبل عقیل لاضحکنک من عقیل فلما سلم قال معویه مرحبا برجل عمه ابو لهب فقال عقیل واهلا بمن عمته حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد قال معویه یا ابا یزید ما ظنک بعمک ابی لهب قال اذا دخلت النار فخذ علی یسارک تجده مفترشا عمتک حمالة الحطب افناکح فی النار خیر ام منکوح قال کلاهما شر والله وبالجمله داستان او با معویه در باب شراء جاریه چهل هزار درهمی و در نقل قضیه حدیدهٔ محماة معروف است و در سال پنجاهم سن نود و شش وفات یافت رضوان الله علیه

عکاشه بن محصن اسدی از بزرگان اصحاب است در جنگ بدر واحد حاضر بوده و در بدر از کثرت مقاتلت شمشیر او شکست رسول اکرم (ص) چوبی بدست او داد

شمشیری گشت و در خلافت ابو بکر در قتال طلحة بن خویلد اسدی مقتول گشت نقل است که وقتی رسول خدا (ص) فرمود که خداوند مرا خبر داده که هفتاد هزار کس از امت من بی زحمت حساب داخل بهشت شوند عکاشه گفت بخوان خدا را تا مرا از انجمله بدارد پیغمبر (ص) در حق او دعا فرمود دیگری برخاست فقال (ص) سبقک بها عکاشه و او مردی منافق بود

عکرمه بن ابی جهل مردی شجاع و دلاور بود بعد از فتح مکه یکی از اصحاب او ابیه کشت و بساحل بحر فرار کرد و زوجهٔ او ام حکیم که عم زادهٔ او بود نیز در مکه مسلمانی گرفت و از برای عکرمه نیز امان گرفت و از دنبال شوهر برفت و او را برگردانید و بخدمت رسول اکرم آورد حضرت با اصحاب فرمود عکرمة بن ابی جهل مؤمن مهاجر میرسد او را دشنام مدهید فان سب المیت یؤذی الحی و چون عکرمه را دیدار کرد فرمود مرحبا بالراکب المهاجر پس مسلمانی گرفت پس از روزی چند بحضرت رسول شکایت آورد که اصحاب مرا عکرمة بن ابی جهل خطاب میکنند حضرت فرمود اذیت مکنید زنده ها را بسبب مردگان و بالجمله عکرمه از رسول خدا خواست که دعا فرماید برای او که خداوند عفو کند از او آنچه

درمیان خصمی خود با رسول خدا (ص) بجا آورده با محنی بالائی کهنه حضرت طلب
امرزش کرد برای او و عکرمه در راه اسلام شمشیر بسیار زد و در غزوات شام شهید شد
عکرمه مولی ابن عباس او از اصحاب ما نیست و بر طریقه ما نبا شد از زراره
روایت است که حضرت باقر (ع) فرمود اگر درک میکردم عکرمه را در وقت
مرگش هر اینه نفع می بخشیدم او را خدمت حضرت صادق (ع) عرضه شد
که بچه چیز نفع می بخشید او را فرمود تلقین میکرد او را بانچه شما بران
میباشید پس درک نکرد حضرت باقر علیه السلام او را و نفع نه بخشید او را
علاء بن رزین بتقدیم راء مهمله بر زای معجمه ثقه جلیل القدر از اصحاب حضرت
صادق (ع) و از مصاحبان محمد بن مسلم ثقفی است و نزد او تفقه کرده او راست
کتبی که جمیع اخبار او روایت می کنند و در احوال حسن بن علی وشاء والسنی فضیلتی گفته او را
علباء بن دراع همانستکه والی بحرین بوده و هفتاد هزار اشرفی و دواب
و غلام پیدا کرده بود تمام آنها را حمل کرده خدمت حضرت صادق (ع) برد
و عرض کرد که من از جانب بنی امیه والی بحرین بوده ام و این اموال را جمع کرده ام
و بخدمت تو آورده ام بجهة انکه دانستم که خداوند عز و جل از انها برای بنی امیه

چیزی قرار داده نداده و تمامی مال نزد حضرت گذاشت انها را علباء گذاشت
انها را نزد انجناب حضرت فرمود قبول کردیم از تو و بخشیدیم بتو و ترا حلال کردیم
از آن و ضامن شدیم برای تو بهشت را بر خدا شیخ کشی از ابو بصیر روایت کرده
که حاضر شدم در وقت مرگ علباء نزد او بمن گفت که حضرت ابو جعفر ضامن شده
برای من بهشت را خدمت انجناب که رسیدی این مطلب را یاد آوری کن ابو
بصیر گفت خدمت انحضرت رسیدم و قضیه را نقل کردم فرمود راست گفته ابو
بصیر گفت گریستم پس گفتم فدایت شوم اما من پیر بود و نابینا شدم پس ضامنت کن
بهشت را برای من فرمود کردم گفتم ضامنت کن از برای من بر پدرانت و نام
بردم ایشانرا یک یک فرمود کردم گفتم ضامنت کن بر رسول خدا (ص) فرمود
کردم گفتم ضامنت کن بر خدا فرمود ضامنت کردم
علقمه بن قیس او و برادرش ابی در صفین شهید شدند و علقمه
از کبار تابعین و از زهاد و رؤسای ایشان است
علی بن ابراهیم بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبید الله بن عبد الله بن الجعفر
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) ابو الحسن جوانی ثقه جلیل القدر

و صحیح الحدیث است و با حضرت امام رضا (ع) بخراسان رفت
علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابو الحسن ثقه جلیل القدر و ثبت معتمد
صاحب تفسیر معروف است و او یکی از مشایخ شیخ اجل ثقة الاسلام کلینی
عطر الله مرقده است و دیگر از کتب او قرب الاسناد است چنانچه در علی بن جعفر گذشت
علی بن ابراهیم همدانی او و پدرش و پسرش محمد وکلای ناحیه مقدسه بوده اند
علی بن ابی حمزه بطائنی کوفی در اصل عصا کش ابو بصیر یحیی بن القاسم
بوده از حضرت صادق و کاظم (ع) روایت کرده و او کذاب و متهم و ملعون و
یکی از ستون واقفه است ابن غضائری گفته که علی بن ابی حمزه لعنه الله اصل
وقف و اشد خلق است در عداوت امام (ع) بعد از موسی بن جعفر (ع) از
حضرت رضا (ع) مرویست که علی بن ابی حمزه را در قبر نشانیدند و از امامان از
او سؤال نمودند او خبر داد نام های ایشان تا رسید بمن توقف کرد
پس بر سر او ضربتی زدند که قبرش از آتش مملو شد و در خبر است که سی هزار
اشرفی از مال حضرت کاظم علیه السلام نزد او بوده او بجهة طمع در آنها
واقفی شد و قال له ابو الحسن الاول یا علی انت و اصحابک اشباه الحمیر

علی بن ابی رافع تابعی از خیار شیعه و از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و کاتب
انحضرت است جمع کرده کتابی در فنون فقه از وضو و نماز و سایر ابواب
و این علی همانستکه خازن بیت المال انحضرت بوده و عقد لؤلؤ را عاریه
داده بام کلثوم و آن حکایت مشهور است
علی بن احمد ابو القسم کوفی ادعا میکرده که من از آل ابو طالبم و بعضی
گفته اند از اولاد موسی مبرقع است و او بر طریقه استقامت بوده لکن در
اواخر عمر مذهبش فاسد گشت و کتبی در غلو نوشت و مذهب مخمسه را اظهار
کرد و معنی تخمیس نزد غلاة آنستکه سلمان و مقداد و عمار و ابا ذر و عمرو
بن امیه ضمری موکل بمصالح عالمند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ابو القاسم
مذکور کتابهای بسیار تالیف کرده از جمله کتاب تثبیت است که در معجزات
انبیا و اثبات نبوت ایشان است و شیخ حسین بن عبد الوهاب معاصر
سید مرتضی رضی الله عنه نسخه از برای تثبیت نوشته موسوم بعیون المعجزات
در معجزات حضرت زهراء و ائمه طاهرین (ع) و بعضی توهم کرده اند که عیون
المعجزات تالیف سید مرتضی است و هم از کتابهای او بنا بر قول شیخ ما محدث

نوری نور الله مرقده کتاب استغاثه است که گاهی هم از او تعبیر شود به الاستغاثة
فی بدع الثلاثة و این کتاب را علامه مجلسی و محدث فیض رضوان الله علیهما نسبت
داده‌اند به شیخ اجل محقق متأله کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی و طالب
تفصیل رجوع کند بخاتمهٔ مستدرک وفات ابوالقاسم در سنهٔ سیصد
پنجاه و دو و قبرش در نوبختی فساد از محال بغداد است

علی بن احمد العلوی العقیقی صاحب رجال معروف است قال
ابن عبدون و فی احادیث العقیقی مناکیر

علی بن اسباط کوفی اوثق ناس و اصدق ایشان است لکن فطحی
مذهب بوده و مابین او و ثقهٔ جلیل علی بن مهزیار رضوان الله علیه رساله
رد و بدل شده و علی بن مهزیار رسالهٔ کوچکی در رد او نوشته شیخ کشی گفته
که فائده نکرد و بر فطحیت وفات یافت و نجاشی فرموده که رجوع کرد
و از احادیث نیز ظاهر میشود که او رجوع بمذهب حق کرده
مانند عبدالله بن المغیره و عثمان بن عیسی و امثال ایشان

علی بن بلال بغدادی از اصحاب حضرت جواد (ع) ثقه و جلیل

القدر است و منتقل شد بواسطه و از حضرت هادی (ع) نیز روایت میکند

علی بن جعفر همانی قریه از قرای سواد بغداد وکیل حضرت ابی الحسن
هادی (ع) بوده و در امر او سعایت کردند نزد متوکل متوکل امر کرد او را
حبس کردند از محبس عریضه خدمت حضرت نوشت که من از کشته شدن
و از ثبات در دین خود میترسم حضرت وعده فرمود که دعا خواهم کرد برای تو
در شب جمعه دعا کرد صبح آن روز متوکل تب کرد و امر کرد زندانیها را که بیت
رها کنند و خصوص او را بعینه ذکر کرد و امر نمود که او را رها نمایند و از
او استحلال جویند پس رها شد و بامر حضرت بمکه رفت و آنجا مجاور شد

علی بن جعفر الصادق (ع) جلالت شان و عظمت قدر او اعظم زیاده
از آنستکه ذکر شود و بالاتر از آنستکه بر کسی پوشیده باشد چه آن بزرگوار
تربیت شدهٔ پدر و برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر است و از بزرگان راویان
و صاحبان تصنیف است و چهار امام را درک نموده و خدمت کرده و
تمامی علماء رجال او را ستایش بلیغ نموده‌اند روایت شده که وقتی طبیب
خواست حضرت امام محمد جواد را فصد کند چون نشتر را نزدیک حضرت

آورد که رگ را قطع کند حضرت علی بن جعفر نزدیک آمد و گفت ای آقای من ابتدا
مرا فصد کند که حدت نیشتر در من اثر کند و جناب شما را متألم نکرده باشد و چون
امام جواد برخواست برود علی بن جعفر برخواست و کفشهای آنحضرت را جفت
کرد و در پیش پای آنحضرت نهاد و حال آنکه علی بن جعفر را نوبت پیرمردی معمر
بود و حضرت جواد (ع) تازه جوان بود شیخ کلینی روایت کرده از محمد بن حسن بن
عمار که من دو سال ملازم خدمت علی بن جعفر بودم و از او حدیث اخذ می
کردم وقتی در خدمت او بودم که حضرت جواد (ع) داخل مسجد نبوی شد علی
بن جعفر چون نظرش بر آنحضرت افتاد بی اختیار از جای خود برخواست
و بی کفش و ردا خدمت آنحضرت دوید و دست او را بوسید و آنجناب را
تعظیم و تکریم کرد حضرت جواد (ع) فرمود عمو جان بنشین خدا ترا رحمت
کند عرض کرد ای سید و آقای من من چگونه بنشینم با آنکه شما ایستاده
باشید پس چون علی از خدمت آنحضرت مرخص شد و آمد در مجلس خود
نشست اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند تو اینجور با او رفتار
میکنی و حال آنکه عموی پدر او میباشی فرمود ساکت باشید پس دست برد

و محاسن خود را گرفت و فرمود هرگاه حق تعالی مرا با این ریش اهلیت
نداد از برای امامت و این جوان را اهلیت داد و امام مرا او قرار داد تفویض فرمود
آیا من انکار کنم فضل او را پناه میبرم بخدا از آنچه شما میگوئید که احترام او را
ندارم بلکه من بندهٔ او میباشم و حفید او عبدالله بن حسن بن علی بن جعفر
از مشایخ شیخ جلیل عبدالله بن جعفر حمیری است و بالجمله قبر شریف این بزرگوار
مشتبه است و سه موضع است که نسبت بآنجناب میدهند اول در بیرون
قلعه سمنان در میان باغچه با نضارت با فیه و بقعهٔ عالیه و عمارت با برآهن
لکن بودن قبر آنجناب در آنجا معلوم نیست بلکه خلافش مظنون است
دویم در بلدهٔ طیبهٔ قم در بیرون بلد مزاری است معروف بآنجناب و از
برای اوست صحن وسیعی و قبه و بقعهٔ بسیار عالی و آثار قدیمه که از آنجمله
لوح قبر است که بسیار قدیم و بر روی آن کتابتی هست که ظاهرا تاریخش
سنهٔ هفتصد و چهل هجریه با اسم آنحضرت و اسم والد بزرگوارش و
باین سبب اهل قم را اطمینان است بر بودن قبر شریفش در آنجا و علامه
مجلسی ره در بحار فرموده که از جمله کسانیکه بجلالت و نبالت معروفند

علی بن جعفر مدفون بقم است و جلالتش مشهورتر است از آنکه ذکر شود و اما
بودنش مدفون بقم پس مذکور نیست در کتب معتبره لکن اثر قبر شریفش که موجود
است قدیمست و بر آن اسمش نوشته شده است و در تحفه فرموده که مزاری در قم
هست که قبر بزرگی در آن ساخته اند و روی قبر کتابتی هست که نوشته اند
قبر علی بن جعفر الصادق (ع) و محمد بن موسی (ع) و از تاریخ بنای آن قبر تا این زمان
نزدیک بچهار صد سال میشود پس همان کلام که از بحار نقل شد فرموده تا آنکه
گفته و چون آن قبر قدیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که در اینجا مدفون
باشند نیز انسب که در اینجا زیارت آنحضرت بکنند و لکن والد ماجد شیخ مجلسی
اول در شرح فقیه تصریح کرده به بودن علی بن جعفر در قم فرموده که
جلالت قدر علی بن جعفر بیشتر از آنستکه ذکر شود و قبرش در قم مشهور است
و شنیدم آنکه اهل کوفه خواهش کردند از آنجناب که از مدینه بکوفه تشریف
آورد آن بزرگوار قبول نمود و مدتی در کوفه اقامت نمود اهل کوفه از آن
جناب احادیث حفظ کردند پس از آن اهل قم استدعا نمودند از جنابش
که نزول اجلال در قم فرماید استدعای ایشانرا اجابت فرموده بقم ورود

کرد و بود تا آنکه در اینجا وفات کرد و اولادش در عالم منتشر شدند و در اصفهان
قبر بعضی از ایشان است که یکی از ایشان سید کمال الدین است که در قریه سین برخوار است
و قبرش زیارتگاه مردم است انتهی و سبط نبیل مجلسی اول جناب استاد اکبر آقای
بهبهانی طاب ثراه این کلام را از جدش در تعلیقه نقل فرموده بدون انکار و رد
و ظاهر چنان می نماید که این بزرگوار نیز کلام جدش را بتلقی بقبول فرموده سیم
در یکفرسخی مدینه طیبه در قریه عریض که ملک آنجناب و محل سکنای خودش
و ذریاتش بوده و بهمین جهت آنجناب و اولادش را نسبت بعریض دهند نیز از
ازواجش قبر و قبه ایست و این مختار شیخ محدث ما جناب حاجی میرزا حسین نوری
نور الله مرقده است و کلام را در این باب در خاتمه مستدرک بسط داده و شاید
مزاری که در قم است قبر یکی از احفاد و ذریه آنجناب باشد که علی نام داشته باشد
علی بن الحسن بن الحسن بن الحسن علی بن ابیطالب مکنی بابو الحسن و ملقب بعلی
الخیر و علی العابد چنان در عبادت حضور قلب داشت که وقتی در راه مکه مشغول بنماز
بود تا افعی از بعلمه داخل جامه اوشد مردم اورا بانک زدند که افعی داخل جامه‌ات
شد علی همچنان مشغول بنماز بود تا افعی از جامه او بیرون شد و در آنجا حرکت و

بغیر حالتی از برای او پیدا شد و علی پدر حسین شهید فخ است و روایت است که منصور
دوانیقی بنی الحسن را در زندان حبس کرد که از تاریکی شب و روز را تمیز نمیدادند مگر
به تسبیح و اوراد علی بن الحسن چه او پیوسته مشغول ذکر بود و بحسب اوراد خود که موظف
بود بر شبانه روز میفهمیدند دخول اوقات نماز را گویند در روز بیست و سیم محرم
سنه صد و چهل و شش در حالت سجده در زندان وفات کرد عبد الله محض
عمویش خیال میکرد که او را خواب ربوده گفت فرزند برادرم را بیدار کنید چون
او را حرکت دادند دیدند بیدار نمیشود دانستند که وفات کرده رضوان الله علیه
علی بن الحسن الطاطری مردی فقیه و ثقه در حدیث بوده لکن از وجوه واقفه
و شدید العناد و متعصب بر امامیه بوده و کتب بسیار در نصرت مذهب باطل
خود نوشته و طاطری او را گویند بجهة آنکه ثیاب طاطریه میفروخت
علی بن الحسن بن علی بن فضال کوفی فقیه اصحاب و وجه ایشان و عارف
ایشانست بحدیث احادیث بسیار از او استماع شد و لکن فطحی مذهب است
علی بن الحسین الشهید بکربلا معروف بعلی اکبر مادرش لیلی ثقفیه بنت
میمونه بنت ابوسفیان است فضایل صوریه و معنویه آنجناب از صباحت رخسار

علی اکبر

گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و جلالت قدر و علو
همت و سمو رتبت نه چندانست که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع
نمود بس است در اهتمام کلام پدر بزرگوارش در حق او اشبه الناس خلقا و خلقا
و منطقا برسولک الخ علی الجمله در سن آنجناب اختلاف عظیم است شیخ مفید
نوزده ساله دانسته و آنجناب را علی اوسط و اصغر از جناب سید الساجدین گرفته
اند بروایت ابو الفرج و محمد بن ابیطالب هیجده ساله بوده و بروایتی ببیست و پنج
ساله و بیشتر هم روایت شده و اکثر مورخین و نسابین آنجناب را از حضرت امام زین
العابدین بزرگتر گرفته اند ابن ادریس در سرائر فرموده که زائر همین که زیارت
کند حضرت ابو عبد الله الحسین (ع) را زیارت کند بعد از آن فرزندش علی اکبر را
و مادر او لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی است و از آل ابیطالب
نخستین کسیکه در یوم الطف بسعادت شهادت مبادرت جست آنجناب
بود تولدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوار خود امیر المؤمنین حدیث
روایت کرده شعراء در مدح و ستایش آنجناب اشعار آبدار سروده اند از جمله ابو
عبیده و خلف الاحمر گفته اند که این ابیات فصیح در مدیح آنجناب است

لم تر عين نظرت مثله من محتف يمشي ولا ناعل الابيات وشيخنا
المفيد در كتاب ارشاد بدين مذهب رفته كه على الحسين المقتول على اصغر است
كه فرزند ثقيفه بوده است و على اكبر حضرت امام زين العابدين (ع) باشد كه از
شاه زنان دختر يزدجرد بن كسرى بديد آمده ولى در اين باب كلام صاحبان
خبرت و اهل صناعت كه نسابين و اصحاب سير و مورخين و ارباب اخبار
باشند در عقيده فقير مقدم است پس يكايك اسامى ايشان را نام برده كه اتفاق
كرده اند در اين قول انتهى و مختار داعى نيز همين است چه آنكه ولادت امام زين
العابدين در زمان خلافت امير المومنين (ع) اتفاق افتاد و على اكبر در اواخر خلافت
عثمان متولد شده و هم از سياق اشعاريكه در مدح على اكبر گفته شده معلوم
ميشود كه در وقت مدح انجناب از رجال معدود بنظر مى آمده و هم چنين كلام
معويه شاهد بر اين مطلب است چه آنكه ابو الفرج از مغيره روايت كرده كه يك روز
معويه لع در ايام خلافت خويش گفت سزاوارتر مردم باين خلافت كيست گفتند
حضرت تو سزاوارتر كسى را ندانيم معويه گفت نه چنين است بلكه سزاوارتر على بن
الحسين است كه جدش رسول خداست و جامع است شجاعت بنى هاشم و

سخاوت بنى اميه و صباحت و فخر و فخامت ثقيف را پس اگر على اكبر در زمان معويه
طفل يا مراهق بودى معويه با آن همه عداوت اعتراف باولويت او بخلافت نمينموده
و اما تعبير حضرت سيد الشهدا (ع) از انجناب بغلام پس دليل بر غلاميت نشود چه
غلام بمعنى كودك است وگاه مجازا باعتبار ما كان اطلاق بر مرد بزرك ميكنند
چنانچه در كتب لغت تصريح باين مطلب شده وعن الازهرى ايضا قال و
سمعت العرب يقولون للمولود حين يولد ذكرا غلام و سمعتهم يقولون للكهل
غلام و اما آنكه على اكبر زوجه و اولادى داشته يا نداشته درست در جايى
نديدم كه كسى متعرض شده باشد لكن آنچه از بعضى روايات و زيارات بدست
مى آيد انجناب را ام ولدى و ولد بوده اما الروايه فقد رواها ثقة الاسلام الكلينى عن
على بن ابراهيم عن ابيه عن احمد بن محمد بن ابى نصر عن ابى الحسن الرضا (ع) قال
سألته عن الرجل يتزوج المرئة و يتزوج ام ولد ابيها فقال لا باس بذلك فقلت
له بلغنا عن ابيك ان على بن الحسين (ع) تزوج ابنة الحسن بن على و ام ولد الحسن
(ع) و ذلك ان رجلا من اصحابنا سألنى ان اسئلك عنها فقال ليس هكذا انما
تزوج على بن الحسين (ع) ابنة الحسن و ام ولد لعلى بن الحسين المقتول عندكم الى آخر

و رواه الحميرى عن احمد بن محمد بن عيسى عن البزنطى مثله و اما الزياره ففى الزياره الطويله
المرويه عن ابى حمزه الثمالى عن الصادق (ع) قال في زيارة على بن الحسين (ع) صلى الله عليك و على
عترتك و اهل بيتك و آبائك و ابنائك والله العالم

على بن الحسين بن عبد الله وكيل حضرت هادى (ع) بوده كاغذى نوشت خدمت
آن حضرت و خواهش كرد كه دعا فرمايد براى زيادتى عمر او در جواب او مرقوم فرموده
بود كه بكردى برحمت خدا بهتر است از براى تو وفات كرد بخزيميه

على بن الحسين بن على الهذلى معروف بمسعودى مورخ امين و معتمد عند مسعودى
الفريقين صاحب كتاب اثبات الوصيه و مروج الذهب و كتب ديگر است و اين شيخ
از اجله اماميه است و بر بعض از علما اشتباه شده و انجناب را از علماء عامه محسوب نموده اند

على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى معروف بصدوق اول شيخ قميين عصر خود بوده
در سفر عراق خدمت جناب شيخ ابو القاسم حسين بن روح نايب امام عصر (ع) رسيده
و رقعى هم كاغذى نوشت و براى شيخ فرستاد كه بخدمت امام عليه السلام برساند و در
آن نامه خواهش اولاد كرده بود در جواب نامه او آمد قد دعونا الله لك بذلك و سترزق
ولدين ذكرين خيرين يعنى ما خوانديم خدا را بجهة اولاد براى تو و زود باشد كه دو پسر

خير و نيكوكار روزى شود پس حق تعالى محمد و حسين را باو عطا فرمود و محمد همانستكه تعبير
ميشود از او برئيس المحدثين و صدوق و در بدو نشو در قميين عصر او مثل او در حفظ و
كثرت علم او نبود و قريب سيصد كتاب تصنيف فرموده و گاه گاهى فخريه ميكرد و ميفرمود
ولدت بدعوة الامام صاحب الامر (ع) و در سنه ۳۸۱ وفات نمود قبر شريفش در رى مزار
معروفى است در نزديكى حضرت عبد العظيم و در اين اعصار متاخره شكافى در قبر
شريفش واقع شده بود و بسيارى از مردم طهران از علماء و صاحبان بصيرت و غيرهم
جسد شريفش را تازه يافتند و اين مطلب نه مجرد شهرت باشد بلكه بصحت پيوسته است
و والد بزرگوارش وفات كرد در سنه ۳۲۹ كه سال تناثر نجوم بوده باشد و بسيارى از علماء
و محدثين شيعه در آن سال بعالم بقا ارتحال نمودند كه از جمله على بن محمد سمرى آخر نواب
امام عصر بوده و در آن سال ابتداى غيبت كبرى شد و قبر شريفش در قبرستان
قم معروف است با بقعه و قبه عاليه و همان روز كه در قم وفات كرد على بن محمد سمرى
نايب چهارم در بغداد خبر فوت او را بجمعى از محدثين قميين بگفت و فرمود در اين
ساعت وفات كرد چون بعد از هفده يا هيجده روز خبر رسيد مطابق بود با تاريخى
كه شيخ سمرى فرموده بود و از غرائب آنستكه در مجمع البحرين از شيخ بهائى نقل كرده كه

در سنه ۳۱۷ در ایام موسم قرامطه داخل مکه شدند و حجر الاسود را بیرون بردند و بیست سال
نزد ایشان بود و خلق بسیار بکشتند از جمله علی بن بابویه بود که در طواف بود پس
شمشیر بر او زدند تا از پای در آمد و بر زمین افتاد و میگفت ترى المحبین صرعى فى دیارهم
کفتیة الکهف لا یدرون کم لبثوا و بدانکه علمای فتاوی ابن شیخ بزرگوار را از جمله اخبار
میدانند قال شیخنا الشهید فی الذکری ان الاصحاب کانوا یاخذون الفتاوی من
رسالة علی بن بابویه اذا اعوزهم النص ثقة و اعتمادا و الظاهر ان هذه الرسالة کتاب
الشرایع و هی الرسالة الی ابنه کما قال النجاشی و بدانکه صدوقان در اصطلاح علمای اخبار
مراد این شیخ بزرگوار و پسرش رئیس المحدثین است مثل مجلسیان و شیخ علی سبط
شهید ثانی در در المنثور فرموده که من خیال میکردم که صدوقان رئیس المحدثین
محمد بن بابویه و برادرش حسین است تا شبی جدم شهید را در خواب دیدم که فرمود
یا بنی الصدوقان محمد و ابوه ای پسرک من صدوقان محمد و پدرش علی است و بالجمله
از برای این شیخ معظم توقیعی از امام حسن عسکری (ع) رسید که جلالت شانش از ملاحظه آن معلوم میشود

علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام
مشهور بسید مرتضی و ملقب بعلم الهدی شریف عراقی مجتهد علی الاطلاق و مرجع

السید المرتضی علم الهدی

فضلای آفاق استاد علماء و مربی فقهاء جلالت شانش زیاده از آنستکه در این مختصر ذکر
شود فاحسن ترک مثل هذا للمدح و التوصیف فرب مدح من مادح قادح و ترکیه من
مزک جارح عمری نسابه میکوید سید مرتضی اجل بیت بنی الکاظم گفته و صاحب جامع
الاصول او را مجدد مذهب امامیه در راس مائه رابعه شمرده و ابن ابی الحدید
اورده که شیخ مفید رحمه الله شبی در خواب دید حضرت فاطمه (س) را که دست حسنین
در دست اوست و فرمود یا شیخ علمهما الفقه یعنی ای شیخ دو فرزند مرا فقه تعلیم کن
چون صبح شد فاطمه دختر ابو محمد سید ناصر کبیر دست فرزندانش سید مرتضی و رضی
را گرفته نزد شیخ آمد و گفت یا شیخ علمهما الفقه از ابو القاسم تنوخی که از اصحاب سید
مرتضی است نقل است که ما شمردیم کتابهای سید را یافتیم هشتاد هزار مجلد از مصنفات
و محفوظات و مقروات انجاب گویند محقق طوسی در وقت تدریس هر گاه باسم
سید میرسید میفرمود صلوات الله علیه و له تصانیف مشهوره کالشافی و الغرر
و الدرر و تنزیه الانبیاء و الذریعه و غیرها و تلامیذ کثیره کالشیخ الطوسی و القاضی
و ابی الصلاح و الکراجکی و الصهرشتی و المفید الثانی و غیرهم رضوان الله علیهم اجمعین

علی بن حمزه همان کسائی معروف است که در علم نحو و لغت و قرائت مشهور است و

یکی از قراء سبعه و مؤدب محمد امین پسر هرون رشید بوده و از غرائب حال انکه با ان کمالات
از شعر بهره نداشته حتی قیل لیس فی علماء العربیة اجهل بالشعر من الکسائی و چون در
سفر رشید بطوس سفر کرد کسائی نیز با او بود و در ری فجاة بمرد و اتفاقا در همان
روز محمد بن حسن شیبانی فقیه حنفی نیز بمرد رشید گفت دفنا الفقه و العربیة بالری

علی بن رئاب کوفی ثقه جلیل القدر و از بزرگان علماء شیعه است و برادرش یمان از
رؤسای علماء خوارج است و در هر سالی سه روز این دو برادر باهم جمع میشدند و مناظره
مینمودند و از هم متفرق میشدند و دیگر بکلام حتی بسلام با هم مخاطبه نمیکردند و او را اصلی
حسن بن محبوب در هر حدیثی که از او مینوشت بپدرش یک درهم بعطا می فرمود

علی بن زید بن الحسین بن عیسی بن زید بن الامام علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع)
همانستکه در ایام مهتدی بالله خلیفه (ع) عباسی در کوفه خروج کرد و جماعتی از عوام
و اعراب کوفه با او بیعت کردند مهتدی شاه بن میکال را با لشکری عظیم بجنگ او
فرستاد چون این خبر گوش زد لشکر علی گردید متوحش شدند بجهة انکه عدد
ایشان از دویست سوار افزون نبوده علی چون وحشت و دهشت ایشان را بدید
فرمود ایمردم همانا این لشکر مرا می طلبند و با غیر من کاری ندارند و من بیعت خود

را از گردن شما برداشتم پی کار خود بروید مرا با ایشان گذارید گفتند بخدا قسم ما
چنین نخواهیم کرد چون لشکر مخالف رسید لشکر علی را فزعی غالب گردید علی گفت
ایمردم بجای خود بایستید و تماشای شجاعت من نمائید پس شمشیر از غلاف کشید
و اسب خود را در میان آن لشکر عظیم دوانید و بر ایشان از یمین و یسار شمشیر
زد تا آنکه از میان لشکر بیرون شد و بر فراز تلی رفت دیگر باره بر ایشان حمله آورد
و مانند شعله جواله در میان ایشان می تاخت و مرد و مرکب بخاک هلاک میانداخت
لشکر از ترس شمشیر او برای او کوچه میدادند تا بمکان اول خود عود نمود و در وسط
گردید در میان ایشان کر و فر کرد لشکرش که چنین دیدند دل قوی کردند بر لشکر
شاه بن میکال حمله کردند لشکر شاه هزیمتی شنیع نمودند و علی فتح کرد و بود تا
ایام معتمد در ساحره تا چم او را با طاهر بن محمد بن علوی و طاهر بن احمد حسنی زندانی کردند

علی بن سلیمان بن الحسن بن الجهم الزراری عموی ابو غالب زراری است و کان
له اتصال بصاحب الامر (ع) و خرجت الیه توقیعات و کانت له منزلة فی اصحابنا و
کان ورعا ثقة فقیها لا یطعن علیه فی شیء

علی بن عبد الله بن العباس جد سفاح و منصور است امیر المؤمنین (ع)

اورا علی نام نهاده وابوالحسن اورا کنیه داد وابو الاملاک اراو تغییر فرمود چون عبد
الملک مروان خلیفه شد از شدت بغض وعداوتی که با امیر المؤمنین داشت بعلی
گفت من طاقت ندارم که بشنوم نام وکنیه علی را در تو کنیه ونام خود را تغییر بده
پس کنیه خود را ابو محمد کرده ولکن گفت اسم خود را تغییر نمیدهم

علی بن عبید الله بن الحسین بن الامام زین العابدین السجاد ع از اهل ال ابیطالب
واعبد ایشان در زمان خود بوده واز مخصوصان حضرت امام موسی ورضا ع
ودر کتاب تتمة المنتهی نگاشتیم که بعد از محمد بن ابراهیم طباطبا خواستند با او
بیعت کنند ابا نمود ورد کرد وامر را به پسر عم خود محمد بن محمد بن زید بن علی ع داد
این هانکه سلیمان بن جعفر گفته که وقتی علی با من گفت که میل دارم بخدمت
حضرت رضا ع شرفیاب شوم گفتم چه مانع داری از شرفیابی گفت اجلال و
هیبت او این بود تا انکه حضرت رضا ع مرض مختصری پیدا کرد ومردم بعیادتش
رفتند گفتم بعلی بن عبید الله که الحال وقت رفتن است بخدمت انجناب زیراکه
انحضرت ناخوش شده ومردم نیز بعیادت انحضرت میروند اگر میخواهی بروی امروز
برو علی بخدمت انحضرت شرفیاب شد حضرت هم انچه باید از مهربانی وتعظیم او

ح
ظاهراً سلیمان جعفری است
که هیچ واسطه بجعفر بن ابیطالب
منتهی میشود چنانچه
سابقاً معلوم شد

فرو گذار نفرمود علی بسیار فرحناک شد این بود تا انکه علی ناخوش گشت وان
حضرت بعیادت او رفت ومن هم با انحضرت بودم پس انحضرت نشست تا هرکه در
خانه بود بیرون رفت پس از همه ما بیرون رفتیم وخبر داد مرا کنیزکی از ماکه ام سلمه
زوجه علی ودختر عم او از پشت پرده میدید حضرت را هنگامیکه انحضرت بیرون رفت
بیرون امد خود را افکند بمکان انجناب وان محل را بوسید وخود را بان مکان بمالید
وعلی بن ابیطالب ابرای من نقل کرد من نیز ابیطالب را بحضرت امام رضا عرضه
داشتم فرمود یا سلیمان همانا علی وزوجه وولد او از اهل بهشتند یا سلیمان ان
ولد علی وفاطمه اذا عرفهم الله هذا الامر لم یکونوا کالناس

علی بن عثمان معمر معروف بابی الدنیا شیخ صدوق در اکمال الدین شرح احوال
او نگاشته واو همانستکه در اواخر ایام جوانی پیغمبر ص با پدر وعم از حضرموت حرکت کردند
بقصد مکه ومدینه در بین راه طریق را گم کردند وخدمت جناب خضر والیاس
رسیدند ان دو بزرگوار ایشانرا اب دادند وبابی الدنیا بشارت طول عمر دادند وسلام
خدمت امیر المؤمنین ع رسانیدند ابو الدنیا بمدینه امد وخدمت امیر المؤمنین
رسید ودر ایام خلافت ابی بکر وعثمان ملازم امیر المؤمنین ع بود ودر وقتیکه

عثمان محصور بود وامیر المؤمنین ع در ینبوع بود عثمان مکتوبی بتوسط ابو الدنیا
برای انحضرت فرستاده ودر او نوشته بود فان کنت ماکولا فکن انت اکلی والا فادرکنی
ولما امزق چون امیر المؤمنین ع بمدینه امد عثمان کشته شده بود وابو الدنیا در
جمل وصفین ملازم رکاب امیر المؤمنین ع بود ودر صفین تازیانه از دست حضرت
افتاده ابو الدنیا خم شده برداشته چون سر بلند کرده سرش بدهنه اسب انجناب
خورده شکسته ودر خدمت امام حسن ع بعد از امیر المؤمنین ع بود تا انحضرت شهید
شده ودر کربلا حضور داشته وبعد از واقعه فرار کرده وانچه طالبرا خودش برای ابو عبد الله
محمد بن الحسن موسی نقل کرده در سنه ۳۱۳ وبعید اجل سید نعمة الله جزایری از اسید هاشم
احسائی اجازه گرفته وان سید از استادش الشیخ محمد حرفوشی وشیخ محمد در شام
ابو الدنیا را ملاقات کرده واز او اجازه خواسته ابو الدنیا اورا اجازه داده از امیر المؤمنین
واز جمیع ائمه ع وهم اجازه داده باو سایر کتب عربیه را از مصنفین ایشان واین
بلند طریق روایت سید جزائری است که عالی السند است

علی بن محمد السمری نایب چهارم امام عصر است که بعد از جناب ابو القاسم حسین
بن روح بنیابت رسید چنانچه از محمد بن عثمان ذکرش بیاید در نیمه شعبان سنه ۳۲۹

وفات کرد قبر شریفش در بغداد نزدیک قبر شیخ کلینی نزدیک جسر است

علی بن محمد بن علی الخزاز بابی المعجات ابو القاسم قمی رازی ثقه اصحاب ما ومتکلم
وفقیه صاحب کفایة فی النصوص علی الائمه وغیره است

علی بن المسیب همدانی ثقه از اصحاب رضا ع همانستکه حضرت اورا در اخذ
معالم دین خود حواله بزکریا بن ادم قمی فرموده نقل است که اورا در مدینه باحضرت
موسی بن جعفر گرفتند ودر بغداد اورا در همان محبس حضرت موسی بن جعفر
حبس کردند وچون طول کشید مدت حبس او وشوق سختی پیدا کرد بملاقات
عیال خویش حضرت فرمود غسل کن چون غسل کرد حضرت فرمود چشم را هم گذار
پس فرمود بگشا چشمان خود را چون گشود خود را نزد قبر امام حسین دید نماز کرد
گذاردند نزد انحضرت وزیارت نمودند پس فرمود دیدگان برهم نه بعد فرمود بگشا
چون گشود خود را نزد قبر پیغمبر دید در مدینه فرمود این قبر پیغمبر است پس برو به
نزد عیال خود تجدید عهد کن ومراجعت کن به نزد من رفت وبرگشت دوباره
امر فرمود به بستن چشم وگشودن ان چون چشم گشود خود را با انحضرت در بالای
کوه قاف دید ودر اینجا چهل نفر از اولیاء الله دید که تمام اقتدا کردند بامام

موسی وجدادان فرمود چشم بهم نه وبکشا چونکشود خودرا باانحضرت درزندان دید

علی بن مهزیار اهوازی جلالت شان وعظمت قدرش زیاده از انستکه ذکر
شود واز توقیعات شریفه حضرت جواد باو معلوم میشود چه اندازه این معظم
جلیل الشان بوده دریکی از ان توقیعاتست که مرا مسرور کردی خانچه ذکر کردی و
همیشه مرا مسرور میداری خداوند مسرور سازد ترا به بهشت وراضی شود ازتو
برضای من ودر توقیع دیگراست واسئل الله تعالی ان یحفظك من بین یدیك
ومن خلفك وفی كل حالاتك فابشر فانی ارجو ان یدفع الله عنك والله اسئل
ان یجعل لك الخیر الخ ودر توقیع اخر واما ما سئلت من الدعا فانك بعد لست تدری
كیف جعلك الله عندی وربما سمیتك باسمك ونسبك مع كثرة عنایتی بك
ومحبتی لك ومعرفتی بما انت علیه فادام الله لك الفضل الخ ومنها عنی عن المدح
لمدحه فان مدح الامام امام كل مدح ومن تصدی للقول بعده فقد تعرض للقدح
وبالجمله درخبراست که علی بن مهزیار پدرش نصرانی بوده واسلام اورده وگفته
شده که خود انجناب نیز چنین بوده وخداوند اورا هدایت فرموده وتفقه
نموده وروایت کرده ازحضرت رضا وجواد (ع) وازخواص حضرت جواد گردید

نامه

تا انکه ازجانب انحضرت وکالت پیدا کرد چنانچه ازجانب حضرت هادی نیز در
بعضی ازنواحی وکالت داشته وتوقیعات که برای شیعه بیرون امده درباب او نیز
خوبی چیز دیگر نموده وسی وسه کتاب تصنیف کرده وعادت انجناب بوده کهچون افتاب
طلوع می کرد وسر بسجده میگذاشت سر بلند نمیکرد تا ازبرای هزار نفر برادران مؤمن
خود دعا کند بانچه که برای خود دعا میکرده ودرجبهه اش ازکثرت سجده پینه نشسته
بود مثل زانوی شتر وابن علی حکایت کرده در سنه ۲۲۹ درمنزل قرعا اخر شب ازخواب
خود برخواست وبیرون رفت وضو بگیرد مسواکی دردست داشت ومسواک میکرد
که ناگاه دید درسر مسواک مانند اتش چیزی زبانه میکشد ومثل خورشید
شعاع دارد دست بران گذاشت دید حرارت ندارد ایه شریفه الذی جعل لكم من
الشجر الاخضر نارا تلاوت کرد ودر مکر فرو رفت وچون بجای خود برگشت رفقای
او محتاج باتش بودند چون ان نوررا دیدند خیال کردند که هلی اتشی برای انها
اورده چون نزدیک اوشدند دیدند اتش حرارت ندارد وروشنی اوگاهی
خاموش میگشت وگاهی روشن میشد وشعله میکشید تا سه دفعه که در
ان مرتبه بالکلیه خاموش شد چون درسر مسواک نگاه کردند دیدند ابدا

اور

اثری ازسوختگی اتش باسیاهی دران نیست چون خدمت حضرت علی هادی رسید
وحکایت بگفت حضرت دران مسواک تامل نمود وفرمود که ان نور بوده واین بواسطه
میل تو بما اهل بیت واطاعت تو ازبرای من وپدران من بوده وابراهیم برادر علی نیز از
اجلاست درروایت شده که اواز سفراء امام زمان (ع) بوده ومحمد پسر علی بن مهزیار
نیز ثقه واز اصحاب حضرت هادی علیه السلام است

علی بن میثم مکنی بابو الحسن ازمتکلمین علمای امامیه است ومعاصراست باابو
الهذیل علاف شیخ معتزله بصریین که ازعلمای زمان مامون ومعتصم است وازرواه
اوست مناظراتی باملاحده ومخالفین ازجمله شیخ مفید ره نقل فرموده که روزی
علی بن میثم وارد شد برحسن بن سهل درحالیکه یکی ازملاحده درپهلوی حسن نشسته
بود ومردم نزد او عظمت واحتشام عظیم داشتند علی گفت امروز چیز عجبی دیدم
گفتند چه دیدی گفت یکی کشتی دیدم که بدون ملاح مردم را از دجله بجانب دیگر
می برد وهیچ ناخدا وکشتی بانی باو نبود ابرد ملحد با حسن گفت اصلحك الله
گوش بحرف این مرد مده که دیوانه است گفت برای چه گفت بسبب انکه خبر
میدهد خرچه هد که کشتی که چوب وجماداست وابدا عقل وشعور ندارد

مردرا

مردمرا بخودی خود بدون انسان ازاب عبور میدهد ابوالحسن گفت اینمطلب
عجیب تراست یا انکه این اب که ازاسمان میبارد بدون انکه مدبری وخالقی اورا
نفرستد وهمچنین روئیدن گیاه ودرخت چگونه منکر میشوی که کشتی بدون
ملاح حرکت کند اما این عجایب اسمان وزمین را بدون خالق وصانع اعتقاد
میکنی ان ملحد مجاب ومتحیر شد وحکی الشیخ المفید رحمه الله ایضا قال سئل علی بن
میثم اباالهذیل العلاف فقال له الست تعلم ان ابلیس ینهی عن الخیر كله ویامر
بالشر كله فقال بلی قال فیجوز ان یامر بالشر كله وهو لایعرفه وینهی عن الخیر كله وهو
لایعرفه قال لا فقال له ابوالحسن قد ثبت ان ابلیس یعلم الشر كله والخیر كله قال
ابو الهذیل اجل قال فاخبرنی عن امامك الذی قائم به بعد الرسول (ص) هل یعلم الخیر
كله والشر كله قال لا قال له فابلیس اعلم من امامك اذا فانقطع ابو الهذیل انتهی

علی بن یقطین صالح کوفی الاصل بغدادی المسکن ثقه جلیل القدر نزد حضرت
موسی بن جعفر مکانت عظیم داشت وپدرش یقطین درزمان مروان حمار در
صدد عظیم بود وچه انکه مروان درطلب او بود واواز وطن فرار کرده وبمخفی بود
ودر سنه ۱۲۴ علی پسرش درکوفه متولد شد ودر [illegible] یقطین با دو پسران خود

علی بن یقطین

علی بن میمون صائغ کوفی
هنگامیکه حضرت صادق درحق
او دعا کرده و[illegible] بوده رحمه الله

و دعیه

علی و عبید فرزندان یقطین بترس از مروان بجانب مدینه فرار کردند و پیوسته
مخفی بودند تا مروان بقتل رسید و دولت عباسیین ظهور نمود و یقطین در خدمت
سفاح و منصور بود و با اجلال شیعی مذهب و قائل بامامت بود و هکذا پسرش و گاه
گاهی اموال بخدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) حمل میکرد و نزد منصور و مهدی
از برای یقطین سعایت کردند حقتعالی او را از کید و شر ایشان حفظ کرد و
یقطین بعد از علی بیکسال زنده بود و در ششصد وفات نمود و اما پسرش علی پس او را
در نزد حضرت موسی بن جعفر (ع) منزلتی عظیم و مرتبتی رفیع بود و حضرت بهشت
را از برای او ضامن شده بود و در چند روایت است که آنحضرت فرموده ضَمِنتُ
لِعَلِیّ بنِ یَقطین اَن لا تَمَسَّه النّار ابدا و از داود رقی روایت شده که روز نحری
خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شدم آنحضرت ابتدا فرمود که
من مادامیکه در موقف عرفات بودم یاد علی بن یقطین کردم و پیوسته در نظر
من و در قلب من بود و از من مفارقت نکرد تا افاضه کردم و نیز روایت شده که
در یکسالی در موقف عرفات احصا کردند صد و پنجاه نفر را که از برای علی بن
یقطین تلبیه می گفتند و ایشان کسانی بودند که علی بایشان پول داده بود

و بمکه روانه کرده بود و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش
عبید خدمت حضرت صادق (ع) رسید و علی در آنوقت گیسوانی رها داشت
حضرت فرمود که صاحب گیسوان را نزد من آورید پس نزدیک آنحضرت آمد آن
جناب او را در بر گرفت و دعا کرد برای او بخیر و خوبی و احادیث در فضیلت
علی بن یقطین بسیار وارد شده و وقتی خدمت حضرت امام موسی شکایت
کرد از حال خود بجهة ابتلا بمجالست و مصاحبت و وزارت هرون رشید
حضرت فرمود یا علی اِنَّ لِلّهِ تعالی اَولیاءَ مَعَ اولیاءِ الظلمة لیدفع بهم عن اولیائه و انت
منهم یا علی و فی البحار عن کتاب حقوق المؤمنین لابی علی بن طاهر قال استأذن
علی بن یقطین مولای الکاظم (ع) فی ترک عمل السلطان فلم یاذن له و قال لا تفعل فان
لنا بک انسا و لاخوانک بک عزا و عسی ان یجبر الله بک کسرا و یکسر بک نائرة
المخالفین عن اولیائه یا علی کفارة اعمالکم الاحسان الی اخوانکم اضمن لی واحدة
و اضمن لک ثلثا اضمن لی ان لا تلقی احدا من اولیائنا الا قضیت حاجته و
اکرمته و اضمن لک ان لا یظلک سقف السجن ابدا و لا ینالک حد سیف ابدا
و لا یدخل الفقر بیتک ابدا یا علی من سر مؤمنا فبالله بدأ و بالنبی (ص) ثنی

و بنا ثلث و علامه مجلسی (ره) در بحار از کتاب عیون المعجزات روایت کرده که وقتی
ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون ابراهیم
ساربان بود و علی بن یقطین وزیر بود و بحسب ظاهر شان ابراهیم نبود که بر علی وارد
شود لهذا او را راه نداد اتفاقا در همان سال علی بن یقطین بحج مشرف شد در مدینه
خواست خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز
دویم بیرون خانه علی آنحضرت را ملاقات نمود عرضه داشت ای سید من تقصیر من
چه بود که مرا راه ندادید فرمود بجهة آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و
حق تعالی ابا فرموده از اینکه سعی ترا قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم ترا عفو نماید
علی گفت گفتم ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در
مدینه ام او در کوفه است فرمود هرگاه شب داخل شود تنها برو به بقیع بدون
آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد و در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن
شتر را سوار میشوی و بکوفه میروی علی شب ببقیع رفت و همان شتر را سوار شد
باندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم
گفت کیست گفت علی بن یقطین هستم ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من

چه میکند فرمود بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول
دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرموده که عمل مرا قبول فرماید
مگر آنکه تو از من بگذری گفت غفر الله لک پس علی بن یقطین صورت خود را بر
خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای
خود بمال ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند پس ابراهیم پا بر صورت
علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی گفت اللهم اشهد خدایا تو شاهد
باش پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب علی بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه
موسی بن جعفر خوابانید آنوقت حضرت او را اذن داد بر آنجناب وارد شد و حضرت
او را قبول فرمود از ملاحظه این حدیث معلوم میشود که حقوق اخوان بچه اندازه است
و در عبد الله بن یحیی الکاهلی گذشت کفالت علی بن یقطین اهل و عیال او را با حضرت کاظم (ع)
عمار بن موسی الساباطی از فقهاء اصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) است و او
اگرچه فطحی است لکن ثقه و معتمد است و علماء فرموده اند او و برادرانش قیس و صباح
ثقاتند در روایت و از حضرت امام موسی (ع) روایت است که من از پروردگار
خود خواستم که عمار را بمن ببخشد خدا او را هبه فرمود بمن

عمار بن یاسر عنسی مالبونی حلیف بنی مخزوم مکنی بابو یقظان یکی از ارکان اربعه
و از بزرگان اصحاب رسول (ص) و از اصفیاء اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و از معذبین فی الله
و از مهاجرین بحبشه و از نمازگزارندگان بدو قبله و حاضرشدگان در بدر و مشاهد
دیگر است و آنجناب و پدرش یاسر و مادرش سمیه و برادرش عبدالله در بدو اسلام
اسلام آوردند و مشرکین قریش ایشان را عذابهای سخت نمودند حضرت رسول
هرگاه بر ایشان میگذشت ایشان را تسلی میداد و امر بشکیبائی میفرمود و میفرمود
صبراً یا آل یاسر فان موعدکم الجنة و میگفت خدایا بیامرز آل یاسر را و امرزیده ابن
عبدالبر روایت کرده که کفار قریش یاسر و سمیه و پسران ایشان عمار و عبدالله را
با بلال و خباب و صهیب میگرفتند و ایشان را زرههای آهنین بر تن میکردند و بصحرای
مکه در آفتاب ایشان را نگاه میداشتند بنحویکه حرارت آفتاب و آهن بدن ایشان را
می پخت و دماغ ایشان را بجوش میآورد طاقت ایشان تمام میشد با ایشان میگفتند
اگر آسوده گی میخواهید کفر بگوئید و سب نبی نمائید ایشان لاعلاج تقیة اظهار کردند
انوقت قوم ایشان آمدند و بساطهائی از پوست آوردند که در آن آب بود ایشان را
در میان آن آبها افکندند و چهار جانب آن ها را گرفتند و بمنزل بردند و فقیر گوید

که قوم یاسر و عمار بنی مخزومند چه آنکه یاسر قحطانی و از عنس بن مذحج است و با
برادر خود حارث و مالک بجهة طلب برادر دیگر خود از یمن بمکه آمدند و یاسر در مکه ماند
و دو برادرش برگشتند بیمن و یاسر حلیف ابوحذیفة بن المغیرة المخزومی گردید و سمیه
کنیز او را تزویج کرد عمار متولد شد ابوحذیفه او را آزاد کرد لاجرم ولاء عمار برای
بنی مخزوم شد و بجهة همین حلف و ولاء بود که عثمان عمار را زد که فتق پیدا کرد و
ضلعش شکست بنی مخزوم اجتماع کردند و گفتند والله اگر عمار بمیرد ما احدی را بجای او
نخواهیم کشت مگر عثمان را و بالجمله کفار قریش عمار و سمیه را هردو را شهید کردند و این
فضیلت از برای عمار است که خودش و پدر و مادرش در راه اسلام شهید شوند
و سمیه مادر عمار از زنهای خیرات و فاضلات بود و صدمات بسیار در اسلام کشید
آخر الامر ابوجهل او را شتم و سب بسیار نمود و حربه برا و زد و او را شهید نمود و او اول
زنی است که در اسلام شهید شد، و فی الخبر انه قال عمار للنبی (ص) یا رسول الله بلغ العذاب
من امی کل مبلغ فقال صبراً یا ابا الیقظان اللهم لا تعذب احداً من آل یاسر بالنار و اما
عمار نقل است که مشرکین قریش او را در میان آتش افکندند رسول اکرم فرمود یا نار
کونی برداً و سلاماً علی عمار کما کنت برداً و سلاماً علی ابراهیم آتش او را آسیب نکرد و حمل

کردن عمار در وقت بناء مسجد نبوی دو برابر دیگران احجار را در جنب او
و گفتگوی او با عثمان و فرمایش رسول (ص) در جلالت شان او مشهور است
و از صحیح بخاری نقل است که عمار در مقابل دیگران حمل احجار می نمود یکی
از برای خود و یکی از برای پیغمبر (ص) باشد آنحضرت گرد از سر و روی او
می سترد و میفرمود ویح عمار تقتله الفئة الباغیة یدعوهم الی الجنة و یدعونه
الی النار و هم روایت است که رسول خدا (ص) در حق او فرموده عمار مع الحق
و الحق مع العمار حیث کان عمار جلدة بین عینی و انفی تقتله الفئة الباغیة
و هم در حق عمار فرموده هنگامیکه مابین او و خالد بن الولید گفتگوئی واقع
شده بود ان من یعادی عماراً یعادیه الله و من یبغض عماراً یبغضه الله
و من سبه سبه الله و بالجمله عمار در ماه صفر سنه سی و هفت سن نود و
سه در صفین شهید شد و قبل از شهادت شربتی لبن برایش آوردند که
بنوشد چون نگاهش بآن افتاد خنده کرد و گفت رسول خدا بمن خبر
داد که آخر آشامیدنی تو از دنیا مذقه از لبن است پس مراجعت کرد الخ
بصف خود و میگفت الیوم القی الاحبة محمداً و حزبه و چون شهید شد

دو تن در سر او نزاع میکردند و هرکدام نزد معویه میگفت که من کشتم
عمار را عبدالله بن عمرو که حاضر بود گفت گوارا باشد شما را که من شنیدم
از رسول خدا (ص) که فرمود عمار را میکشند گروه باغیه و شهادت
عمار در امیرالمؤمنین (ع) سخت تاثیر کرد و کلمات آنحضرت و مرثیه آن
جناب در بالین او معروفست و در کامل بهائی است که چون روز صفین
شد حرب واقع شد و آواز کوس و بوق و طبل و آوازهای سپر و سلاح
ها بهم می آمد و صیاح مردان و شیهه اسبان بجائی رسید که زهره مردان
تنک دل آب میشد عمار حمله هائی برد و حربی میکرد که هیچ جوانی نکرد
و آن روز او را عمر هفتاد چهار سال بود مگر آنکه او شجاع شجاعان بوده
در آن میان دستها برداشت و گفت اللهم انک تعلم انی لو کنت اعلم ان
رضاک فی وضع سیفی علی بطنی حتی تخرج الی ظهری لفعلت و انی لا اعلم شیئاً
هو خیر لک من جهاد هؤلاء خدایا تو میدانی که اگر من بدانم
که رضای تو در آنستکه شمشیر خود را بر شکم خود نهم که از پشت من بیرون
آید هرآینه بکنم و بدرستیکه من غیر اینها چیزی که بهتر باشد بنزد تو از

جهاد با این کروه پس کفت ابردم این رایت که با معویه است ان رایت است که پیش
او در میان مشرکان در بدر و حنین و احد در مقابل رسول خدا (ص) داشتند
وامروز نوبت چهارم است و مرا امروز بکشند و چون کشته شوم مرا با جامه
و لباس در کور کنید و زنهار باید که مدد امیر المومنین (ع) کنید که فردای
قیامت شفیعه او رستکار شوید پس کفت انا اول من یختصم یوم القیمة بین
یدی الله و فی روایة انا اول مخاصم اول کسیکه مخاصمه کند در روز قیامت
پیش خدای تعالی من باشم و معویه در پیش امد و عمار رجز میخواند
نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله ضربا یزیل الهام عن مقیله
ویذهل الخلیل عن خلیله پس اواز داد ای اهل شام ان هزمتمونا کل الهزیمة
فانا علی الحق وانتم علی الباطل ای اهل شام اکر بکریزانید شما مارا هزیمت تمام
ما بر حقیم و شما بر باطل و عمار دائما بروزه بودی و همه شب نماز کردی بدین سبب
ضعیف شده بود ابن حوی حمله برد با سواران بسیار بر عمار و طعنها بر او زدند
عمار بکریست امیر المومنین (ع) امد سر و محاسن او جمله خاک الود
شده بود اب خواست اتفاقا اب حاضر نبود شیر حاضر کردند باز خورد و کر

خواست

از جراحت لعین بن حوی که بر او رده بود بیرون امد و کویند که سه بار کفت الله
اکبر رسول (ص) مرا خبر کرده که امروز که مرا بکشند بر سر من خطمی باشند و شیر
و خرما خورده باشم و کفت اشهد ان لا اله الا الله فمنهم من قضی نحبه و منهم
من ینتظر و جان بحق تسلیم کرد امیر المومنین (ع) برسید و عمار را کشته یافت
در میان خاک و خون غلطان کفت انا لله و انا الیه راجعون الخ
عماره بن زیاد الانصاری الاشهلی کویند در یوم احد چهارده جراحت
یافت و رسول خدا او را از قدم خود وساده ساخت و او روی بر پای پیغمبر نهاد و جان بداد
عمرو بن الجموح الانصاری از بزرکان انصار است در عقبه و بدر حاضر شد
و در احد شهید کشت او را با برادر زوجه اش عبد الله بن حرام پدر جابر
انصاری بیک قبر سپردند کویند او مردی اعرج بوده و انکاه که بغزوه بیرون
می شد روی بقبله کرد و کفت اللهم ارزقنی الشهاده و لا تردنی الی اهلی خائبا
عمرو بن حریث معروف باین نام چند نفرند ولکن مشهور از ایشان دو
نفر است یکی انکه در سلک اصحاب امیر المومنین (ع) بود و لکن از دشمنان خدا
و منافقین اصحاب و مستحق لعن بوده و او در وقت وفات رسول (ص) دوازده ساله

بوده و در کوفه سکون اختیار کرد و خانه بنا نمود و این عمرو همانستکه میثم تمار با
وی فرمود من یکوقتی همسایه تو خواهم شد او کمان میکرد که مرادش انستکه خانه
با اینان در همسایکی او بخرد این بود تا وقتی که میثم را بر در خانه او بدار زدند
انوقت معنی کلام میثم را فهم نمود و این عمرو بن حریث همانستکه در وقت ورود اهل
بیت سید الشهدا (ع) در مجلس ابن زیاد حاضر بود و از حضرت زینب شفاعت کرد
هنکامیکه ابن زیاد بران مخدره غضب کرد و عمرو بن حریث دیکر ابو احمد صیرفی
اسدی ثقه از اصحاب حضرت صادق (ع) است و او همانستکه دین خود را بران
حضرت عرضه کرد و عقاید خود را ذکر نموده حضرت فرمود یا عمرو هذا والله
دینی و دین ابائی الذین ندین الله به فی السر و العلانیه
عمرو بن حمق خزاعی از حواریین امیر المومنین (ع) و از کسانی است که بانحضرت
رجوع کردند و در جنک جمل و صفین و نهروان ملازم رکاب امیر المومنین بود
و در کوفه سکون داشت در زمان معویه و حکومت زیاد بن ابیه در کوفه از کوفه
بموصل کریخت و در بین راه دو نفر را که یکی زهین کبر و دیکری کور دست بر بدن
ایشان مالید ایشان شفا یافتند و اسلام اوردند دنبال او را کرفتند نزدیک

کویند عمرو بن حمق از ان دوم
مادر سینه عثمان نشست
و او را نه زخم بزد

محصن سواران بجستجوی او امدند عمرو در غاری در امد و خود را پنهان نمود از
قضا ماری او را بکزید و شهید کردید و امیر المومنین خبر از عاقبت او داده بود چون
سواران بطلب او در غار شدند او را مرده یافتند دست بهر کجای بدن او زدند
کوشت بدنش از اثر سم زهر متلاشی کشت اخر الامر سر او را کرفتند و بنزد
معویه بردند معویه امر کرد او را بنیزه کرد و این اول سری بود که در اسلام بر نیزه
زده شد و در کاغذیکه جناب امام حسین (ع) در جواب کاغذ معویه مرقوم
فرموده بود و در ان شرحی از غدر و مکر و ظلم معویه و نقض عهد او نکاشته
در جمله مرقوم فرموده او لست قاتل عمرو بن الحمق صاحب رسول الله العبد الصالح
الذی ابلته العباده فنحل جسمه و اصفر لونه بعد ما امنته و اعطیته من عهود الله
و مواثیقه ما لو اعطیته طائرا لنزل الیک من راس الجبل ثم قتلته جراة علی ربک و استخفافا بذلک العهد
عمرو بن العاص بن وائل از کتاب ربیع الابرار زمخشری نقل است که نابغه که
مادر عمرو عاص باشد کنیزک مردی بود از قبیله عنزه او را اسیر کردند و عبد الله
بن جدعان او را بخرید و ازاد نمود چه بسیار زناکار بود پس ابو لهب و امیة بن خلف
و هشام بن المغیره و ابو سفیان و عاص بن وائل سهمی در طهر واحد با او زنا کردند

و او نیز را لشعر شد آنگاه که باز بگذاشت اجماعت هر یک او را فرزند خود میپنداشتند
و دعویدار بودند و در پایان کار کنند هر کرا نابغه اختیار کند پدر او باشد نابغه
عاص را اختیار کرد باوی گفتند فرزند تو با بو سفیان شبیه تر است چرا عاص را
اختیار کردی گفت ابو سفیان مردی بخیل است و عاص نفقه بیکو تر دهد و از
اینجاست که یکی از آل هاشم در حق عمرو گفته ابوک ابو سفیان لا شک قد بدت
لنا فیک منه بینات الدلائل ففاخر به اما فخرت ولا تکن تفاخر بالعاص الهجین
بن وائل با این نژاد و نسب عجب نباشد که دشمن ترین خلق باشد با رسول خدا و علی
مرتضی (ع) با علی کی شود بخت دوست و قضیه ارتداد و مبارزت او
در صفین و کشف عورت کردن وی و حیله او در رفع مصاحف و قضیه تحکیم او
هر یک در جای خود بشرح رفته و او و پسر هند بسیار جون بدل
ناذنبی حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام نمودند

عمرو بن عبد الله بن علی الهمدانی ابو اسحق سبیعی همانکه شیخ مفید در
اختصاص نقل کرده که چهل سال نماز صبح را بوضوء نماز خفتن گذاشت و در
هر شب یکختم قرآن مینمود و اعبد اهل زمان او بود و او ثقه داد و در حدیث

نزد خاص و عام مینمود و از ثقات علی بن الحسین بود و متولد ۳۳ شد و بود در
شب شهادت امیر المؤمنین (ع) و نود سال عمر کرد و از قبیله همدان بود

عمرو بن عثمان نحوی فارسی بصری از علمای زمان حضرت موسی بن جعفر است
و او همان سیبویه معروف است و او شاگرد خلیل بن احمد و عیسی بن عمرو و یونس و
اخفش اکبر است و کتاب او موسوم به الکتاب معروف است و جاحظ نسخه او را
برای محمد بن عبد الملک زیات هدیه برد و مباحثه سیبویه با کسائی معروف است
و قضیه زنبوریه در بیان آن قضیه است در سنه ۱۸۰ وفات کرد

عمرو بن قیس المشرقی همانکه با پسر عمش در قصر بنی مقاتل خدمت امام
حسین (ع) رسیدند پسر عمش از حضرت پرسید که این سیاهیکه در محاسن شریف
شما است از خضاب است یا از خود موست فرمود خضاب است و سفیدی موی
سوی ما بنی هاشم سرعت و عجلت میکند بیشتر از مردم دیگر پس فرمود آیا آمده‌اید
اید بجهة نصرت من هر دو عذر آوردند که ما صاحب عیال میباشیم و بضاعت
داریم و اموال و امانات مردم نزد ماست میترسیم که ضایع شود حضرت بایشان
فرمود الحال که چنین است از این سرزمین بروید که مبادا سیاهی ما را ببینید

با داعیهٔ ما را بشنوید که هر که بشنود صیحهٔ ما را یا ببیند سیاهی ما را و اجابت
صیحهٔ ما ننماید حق است برخدا که او را بصورت باتش جهنم افکند

عمر بن ابی سلمه پسر ام سلمه و ربیب رسول خدا و از رجال امیر المؤمنین (ع)
از جانب آنحضرت والی بحرین بود و امیر المؤمنین در زمان حرکت بصفین مکتوبی
باو نوشت و او را از بحرین طلب داشت و نعمان بن زرقی را بجای او گذاشت و در
آن مکتوب مدح او فرموده بحسن ولایت و اداء امانت و هم نگاشته اردت
المسیر الی ظلمة اهل الشام واحببت ان تشهد معی فانک ممن استظهر به علی
جهاد العدو و اقامة عمود الدین انشاء الله تعالی و ابو علی در رجال فرموده که عمر
در صفین شهید شد و شیخ ما در مستدرک این مطلب را از اغلاط رجال ابو علی
گرفته و از تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات او در سال هشتاد و سه بوده و فضائلی
از او نقل کرده که دلالت میکند بر بودن او بعد از امیر المؤمنین (ع) که از جمله عرضه داشتن
ابان بن ابی عیاش است کتاب سلیم بن قیس را براو در محضر حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام در آنحضرت (ع)

عمر بن حنظله العجلی الکوفی قرق شهید ثانی او را توثیق فرموده و گفته اگرچه

علماء در جرح و تعدیل آن چیزی نفرموده اند لکن محقق شد و ثاقت او از محل دیگر و هو
یب فی اوایل باب اوقات الصلوة مسنداً عن یزید بن خلیفة قال قلت لابی عبد الله ان
عمر بن حنظله اتانا عنک بوقت فقال اذا لا یکذب علینا

عمر بن الخطاب عدوی در بیست و دوم جمید الاخرة سنه سیزده ۱۳ بعد از وفات
ابوبکر بنا بر وصیت او بخلافت رسید و ده سال و شش ماه و چهار شب خلافت
کرد و مقتل او بنا بر مشهور در روز چهار شنبه بیست و ششم ذیحجه سنه ۲۳
بدست فیروز غلام مغیرة بن شعبه معروف بابو لؤلؤة واقع شد چنانکه در وقایع
۹ ربیع ذکر کردم پس جنازه او را برداشتند و در روضه در جنب ابوبکر دفن
نمودند و مدت عمر او موافق بود با عمر ابوبکر و او اول کسی است که نام خود را
امیر المؤمنین نهاد و اول کسی که او را باین نام خطاب نمود چنانکه ذکر کردم ابو موسی اشعری بود

عمر بن سعد بن ابی وقاص پدرش از صحابه و اصحاب شوری و متخلفین از امیر المؤمنین
و کبار رجال عصر خود بوده در نسب او کلامی است مشهور که علمای نسب متعرض شده اند
مسعودی در مروج الذهب نقل کرده از محمد بن جریر الطبری که چون معاویه حج کرد و
طواف نمود سعد باوی در حال طواف بود چون فارغ شد معاویه بجانب دار

الذوه شناخت وسعد را با خویشتن بر سریر خود بنشاند والعیاذ بالله لسب امیر المؤمنین
وانتقاص الجناب مشغول شد سعد خود را دور کرد و گفت مرا بر سریر خود نشاندی آن
گاه شروع کردی در سب علی سوگند باخدای که اگر در من یکخصلت از خصال علی بود
دوستر بود نزد من از آنچه آفتاب بر او تابید والله هر آینه دامادی پیغمبر و داشتن
فرزندانی چون فرزندان علی احب است نزد من از آنچه آفتاب بر او تابید والله اگر من
چنین بودم که پیغمبر در حق من در روز خیبر میفرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
ورسوله ویحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه محبوبتر بود نزد من از
آنچه مهر بر او تابید والله اگر چنین بود که رسولخدای در غزای تبوک در حق من میفرمود
الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی احب است نزد من از آنچه
شمس بر آن طلوع کرده وسوگند باخدای که دیگر درخانه تو داخل نشوم تا زنده ام پس
مسعودی بروایت دیگر نقل کرده که سعد چون این سخن بگفت و خواست که برخیزد معاویه
بادی از خود رها کرد برای او و گفت بنشین تا جواب آنچه گفتی بشنوی تاکنون نزد من
لئیم تر از امروز نبودی پس چرا یاریش نکردی و از بیعتش تقاعد ورزیدی چه اگر
من میشنیدم از پیغمبر آنچه را که تو شنیدی هر آینه خادم علی بودم تا زنده بودم

پس سعد گفت والله که احق من بموضع تو یعنی بخلافت معویه گفت ابا می کنند
بنو زهره و بنو عذره وسعد چنانچه میگویند فرزند مردی از بنی عذره بوده پس مسعودی
اشعاری از سید حمیری نقل میکند در منقبت علی و مذمت اعداء او و حرام
زادگی سعد و از اینجا معلوم شود که عمر سعد حرام زادگی را از والد منافق خود
بمیراث حیازت کرده وبالجمله عمر بن سعد در روز عاشورا سی و هفت ساله بود
و در سنه شصت و شش هجری بدست کیسان ابو عمره بامر مختار کشته شد
و سر او را در مجلس آوردند نزد پسرش حفص گذاشتند مختار پرسید این را می
شناسی گفت آری زندگانی پس از او گوارا نیست مختار فرمود تا سر او را نیز قطع
و گفت عمر بجای حسین و این بجای علی بن الحسین نه که اگر سه ربع قریش را بکشم به
جای یک انگشت از انامل حسین ع نشود و نفرین امام حسین که فرمود سلط الله
علیک من یذبحک علی فراشک مستجاب شد چه و برا در خانه خود بالکمال
امن بغایت مذلت روانه درکات جحیم کردند و از تقریب ابن حجر عسقلانی
در ترجمه ابن سعد گفت عمر بن سعد بن ابی وقاص المدنی نزیل الکوفة صدوق
لکن مقته الناس لکونه امیرا علی الجیش الذین قتلوا الحسین من الثالثة قتله المختار

سنه خمس وستین او بعدها و وهم من ذکره فی الصحابة نقل حزم بن معین بانه
ولد یوم مات فیه عمر بن الخطاب خیلی عجب است که ابن سعد قاتل امام حسین ع را
از طبقه تابعین باحسان شمردن و تعدیل نمودن و او را صادق اللهجه شمردن برای اخذ
احکام از او نمودن زهی شریعت و ملت زهی طریقت و کیش

عمر بن شجره کندی کوفی چنانکه از زراره نقل شده که گفت من و عبد
الواحد بن مختار و عمر بن شجره در خدمت حضرت صادق ع بودیم و ثنا گفتیم او را در خیر
از ورع او و دوستی او با برادران دینی خود نقل کردیم حضرت فرمود می بینم شما را که
مردم را خوب نمی شناسید من بیک لحظه که نظر کنم به بینم می شناسم این مرد از خبیث
ترین مردم با آنکه فرمود از بدترین مردم است

عمر بن عبد العزیز در میان اصحاب چنانکه معروفست بزحل و او را مخلط گفته اند و
هم گفته اند مروی المناکیر

عمر بن علی بن ابیطالب ع کنیه اش ابو القاسم مادرش صهباست و با رقیه
توأم بدنیا آمدند و آنجناب بفصاحت زبان و سماحت طبع معروف بود و فی
در سال قحط و غلا سفری کرد و روزی در قبیله بنی عدی فرود آمد مردم قبیله را

پس عمر را تحیات و بردن رفت حضرت بر سید این کیست گفتم عمر بن شجره

بکسوه و نفقه شاد ساخت و زاد خویش را در عطای ایشان بپرداخت و چون از
میان ایشان کوچ فرمود سحابی متراکم گشت و باران سخت ببارید فقالوا هذا ابرک
الناس حلا و مرتحلا گفتند ایزد مجسته تر از مردمان است چه در فرود شدن
و چه در کوچ دادن و او آخر کسی است از پسران امیر المؤمنین ع که وفات کرده
بعد از وفات او سالم بن غنم که از وظیفه خواران اوست او را مرثیه گفته
صلی الاله علی قبر تضمن من نسل الوصی علی خیر من سئلا قد کنت اکرمهم کفا و اکثرهم
علما و ابرکهم حلا و مرتحلا و در ایام صفین که مابین امیر المؤمنین ع و معویه ارسال
رسل و انفاذ کتب بود معویه در یکی از کاغذهای خود نوشت بمن رسید
که تو از بهر ابوبکر و عمر و عثمان طلب رحمت میکنی و این از دو وجه بیرون نتواند
بود یا این سخن از در تقیه میگوئی و بیم داری که اگر از ایشان بیزاری جوئی آن
مردم که در دور تو جمع شده اند پراکنده شوند و اگر نه اینست بو باطل می
کنی و دروغ میزنی پس بتحقیق که از بعض از خواص تو بمن رسیده که در
خلوات با شیعیان خود همی گوئی که من سه تن از پسران خود را ابوبکر و عمر و
عثمان نام نهادم که گاهی که از من شنوید که از بهر ایشان طلب رحمت کنم فرزندان

خویش را همی یاد کنم نه خلفای ضلالت نهاد را بس که فعله که در اثبات این معنی حجة و
برهان لازم نیست چه آنکه ما بچشم خود دیدیم زمانیکه خلافت باو بکر رسید فاطمه
را سوار کردی و دست حسن و حسین را بگرفتی و بتمام مهاجر و انصار عبور دادی
و استمداد کردی و هیچکس اجابت ننمود الا سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر یعنی
لو کنت محقا لاجابوك و ساعدوك و نصروك و لکن ادعیت باطلا و ما لا یعرفون
الی آخره مولف این کتاب شریف عباس قمی عفی عنه گوید که چون رشته کلام بدینجا
منتهی شد شایسته باشد که من در اینجا فصلی از کلام ذکر کنم در آنکه سیرهٔ امیر المومنین
با اصحاب خویش مثل سیرهٔ رسول خدا (ص) بود با اصحاب خود پس هم چنانکه در
میان صحابه منافق بسیار بود و رسول خدا مبتلی بود بمعاشرت ایشان و پیوسته
از ایشان اذیت میدید و گاه گاه ناملایمات از ایشان می شنید چنانچه قرآن مجید
مملو است مذکور ایشان همچنان در میان اصحاب امیر المومنین (ع) منافق و معاند بسیار
بود و از ایشان اذیتها کشید و کلام امیر المومنین مملو است از شکایت از ایشان
و تالم از اذیتهای ایشان و کسیکه تامل کند در سیرهٔ نبویه (ص) با اصحاب خود
و سیرهٔ علویه در میان اصحاب خود این مطلب برای او واضح خواهد شد و کسیکه

شرح این مطلب را بخواهد رجوع کند بکلام ابن ابی الحدید در شرح کلام امیر المومنین (ع)
والله ما معویة بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر الخ و چون این معلوم شد پس بدانکه اکثر
صحابهٔ امیر المومنین (ع) بران بودند که او خلیفهٔ چهارم است و بر بیعت برادر چون
بیعت بر ابو بکر و عمر است و آنکه حضرت بسیرهٔ ایشان برود و اگر بدانستندی
که آنجناب بخالفت میکند با ایشان بر او خروج کردندی چنانچه آنحضرت مانع شد از نماز
تراویح و نماز او را دیدند که نهانا عن سنة عمر یعنی علی بازداشت ما را از سنت عمر که
بجماعت گذاردن نافله ماه رمضان باشد و غوغا نمودند امیر المومنین (ع) از روی
لاعلاجی فرمود بروید و چنانچه سابقا کردید بکنید و رفتن منافقین با آنحضرت
بجنگ معویه مثل رفتن منافقان صحابه بود در رکاب پیغمبر بجنگ مشرکان و
خطبهای امیر المومنین (ع) در این باب گواه عادل است روزی با بنی هاشم و خواص
شیعه خود فرمود لقد عملت الولاة قبلی اعمالا خالفوا فیها رسول الله متعمدین
لخلافه ناقضین لعهده و مغیرین لسنته و لو حملت الناس علی ترکها و حولتها
الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله (ص) لتفرقوا عنی جندی حتی ابقی وحدی
او فی قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عز ذکره و سنة

رسول الله (ص) ارایتم لو امرت بمقام ابراهیم فرددته الی الموضع الذی وضعه فیه رسول
الله (ص) و سلم و رددت فدك الی ورثة فاطمه و رددت صاع رسول الله (ص) کما کان و امضیت
قطایع اقطعها رسول الله لاقوام لم تمض لهم و لم تنفذ و رددت دار جعفر الی ورثته
و هدمتها من المسجد و رددت قضایا من الجور قضی بها و نزعت نساء تحت رجال بغیر حق فرددتهن
الی ازواجهن و استقبلت بهن الحکم فی الفروج و الاحکام و سبیت ذراری بنی تغلب
و رددت ما قسم من ارض خیبر و محوت دواوین العطاء و اعطیت کما کان یعطی
رسول الله (ص) یعطی بالسویة و لم اجعلها دولة بین الاغنیاء و القیت المساحة
و سویت بین المناکح و انفذت خمس الرسول کما انزل الله عز و جل و فرضه و رددت
مسجد رسول الله الی ما کان علیه و سددت ما فتح فیه من الابواب و فتحت ما سد منه
و حرمت المسح علی الخفین و حددت علی النبیذ و امرت باحلال المتعتین و امرت
بالتکبیر علی الجنائز خمس تکبیرات و الزمت الناس الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و اخرجت
من ادخل مع رسول الله فی مسجده ممن کان رسول الله اخرجه و ادخلت من
اخرج بعد رسول الله ممن کان رسول الله ادخله و حملت الناس علی حکم القرآن
و علی الطلاق علی السنة و اخذت الصدقات علی اصنافها و حدودها و رددت

الوضوء و الغسل و الصلوة الی مواقیتها و شرایعها و مواضعها و رددت اهل
نجران الی مواضعهم و رددت سبایا فارس و سایر الامم الی کتاب الله و سنة
نبیه اذا لتفرقوا عنی الخ و شیخ متبحر فاضل حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی
که بنام بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان جوینی نوشته فرموده که قاضی شریح و
ابو عبیدهٔ سلمانی و مسروق و ابو وائل که از لشکر امیر المومنین (ع) بودند در
چند موضع گفتند اگر بسیرت شیخین با ما کار نکنی ما بر تو عصیان کنیم و مسروق
خلاف او کرد و معویه را بتحریص خود بحرب او و ابو عبیدهٔ سلمانی با او رد کرد
حکم امهات اولاد را و اگر اعراض کردی لعیان دیگر سر شغب داشتند امیر
المومنین (ع) خاموش شد و هرگز پیش لشکر خود اظهار مذهب خود و براءت
از افعال و بدعتهای ایشان نتوانستی کردن الا پیش خواص شیعه و اهل بیت
رسول (ص) و نیز مردمان قول او را در بعض چیزها که بخلاف رای و فعل عمر بودی
رد کردندی و تکذیب او نمودندی تا روزی بر منبر رفت و گفت شنیدم قوم انی اکذب
فعلی من اکذب اعلی الله فانا اول من عبده ام علی رسوله فانا اول من امن به و صدقه
گمان بردند قومیکه من دروغ میگویم پس برکه بندم دروغ را آیا بر خدا منکه اول

وحال آنکه منم اول کسیکه اورا عبادت کرده باو سروغ بر رسول سبذم وحال
آنکه منم اول کسیکه باو ایمان آورد وهمانا جاسوسان در کار بودندی واز
و تفحص احوال شیخین کردندی تا باشد که کلمه بروی بگیرند واورا بدین بهانه بکشند
انتهی فقیر گوید ببین ملاحظه بود عمرو عاص معویه غادیه را دستور العمل داده که در
مکاتیب خود با میر المومنین (ع) فصلی در فضل ابوبکر و عمر و عثمان رقم کن چو علی ایشان
را غاصب حق خویش داند وایشانرا عاصی وگناه کار همیداند بعید نباشد که
در فضیحت عقیدت ایشان وظلم وطغیان ایشان چیزی رقم کند انگاه مکتوب
اورا بر فساد مذهب او حجت کنیم و بر مردم شام و صنادید قبایل عرب عرضه
داریم و غامت عرب با او دشوار انیم و دو کردن آرزو سوار شویم لاجرم معویه
از این معوله در مکاتیب خود مکرر بنوشت وهم ابوهریره وابو درداء را برسالت
بنزد آنحضرت فرستاد واز جمله پیغامهای او آن بود که من جاسوسانی دارم
که ملازمت خدمت تو دارند لکن جسم ایشان نزد تو ودل ایشان با من است
مرا خبر دادند که در انجمن چون نام ابوبکر و عمر مذکور شود بر ایشان رحمت کنی
وچون نام عثمان گفته آید نه رحمت فرستی نه لعنت کنی وانگاه که مجلس از بیگانه

پرداخته گردد وجز خاصان خیشه وشیعیان ضاله تو کس نماند از ابوبکر و عمر نیز وابت جو
و بر ایشان لعن فرستی وگوئی من وصی وخلیفه رسولم وخداوند طاعت مرا بر بندگانش
واجب داشته ودر قرآن مجید در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک منصوص فرموده
ونیز گوئی که رسول خدا مرا بجود چنان دانست که هرون را با موسی ونیز بمن
رسیده که بر منبر چون خطبه قرائت کنی از آن پیش که فرود شوی گوئی والله انی
لاولی الناس وما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله الخ وبالجمله پیام ونامهای
معویه برای امیر المومنین (ع) وجوابهای آنحضرت معروف ومشهور ودر دفاتر
مسطور است ابن ابی الحدید میگوید که مرا عجب می آید واهی روزگار که معویه را
با امیر المومنین مقارن ومماثل آورد تا چون همانندان باهم مخاطبه مکاتبه کنند و
بارسال مکاتیب مغالبه جویند کاش رسول خدا حاضر بود وناظر میگشت که
دولت اسلام را که با آن زحمت بنوام آورد وآن همه رنج وتعب که از جهال عرب
بر خویشتن نهاد وسالهای دراز بحکم حسن تدبیر وحکم شمشیر دشمنانرا از بیخ وبن بر
انداخت وحوزه ملک وملت را اوای کافی از شر اعادی صافی ساخت تا بدانجا کشید
که ابوسفیان در ایام عثمان پای بر قبر جناب حمزه کوفت وگفت یا ابا عماره ان الامر

الذی اجتلدنا علیه بالسیف امس فی ید غلماننا الیوم یتلعبون به یعنی ای حمزه خاک
بنشین تا نظاره کنی سلطنتی را که دی با شمشیر بر سر آن مردم همی داد یم امروز کودکان
ما بدان بازی کنند واز این روی بدان روی همی افکنند وهم چنان روز بروز این
کار پستی گرفت تا بدانجا امد که معویه با علی طریق تساوی گرفت وزبان بتفاخر گشود
انگاه این اشعار را بمثل ذکر می کند اذا عیّر الطائی بالبخل مادر وقرّع قسا
بالفهاهة باقل وقال السها للشمس انت خفیة وقال الدجی للصبح لونک حائل
وفاخرت الارض السماء سفاهة وکاثرت الشهب الحصا والجنادل
فیا موت زر ان الحیوة ذمیمة ویا نفس جدّی ان دهرک هازل
وشایسته باشد که من ختم کنم کلام را باستفام بکلام امام همام امیر المومنین (ع)
قال صلی الله علیه کنت فی ایام رسول الله کجزء من رسول الله ینظر الی الناس کما
ینظر الی الکواکب فی افق السماء ثم غض الدهر منی فقرن بی فلان وفلان ثم قرنت
بخمسة[1] امثلهم عثمان فقلت واذفراه ثم لم یرض الدهر لی بذلک حتی ارذلنی فجعلنی
نظیرا لابن هند وابن النابغة لقد استنت الفصال حتی القرعی[2]
عمر الاشرف بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) از فضلاء تابعین و جلیل

حاشیه ۱
مراد از خمسه طلحه و زبیر و سعد
و عبد الرحمن بن عوف و
عثمان است که عمر در شوری
ایشانرا انتخاب نمود
(منه)

حاشیه ۲
این کلمه مثل است یعنی برقص
و طرب در آمدند بچه شتران
حتی کر های ایشان (منه)

القدر وصاحب ورع ووالی صدقات پیغمبر وامیر المومنین (ع) بوده واز ابو امامة
بن سهل بن حنیف روایت کرده
عمر بن محمد بن سلیم معروف بابن جعابی همانکه نزد سیف الدوله رفت سیف الدوله
اورا مقرب گردانید واز خصیصین خود قرار داد واو مردی حفوظ وعارف برجال
عامه وخاصه بوده وکتبی تصنیف کرده وشیخ اورا توثیق فرموده
عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه بضم همزه وفتح دال وتقدیم یاء بر نون از
بنی سعد بن ثعلبة بن عمر بن مالک از احفاد معد بن عدنان است واو شیخ اصحابنا
البصریین ووجه ایشان است وروایت کرده از حضرت صادق (ع) بمکاتبه خود و
شیخ کشی نقل کرده که او از اهل کوفه بود واز مهدی عباسی فرار کرد بناحیه یمن ودر
یمن وفات کرد واز این جهة است که از حضرت صادق (ع) بسیار روایت نکرده
عمر بن یزید کوفی بیاع سابری جلیل القدر از اصحاب حضرت صادق وکاظم (ع)
است واو از کسانی است که هر سال تعهد می کرد یعنی از کوفه بمدینه میرفت وخدمت
امام (ع) مشرف میشد وحضرت صادق (ع) باو فرموده که ای پسرک من والله تو از ما اهل بیت میباشی
عمران بن الحصین فضل بن شاذان فرموده که او از کسانی است که رجوع کردند بامیر المومنین (ع)

عمران بن عبد الله قمی و برادرش عیسی هر دو از اجلاء اهل قم و از دوستان حضرت صادق
و از محبوبین آنحضرت بوده اند و حضرت ایشان را خیلی دوست میداشت و هر وقت بر آن
حضرت عبدیه وارد میشدند از ایشان تفقد میفرمود و احوال اهل بیت و اقوام و خویشان
و بستگان ایشان را می پرسیده و وقتی عمران بر حضرت صادق وارد شد آنجناب از
آنحضرت از او احوال پرسی فرمود و با او بنیکوئی و بشاشت فرمود چون برخواست
برود حماد ناب از آنحضرت پرسید که کیست این شخص که این نحو با او بنیکوئی
کردید فرمود این اهل بیت نجبا است یعنی اهل قم که اراده نمیکند ایشان را جباری
از جبابره مگر آنکه در هم می شکند خدا او را و این عمران همانستکه حضرت صادق
از او خواسته بود که چند خیمه برای آنحضرت درست کند او درست کرد و بر دو
منی برای آنجناب نصب نمود یک خیمه زنانه و یک خیمه مردانه و یک خیمه برای قضای
حاجت چون حضرت صادق (ع) با اهل بیت خود وارد شد پرسید این خیمه ها
چیست گفتند عمران بن عبد الله قمی برای شما درست کرده حضرت در اینجا نازل شد
و عمران را طلبید و فرمود این خیمه ها چند از کار در آمده گفت فدایت شوم کرباس
های آن از صنعت خودم است و من اینها را برای شما بدست خود درست کردم و

و برسم هدیه برای حضرت آورده ام و دوست دارم فدایت شوم که قبول فرمائید
و من اموالی را که فرستاده بودید برای آنکار رد کردم پس حضرت دست او را گرفت و فرمود
سوال میکنم از خدا که صلوات بفرستد بر محمد و آل محمد و آنکه ترا و عترت ترا در سایه
رحمت خود در آورد روزیکه سایه نباشد جز سایه او و پسر عمران مرزبان از روات
اصحاب ابو الحسن الرضا و صاحب کتاب است و وقتی خدمت آنجناب عرض میکند که سوال
میکنم شما را از اهم امور نزد من آیا من از شیعه شما میباشم فرمود بلی گفتم اسم من مکتوب است نزد شما فرمود بلی

عمرکی علی بن محمد بوفکی شیخ اصحاب ما و ثقه و از اصحاب عسکریست و بوفک قریه ایست از نیشابور

عمری حفص بن عمرو است که وکیل حضرت ابی محمد عسکری علیه السلام بوده

عَنْبَسَة بن بجار عابد قرقی فاضل و خیر و ثقه و قاضی بوده

عنبسة بن مصعب العجلی الکوفی قرقی ناووسی و واقف بر حضرت صادق است
و از بزرگان اصحاب از او روایت کرده اند و از عنبسه مرویست که شنیدم از حضرت
صادق (ع) که میفرمود شکایت میکنم بسوی خدا تنهائی و قلق و اضطراب خود را
از اهل مدینه تا شما ها بمدینه بیائید و ببینم شما ها را و مسرور شوم بشما ای کاش
این طاغیه که ظاهراً منصور باشد اذن میداد از برای من تا اتخاذ قصری میکردم

و ساکن میشدم در آن و ساکن می نمودم شما را با خود و ضامن می شدم برای او که از
طرف ما مکروهی باو نرسد یعنی از اجتماع ما باکی نداشته باشد و خیال نکند که اجتماع
ما سبب از برای خروج بر او و طلب ریاست و امامت شود

عیسی بن ابی منصور معروف بشلقان مردی فاضل و خیر است و همان کسی است که
حضرت صادق (ع) در حق او فرموده کسیکه دوست داشته باشد که ببیند مردی از
اهل بهشت را پس نظر کند باو و نیز فرموده با بن ابی یعفور اذا اردت ان تنظر
الی خیار فی الدنیا و خیار فی الاخرة فانظر الیه

عیسی بن جعفر علی هادی معروف بابن الرضا از مشایخ اجازه تلعکبری رحمه الله است

عیسی بن روضه حاجب منصور مردی متکلم و جید الکلام است و کتابی در امامت تصنیف کرده

عیسی بن زید بن امام زین العابدین (ع) مکنی بابو یحیی است عنه ق و او همان کسی است که
مهدی عباسی در صدد کشتن او بود لاجرم از ترس او در کوفه متواری گشت و نسب
خود را از مردم پوشیده بود و بلباس سقائی خود را در آورده بود و سقائی میکرد
و هیچکس حتی عیال و اولادش او را نمی شناختند و وقتی دختر او را برای مردی از سقایان
خواستگاری کردند عیالش گفت اقدام کن تا دختر خود را باو دهیم زیرا مردی سقا

و او نیز مردی سقا باشد عیسی جرأت نکرد بعیال خود بگوید که من از نواده امام
زین العابدین هستم و دختر من خانم است و کفو و هم شان سقا
نیست هر چه زن او بملاحظه فقر و افلاس او در این باب اصرار کرد او ساکت
بود و جرأت بیان نسب خود نداشت تا از خدا کفایت امر خود را خواست بعد
از چندی دخترش مرد و او از آن غصه راحت شد لکن ابن ابی الدنیا در دلش ماند که
مادامیکه دخترش زنده بود نتوانست خود را باو بشناساند و با او بگوید که ای
نور دیده تو از فرزندان پیغمبر و خانم میباشی نه آنکه دختر یک مرد فعله
خود را گمان کنی و او بمرد و شان خود را نتوانست بفهمد که کی بود و چه جلالت
داشت و بالجمله عیسی در کوفه وفات کرد و چون خبری که خرج پنهان او کند
لاجرم پنهان او را برای مهدی عباسی نبردند که شاید بحال اینها ترحمی کند و از او
امان خواستند که آن کودکان را اذیت نکند مهدی چون ایشان را دید بگریست
و گفت اطفال کوچک را چه تقصیر است که من ایشان را اذیتی برسانم آنکه با سلطنت
من معارض بود پدر ایشان بود و اگر او نیز با من منازعت عداوت داشت و نبود
من مسامحه کار از کاری باوی نبود تا چه رسد بکودکان پنهان پس آن پنهان را بسینه

لانه قتل اسدا له اشبال منه

حبابند وایشانرا بکفالت خود درآورد وبالجمله این عیسی ملقب بموثم الاشبال است
واز او عزم سرزد نسبت بحضرت صادق (ع) چنانچه در کافی وارد داست لکن ظاهر
اینستکه چنانچه بعضی مشایخ فرموده اند او توبه کرده باشد

عیسی بن سری از اهل قم است لکن ساکن در کرخ بغداد شده لهذا او را کرخی
بغدادی کویند و او همانستکه از حضرت صادق (ع) دعائم اسلام را پرسید حضرت
بیان فرمود برای او شهادت بتوحید وایمان برسول (ص) واقرار بانچه که رسول
از جانب خدا اورده وذکوة وولایت وائمه را ذکر فرمود تا بحضرت باقر (ع) رسید
انگاه فرمود مردم نبودند شیعیان قبل از انجناب که عمل کنند باحکام حج خود را
از حرام وحلال مکر انچه را که یاموختند از مردم یعنی از عامه تا وقت حضرت
باقر (ع) رسید برای ایشان کشود یعنی در خانه خود را باز کرد که هرکه خواهد
داخل شود وبیان کرد برای ایشان وعلم اموخت ایشانرا پس کردیدند پیروان
انحضرت بمرتبه که مردم می اموختند حلال وحرام را از ایشان با انکه در سابق
همین مردم یاموختند ایشانرا حلال وحرام والامر هکذا یکون والارض لا
تصلح الا بامام ومن مات ولم یعرف امامه مات میتة جاهلیة واحوج

ما تکون الی هذا اذا بلغت نفسک هذا واشار بیده الی حلقه فانقطعت
من الدنیا تقول لقد کنت علی رای حسن

عیسی بن عبد الله سعد اشعری قمی برادر عمران از کسانیستکه نزد حضرت
صادق (ع) وجاهت داشته وانجناب را باوی عنایتی عظیم بوده وهمانستکه
حضرت صادق (ع) میان دیدکان اورا بوسید وفرمود تو از ما اهل بیت
میباشی ومرویست اینکه وقتی عیسی بر انحضرت وارد شد حضرت باو وصیت
فرمود بچیزهائی پس عیسی وداع کرد با انجناب وبیرون رفت انجناب خادم
خود را فرستاد دنبال او واورا برکردانید دیکر باره اورا وصیتها فرمود واو
وداع کرد ورفت باز انحضرت فرستاد واورا طلبید واورا وصیت بچیزها
نمود پس فرمود یا عیسی بن عبد الله ان الله عز وجل یقول وامر اهلک بالصلوة
وانک منا اهل البیت فاذا کانت الشمس من هیهنا الی العصر فصل ست رکعات
ثم ودعه وقبل ما بین عینی عیسی فانصرف

عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب (ع) صاحب جلالت
وعلو مقام است وصاحب کتاب معتمد وحضرت صادق (ع) خال اوست

چنانچه حضرت باقر علیه السلام خال پدرش است

عیسی بن المستفاد ابو موسی الضریر راوی از حضرت جواد (ع) وصاحب
کتاب وصیت است بعض علما اورا ضعیف شمرده اند ولکن اعاظم شیوخ بر کتاب
او اعتماد کرده اند واز ان کتاب نقل نموده اند مانند ثقة الاسلام وسید رضی وسید ابن طاوس

عنبص بن قاسم بن ثابت بجلی کوفی ثقه از اصحاب صادق وکاظم (ع) است و
او وبرادرش ربیع هر دو پسران خواهر سلیمان بن خالد اقطع میباشد وعنبص
کفته که وقتی با خالویم سلیمان خدمت حضرت صادق (ع) رسیدیم حضرت
از خالویم پرسید که این جوان کیست کفت پسر خواهرم است فرمود می شناسد
امر شما را یعنی شیعه است عرض کرد بلی فرمود الحمد لله که خداوند اورا
شیطان قرار نداد پس فرمود ایکاش من با شما ها بودم بطائف وشما مونس
من بودید وضامن می شدیم از برای ایشان یعنی مخالفین که با ایشان خروج
نکنیم هرکز تا بکذارند که باهم مجتمع شویم وکذشت قریب بهمین نحو
از انحضرت در عنبسة بن مصعب

عیینة بن حصن الفزاری از جفات عرب است بعد از فتح اسلام اورد وان

مولفه قلوب کشت واو پدر زن عثمان است ووقتی بعمر کفت یا ابن الخطاب والله لا تقسم بالعدل
ولا تعطی الجزل عمر خواست تا اورا بکشد برادرزادهٔ او عیینه که از جلسای
عمر بود در حق او شفاعت کرد تا نجات یافت

باب الغین المعجمه

غرفه بن الحارث الکندی در حکومت عمرو عاص در مصر سکون داشت ووقتی شنید
که مردی نصرانی رسول خدا را شتم نمود غرفه اورا بکوفت وبینی اورا درهم شکست نصرانی
این داوری بنزد عمرو عاص اورد عمرو از غرفه مؤاخذه کرد که چرا با معاهد ما خشونت
کردی کفت معاذ الله که ما عهد کرده باشیم که پیغمبر را شتم کنند بلکه عهد کردیم که وا
کذاریم ایشانرا در کنایس خود عمرو تصدیق او نمود وغرفه همانستکه کفت در سفر صفین
در رکاب علی بودم انگاه که بکنار فرات رسید از راه یکسو بشد وبا پیشادوی لشکر
در کرد او بایستادند فقال هذا موضع رواحلهم ومناخ رکابهم ومهراق دمائهم غرفه
کفت اینوقت شک در علی کردم کر از غیب سخن کوید این بود تا انگاه که حسین بن علی شهادت
یافت پس رفتم تا موضع مقاتلت ایشان بدانچه علی فرموده بود هیچ خطائی و
خلافی نیافتم پس از ان لغزش استغفار کردم

عنابة بن ابراهیم اسدی بجلی ساکن کوفه از راویان حضرت صادق و کاظم است
و کتاب مبوّب در حلال و حرام دارد گفته اند که او بتری است و اوست که حدیث
طائر را وضع کرد از برای مهدی عباسی بجهة آنکه او کبوتر باز بود
عنابة بن کلوب از روایات او استشمام میشود که عامی مذهب بوده و شیخ فرموده
او از کسانی است که اجماع نموده اند شیعه بر عمل کردن بر روایات ایشان هرگاه
معارضی نداشته باشد و قال ایضا ان الطائفة عملت باخباره
عیلان بن جامع کوفی از جانب ابن هبیرة قاضی بوده و قضاوت میکرده به
فتوی عمرو بن مسعود و ابن عباس و امیرالمؤمنین ع پس حضرت صادق او را
موعظه فرمود و متنبه شد و پشیمان گردید و از قضاوت استعفا جست
غیلان بن سلمه ثقفی بعد از فتح طائف اسلام آورد و او از بزرگان ثقیف است
و هنگامیکه ده زن داشت حضرت رسول مامور فرمود که چهار تن از ایشان را اختیار کن

باب الفاء

فارس بن حاتم قزوینی نزیل عسکر کذاب و مبدع و فاسد المذهب و غالی و ملعون
است بعض اصحاب حضرت عسکری او را بقتل رسانید و روایت شده که حضرت

هادی چون او را هدر کرد و ضامن شد از برای قاتل او بهشت را جنید او را بقتل
رسانید و هم روایت است که دراهمی بجنید داد و او ساطوری خرید ما بین مغرب و عشا
که فارس از مسجد بیرون آمد در کوچه آن ساطور را بر فرق او زد او صیحه کشید و بمرد
جنید ساطور را از دست انداخت مردم جمع شدند و او را بگرفتند با او سلاح و کاردی
ندیدند و هر چه تفحص کردند در کوچه ها چیزی نیافتند و از ساطور اثری ندیدند
فرزدق شاعر هجری که نامش همام بن غالب و کنیه اش ابوفراس است یکی از معروفین
شعرا است که گفته اند در اسلام مثل فرزدق و جریر و اخطل شاعری نبوده و یونس گفته لولا
شعر الفرزدق لذهب ثلث لغة العرب روایت است که در زمان خلافت عبدالملک
مروان سالی پسرش هشام بحج رفت و در حال طواف چون بحجرالاسود رسید خواست
استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد او نیز در مسجد
الحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر دور او احاطه
کردند که در این هنگام حضرت سید الساجدین ع و ابن الخیرتین علی بن الحسین زین
العابدین ع پیدا شد در حالیکه ازار و ردائی در بر داشت و صورتش چندان
نیکو بود که احسن تمام مردم آنجا بود و بویش از همه پاکیزه تر و در جبهه اش آثار

سجده بود چندانکه پینه بسته بود پس شروع فرمود بطواف بیت و چون بحجرالاسود
رسید مردم بملاحظه هیبت و جلالت آنحضرت از نزد حجر دور شدند تا آنحضرت
استلام فرمود هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد مردی از اهل شام
چون این عظمت و جلالت مشاهده نمود تعجب کرد و از هشام پرسید کیست این شخص
کیست که مردم باین مرتبه از او هیبت و احتشام می برند هشام احول برای آنکه اهل
شام آنجناب را نشناسند گفت نمی شناسم او را فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود
بود فوراً گفت لکنی اعرفه اگر هشام او را نمی شناسد من او را میشناسم آن شامی
گفت کیست ای اباالفراس فرزدق گفت   هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
والبیت یعرفه والحل والحرم   هذا ابن خیر عباد الله کلهم   هذا التقی النقی الطاهر العلم
اذا رأته قریش قال قائلها   الی مکارم هذا ینتهی الکرم   ولیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم   ما قال لا قط الا فی تشهده   لولا التشهد کانت لاؤه نعم
هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله   بجده انبیاء الله قد ختموا   هشام در غضب شد جایزه
فرزدق را قطع نمود و امر کرد تا او را در عسفان که موضعی است مابین مکه و مدینه
حبس [2] الخبر چون بعلی بن الحسین ع رسید دوازده هزار درهم که بحسب پولهای این   [2] نمایند

زمان پانصد و بیست و پنج تومان است برای فرزدق فرستاد و از او معذرت
خواست که اگر بیش میداشتم زیاده برای تو صله میدادم فرزدق آنمال را رد
کرد و پیغام داد که من برای صله نگفتم بلکه بجهة خدا و رسول گفتم حضرت دو
باره برای او روانه نمود و پیغام فرستاد که بحق من قبول کن فقد رأی الله مکانک
وعلم نیتک فرزدق قبول کرد و این قصیده زیاده از چهل بیت است و از ملاحظه
آن معلوم میشود که فرزدق در چه مرتبه از شعر بوده که مرتجلا این قصیده
شریفه را انشاء کرده محقق بهبهانی از جد خود تقی مجلسی نقل کرده که عبدالرحمن
جامی صوفی سنی در سلسلة الذهب این قصیده را بنظم فارسی ذکر کرده و گفته
که یکی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب دید از او پرسید که خدا با
تو چه کرد گفت خداوند مرا آمرزید بسبب این قصیده که جامی در مدح علی بن
الحسین ع گفتم جامی گفته که سزاوار است که خدا تمام عالم را بیامرزد ببرکت این قصیده
و بالجمله فرزدق در سنه ۱۱۰ وفات کرد و ما بین او و جریر شاعر همیشه مناقضه و
مهاجات بوده چون خبر فوت فرزدق بجریر رسید بگریست و گفت اما والله
انی لاعلم ان قلیل البقاء بعده ولقد کان نجمنا واحدا و کان کل واحد منا مشغول

بصاحبه وقل ماماتت صلاة وصدیق الا وشیعه صاحبه وانما ناسب ارجهل بهت

حریر نیز وفات یافت

فرقد حجام کوفی بعضی احتمال داده اند که او والد داود ثقة جلیل القدر باشد
که ترجمه اش کذشت وفی الخبر عنه عن الباقر (ع) قال ذاکرته شیئا من امرهما یعنی
الاول والثانی فقال من تولی علی ... عثمان غاب ستر وهم یعلمون انه کان ظالما
وکیف بالوقف اذا ذکرتهم صنمهم

فروه بن مسیک مرادی از بزرگان اهل یمن است در سال نهم هجرت آمد واسلام
آورد ورسول خدا (ص) حکومت قبیله زبید ومذحج را باوی کذاشت ودر زمان عمر بن
الخطاب در کوفه ساکن شد واو مردی شاعر وزعیم قوم خود بوده واز اشعار اوست

فان نهزم فهزامون قدما | وان نغلب فغیر مغلبینا
فان طبنا جبن ولکن | منایانا ودولة آخرینا

واین همان اشعاریست که حضرت سید الشهدا (ع) در روز عاشورا در خطبه خود
باین تمثل جست وفروه در اواخر ایام رسول خدا (ص) از جانب آنحضرت بقبیله ...
مراد عامل بود وچون اسود عنسی در یمن ومسیلمه کذاب در یمامه ادعای

نبوت کردند وبکهانت وشعبده مردم را فریب دادند واسود بصنعا رفت و
انجا را کرفت وشهر بن باذام را بکشت وزوجه او را که دختر عم فیروز دیلمی بود
تزویج نمود معاذ بن جبل که در یمن حکومت داشت از ترس اسود فرار کرد وفروه
این خبر را برسول خدا (ص) نوشت آنحضرت نیز در قومی از اعاجم فرستاد وایشان را
امر فرمود بقتل اسود آنجماعت بهمراهی فیروز دیلمی اسود را بقتل رسانیدند واین
در اواخر ایام حیوة رسول خدا (ص) بود ودر آنشب که اسود کشته شد واو را مرد
مبارک کشت کفتند که بود آنمرد یا رسول الله فرمود فیروز فاز فیروز

در صنعای یمن مقتول شد صبحگاه رسول خدا مردم را بشارت داد وفرمود در شب گذشته اسود ...

فضل بن سهل معروف بذو الریاستین بجهت آنکه وزیر وهم ... مامون و
هم سپه سالار لشکر او بوده در حمام سرخس غفلة وناگهان کشته شد هنگامیکه
با مامون وحضرت رضا (ع) بجانب عراق سفر می کردند

فضل بن شاذان خلیل نیشابوری ابو محمد ثقة جلیل القدر از فقهاء ومتکلمین
شیعه وشیخ طایفه وبسیار عظیم الشان واجل از توصیف است آنحضرت جواد
حدیث روایت کرده وگفته اند از حضرت رضا (ع) نیز روایت کرده ودیر زمانی
از اصحاب یونس است وفضل صد وهشتاد [۱۸۰] کتاب تصنیف کرده وحضرت

ابو محمد عسکری ... ونوبتی سه دفعه براو ترحم فرموده وشیخ کشی روایاتی در
مدح وذم او ذکر کرده وعلامه وغیره بعد از روایات ذم جواب فرموده اند وهو رضی الله
عنه اجل من ان یغمض علیه واین شیخ بزرگوار در ایام طاهر بن عبدالله که از جانب عباس(?)
در نیشابور والی بود بحث وابتلا پیدا کرد واو را از نیشابور طاهر نفی کرد و وقتی طاهر
او را طلب داشت وخواست تا واقف شود بر قول او در حق شیخین لحوال سلف
... را از او پرسید فضل فرمود ابو بکر را دوست میدارم لکن از عمر بیزاری میجویم پرسید
برای چه فرمود بجهت اخراج او عباس را از شوری باین سبب از دست او خلاص شد
وبالجمله استاد اکبر آقای بهبهانی در تعلیقه فرموده که حدس فرموده وظاهر است
که منقبت فضل بجهت شهرت اوست مثل زراره با آنکه شهرت لازم دارد امثال
اینها را علی خطر حسن براو همانا عامه روایت کرده اند که بخاری چون تصنیف
کرد کتاب صحیح خود را در کشمیر بسمرقند رفت محدثین آنجا او ازدحام کردند
زیاده از صد هزار محدث بنزد او جمع شدند بخاری مسرور شد واشان او احادیث(?)
میکرد مشایخ سمرقند براو حسد بردند وحیله نمودند در دفع او شنیدند
که بخاری اعتقاد بحدوث قرآن دارد واکثر اهل سمرقند اشاعره ومعتقد بر

حال بخاری

بخلاف بودند لاجرم یکی از علماء از او پرسید که ما یقول شیخنا فی القرآن قدیم
او حادث فقال ما یاتیهم من ذکر ربهم محدث الآیه چون از او مذهب او را در قرآن
پرسیدند معلوم شد که اعتقاد بحدوث دارد علماء سمرقند گفتند این
کفر است او را مسلک مایان وکفش کوبان نمودند هر اخان(?) بخاری حفیه(?) او را از سمرقند
بیرون کردند بخاری به بخارا رفت در آنجا نیز جمعیت بسیار بلکه بیش از سمرقند
براو جمع شدند وبا او کردند همان معامله سمرقندیها پس به نیشابور رفت واین در
ایام فضل بن شاذان بود ودر آنجا قریب بسیصد هزار محدث براو جمع شدند وبا
او همان معامله را کردند که در آن دو شهر کرده بودند از آنجا به بغداد رفت محدثین
بغداد گرد او فراهم شدند بجهت امتحان او صد حدیث را تغییر دادند از بعضی
حرفی حذف نمودند ودر بعضی فا را بواو تبدیل کردند وبعضی را بالعکس واز بعضی
اسنادش را بحدیث دیگر تعلیق کردند وامثال اینها پس از او این احادیث را
استعلام نمودند گویند بخاری جواب داد از جمیع که من اینها را نمی شناسم
پس شروع کرد بحدیث اول وگفت من این حدیث را باین نحو حفظ کرده ام و
از حفظ قرائت کرد صحیح آنرا وهکذا هر حدیثی را تا باخر پس همکی اتفاق کردند

که او ثقه و حافظ است و بکتابش اعتماد نمودند و او مشهور شد ثم قال فلا يستبعد
ذلك من اصحابنا ايضا فكيف وكان بين اظهرهم وكانت العامة معاندين له في الدين
والخاصة للدين والاعتقاد مع ان رواة القدح ضعفاء انتهى

فضل بن عباس بن عبد المطلب مادرش ام الفضل خواهر میمونه زوجه رسول
است و فضل در حنین و حجة الوداع حاضر بود و هنگام غسل دادن امیر المؤمنین
رسولخدا را آب بدست آنحضرت میریخت در غزوات شام شهید شد و بروایتی
در طاعون عمواس درگذشت و او اجمل ناس بود و یک دختر داشت که ام کلثوم
نام داشت و او را امام حسن علیه السلام تزویج فرمود

فضل بن عبد الملک ابو العباس بقباق کوفی از فقهاء و اصحاب و ثقه است و
روایت است که عبید بن زراره بر حضرت صادق (ع) وارد شد درحالیکه بقباق
در خدمت آنحضرت بود عبید پرسید مذاهب شوم مردیکه دوست دارد بنی امیه را
ابا با ایشان است فرمود بلی گفت مردیکه دوست دارد شما را ابا با شما میباشد فرمود
بلی عبید گفت وان زنی وان سرقی حضرت نظر افکند بر بقباق و او را غافل دید بسر
اشاره کرد که بلی در انجلست فتحی بجهة بقباق نخواهد بود چه شاید معطلی در علم

اطلاع او بوده با انکه تحمل او از علم ائمه (ع) بقدر تحمل عبید بن زراره نبوده الی غیر ذلک

فضیل بن عثمان الاعور المرادی الکوفی پسر خواهر علی بن میمون از اصحاب باقر است
و صفوان بلا واسطه از او روایت می کند و این مشعر بر وثاقت اوست در رد و حنیه
کانی از فضیل بر و سنکه گفت شنیدم از حضرت صادق (ع) که فرمود شمائید والله
نور خدا در ظلمات زمین والله که اهل آسمان نظر می افکنند بشما در ظلمات زمین
هم چنانچه نگه نظر می کنید شما بسوی ستاره درخشان در آسمان و همانا بعض ایشان
میگویند ببعض دیگر که ای فلان عجب است از برای فلان که چگونه رسید باین امر و هو
قول ابی عبد الله (ع) والله ما اعجب ممن هلك كيف هلك ولكن اعجب ممن نجى
كيف نجى

فضیل بن عیاض کوفی همان عارف مرتاض صوفی است که در اول امر از قطاع
طریق بوده و توبه کرده و از زهاد و مرتاضین گشت و حکایت او با رشید و کلمات
عرفانیه او معروف است و من کلامه ثلثة لا ينبغي ان يلاموا على سوء الخلق والغضب
الصائم والمريض والمسافر و از تاریخ حبیب السیر نقل است که فضیل را پسری بود
علی نام و در زهد و عبادت از پدر افضل بود لکن در اول جوانی وفات نمود

و سببش آن شد که در مسجد الحرام نزد چاه زمزم ایستاده بود که شنید کسی خواند
وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الاصفاد سرابيلهم من قطران وتغشى وجوههم النار
مانند حمام صیحه زد و مرغ روحش پرواز کرد و پدرش فضیل در اوائل سنه ۱۸۷ در مکه وفات کرده

فضیل بن یسار بصری ثقه جلیل القدر از رواة و فقهاء اصحاب صادقین است
و از اصحاب اجماع است حضرت صادق هرگاه او را میدید که رو میکند میفرمود
بشر المخبتین و میفرمود که فضیل از اصحاب پدر من است و من دوست میدارم
که آدمی دوست بدارد اصحاب پدرش را و در زمان حضرت صادق (ع) وفات کرد
و آنکسیکه او را غسل داده بود برای حضرت نقل کرد که در وقت غسل فضیل دستش
سبقت میگرفت بر ستر عورتش حضرت فرمود خدا رحمت کند فضیل را او از ما اهل
بیت بود و روی عن الفضيل قال قلت لابي عبد الله (ع) ما يمنعني من لقائك الا
انی ما ادری ما يوافقك من ذلك قال فقال ذلك خير لك و پسران فضیل قاسم و
علاء و نواده او محمد بن قاسم جمیعا از اجلاء و ثقات اصحاب میباشند رضوان الله علیهم

فدیک همان کس است که چشمانش از اسیب نفس ماری سفید و نابینا شده حضرت
رسول (ص) در چشمان او دست کشید درحال روشن شد و با اینکه هشتاد سال داشت

رشته در چشم سوزن می کشید

فیروز الدیلمی او را حمیری نیز میگویند از بهر انکه در اراضی حمیر نزول کرده و او از ابناء
فارس است و همانکس است که اسود عنسی را که در یمن دعوی پیغمبری میکرد بکشت
و رسولخدا آنشب پیش از فوت خود او را از آن خبر داد و فرمود در شب گذشته اسود
کشته شد قتله رجل مبارك من اهل بيت مباركين قيل ومن قتله يا رسول الله
قال فيروز فاز فيروز

فیض بن المختار الکوفی فرقی از ثقات اصحاب است وقتی خدمت حضرت صادق
اظهار تبلیغ و مسئلت کثیر نمود که او را خبر دهد بامام بعد از خود حضرت پرده را که در
کنار اطاق آویخته بود بالا زد و پشت آن پرده رفت و او را طلبید فیض چون بآن
موضع وارد شد دید آنجا نمازگاه حضرت است و آنحضرت منحرف از قبله نشست فیض
نیز در خدمت آنحضرت قرار گرفت که ناگاه امام موسی داخل شد و در آنحال سن پنج
سالگی بود و در دست خود تازیانه داشت حضرت صادق او را بر روی زانوی
خود نشانید و فرمود پدر و مادرم فدایت باد این تازیانه چیست گفت گذشتم
بعلی برادرم دیدم اینرا در دست داشت و بهیمه را میزد از دست او گرفتم

انگاه حضرت فرمود ای فیض همانا صحف ابراهیم و موسی رسید برسول‌خدا (ص) وانحضرت
سپرد انرا بعلی و اورا امین دانست بران پس یک یک از امامان را ذکر فرمود تا انکه فرمود
وان صحف نزد من است و من امین دانستم بران این پسرم را اما کمی سنش و اینک نزد
اوست فیض گفت دانستم مراد انحضرت را لکن گفتم زیادت شوم بیانی زیاده از این پس ها
فرمود ای فیض پدرم هرگاه میخواست که دعایش مستجاب شود مرا بطرف راست
خود می نشانید و دعا میکرد و من امین می گفتم پس مستجاب می شد دعای او و من
با این پسرم بترتیبی هستم و دیروز هم ترا در موقف یاد کردیم فذکرناك بالخیر گفتم
سیدمن زیاده تر کن بیان او فرمود هرگاه پدرم سفر میرفت من با او بودم پس هر گاه
بردی راحله خود میخواست خواب کند من راحله خود را نزد راحله او می بردم
و ذراع خود را وساده او می نمودم یکمیل و دو میل تا از خواب بر میخواست و این پسر
نیز با من چنین می نماید باز سؤال زیاده کرد فرمود من می یابم با این پسرم انچه را که
یعقوب در یوسف یافت گفتم ای سید من زیاده تر این نیز ها فرمود این همان امام است
که از ان سؤال نمودی پس اقرار کن بحق او پس برخواستم و سر انحضرترا بوسیدم
و دعا کردم برای او پس فیض اذن طلبید که بعضی اظهار کند فرمود باهل و

اولاد و رفقایت بگو فیض در ان سفر با اهل و اولاد بود با نفاد ایشان حمد خدا بسیار کردند
و از رفقایش یونس بن ظبیان بود چون یونس خبر داد یونس گفت باید خودم از ان
حضرت بلاواسطه بشنوم پس به تعجیل بجانب خانه انحضرت رفت فیض گفت من
هم دنبال او رفتم همانکه بدر خانه رسید صدای انحضرت بلند شد که امر چنانکه
فیض با تو گفت یونس گفت شنیدم و اطاعت کردم باب القاف
قاسم بن العلاء از وکلاء ناحیه مقدسه و از اهل اذربیجان است صد و هفده
سال عمر کرد و خدمت حضرت هادی و عسکری را درک کرد بعد از انکه هشتاد سال
از عمرش گذشت نابینا شد و هفت روز پیش از وفاتش چشمانش هر دو روشن
شد و بعد از هفت روز وفات کرد رحمه الله
قاسم بن عوف شیبانی همانستکه رفت و امد میکرد مابین امام زین العابدین
و محمد حنفیه گاهی بنزد انحضرت میرفت گاهی بنزد محمد حنفیه حضرت اورا دفعی
نصیحت و موعظه فرمود از جمله انکه اگر تو خودم خیر و تابع ان باشی بهتر است
از انکه سر شر و فتنه در ان باشی و قال و ایاك ان تشد راحلة ترحلها فان قلما
ههنا بطلب العلم حتی یمضی لکم بعد موتی سبع حجج ثم یبعث الله لکم غلاماً

من ولد فاطمه (ع) تنبت الحکمة فی صدره کما ینبت الطل الزروع قال فلما مضی علی بن
بن الحسین حسبنا الایام و الجمع والشهور والسنین فما زادت یوما ولا نقص
حتی تکلم محمد بن علی بن الحسین باقر العلم علیه الصلوة والسلام
قاسم بن محمد بن ابی بکر از اصحاب حضرت علی بن الحسین و باقر بلکه معتمدات
و مخصوصان حضرت امام زین العابدین و سبط یزدجرد پادشاه عجم و پسر خاله امام
زین العابدین و فقیه حجاز و پدر ام فروه و والده ماجده حضرت صادق
و پدر عبد الرحمن بن قاسم است نیز که از فضلای قریش و او یکی از فقهای سبعه
مدینه است جامع اینکتاب شیخ عباس قمی عفی الله عنه میگوید که اهل علم و اطلاع
میدانند که من غالب این تراجم را از فائده خالی نگذاشتم و چنان نگاشتم که هر
کسیکه یکی دو ترجمه از این کتاب را مطالعه نماید فائده باو عاید شود و در اینجا نیز
بخاطرم رسید که فائده عظیمه ذکر بکنم پس میگویم بدانکه در میان کلمات علما
خصوص علمای عامه معروفست صحابی و تابعین و ائمه اربعه و عباد له
خمسه و طبقات سته و فقهای سبعه و زهاد ثمانیه و قراء سبعه و قرات
عشر و بیان این اجمال بنحو اختصار چنین است اما صحابی بدانکه در میان

۱
و اشاره باین مطلب کرده
سید ساعی رضی الله عنه
فی قوله کما نسب الیه الی
ابی الحدید و حزنا تحققا
و هو غایة فخر کم عولد
مثل القاسم بن محمد
مجد مجی ثم جد خلیفة
فاکرم بجد ینا عتیق و احمد
و مادرام فروة اسما دینت
عبد الرحمن ابی بکر است
و حدیث قد ولدنی ابو بکر
مرتین اشاره بهمین است
منه

معنی صحابه اختلافست و اظهر اقوال انستکه صحابی کسیرا گویند که ملاقات کرده
باشد رسول‌خدا را بحال ایمان باو و بحال اسلام هم از دنیا رفته باشد و اگر چه در
بین ارتداد یافته باشد و کافی است در ملاقات ملاقات یکی از دو طرف دیگری را
و اگر چه با هم تکلم هم ننموده باشند بلکه اگر چه طفل شیر خواره را نزد انحضرت
اورده باشند که انحضرت برای او دعائی کند یا کام او را بردارد و نیز شرط است
که ملاقات در زمان حیوة رسول‌خدا باشد پس اگر کسی بعد از وفات ان سرور
پیش از دفن انجناب را ملاقات کرده باشد مانند ابوذویب هذلی او را صحابی
نگویند بنا بر مشهور و لکن بعضی شرط کرده اند در صحابی که باید مدتی مصاحبت ان
حضرت کرده باشد و طریق متابعت و اخذ از انحضرت و بعضی گفته اند که
باید روایتی هم از انحضرت نموده باشد و بهر جهت از برای صحابه مراتب کثیره است
بحسب تقدم در اسلام و هجرت و ملازمت خدمت و قتال و قتل در رکاب
انحضرت و کثرت روایت و مکالمه و مشاهده او انحضرترا و بالجمله چون رسول
خدا از دنیا رحلت عدد اصحابش صد و چهارده هزار بشمار رفته و اخر کسی
که از ایشان وفات کرده ابو الطفیل عامر بن واثله بوده است که در سنه ۱۰۰

صد هجری وفات کرد وروی رئیس المحدثین عن الصادق (ع) قال کان اصحاب
رسول الله اثنی عشر الف ثمانیة الاف من المدینة والفین من غیر المدینة والفین
من الطلقاء ولم یر فیهم قدری ولا مرجی ولا حروری ولا معتزلی ولا صاحب
رای کانوا یبکون باللیل والنهار ویقولون قبض ارواحنا قبل ان یاخذ خبز
الخمیر واما تابعین پس ایشان مومنین بعد از صحابه میباشند واما ما فی
دعاء الصحیفة السجادیة بعد الدعا للصحابة اللهم واوصل الی التابعین لهم
باحسان الذین یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
خیر جزائک فالمراد بهم هنا اللاحقون بالسابقین من المهاجرین والانصار
والتابعون لهم بالایمان والطاعة الی یوم القیمة فالمراد بهم المومنون بعد
الصحابة الی اخر الدهر واما ائمه اربعه پس ابوحنیفه ومحمد بن ادریس
شافعی ومالک ابن انس واحمد حنبل است که من احوال ایشان را در
تاریخ ایام الخلفاء نگاشتم وعبادله خمسه این پنج عبدالله است
عبدالله بن عباس عبدالله بن عمر عبدالله بن زبیر عبدالله بن مسعود عبدالله
بن عمرو بن عاص وبعض در عبدالله بن سعد بن ابی سرح اسامی ایشان را نگاشتم

بعلاوه فائده دانند واما طلحات سته پس بدانکه شش نفر طلحه نام بودند که
معروف بجود بودند وهرکدام را لقبی است بنزد ۱ اول طلحة بن عبدالله بن عثمن تیمی
که ترجمه اش گذشت واو ملقب بطلحة الفیاض است ۲ دوم طلحة بن عمر بن عبدالله
تیمی موسوم بطلحة الجود ۳ سوم طلحة بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) معروف
بطلحة الجواد ۴ چهارم طلحة بن عبدالله بن عوف ملقب بطلحة الخیر ۵ پنجم طلحة
بن عبدالرحمن ابی بکر معروف بطلحة الدراهم ۶ ششم طلحة بن عبدالله بن خلف
معروف بطلحة الطلحات قال الشاعر رحم الله اعظما دفنوها بسجستان طلحة
الطلحات واما فقهای سبعه پس بدانکه در عصر واحد در مدینه هفت نفر از
فقها بودند که از صحابه اخذ کرده بودند ومردم را فتوی میدادند واکثر فقه
عامه بایشان منتهی میشود واسامی ایشان چنین است ۱ اول عبیدالله بن عبدالله
هذلی ۲ دوم عروة بن الزبیر بن العوام ۳ سیم قاسم بن محمد صاحب ترجمه ۴ چهارم سعید
بن المسیب ۵ پنجم سلیمان بن یسار مولی میمونه زوجه رسول خدا ۶ ششم ابوبکر
عبدالرحمن مخزومی ۷ هفتم خارجة بن زید بن ثابت انصاری واین دو بیت
در ذکر اسامی ایشان است به همین ترتیب الا کل

الا کل من لا یقتدی بائمة فقسمته ضیزی عن الحق خارجة
فخذهم عبیدالله عروة قاسم سعید سلیمان ابوبکر خارجة
وارتوای این اسامی خواص ذکر کرده اند از جمله هرکه او را بنویسد در سر بنده
صداع را برطرف کند واما زهاد ثمانیه پس بیان ایشان در عامر بن عبد قیس
گذشت واما قراء سبعه پس این هفت نفرند ۱ اول ابوعمرو بن علاء نحوی بصری ۲ دوم
نافع بن عبدالرحمن مدنی ۳ سیم عبدالله بن کثیر مکی ۴ چهارم حمزة بن ابی حبیب کوفی
۵ پنجم عبدالله بن عامر شامی ۶ ششم عاصم بن ابی النجود کوفی ۷ هفتم علی بن حمزه کسائی کوفی
واین قطعه از نصاب الصبیان در بیان اسامی ایشان است بترتیب مذکور
استاد قرائت شمر پنج و دو دیگر بوعمرو علاء و نافع و ابن کثیر پس حمزه و ابن عامر و
عاصم را از حسن کسائی شمر و هفت بگیر وارتوای هریک از این قراء دو راوی است
وقرائت سبعه قرائت این هفت نفر است واما قراءات عشر پس قرائت این هفت
نفر است با قرائت ابوجعفر معروف بقعقاع مدنی اول ویعقوب بصری وخلف
واما قرائت شواذ یعنی مطروح پس قرائت مطوعی وشنبوذی وابن محیصن
کوفی وسلیمان اعمش وحسن بصری است وبدانکه اضبط قراءات واحب

آن نزد علماء قرائت عاصم است ولهذا قرائت او را در مصاحف اختیار
کردند وقرائت سایرین را برخی منبوسند
قاسم بن موسی الکاظم از امام زاده کان جلیل القدر است که در هشت
فرسخی حله مدفون است ومزار شریفش زیارت گاه عامه خلق است وپیوسته
علماء واخیار بزیارت او روند وسید بن طاوس ترغیب بزیارت او فرموده است
وبدانکه حدیثی در السنه معروف است باین مضمون که حضرت امام رضا (ع)
فرمود هرکس قادر نیست بزیارت من پس زیارت کند برادرم قاسم را واین خبر
در جائی دیده نشده وتاکنون کسی از اصل آن نشان نداده ولکن بزرگی جلالت
وعلو رتبت جناب قاسم زیاده از آنستکه برای ترغیب بزیارتش باین خبر بی
اصل ونشان متمسک شد چه آنکه در اصول کافی خبریست که دلالت میکند
وعظمت شان وبزرگی مقام او وآن خبریست طولانی در باب اشاره ونص بر حضرت
علی بن موسی الرضا از یزید بن سلیط از حضرت کاظم در راه مکه چه در آن خبر
مذکور است که آنحضرت باو فرمود خبر دهم ترا ای ابا عماره بیرون آمدم از منزلم پس
وصی قرار دادم پسرم فلان را یعنی جناب امام رضا (ع) وشریک کردم با او

پسران خود را در ظاهر و وصیت کردم با او بباطن پس اراده کردم تنها او را
و اگر امر راجع بسوی من بود قرار میدادم امامت را در قاسم پسرم بجهت محبت
من او را و مهربانی من بر او و لکن این امر راجع بسوی خداست قرار میدهد
آن را هر کجا که می خواهد
قتاده بن دعامه یکی از علمای کبار اهل سنت است که کلام او را در تفسیر
آیات قرآن نقل می کنند و او کور مادر زاد بوده در ۱۱۷ در واسط وفات کرده و ابن خلکان گفته
قتاده بن نعمان همان ذو العینین است که در باب ذال گذشت
قثم بن عباس بن عبد المطلب از اصحاب رسول خدا و علی مرتضی (ع) است
و امیر المؤمنین (ع) در عهد خود حکومت مکه را باوی گذاشت و از مکاتیب
امیر المؤمنین (ع) باو جلالت قدر او معلوم می شود قال ابن عباس هو آخر
الناس عهداً برسول الله (ص) لانه آخر من خرج من قبره (ص) و قثم با رسول خدا (ص)
شبیه بود و قبرش در سمرقند است و برادر رضاعی امام حسن است چه ام الفضل مادرش
امام حسن (ع) را شیر قثم شیر داده بود
قدامه بن مظعون جمحی از اصحاب بدر است و او خال عبد الله

وحفصه فرزندان عمر بن الخطاب جمحی است عمر در زمان خلافت خویش او را حکومت
بحرین داد و واقعه شراب خوردن او و حکم عمر در حق او معروف است
قرظة بن کعب انصاری همانست که در روز خروج بصفین حضرت امیر المؤمنین
رایت انصار را باوی سپرد و او در احد و بدر حاضر بوده و مملکت
ری در زمان عمر بدست وی گشوده گشت و در تمامت غزوات ملازمت
رکاب علی علیه السلام داشت در کوفه وفات یافت و آنحضرت بروی نماز گذاشت
قروة بن نعامة سلولی شاعر که همانست که با جماعتی از بنی سلول بحضرت
رسول (ص) آمد و اسلام آورد گویند یکصد و پنجاه سال زندگانی کرد و اشعاری
در رخت شیخوخیت گفته و صدرش این است اصبحت شیخا اری الشخصین
اربعة والشخص شخصین لما مسنی الکبر
قعنب بن اعین برادر زراره و حمران است اما از مخالفین است گفته اند غیر
از زراره و برادرانش که تمامی از اجلاء و اهل حق بشمارند دو برادر دیگر زراره
دارد که از این امر بهره ندارند مالک و قعنب
قنبر غلام امیر المؤمنین (ع) همانکه حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده

انی اذا ابصرت شیئا منکرا   اوقدت ناری و دعوت قنبرا و مداحی
قنبر آنحضرت را در آن وقتی که از او پرسیدند غلام کیستی مشهور است و در رجال
کشی مسطور است و او را حجاج ثقفی شهید کرد و در روایت است که چون قنبر را بر
حجاج وارد نمودند حجاج پرسید تو در خدمت علی چه میکردی گفت آب وضوئش
را حاضر میساختم پرسید که علی چه میگفت چون از وضوی خویش فارغ
میگشت گفت این آیه مبارکه را تلاوت میفرمود فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا
علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین حجاج گفت گمان
میکنم که این آیه را بر ما تاویل میکرد قنبر گفت بلی حجاج گفت چه خواهی کرد
اگر سر ترا بردارم گفت در این هنگام من سعید خواهم بود و تو شقی پس
حکم داد تا قنبر را گردن زدند و بدانکه از احفاد قنبر کثیر بن طارق است
که از رجال حدیث و صاحب کتاب است که شیخ نجاشی از او نقل می کند
قیس بن خرشة القیسی که گویند آنگاه که خدمت حضرت رسول
آمد گفت یا رسول الله با تو بیعت میکنم بر عهدی چنانکه بدان وفا کنم

پیغمبر (ص) فرمود لاجرم از ضرر زبان محفوظ خواهی بود و شری عاید تو
نخواهد گشت این بود تا روزگار زیاد بن ابیه و عبید الله بن زیاد رسید قیس
از مثالب و معایب ایشان زبان نمی بست عبید الله او را حاضر ساخت گفت
توئی که افترا بر خدا و رسول می بندی قیس گفت من نیستم لکن اگر خواهی ترا
آگهی دهم گفت کیست گفت آنکس که قرآن خدا و شریعت پیغمبر را ترک گفته
عبید الله گفت آن کیست گفت توئی و پدرت زیاد و آنکس که شما را امارت
داشته عبید الله در خشم شد و گفت توئی که گمان داری هیچ شری عاید
تو نخواهد شد و عوانان را برای عذاب او حاضر ساخت قبل از آنکه این
کار را ساخته کند قیس بیفتاد و بمرد و سخن رسول خدای راست آمد
قیس بن رمانة اشعری همان است که خدمت حضرت باقر (ع) رسید
و شکایت کرد از دین و کمی مال حضرت فرمود برو نزد قبر رسول (ص) و
سؤال کن و ترد مکن گفت چنین کردم و بحضرتش رجوع کردم فرمود
مصلی را بلند کن و آنچه در زیر آنست بردار گفت مصلی را برداشتم
در زیر آن اشرفیها بود گفتم مذابیت سوم بخدا قسم من شکایت

نکردم که از شما چیزی بکیرم فرمود بود ار انها را و حاجت خود را کسی
اظهار نکن که باعث خفت تو میشود بنزد او کفت ان پولها را بر
داشتم سجد اش فی بود

قیس بن سعد بن عباده بن دلیم مادرش فکیهه دختر عبید بن دلیم
است و او از سابقین است که رجوع کردند بامیرالمومنین (ع) و او از
اصحاب رسول و علی علیه السلام است و در نزد رسول مکانت صاحب
شرطه داشت و در سخاوت و بسالت و کرم و جلادت حرب نام
بردار بود کویند و قتی مریض شد بسیار مردم ملبون وی بودند او را
کفتند این جماعت که ادای دین نکرده اند از عیادت تو شرم کرده اند فرمود
تا منادی ندا در داد که هر کرا از قیس برذمت دینی است خود را بری
الذمه داند زیرا که قیس ان مال را هبه فرمود در سحل و در سال شصتم در
مدینه وفات کرد و قیس یکی از ان چهار نفر است که ؟ مو بر صورتشان
نروئید و طایفهٔ انصار می کفتند که دوست میداشتیم اکر ممکن شود
از برای قیس ریش بخریم اموال خود را صرف ان نمایم و با این حال مردی

جمیل و نیکو خصال بود و قیس و پدرش از ان ده نفر میباشند که طول قدشان
ده شبر خود شان بوده که هر شبری از ایشان موافق ذراع ما باشد و چون
قیس بر اسب نشستی اکر خواستی با پاهای خود زمین را بخراشی بتوانستی
و این قیس بعد از صلح امام حسن با معویه کناری کرفته بود و سعیت معویه
را رضا نداد و ملعون او و معویه مکاتبی رد و بدل شد معویه برای او
یهودی بن یهودی نوشت و قیس برای او وثن بن وثن نوشت تا با الاخره
معویه سجلی مختوم برای او فرستاد و پیام داد که اکر خصمی تو با من از برای
اطاعت حسن بود بعد از انکه او مرا متابعت کرد این چه خصومتی است
اکنون این سجل را بسوی تو فرستادم تا هر چه از من بخواهی رقم کن و من
از تو دریغ نخواهم داشت قیس جز در حفظ جان و مال شیعیان امیرالمومنین
سخن نکرد و التفات بعطایا و مواهب معویه ننمود دیکر باره معویه کس
فرستاد و او را دعوت کرد در جواب کفت که قسم یاد کردم که معویه را
ملاقات نکنم الا انکه در میان من و او نیزه و شمشیر قائم باشد معویه امر
کرد تا سریری بکذاشتند و امام حسن (ع) را حاضر نمودند و امر کرد تا

نیزه و شمشیری در پیش روی او کذاشتند که سوکند قیس راست اید انکاه
بحکم امام حسن قیس بر معویه وارد شد معویه از او درخواست که بیعت کند
قیس روی با امام حسن مظلوم (ع) نمود و کفت افی حل من بیعتک قال نعم دیکر
از برای قیس جای سخن نماند ولکن دست فراز نکرد تا با معویه بیعت کند تا انکه
معویه بر جست از فراز سریر و بر روی قیس در افتاد و دست خود را بر دست قیس
مسح داد و چون معویه از امر قیس فارغ شد از امام حسن طلب نمود که امام حسین
(ع) بیعت کند فرمود که حسین را برای بیعت خود دعوت مکن که او هرکز بیعت
نخواهد کرد الا انکه کشته شود و او کشته نمیشود الا انکه اهل بیت او کشته
شوند و اهل بیت کشته نمیشوند مکر انکه اهل شام کشته شوند ابوفضل معویه
از بیعت امام حسین دست برداشت اقول و ان انس لا انس کلام ابن ابی الحدید
فی شرح النهج عند ذکر الاباة من احتمال الضیم و الذل قال سید اهل الاباء
الذی علم الناس الحمیة و الموت تحت ظلال السیوف اختیارا له علی الدنیة ابو
عبدالله الحسین (ع) ابن علی بن ابی طالب (ع) عرض علیه الامان و اصحابه فانف
من الذل ثم ذکر کلامه (ع) یوم الطف الا و ان الدعی بن الدعی قد خیرنا بین

اثنتین السلة او الذلة هیهات منا الذلة یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حجور
طابت و حجر طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة و ذکر ابیاتا انه قیل لرجل
شهد یوم الطف مع عمر بن سعد و یحک اقتلتم ذریة رسول الله (ص) فقال
عضضت بالجندل لو شهدت ما شهدنا لفعلت ما فعلنا ثارت علینا عصابة
ایدیها فی مقابض سیوفها کالاسود الضاریة تحطم الفرسان یمینا و شمالا
و تلقی انفسها علی الموت لا تقبل الامان و لا ترغب فی المال و لا یحول حائل
بینها و بین الورود و علی حیاض المنیة او الاستیلاء علی الملک فلو کففنا
عنها رویدا لاتت علی نفوس العسکر بحذافیرها فما کنا فاعلین لا ام لک
نقل است که چون امام حسن (ع) بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید معویه
با لشکر خود برای تفریح از شام بیرون شد و چون روزی که خواست وارد
مدینه شود مردم با استقبال او شتافتند معویه دید مردم کم باستقبال
او شتافته اند و از طایفهٔ انصار کمتر کسی پیدا است کفت چه افتاد
انصار را که باستقبال ما نیامدند کفتند ایشان درویشان و مسکینانند
چندانکه مرکوبی ندارند که سوار شوند و باستقبال بیرون ایند معویه

کفت نواضح اباشارا چه رسید واین کلمه تشنیع وتحقیر انصار را اراده کرده چه انکه
نواضح شتران آبکش را می کویند وغرض معویه این بود که انصار در شمار مزدوران اند
نه در جمله اکابر واعیان این سخن بر قیس بن سعد کران امد کفت ای معویه انصار
شتران ابکش خودرا فانی کردند در غزوه بدر واحد ودیکر غزوات رسول خدا
هنکامیکه شمشیر میزدند بر تو وبر پدر تو وپیوسته با شما ها جنک کردند تا انکه
اسلام بشمشیر ایشان ظاهر وغالب شد وشما نخواستید وازان کراهت داشتید
معویه ساکت شد دکر باره قیس کفت که رسول خدا (ص) مارا خبر داده است
که بعد از او ستمکاران بر ما غالب خواهند شد معویه کفت از پس این خبر شمارا
چه امر کرد قیس کفت امر فرمود که صبر کنیم تا انکاهیکه اورا ملاقات کنیم معویه کفت
پس صبر کنید تا اورا دیدار کنید ودر این سخن بکنایت عقیدت ایشانرا قرین
شناعت ساخت یعنی چه ساده مردمی بوده اید که کمان دارید در سرای دیکر
پیغمبررا ملاقات خواهید کرد دیکر باره قیس بسخن در امد وکفت ای معویه
مارا شتران ابکش سرزنش می کنی بخدا سوکند که شمارا در روز بدر بر شتران
ابکش دیدیم که جنک می کردید ومیخواستید نور خدارا خاموش کنید ودست

شیطانرا استوار نمایند وتو وپدرت ابو سفیان از بیم شمشیر با ما کراهت تمام
قبول اسلام کردید پس از ان قیس زبان بفضایل ومناقب امیر المومنین (ع)
کشود وفراوان از فضایل اهل بیت بشمار اورد تا انکه کفت کاهیکه انصار جمع
شدند وخواستند که با پدر من بیعت کنند قریش با ما خصومت کردند (۲) وازپس
ان بر انصار وبر ال محمد (ص) ستم نمودند قسم بجان خودم که نه از انصار ونه از قریش
ونه یکتن از عرب وعجم جز علی مرتضی واولاد او هیچ کس را در خلافت حقی نیست
معویه ازاین کلمات خشمناک شد وکفت ای پسر سعد از کدام کس این کلمات اموختی
پدرت ترا اینها خبر داد واز وی فرا کرفتی قیس کفت از کسی شنیدم که بهتر از
پدرم است وحق او بزرکتر است بر من از حق پدرم بر من کفت کیست ان کفت
علی بن ابیطالب (ع) عالم این امت وصدیق این امت وانکسیکه خداوند در قران
این ایه مبارکه در حق او فرستاده قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده
علم الکتاب وبسیار از ایات قران که در شان امیر المومنین (ع) نازل شده بود
قرائت کرد معویه کفت صدیق امت ابو بکر است وفاروق امت عمر است وانکس
که در نزد او دست علم کتاب عبد الله بن سلام است قیس کفت نه چنین است

(۲) وبقرابت رسول خدا احتجاج کردند وازپس

بلکه احق واولی باین اسماء انکس است که حق تعالی در شان او فرستاده افمن کان علی بینة
من ربه ویتلوه شاهد منه وانکسیکه رسول خدا اورا در غدیر خم نصب کرد وفرمود
من کنت مولاه واولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه ودر غزوه تبوک با او فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی چون قیس سخن بدینجا اورد
معویه فرمان داد تا منادی مردم را خبر دهد که کس در فضایل علی (ع) سخن نکوید و
هر کس زبان بمدح علی کشاید واز او فضلتی ذکر کند واز انجناب العیاذ بالله
برائت نجوید مالش هباء وخونش هدر است

قیس بن عاصم المنقری در سال نهم با وفد بنی تمیم بحضرت رسول امد واسلام
اورد ورسول (ص) فرمود هذا سید اهل الوبر واو مردی عاقل وحلیم بود چندانکه
احنف بن قیس معروف بکثرت حلم فرموده حلم را من از قیس اموختم در تاریخ
است که وقتی از احنف پرسیدند که از خود حلیم تر کسیرا یافته کفت اری من این حلم
را از قیس بن عاصم المنقری اموختم یکروز بروی در امدم با او مردی سخن میکفت
ناکاه چند تن از مردم او برادر اورا با دست بسته اوردند وکفتند هم اکنون پسر ترا
مقتول ساخت اورا بسته اوردیم قیس این بشنید وقطع سخن خویش نکرد وانکاه

که سخنش تمام شد پسر دیکرش را طلبید وکفت قم یا بنی الی عمک فاطلقه والی
امک فادفنه کفت برخیز ای پسرک من دست عمت را بکشا وبرادرت را بخاک
سپار وانکاه فرمود که مادر قتیل را صد شتر عطا کن باشد که حزن او اندک شود
این بکفت واز طرف یمین بسوی ایسر تکیه زد وبکفت

انی امرؤ لا یعتری خلقی — دنس یفنده ولا افن
من منقر فی بیت مکرمة — والغصن ینبت حوله الغصن — ابیات

واین قیس همانست که با جماعتی از بنی تمیم بر رسول خدا (ص) وفود کردند اورا فرمودند که
غسل کن باب وسدر چون غسل کرد بخدمت انحضرت رسید انوقت قیس عرض
کرد که یا رسول الله مارا موعظه کن که نفع بریم از ان بدرستیکه ما مردمان بیابان
نشینیم فرمود ای قیس بدرستیکه با هر عزت ذلت است وباهر زندکانی مرکی است
وبا دنیا اخرت است وبدرستیکه بر هر چیزی محاسب وبر هر چیزی نکهبان و
موکلی است وبدرستیکه از برای هر حسنه ثواب است واز برای هر سیئه
عقاب است واز برای هر اجلی ومهلتی نوشته ایست وهمانا یا قیس بدانکه
نیست از برای تو چاره از قرینی که دفن شود با تو واو زنده است ودفن می شوی

با او ونبرد؛ پس اگر آن قرین تو کریم باشد گرامی دارد ترا و اگر لئیم باشد ترا بجال خود گذارد و براد تو نرسد محشور عنقریب بود آن کریم با تو و محشور عنقریب تو بکر با او و سئوال کرده عنقریب بکر از او و مبعوث عنقریب مگر با او و اگر فاحش باشد وحشت عنقریب مگر از او و او عمل تست قیس گفت اگر این موعظه نظم آورده میشد هر آینه ما افتخار میکردیم بسبب آن بر هر که نزدیک ماست از عرب و آن را ذخیره خود میکردیم انجاب امر فرمود کسی را که برود و حسان بن ثابت شاعر را بیاورد صلصال بن دلمس که حاضر بود قدری تفکر کرد و شبیه باین شعر در آورد و پیش از آمدن حسان عرض کرد یا رسول الله چیزی در خاطر من حاضر شده گمان میکنم موافق اراده شما باشد اذن میدهی بخوانم فرمود بلی پس شروع کرد بخواندن این اشعار

تخیر خلیطا من فعالك انما … قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل … فلا بد للانسان من ان یعد
لیوم ینادی المرء فیه فیقبل … فان کنت مشغولا بشیء فلا تکن … بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد موته … ومن قبله الا الذی کان یعمل … الا انما الانسان ضیف لاهله
یقیم قلیلا بینهم ثم یرحل

قیس بن نهدان انصاری از صحابه است و ممدوح است و روایت است که

پس قرار مده او را مگر صالح و شایسته زیرا که او اگر صالح باشد انس نمیگیری مگر با او و اگر

رسول خدا (ص) بر قبری گذشت که صاحب آن قبر را عذاب می نمودند آنحضرت چوبی طلبید و آن را دو شقه نمود یکی را نزد سر قبر و دیگری را نزد پا قرار داد و روایت شده که صاحب آن قبر قیس بن نهدان بوده و این کار را رسول خدا (ص) برای دفع عذاب او نموده چه آنکه چوب مادامیکه تر است دفع عذاب مینماید و مؤمن و کافر را نفع می بخشد

قیس بن المکشوح همان کس است که اسود عنسی را که دعوت نبوت میکرد به اتفاق فیروز دیلمی بقتل رسانید و در فتح قادسیه و نهاوند و دیگر غزوات حاضر بوده و در صفین ملازمت رکاب امیرالمؤمنین (ع) داشته و علم بجیله با وی بوده و او مردی شاعر و شجاع بوده و خواهرزاده عمرو بن معدیکرب بوده و در صفین صف بصف با عبیداللّه جنگید و گویند که بسر بن ارطاة به لشکر معویه دو داور افرو کردند و او را شهید نمودند

باب الکاف

کامل بن ابراهیم مدنی از کسانی است که بشرف ملاقات حضرت صاحب الامر (ع) رسید و مشاهده معجزات آن حضرت کرده و اخبار عجیبات دریافت کرده چنانچه در غیبت شیخ مذکور است

کافور خادم ثقه و معروف است

کثیر بن عبدالرحمن خزاعی شاعر مشهور ملقب بکثیر عزه از شعراء حضرت باقر

بشمار رفته در سنه صد و پنج در مدینه وفات کرد بعد از وفات او حضرت باقر (ع) بجنازه او حاضر شد و او را بلند کرد و بر دوش گرفت و اتفاقا در روز وفات او عکرمه مولی ابن عباس نیز در مدینه وفات کرد مردم گفتند امروز افقه مردم و اشعر مردم وفات کرد چنانچه ابو هاشم جبائی و ابن درید شیعی در روز هجدهم شعبان سنه سیصد و بیست و یک وفات کردند مردم گفتند مات علم اللغة و الکلام بموت ابن درید و ابی هاشم و نظیر وفات محمد بن الحسن شیبانی فقیه و کسائی در یکروز در ری که رشید گفت دفنا الفقه و العربیة بالری و کثیر یکی از عشاق عرب است که مشهور است و معشوق او عزه است و از روایت او حکایاتی است که مقام ذکرش نیست و کثیر مضطر بشدت علاطه حقارت و کوتاهی قد او اسمش را اشتقاق نموده بالتصغیر کردند و من در عبد الله بن مسعود اشاره باین مطلب کردم حکی عن الوقاضی قال رایت کثیرا یطوف بالبیت فمن حدثك انه یزید علی ثلثة اشبار فلا تصدقه

کثیر النوا بتری است که در تتبع حال او معلوم شد و او از کسانی است که استخفاف می نموده بحضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) از او بیزاری جسته و حضرت باقر (ع) فرموده که حکم بن عتیبه و سلمه و کثیر النوا و ابا المقدام و سالم

بسیاری را گمراه کردند و ایشان از آن جماعتند که حق تعالی در شأن ایشان فرموده
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ

کعب بن زهیر بن ابی سلمی از شعراء معروف و از بیت شعر است چه آنکه جدش ابو سلمی و پدرش زهیر شاعر بودند و خال پدرش بشامه شاعر فحل بوده و عمه اش سلمی و خواهرش خنسی و برادرش بجیر و پسرش عقبه معروف بمضرب و پسر پسرش عوام تمام شعراء بودند و زهیر اشعر شعراء بوده چه علمای ادب امرء القیس و نابغه ذبیانی و زهیر را بر تمام شعرای جاهلیت مقدم داشته اند ~~و بعضی در بین این سه نفر زهیر را بر تمام شعرای جاهلیت مقدم داشته اند~~ انتخاب نمودند و او یکی از شعرای سبعه معلقه است و مطلع قصیده او این بیت است أَمِنْ أُمِّ أَوْفَی دِمْنَةٌ لَمْ تَکَلَّمِ … بحومانة الدراج فالمتثلم

گفته اند زهیر قبل از بعثت وفات کرد و در زمان رسول خدا (ص) بجیر برادر کعب اسلام آورد کعب اشعاری در نکوهش او گفت و برای او فرستاد رسول خدا چون او را هدر فرمود چون کعب دانست چون او را هدر فرموده و هیچ جا گریزگاه از شمشیر مسلمانان امن نخواهد بود لاجرم قصیده از در معذرت انشاء کرد

دراه مدینه پیش گرفت چون بمدینه رسید اول نزد ابوبکر شد و اورا همراه
خود کرد و چهره خود را بدامن عمامه پوشیده بود تا کسی اورا نشناسد که
مبادا احوالش ریخته شود چون نزدیک رسول خدا رسید ابوبکر عرض کرد که مردی است
از عرب میخواهد شرط اسلام با تو بیعت کند پس انحضرت دست فراداد و کعب بیعت
کرد انگاه گفت بابی انت وامی یا رسول الله هذا مقام العائذ بك انا کعب بن زهیر
پس شروع کرد بخواندن ان قصیده که در مدح انحضرت ساخته بود بانت سعاد
فقلبی الیوم متبول تا انکه خواند انبئت ان رسول الله اوعدنی والعفو عند
رسول الله مامول فقد اتیت رسول الله معتذرا والعذر عند کرام الناس مقبول
و چون باین شعر رسید ان الرسول لسیف یستضاء به مهند من سیوف الله مسلول
حضرت فرمود بگو ان الرسول لنور یستضاء به و در وقت انشاد قصیده گویند
انحضرت باهل مجلس فرمود بشنوید تا کعب چه میگوید و چون قصیده را بپایان
برد بیغمبر جایزه داد و اسلام او نیز رفته شد قیل ما قصد در اخبار الدول از صاحب بروی باد
طیوریات نقل کرده که ان برده نزد کعب بود تا زمان معویه که ده هزار درهم باو داد
که ان برده را بگیرد قبول نکرد چون کعب وفات کرد معویه بیست هزار درهم

برای اولاد او فرستاده برده را از ایشان بگرفت و ان برد نزد خلفا بود و خلفا
ان را بتبرک نگاه داشتند و در اعیاد بر دوش خویش می گرفتند و بان تبرک
می جستند تا بمستعصم رسید مستعصم مانند دیگر علامات هلاکو بیرون شد
ان برد را بر دوش داشت و قضیب انحضرت را بر دست گرفته بود چون هلاکو
مستعصم را بکشت ان برد و قضیب را بسوزانید و خاکسترش را در دجله ریخت
و گفت من اینکار را بجهت اهانت نکردم بلکه خواستم تا برد و قضیب را تطهیر کرده باشم
بجهت انکه خلفا او را مس کرده بود والله العالم
کعب بن سور همانست که یکروز در مجلس عمر جای داشت که ناگاه زنی در
امد و بعمر گفت که شوهر من روزها روزه میدارد و شبها نماز میایستد عمر
گفت او را از چنین کردار رفع دهم ان زن قدری چند رفت و مراجعت کرد و باز
ان کلمات بگفت و عمر هم همان کلمات جواب بداد کعب با عمر گفت این زن
از شوهر خویش شکایت اورده عمر از فراست او تعجب کرد و گفت تو در میان
ایشان حکم کن کعب ایشان را طلب داشت چون حاضر شدند زن گفت
خلیله من الفراش مسجده نهاره ولیله لا یرقد امض القضاء یا کعب لا تردده

شوهرش گفت انی امرء قد شغلنی ما قد نزل فی سورة النور وفی السبع الطول وفی کتاب الله تخویف جلیل
کعب گفت ان لها حق علیك یا بعل من اربع واحدة لمن عقل امض لها ذاك ودع عنك العلل
انگاه گفت ای مرد اگر چه یکزن داری لکن سه زن دیگر توان بعقد در اوردن پس تو در سه
شب مختار باشی و اختیار یکشب از چهار شب با وی عاست در ان شب جز با زن خود
مگذار و با او باش عمر او را بپسندید و قاضی بصره ساخت او ببود تا جنگ جمل رسید
قران در گردن او بیخت و عصای بر دست گرفت و در پیش روی لشکر امد و مردم
را در وفا و ثبات سوگند همی داد و عیان رفت و رجز میخواند یا معشر الازد علیکم امکم
فانها صلوتکم و صومکم الابیات ناگاه تیری بر مقتل او امد و در گذشت و بروایتی
اشتر نخعی او را بقتل رسانید و بعد از انقضاء حرب که امیر المؤمنین (ع) بر کشتگان عبور
میفرمود چون بکعب رسید فرمود تا او را بنشانیدند فقال ویل امك کعب بن سور
نزا علمی بود که تو اگر نفعی بدان سود انجهان ندید و شیطان تو را گمراه کرد و با تش انداخت
و در روایت شیخ مفید است که حضرت فرمود که کعب قران برگردن خود او بخت
بود گمان میکرد که نصرت مادر خود میکند و انکه مردم را بقران میخواند و حال انکه
عمل انست چه در قرانست پس خاتب شد هر جبار عنیدی ما او خدا را خواند که

مرا بکشد خدا او را کشت پس فرمود او را بنشانید چون او را نشاندند با وی فرمود
یا کعب لقد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعدك ربك حقا پس فرمود او را بخوابانند
کعب بن عمرو بن عباد انصاری مکنی بابو الیسر صحابی جلیل القدر است در عقبه و بدر
حاضر شده و در صفین در رکاب امیر المؤمنین (ع) حضور داشته در سنه ۵۵ وفات
نموده وهو الذی اسر العباس یوم بدر واختلف رایة المشرکین وکان من افاضل العرب وله ملح
کعب بن مالك الخزرجی الانصاری از مردم مدینه است در عقبه ثانیه با رسول خدا
بیعت کرد چون انحضرت بمدینه هجرت فرمود او را با طلحة بن عبید الله برادری نمود
او در غزوه احد و دیگر غزوات حاضر بود جز غزوه تبوك که تخلف جست
و او یکتن از شعرای رسول خدا است و اشعار او در غزوات مضبوط است
کلثوم بن الحصین الغفاری معروف بکلثوم المنحور است بجهت انکه در
احد تیری بر جای نحر او امد رسول اکرم (صلعم) با اب دهان مبارکش ان را ملتئم
ساخت و او را رسول خدا (ص) در عام الفتح در تمرة القضاء در مدینه بخلیفتی گذاشت
کلثوم بن هدم الانصاری معروف بصاحب رسول (ص) بود بروایت واقدی
وابن اسحق چون رسول خدا هجرت فرمود در ورود بمدینه بر او وارد شد پس از

چهار روز از انجا بخانهٔ ابو ایوب انصاری رفت و کلثوم اول کسی است از
انصار که بعد از ورود پیغمبر علیه السلام وفات کرد و در بقیع غرقد مدفون گشت
کلیب بن معویه صیداوی از ابو اسامه روایت شده که حضرت صادق
عرض کردم که نزد ما مردیست که نامش کلیب است چیزی از نزد شما خبری مگر
انکه میگوید من تسلیم دارم ما از جهة تسلیم او را کلیب تسلیم نام نهادیم ابو اسامه
گفت حضرت بر او ترحم کرد یعنی فرمود خدا او را رحمت کند انگاه فرمود میدانید تسلیم
چیست ما ساکت شدیم فرمود بخدا سوگند که تسلیم همان اخبات است که خدای
عز و جل فرموده الذین امنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم وهم در خبرا
مردی خدمت انحضرت عرض داشت که میشود کسی دوست برادر کسی را که ندیده
فرمود اینک من دوست میدارم کلیب صیداوی اسدی را وحال انکه ندیدم او را
کمیت بن زید الاسدی شاعر اوحدی و مادح ال احمدی صاحب قصیدهٔ
هاشمیات طربت وما شوقا الی البیض اطرب ولا لعبا منی وذو الشیب یلعب
جلالت شانش بسیار است بعلاوه انکه از مداحین خانواده رسالت بود
مردی خطیب وفقیه ونسابه وحسن الخط وفارس ورامی وسخی ودین بوده

وفی خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید وخواند قصیدهٔ من لقلب متیم مستهام و
چون باین شعر رسید وقتیل بالطف غودر فیهم بین غوغاء امة وطغام حضرت
گریست وفرمود ای کمیت اگر نزد ما مالی بود بتو صله میدادیم لکن از برای تست
ان کلامیکه رسول خدا صلی الله علیه واله بحسان بن ثابت فرموده لا زلت مؤیدا بروح القدس ما
ذببت عنا اهل البیت ودر حدیث است که وقتی خدمت انحضرت عرض کرد که یا سیدی
من میخواهم سؤالی از شما نمایم حضرت تکیه فرموده بود برخواست ونشست و گستر
فی صدره وساده وقال سل فرمود بپرس سؤال خود را عرض کرد سؤال میکنم
از شما از ان دو مرد فرمود ای کمیت ریخته نشد در اسلام بقدر شاخ حجامتی خون
و کسب نشد مالی از غیر حلال ونکاح نشد فرجی بحرام مگر انکه در گردن ان دو است
تا روزیکه قیام فرماید قائم ما علیه السلام و ما گروه بنی هاشم امر میکنیم بزرگ وکوچک خود را
بسب وبرائت از ایشان ونقل است کهچون کمیت قصیدهٔ هاشمیات را گفت
بمصر رفت وبفرزدق شاعر عرضه کرد فرزدق او را تحسین نمود امر باشاعه
ان نمود پس کمیت بجانب مدینه رفت وبعرض حضرت باقر علیه السلام رسانید
حضرت دعا کرد او را انگاه بنزد عبد الله بن حسن وسایر بنی هاشم رفت و

طربت وما شوقا الی البیض اطرب
گفت خواندم تا رسیدم باین بیت
فما لی الا ال احمد شیعة
وما لی الا مشعب الحق مشعب
فرمود چون مع کندی براه سلام برسان
... وبگو که حضرت از رحمت تراب
این قصیده واز محمد بن سهل روایت
نقل کرده که گفت داخل شدم با کمیت
بر حضرت صادق علیه السلام در ایام
تشریق گفت کمیت ... تو از ...
سیدی برای شما شعر بخوانم فرمود انها
ایام عظام بعنی این روزها روز ...
وشایسته ... شود در ان خواندن
عرض کرد ان اشعار در حق شما است فرمود
... انوقت حضرت ... بعض
اهل بیتش آمد گوش کنند ... کمیت
شروع نمود خواند و گریه ... بسیار شد
تا رسید باین بیت یصیب به الرامون عن
قوس غیرهم فیا اخرا اسدی له الغی اوله
حضرت ... وگفت اللهم اغفر
للکمیت ما قدم وما اخر وما اسر وما
اعلن و ... حتی یرضی ...

و برای ایشان نیز بخواند عبد الله بن حسن ملکی را بچهار هزار درهم خریده بود
قباله اعلل را بکمیت جایزه داد کمیت انرا رد کرد قبول ننماید تا چند روزی
اصرار واستدعای زیاد کمیت انقباله را رد کرد وگفت من در مدح شما اهل
بیت غیر خدا نظری ندارم وچیزی نمیگیرم در انوقت عبد الله بن معویة
بن عبد الله بن جعفر جامهٔ از پوست بگرفت وچهار طرف انرا بدست کودکان
خود داد و در خانهای بنی هاشم گردش کرد وگفت ای بنی هاشم این کمیت است
که در حق شما شعر گفته هنگامیکه مردم از ذکر فضایل شما سکوت کرده
اند وجان خود را در نزد بنی امیه در معرض ریختن درآورده پس هرچه شما
را ممکن میشود برای صلهٔ او بیاورید پس هرکه هرچه ممکنش بود از درهم و
دینار در ان پوست می ریخت تا انکه نوبت بزنهای هاشمیات رسید انها
هم هرچه داشتند عطا کردند حتی انکه حلی وحلل خود را از بدن بیرون
میکردند ودر انجا میریختند پس جمع شد برای کمیت مقدار صد هزار درهم
که بحساب پولهای انزمان ظاهرا بیست هزار ودویست وپنجاه تومان باشد
پس عبد الله انها را بنزد کمیت اورد وگفت یا ابا المستهل اتیناک بجهد

المقل ما از تو عذر میخواهیم چه انکه ما در زمان دولت دشمنان خود میباشیم
ودر دست ما چیزی نیست واینمقدار جمع کردیم ودر او دست زیور زنان چنانچه
می بینی کمیت گفت پدر ومادرم فدای شما باد همانا زیاد عطا کردید ومن
عوضم در مدح شما خوشنودی خدا ورسول بود واز شما چیزی نمیگیرم و
بصاحبانش رد کن وهرچه کردند قبول کند او قبول نکرد از برای کمیت فضایل
بسیار نقل شده واز طایفهٔ بنی اسد منقول استکه گفته اند که ما فضیلتی داریم
که هیچ یک از عالمیان ندارند وان فضیلت اینستکه هیچ مردی از ما نیست مگر انکه برکتی
از کمیت بارث برده بسبب انکه کمیت در خواب خدمت حضرت رسول رسید
حضرت فرمود بخوان برای من قصیدهٔ طربت وما شوقا الی البیض اطرب
چون کمیت انقصیده را خواند حضرت دعا کرد ببرکت در حق او وقوم او و
فرمود بورکت وبورك قومك وارد شده که مردی از صلحاء قصیدهٔ هاشمیات
کمیت را از حفظ کرده بود وبرای مردم میخواند تا یکوقت انرا ترک کرد و تا
مدتی ونقل انرا نقل کرد وبعد از اعدت دوباره عود کرد بخواندن
ونقل کردن ان سبب پرسیدند گفت در خواب دیدم که بجلیة بدست

من دادند از اگشودم دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم اسامی کسانیکه
داخل بهشت میشوند از محبین علی بن ابیطالب (ع) در سطر اول و دوم اسم
جماعتی را دیدم که عشیا حتم ابا ثار او در سطر سیم و چهارم نظر کردم دیدم
میان انها نام کمیت است دوباره عود کردم بخواندن شعر او

کمیل بن زیاد النخعی الیمانی از خواص اصحاب امیرالمومنین (ع) و از اعاظم
ایشان است چندی از جانب انحضرت عامل هیت بوده دعای مشهور
که در شب نیمهٔ شعبان و شبهای جمعه میخوانند منسوب بانجناب است و عرفا
اورا صاحب سر امیرالمومنین دانسته اند و سلسلهٔ جماعتی از عرفا را باو منتهی
میدارند از جمله حدیث کرده اند که یک روز امیرالمومنین (ع) بر شتری سوار
بود و کمیل را ردیف فرمود در عرض راه کمیل عرض کرد یا امیرالمومنین (ع)
ما الحقیقه قال مالک والحقیقه قال اولست بصاحب سرک قال بلی ولکن
یترشح علیک ما یطفح منی الخ و حدیث مشهور که امیرالمومنین (ع) دست
اورا گرفت و بجبانه برد یعنی بصحرا و فرمود یا کمیل ان هذه القلوب
اوعیه فخیرها اوعاها و احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثه الخ در

بسیاری از کتب علمای میباشد و شیخ بهائی اورا یکی از احادیث اربعین خود قرار
داده و هم از کلمات امیرالمومنین است که با کمیل وصیت کرده فرموده یا کمیل
مر اهلک ان یروحوا فی کسب المکارم و یدلجوا فی حاجة من هو نائم فوالذی
وسع سمعه الاصوات ما من احد اودع قلبا سرورا الا و خلق الله له من ذلک
السرور لطفا فاذا نزلت نازلة جری الیها کالماء فی انحداره حتی یطردها عنه
کما تطرد غریبة الابل و بالجمله شهادتش بدست حجاج ثقفی واقع شد زیرا
چون حجاج والی عراق شد خواست کمیل را بدست آورد و بقتل رساند کمیل ازوی
بگریخت چون حجاج بدو دست نیافت عطائی که از بیت المال باقوام کمیل بر
قرار بود قطع نمود چون این خبر بکمیل رسید گفت از عمر من چندان بجای نمانده
که سبب قطع روزی جماعتی شوم برخواست و نزد حجاج آمد حجاج گفت ای
کمیل ترا همی جستم تا کیفر کنم گفت هر چه میخواهی بکن که از عمر من جز اندکی نمانده
و عنقریب بازگشت من و تو بسوی خداوند است و مولای من علی خبر داده که قاتل
من تو خواهی بود حجاج گفت تو در شمار قاتلان عثمان بودی فرمان کرد تا سرش برگرفتند در سال
هشتاد و سه هجری و آنوقت نود سال داشت و قبرش در ثویه ما بین نجف و کوفه ظاهر است

کنکر ابوخالد کابلی معروف است که نامش وردان است و خواهد آمد

باب اللام

لبید بن ربیعه العامری از صنادید شعرای عرب و از شمار مخضرمین است
که هم ادراک جاهلیت نموده و هم شرف اسلام یافته مردی شجاع و جواد بوده و
از فنون شاعری در تذکرهٔ ایام عرب و ذکر مراثی از اقران خود قصب السبق ربوده
ولکن چون اسلام آورد لب از شعر فرو بست بعضی بر آنند که بعد از اینکه مسلمان
گرفت جز این مصرع دیگر شعر نگفت ذال الشباب فلم احم به بالا واقبل الشیب بالاسلام اقبالا
الحمد لله اذ لم یاتنی اجلی حتی لبست من الاسلام سربالا گویند سالی عمر بن الخطاب
بمغیره بن شعبه که از جانب او امارهٔ کوفه داشت رقم کرد که از شعرا هر که در کوفه باشد
اشعاری که در اسلام گفته اند برای من بنویسد مغیره کس بنزد شعرا فرستاد که
از جمله لبید بود که از شعر خود انفاذ دارد لبید گفت مرا از نقریبا اشعار جاهلیت
معفو دار مغیره گفت از اخیر در اسلام گوئی مرا بسنده باشد لبید بخانه خویش شتافت
و سورهٔ بقره را در صحیفهٔ رقم کرد و انفاذ داشت و گفت خداوند بجای قرائت
شعر این کلمات را برای ما نهاده و من از ایکلمات را باشاد شعر تبدیل نکنم و مدت

زندگانی اورا یکصد و چهل و یکصد و شصت سال گفته اند و از این جمله یکصد و نود سال
در جاهلیت روزگار برد و آنهنگام که مرگش فرا رسید دختران خویش را پیش
طلبید و اشعاری بگفت که از جمله این سه شعر است وما انتما ان تندبان بعاقل
اخی ثقة لاعین منه ولا اثر فقوما و قولا بالذی تعلمانه ولا تخمشا وجها ولا تحلقا شعر
الی الحول ثم اسم السلام علیکما ومن یبک حولا کاملا فقد اعتذر و دختران او هر
بامداد بمجلس جعفر بن کلاب حاضر شده بر پدر مرثیه گفتند تا یکسال تمام شد
آنگاه از ذکر مراثی لب فرو بستند و بالجمله قصیده عفت الدیار محلها و مقامها
که از جمله قصاید سبعهٔ معلقه است از اشعار اوست و هم از اشعار اوست که در
وصف او رسول خدا (ص) فرموده اصدق کلمة قالتها العرب الا کل شیء ما خلا الله باطل
و کل نعیم لامحالة باطل نعیمک فی الدنیا غرور و حسرة وعیشک فی الدنیا محال
و باطل و کل اناس سوف تدخل بینهم دویهیة تصفر منها الانامل و کل امرئ یوما سیعلم سعیه
اذا کشفت عند الاله المحاصل

لوط بن یحیی بن سعید الازدی الغامدی یعنی مخنف ابومخنف رحمه الله است
که شیخ اصحاب کوفه و وجه ایشان است و بروایات او سکون و اعتماد است بعضی

بعضی از علما مانند شیخ کشی وغیره او را از اصحاب امیرالمومنین و حسن و حسین
دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند که این درست نباشد بلکه او از اصحاب صادق
و پدرش از اصحاب امیرالمومنین (ع) است به هر جهت کشی تضعیف کرده از جمله مقتل
امیرالمومنین (ع) و مقتل امام حسین (ع) و مقتل حجر بن عدی و مقتل محمد بن ابی
بکر و غیره و بالجمله این همان ابومخنف صاحب مقتل معروف است و خود او از
بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و اصل مقتل او در نهایت
اعتبار بوده چنانچه از نقل اعاظم علمای قدیم از آن و از سایر مؤلفاتش معلوم
میشود لکن افسوس و آه که اصل مقتل بی عیب او در دست نیست و این مقتل
موجود منسوب به او مشتمل است بر بعضی مطالب منکره که شاید از دست مخالفین
بوده باشد و از این جهت از درجه اعتبار ساقط است و بر مفردات آن هیچ وثوقی نیست

لیث بن البختری المرادی مکنی به ابوبصیر از اصحاب اجماع است و جمیل بن دراج
روایت کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود بشر المخبتین بالجنة برید بن معویه العجلی
و ابوبصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره اربعه نجباء امناء الله تعالی
علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست واحادیث

در مدح و ذم ابوبصیر وارد شده است و علماء از احادیث ذم جواب فرموده
اند و در حدیث جواد بین است که او از حواریین حضرت باقر و صادق (ع) است
و از روایت صحیحه کلینی ظاهر میشود که ثقه جلیل القدر محمد بن مسلم با آن جلالت
شان در طریق مکه با بعضی از اصحاب دیگر پشت سر ابوبصیر نماز گذاشتند
و در ترجمه علباء گذشت که حضرت صادق (ع) برای او ضمانت بهشت
کرده و بدانکه ابوبصیر مشترک است مابین لیث مذکور و یحیی بن القاسم مخلط
نابینا و گاهی مشتبه میشوند و ظاهر احادیث طعن متعلق به یحیی بن
القاسم و الحدیث این است روی الکشی عن حماد الناب قال جلس ابوبصیر
علی باب ابی عبدالله لیطلب الاذن فلم یؤذن له فقال لو کان معنا طبق
لاذن فجاء کلب فشغر فی وجه ابوبصیر قال اف اف ما هذا قال جلیسه
هذا کلب قد شغر فی وجهک قلت شغر الکلب ای یرفع احدی رجلیه لیبول

بعین ولام وباء موحده

باب المیم

مالک بن الانس بن مالک مدنی یکی از ائمه اربعه مذهب اهل سنت
در سنه ۱۷۹ در مدینه وفات کرد قبرش در بقیع است در همان بقعه که

زوجات رسول خدا (ص) مدفونند و موطأ که یکی از صحاح ست است
از تصنیفات او ست گویند جعفر بن سلیمان عباسی پسر عم منصور او را به کرات
و هفتاد تازیانه زد و مالک فقیه مدینه بوده و بخدمت حضرت صادق (ع) میرفت
و استفاده میکرده و ابن ابی عمیر رضوان الله علیه روایت میکند قال الاستاد الاکبر
فی التعلیقه و روی الصدوق فی کتبه عنه ای عن مالک اخبارا کثیرة ویظهر منها
انه کان کثیر الانقطاع الیه ولم یکن مثل ابی حنیفه

مالک بن التیهان بتقدیم تاء مفتوحه بر یاء مشدده مکسوره الانصاری
معروف بابو الهیثم بن التیهان از آن شش کسی است از اهل مدینه که اول
با رسول خدا (ص) بیعت کردند در بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بوده
و در صفین شهید شد بنا بر مشهور و جلالت شانش بسیار است در
ترجمه خزیمه گذشت که امیرالمومنین (ع) در خطبه که در اواخر عمر خود خواند
تاسف خورد بر مثل عمار و ابن تیهان و خزیمه و امثال ایشان و فرمود کجا
رفتند برادران من که براه حق رفتند و گذشتند بر حق کجا است
عمار و کجا است ابن تیهان و کجا است ذوالشهادتین و کجا رفتند نظرای ایشان

ایشان از برادران ایشان که عهد و پیمان بر مرگ بستند و سرهای ایشان
را حمل دادند برای فجره پس امیرالمومنین (ع) دست مبارک را فرود آورد
بر محاسن شریف خود و زمان طولی گریست و فرمود اوه علی اخوانی
الذین تلوا القرآن فاحکموه الخ

مالک بن الحارث الاشتر النخعی سیف الله المسلول علی اعدائه قدس الله
روحه جلیل القدر و عظیم المنزله است و اختصاص او با امیرالمومنین (ع) اظهر
از آنست که ذکر شود و کافی است همان فرمایش امیرالمومنین (ع) در حق او که مالک
از برای من چنان بود که من برای رسول خدا (ص) بودم در سال سی و هشتم
هجری امیرالمومنین (ع) او را حکومت مصر داد و از آن پیش که به مصر رود امیر
المومنین (ع) برای اهل مصر کاغذی نوشت در جمله فقراتش اما بعد فقد
بعثت الیکم عبدا من عباد الله لا ینام ایام الخوف و لا ینکل عن الاعداء
ساعات الروع اشد علی الفجار من حریق النار و هو مالک بن الحارث
اخو مذحج فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق فانه سیف من سیوف الله
و هم برای اشتر کتاب عهد نامه معروف را نوشت و چون بامیرالمومنین (ع)

مکشوف بود که اشتر حکومت مصر بخواهد کرد این مکتوب مبارک را از بهر آن
نوشت که مسلمانان تا قیام قیامت این پند و حکمتها را بکار بندند و سلاطین
جهان را در هر امارت و ایالت قانونی بدست باشد که بدان قانون رفع زکوة
و خراج نشود و هیچ ظلم و ستم بر بندگان و رعیتها نشود و آن عهدنامه
معروف و ترجمه‌ها از آن شده و چون امیرالمؤمنین (ع) عهدنامه را بخاتمت
آورده فرمان کرد اشتر بسیج راه کند اشتر با جمعی از لشکر بجانب مصر حرکت
فرمود گویند چون این خبر گوش زد معویه گشت پیغام داد برای دهقان
عریش که اشتر را مسموم کن که تا من خراج بیست سال از تو نگیرم چون اشتر
بعریش رسید دهقان آنجا پرسید که از طعام و شراب چه چیزی محبوب‌تر
است نزد اشتر گفتند عسل را بسی دوست میدارد پس آنمرد دهقان
مقداری عسل مسموم برای اشتر هدیه آورد و برخی از اوصاف و فواید
آن عسل بیان کرد اشتر شربتی از آن عسل زهرآلود میل کرد هنوز عسل
در جوفش مستقر نشده بود که از دنیا رحلت کرد رضوان الله علیه و
بعضی گفته‌اند که شهادتش در قلزم واقع شد و نافع غلام عثمان او را مسموم

نمود وچون خبر

نمود و چون خبر شهادت اشتر بمعویه رسید چندان خوشحال شد که در
پوست خود نمی‌گنجید و دنیای وسیع از خوشحالی بر او تنگ گردید و گفت
همانا از برای خداوند جندی است از عسل و چون خبر شهادت اشتر به
حضرت امیرالمؤمنین (ع) رسید بموت او بسی تاسف خورد و زیاده
اندوهناک و کوفته خاطر گشت و بر منبر رفت و فرمود إنّا لله و انا الیه
راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم انی احتسبه عندک فان موته من
مصائب الدهر رحم الله مالکاً فلقد اوفی بعهده و قضی نحبه و لقی ربه مع
انا قد وطنا انفسنا ان نصبر علی کل مصیبة بعد مصابنا برسول الله (ص)
فانها من اعظم المصیبات پس از منبر بزیر آمد و بخانه رفت مشایخ نخع
بخدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) آمدند آنحضرت بر مرگ اشتر متاسف
و متلهف بود ثم قال لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان
فندا ولو کان من حجر لکان صلدا اما والله لیهدن موتک عالما ولیفرحن
عالما علی مثل مالک فلتبک البواکی وهل مرجو کمالک وهل موجود کمالک
وهل قامت النساء عن مثل مالک وهم در حق مالک فرموده خدا رحمت

کند

کند مالک را و چه مالک اگر مالک سنگی بود سنگ صلب و سختی بود و
اگر کوهی بود کوهی عظیم و بیمانند بود و گویا مرگ او مرا از هم قطع نمود و هم در
حق او فرموده بخدا قسم که مرگ او اهل شام را عزیز کرد و اهل عراق را ذلیل
کرد و فرمود که از این پس مانند مالک را نخواهم یافت و قاضی نورالله گفته که
جنازه مالک را بمدینه نقل کردند و بالجمله جلالت شان اشتر زیاده از آنستکه
ذکر شود و لنختم الکلام بکلام ابن ابی الحدید فی حقه قال لله ام قامت عن الاشتر لو
ان انسانا یقسم ان الله تعالی ما خلق فی العرب ولا فی العجم اشجع منه الا استاده
لما خشیت علیه الاثم ولله در القائل وقد سئل عن الاشتر ما اقول فی رجل هزمت
حیاته اهل الشام و هزمت موته اهل العراق و بحق ما قال فیه امیرالمؤمنین
کان الاشتر لی کما کنت لرسول الله (ص) قلت وقال لاصحابه ولیت فیکم مثله
اثنین بل لیت مثله واحد

مالک بن دینار بصری همانستکه در میان علما و عامه معروفست بکثرت
زهد و عرفان و از او کراماتی نقل کنند و هم کلماتی در زهد و موعظه از او نقل
کرده‌اند و لکن بالجمله الله تعالی از برکات اهل بیت رسالت پناهی که مخلف

ملائکه

ملائکه و خزنه علم الهیند مستغنی و بی‌نیازیم از غیر ایشان بعد از خطب و کلمات
امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه و غیره است دیگر غالب و امثال او چه حاجت
فلا رضی بالدون الا المغبون و بالجمله مالک در هجری سنه ۱۳۱ وفات کرده

مالک بن کعب ارحبی عامل امیرالمؤمنین (ع) بود بر عین التمر و قضیه او با
نعمان بن بشیر در شرح نهج حدیدی مذکور است

مالک بن نویره همانستکه در زمان خلافت ابوبکر خالد بن الولید او را بکشت
و سر او را دیگ پایه نمود و در همان شب که او را بقتل رسانید با زوجه او هم بستر
شد و طایفه خالد را نیز بکشت و زنان ایشان را اسیر کرده بمدینه آوردند و
ایشان را اهل رده نامیدند و سرش این بود که مالک در اول جلوس ابوبکر بمدینه
آمد و بیعت با ابوبکر نکرد بلکه انکار ولایت او نمود و با وی عتاب کرد و گفت ای
ابوبکر بحال خود باش و برو در خانه خود بنشین و استغفار کن برای گناهان
خود و حق را باهلش برگردان آیا شرم نمیکنی که مینشینی در مقامیکه قرار
دادند خدا و رسول غیر ترا و رسول خدا (ص) در روز غدیر حجت و راه عذری
برای کسی باقی نگذاشت و نیز روایت است که وقتی مالک تعلم کرد ایمان کامل را

از رسول خدا

از رسول خدا حضرت فرمود هر کس خواهد نظر کند بمردی از اهل بهشت نظر
کند باین مرد پس ان دو نفر نزد او شدند و از او طلب امرزش و استغفار کردند
فرمود خدا بیامرزد شما را رسول خدا (ص) را مشکل رسید و نزد من می‌ایند
از من طلب امرزش و شفاعت می‌کنند

متوکل بن عمیر بن المتوکل همان متوکل بن هارون راوی صحیفه سجادیه است که
و در سند صحیفه مذکور است انچه که ملخصش این است که متوکل گفت در زمانی
یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) متوجه خراسان بود خدمتش رسیدم و سلام کردم
گفت از کجا میائی گفتم از حج پس احوال اهل بیت و بنی عم خود را پرسید و من
خبر دادم تا انکه گفت پسر عمم جعفر بن محمد را ملاقات کردی گفتم بلی گفت در
باره من از او چه شنیدی گفتم فدایت شوم دوست ندارم انچه شنیدم
نقل کنم گفت مرا از مرگ می‌ترسانی بگو انچه را که شنیده گفتم خبر داد که تو شهید
میشوی و مانند پدرت زید بر دار اویخته میشوی یحیی از شنیدن این خبر صورتش
تغیر کرد و این ایه مبارک تلاوت کرد یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب پس بعد از کلماتی چند که باهم گفتگو نمودند یحیی گفت نزد من

صحیفه ایست از دعا که پدرم حفظ کرده از پدرش علی بن الحسین (ع) و بمن وصیت
فرموده که انرا محفوظ دارم و از غیر اهلش پنهان دارم اینک ان صحیفه
مکرمه نزد من است بتو می‌سپارم که بعد از قتل من برسانی بپسران عم محمد
و ابراهیم پسران عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) چه من میدانم
که فرمایش پسر عمم جعفر در خبر دادن از کشته شدن من حق است و از پدرانش
بوی رسیده و می‌ترسم چون کشته شوم بدست بنی امیه افتد و از مردم
کتمان کنند متوکل گفت پس من ان صحیفه کامله را گرفتم و چون یحیی کشته شد
بمدینه رفتم و شرفیاب شدم خدمت حضرت صادق (ع) و حدیث خود را با
یحیی برای ان جناب نقل کردم انحضرت گریست و حزنش بر یحیی شدید شد
و فرمود خدا رحمت کند پسر عمم یحیی را و ملحق فرماید او را به اباء و اجدادش

محمد بن ابراهیم الامام بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب صاحب
نسخه شریفه کبیره ایست از حضرت صادق (ع) و ملقب بابن الامام است و
پدرش ابراهیم الامام همانست که ابو مسلم مروزی مردم را به بیعت او
میخواند و اعتقادشان بود که امام بعد از امیر المومنین (ع) محمد حنفیه است و

بعد از محمد پسرش ابو هاشم و بعد از او محمد بن علی بن عبد الله بن عباس و بعد
از او ابراهیم پسرش و بعد از او برادرش سفاح و چون مروان حمار بر این مطلب
مطلع شد ابراهیم الامام را بگرفت و حبس کرد و پس از ان امر کرد انبانی اهک
اوردند و سر او را در میان ان انبان اهک کرد ابراهیم دست و پا زد تا جان
تسلیم کرد و بعد از ابراهیم برادرش عبد الله سفاح بر حسب وصیت ابراهیم بخلافت
رسید و پس از او برادرش منصور دوانقی چنانچه من احوال ایشان را در
تاریخ خود ذکر نمودم

محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبد الله کاتب معروف بنعمانی و ابن ابی زینب
شیخ وزیر ابو القاسم حسین بن علی مغربی از شیوخ اصحاب و عظیم القدر و شریف
المنزله است و کثیر الحدیث است در شام وفات کرده از تصنیفات اوست کتاب
غیبت معروف و منسوب است بنعمانیه که بلده بوده مابین واسط و بغداد [illegible] علی احتمال بعید

محمد بن ابراهیم بن مهزیار پدرش از وکلاء حضرت عسکری (ع) و از سفراء امام
است و مال زیادی نزد پدرش از امام بوده که وفات نمود وصیت نمود که انها را
بامام برسانند و در معروف دیگر مذکور است شاید محمد بعد از وفات پدرش انها را بعراق برد

رسولی از جانب امام (ع) امد و نشانی انها را داد و گرفت و بعد از ان از ناحیه مقدسه
برای او بیرون امد که قد اقمناک مقام ابیک فاحمد الله

محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه جلیل القدر عظیم المنزله از خواص امیر المومنین
و از حواریین انحضرت است چه انکه مادرش اسماء بنت عمیس که اول زوجه جعفر بن
ابیطالب بود بعد از جعفر زوجه ابوبکر شد و محمد را در سفر حجة الوداع متولد
نمود و بعد از ابوبکر زوجه امیر المومنین (ع) شد لاجرم محمد در حجر امیر المومنین
تربیت شد و پدری غیر از انحضرت نشناخت حتی انکه امیر المومنین علیه السلام
فرمود محمد فرزند من است از صلب ابوبکر و محمد در جمل و صفین حضور
داشت و بعد از صفین امیر المومنین (ع) او را حکومت مصر عطا فرمود در
سال سی و هشتم معویه عمرو بن عاص و معویة بن خدیج و ابو الاعور سلمی را
با جماعت بسیار بمصر فرستاد انجماعت با هواخواهان عثمان اجتماع کردند و با
محمد جنگ نمودند و او را دستگیر کردند پس معویة بن خدیج محمد را بالب تشنه
گردن زد و جثه او را در شکم حماری گذاشت و اتش زد و محمد را بوقت
بیست و هشت سال از سنش گذشته بود گویند چون انخبر بمادرش رسید

انحضرت بلکه بمنزله فرزند

از کثرت غصه و غضب خون از بینیش چکید و عایشه خواهر پدری محمد قسم خورده تا زنده است بجنین نخورد و بعد از هر نمازی نفرین میکرد بر معویه و عمرو عاص و ابن حدیج و پیوسته غضب او بر معویه بود تا زمانیکه معویه یزید را ولیعهد کرد و عایشه امد و از مردم حجاز بیعت طلبید عایشه برای او بدگوئی میکرد و بر این کار انکار می نمود لاجرم معویه او را دعوت کرد و در چاه اهک او را افکند و هلاک نمود چنانچه در کتاب کامل بهائی مسطور گشته و چون خبر شهادت محمد با میرالمومنین ع رسید زیاده محزون و اندوهناک شد و خبر قتل محمد را برای ابن عباس بصره نگاشت باین کلمات شریفه اما بعد فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی بکر رحمه الله قد استشهد فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا و عاملا کادحا وسیفا قاطعا و رکنا دافعا و قد کنت حثثت الناس علی لحاقه و امرتهم بغیاثه قبل الوقعه و دعوتهم سرا و جهرا و عودا و بدءا فمنهم الاتی کارها و منهم المعتل کاذبا و منهم القاعد خاذلا اسئل الله ان یجعل لی منهم فرجا عاجلا فوالله لولا طمعی عند لقاء عدوی فی الشهاده و توطینی نفسی علی المنیه لاحببت ان لا ابقی مع هؤلاء یوما واحدا و لا التقی بهم ابدا ابن عباس چون

بر شهادت محمد اطلاع یافت بجهت تعزیت امیرالمومنین ع از بصره بکوفه امد و انحضرت را تعزیت بگفت و یکی از جاسوسان امیرالمومنین ع از شام امد و گفت یا امیرالمومنین خبر قتل محمد بمعویه رسید و او بر منبر رفت و مردم را اعلام کرد و چنان مردم شام شادی کردند که من در هیچ وقت اهل شام را بان نحو مسرور ندیدم حضرت فرمود که اندوه ما بر قتل محمد بقدر سرور ایشان است بلکه اندوه ما زیاد تر است باضعاف ان روایت است که در حق محمد فرموده انه کان لی ربیبا و کنت له والدا اعده ولدا و چون محمد شهید شد ان مکتوبیکه امیرالمومنین برای دستورالعمل او نوشته بود بدست عمرو عاص افتاد برای معویه فرستاد معویه در ان نظری کرد و تعجب می نمود ولید بن عقبه گفت امر کن این اوراق را بسوزانند گفت این خوب رائی نیست گفت پس رای انست که تو دور باشد مردم گویند احادیث ابوتراب نزد تست و از ان مطلب میاموزی معویه گفت مرا ارشاد میکنی که علمی باین جامعی و محکمی بسوزانم پس گفت با صحاب خود که میگوئید این از کتب علی است بلکه بگوئید از کتب ابوبکر صدیق است که نزد پسرش محمد بوده و ما بان نظر می نمائیم و از ان اخذ میکنیم و این کتاب

در خزانه بنی امیه بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز که او ظاهر کرد که ان مکتوب از امیرالمومنین ع است ابن ابی الحدید گفته الیق السنکه ان عهد نامه امیرالمومنین باشد باشد و ظاهر هم همانست زیراکه از او مردم دریافتند اداب قضایا و احکام و سیاسات را و او بعد از شهادت اشتر بمعویه رسید و در خزانه ها محفوظ کردند و از ان تعجب میکردند و بالجمله محمد برادر امی عبدالله و عون و محمد پسران جعفر و برادر یحیی بن امیرالمومنین و پسر خاله ابن عباس است و نجابتهای او از جانب مادرش اسماء بنت عمیس رض بوده

محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبدالشمس اگرچه پسر دائی معویه بن ابی سفیان است اما از اصحاب و انصار و شیعیان امیرالمومنین ع و از نیکان صالحین است و مدتی در زندان معویه محبوس بود وقتی او را از زندان بیرون اورد و گفت ایا وقت ان نشده که بینا شوی از ضلالت خود و دست از علی ع برداری ایا ندانستی که عثمان مظلوم کشته شد و عایشه و طلحه و زبیر خروج کردند در طلب خون او و علی فرستاد که عثمان را بکشتند و ما امروز طلب خون او می نمائیم محمد گفت تو میدانی

لمحمد بن ابی بکر رض
یا ابانا قد وجدنا ما صلح
خاب من انت ابوه وافتضح
انما اخرجنی منک الذی
اخرج الدر من الماء الملح
انت المعروف فیه ثم ومن
فاله المبعوث منه وشرح
قبل وصی احمد فی یومها
ام لمن ابواب خیبر فتح
وعلیک الخزی من رب السماء
کلما ناح حمام وصدح
یا بنی الزهراء انتم عدتی
وبکم فی الحشر میزانی رجح
واذا صح ولائی لکم
لا ابالی ای کلب قد نبح

که من هم من از همه مردم بتو نزدیکترم و تو را بهتر میشناسم تو میگوئی اینطور است گفت بلی گفت بخدا قسم که احدی شرکت نکرد در خون عثمان جز تو بسبب انکه عثمان تو را والی کرد مهاجر و انصار از او خواستند که تو را معزول کند نکرد لاجرم بر او ریختند و خونش بریختند و بخدا قسم شرکت نکرد در خون او ابتداء و اخر مگر طلحه و زبیر و عایشه و ایشان بودند که مردم را تحریص بر کشتن او می نمودند و شرکت کرد با ایشان عبدالرحمن بن عوف و ابن مسعود و عمار و انصار جمیعا پس گفت والله انی لاشهد انک مذ عرفتک فی الجاهلیه و الاسلام لعلی خلق واحد ما زاد فیک الاسلام لا قلیلا و لا کثیرا و ان علامه ذلک فیک لبینه تلومنی علی حبی علیا خرج مع علی ع کل صوام قوام مهاجری و انصاری و خرج معک ابناء المنافقین و الطلقاء و العتقاء خدعتهم عن دینهم و خدعوک عن دنیاک والله یا معویه ما خفی علیک ما صنعت و ما خفی علیهم ما صنعوا اذ احلوا انفسهم بسخط الله فی طاعتک و والله لا ازال احب علیا لله و لرسوله و ابغضک فی الله و فی رسوله ابدا ما بقیت معویه زمان داد تا او را بزندان برگردانیدند و پیوسته

در زندان بود تا وفات کرد ابن ابی الحدید آورده که عمرو عاص محمد بن ابی حذیفه
را از مصر دستگیر کرد و برای معویه فرستاد معویه او را در حبس کرد او از زندان
بگریخت مردی از خثعم که نامش عبد الله بن عمرو بن ظلام و عثمانی بود بطلب او
رفت و او را در غاری بیافت و بکشت و مورخ مطلع خبر جناب سپهر
نگاشته که محمد بعد از قتل عثمان عقبة بن عامر جهنی را که نایب الحکومه
عبد الله بن ابی سرح بود در مصر اخراج کرد و خود زمام دار مصر گشت و
در پایان کار بحکم معویه بدست مالک بن هبیرة الکندی امیر فلسطین
شهید گشت والله العالم بحقایق الامور

محمد بن ابی سلمه همانکه مادرش ام سلمه زوجه پیغمبر ص او را با
پسر دیگرش سلمه آورد نزد امیر المؤمنین (ع) که در رکاب آنحضرت بجهاد
روند و گفت هما علیک صدقة فلو صلح لی الخروج لخرجت معک گفت
اگر شایسته بود از برای من که همراه شما باشم هر آینه من در رکاب شما کوچ میکردم

محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی کنیه اش محمد ابو احمد است و از موالی
مهلب بن ابی صفره است و اصلش بغدادی و ساکن بغداد نیز بوده

و مردی عظیم المنزلة و جلیل القدر است نزد ما و نزد مخالفین و از اصحاب اجماع است
و عامه و خاصه تصدیق وثاقت و جلالت او را نموده اند و او عابد و اورع مردم بوده
و او را افضل و افقه از یونس گفته اند و حال آنکه در فقه یونس از فضل بن شاذان
روایت کنند که میگفت ما نشأ فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افقه من سلمان
الفارسی رضی الله عنه ولا نشأ بعده رجل افقه من یونس بن عبد الرحمن و ابن ابی عمیر
درک خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد (ع) کرده و نود و چهار کتاب تصنیف
نموده و محنت او در زمان رشید و مامون بسیار بوده چه آنکه او را سالها حبس
کردند و تازیانهای بسیار زدند که قضاوت کند و هم برای آنکه دلالت کند
خلیفه را بر شیعیان و اسامی ایشان را بگوید زیرا که او شیعیان عراق را میشناخت
و وقتی او را صد تازیانه زدند که طاقتش تمام شد و نزدیک شد که نام ببرد شیعیان
را که صدای محمد بن یونس بن عبد الرحمن را شنید که گفت یا محمد بن ابی عمیر اذکر
موقفک بین یدی الله لاجرم اسم نبرد و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی باو
رسید و مدت چهار سال در زندان بماند خواهرش کتابهای او را جمع کرده
در غرفه نهاده بود باران بر آن بارید و از دست رفته بود لاجرم ابن ابی عمیر

حدیث را از حفظ نقل میکرد یا از آن نسخه هائیکه مردم از روی کتابهای او پیش از تلف
شدن نوشته بودند بهمین جهت اصحاب بمراسیل او اعتماد دارند و مراسیل
او را در حکم مسانید کرده اند و خواهرش سعیده و منیه بزاز روات محسوبند
و عن کش محمد بن ابی عمیر اخذ و حبس و اصابه من الجهد والضیق امر عظیم و اخذ
کل شیء کان له و صاحبه المامون و ذلک بعد موت الرضا (ع) و ذهبت کتب ابن
ابی عمیر فلم تخلص کتب احادیثه فکان یحفظ اربعین جلدا فسماه نوادر فلذلک
توجد احادیثه منقطعة الاسانید و هم روایت است که در زمان رشید سندی
بن شاهک بامر هرون او را صد و بیست چوب بزد بجهة تشیع او پس او را
در حبس افکند ابن ابی عمیر صد و بیست و یکهزار درهم بداد تا خلاصی یافت و
وارد شده که ابن ابی عمیر متمول بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده و شیخ
صدوق روایت کرده از ابن الولید از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت ابن ابی
عمیر بزاز بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت پس مالش تمام گشت
و فقیر شد پس آن مرد که مدیون او بوده خانه داشت بده هزار درهم بفروخت
و پولش را برای ابن ابی عمیر برد چون بدر خانه او رسید و در را کوبید ابن

ابی عمیر بیرون شد آن مرد پولها را تسلیم او نمود و گفت این طلب تست آورده ام
ابن ابی عمیر پرسید از کجا تحصیل این مال نمودی آیا بارث بتو رسید یا کسی بتو بخشید
گفت هیچکدام نبوده بلکه خانه ام را فروخته ام برای قضای دین خود ابن ابی
عمیر فرمود حدیث کرد مرا ذریح محاربی از حضرت صادق (ع) که فرمود لا یخرج
الرجل عن مسقط رأسه بالدین یعنی انسان بجهة دین ترک خانه خود نکند
پس فرمود این پولها را بردار من حاجت بچنین پولی ندارم و حال آنکه بخدا
قسم است که فعلاً محتاج بیکدرهم می باشم و از این پولها یکدرهم قبول نخواهم کرد
از فضل بن شاذان روایت شده که وقتی داخل عراق شدم شخصی را دیدم که با رفیقش
عتاب میکرد و میگفت تو مردی می باشی صاحب عیال و محتاجی بکسب و کار و
با این حال سجده طولانی بجای میآوردی و من می ترسم بسبب طول سجده چشمان
تو نابینا شود و از کار بیفتی و از این نحو کلمات در نصیحت او بسیار بگفت آخر
الامر رفیقش گفت ماوی که چه بسیار عتاب کردی وای بر تو اگر بنا بود طول
سجده باعث کوری شود باید ابن ابی عمیر نابینا شده باشد چه او بعد از نماز
فجر سر بسجده میگذاشت و وقت زوال سر از سجده برمیداشت و در ترجمه

جمیل بن دراج بتو حدیثی از طول سجدهٔ او مذکور شد واز ملاحظهٔ این دو خبر معلوم
شود که ابن ابی عمیر بطول سجده که غایت خضوع و منتهی عبادت و اوج حالات
بنده است بنزد پروردکار واشد اعمال بر ابلیس است معروف ومحل توجه
بوده وابن ابی عمیر در این عمل اقتدا کرده بود با امام زمان خود حضرت موسی بن
جعفر (ع) فانه کان حلیف السجدة الطویلة والدموع الغزیرة والمناجات الکثیرة
والضراعات المتصلة چنانچه فقه وحدیث وعلم واخلاق او از برکات انجناب واو بوده
از دهکذر خاک سر کوی شما بود هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

محمد بن ابی القسم عبد الله عمران الجنابی بالجیم والنون المعجمة والباء الموحدة البرقی ملقب بماجیلویه و
ابو القاسم ملقب به بندار است سید من اصحابنا القمیین ثقة عالم وفقیه وعارف بادب وشعر است

محمد بن احمد بن ابی قتاده ابو جعفر قمی ثقة وصدوق است واو از
احفاد حبد است که بانجاد کشته شد

محمد بن احمد بن الجنید ابو علی اسکافی ثقة جلیل القدر شیخ امامیه ووجه اصحاب است
وتصنیفات بسیار دارد از جمله کتاب تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة است که
بیست مجلد است ومشتمل است بر چند کتاب از فقه ولکن چون ابن شیخ جلیل قائل

بقیاس بود کتبش متروک شد وروی انه کان عنده مال للصاحب (ع)
وسیف وانه وصی الی جاریته فهلک ذلک

محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری ثقة جلیل حافظ صاحب تصنیفات از جمله
روضة الزهراء فی تفسیر فاطمة الزهراء وکتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین
وکتاب منی الطالب فی ایمان ابی طالب وسبط او شیخ ابو الفتوح رازی مرحوم است

محمد بن احمد بن داود ابو الحسن شیخ طائفه وعالم ایشان وشیخ قمیین وقت خود
وفقیه ایشان بوده وبعضی گفته اند در عراق احفظ وافقه از او دیده نشد مقیم
ببغداد شده بود در سنه سیصد وشصت وهشت وفات یافت ودر مقابر
قریش بخاک رفت وکتبی تصنیف نموده از جمله کتاب مزار کبیر است

محمد بن احمد شهریار الخازن بمشهد الغری از فقها ومشایخ حدیث است

محمد بن احمد عبد الله بصری ملقب بمفجع مردی جلیل از وجوه اهل لغت وادب
وحدیث است ومردی صحیح الاعتقاد بوده واشعار بسیاری در مراثی اهل بیت
گفته وچون تفجع بر قتل ایشان می نموده لهذا اورا مفجع گفتند وکتبی تصنیف کرده
اشباه او همانستکه دران تشبیه کرده امیر المؤمنین (ع) را بسایر پیغمبران علیه السلام

محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاعة بن صفوان الجمال معروف بابو عبد الله صفوانی
ثقه جلیل شیخ طائفه وفقیه وفاضل وصاحب مکانت ومنزلت نزد سلطان همان
کس است که با قاضی موصل در امارت مباهله کرد ودر مجمع سیف الدوله حمدانی
چون قاضی از مجلس برخاست تب کرد ودهان دستش که در مباهله کشیده بود
سیاه شد وورم کرد وروز دیگر هلاک شد وکتب بسیار تصنیف کرده
وگفته اند که امی بوده وانکتابها را از حفظ گفته وکاتب نوشته وشیخ مفید
وتلعکبری وغیره از او روایت می کنند واو از علی بن ابراهیم قمی

محمد بن احمد بن علی بن الصلت همانستکه شیخ صدوق در اول کمال الدین فرموده
که کان ابی (ره) یروی عنه فذکر سره ومدحه ویصف علمه وفضله وزهده وعبادته

محمد بن احمد بن علی الفتال نیشابوری صاحب روضة الواعظین از علمای
جلیل القدر متکلم وفقیه وزاهد وورع بوده ابو المحاسن عبد الرزاق رئیس
نیسابور ملقب بشهاب الاسلام ملعون انجناب را شهید کرد

محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد اشعری ابو جعفر ثقه جلیل
القدر وکثیر الروایة وصاحب کتاب نوادر الحکمة است الا آنکه اصحاب گفته اند

که او از ضعفاء روایت میکرده وبمراسیل اعتماد می نموده لا جرم محمد بن الحسن
بن الولید از کتاب نوادر الحکمة استثناء کرده بعض روایات او را که مرسل یا اسنادش
منقطع بوده یا از ضعفاء روایت کرده وکتاب نوادر الحکمة کتاب بزرگی ونیکوئی بوده
وقمیین اورا دبة الشبیب میگفتند چه آنکه شبیب نامی در قم بوده که دبه
داشته صاحب خانها هر روغنی که از او میخواستند از همان دبه میداده اینکتاب را
بان دبه تشبیه کرده اند وعمران جد او فضیلتش در باب عین گذشت

محمد بن اسحق بن عمار صیرفی شیخ مفید اورا در ارشاد از ثقات حضرت کاظم و
خاصه او واز اهل ورع وفقه واز شیعه شمرده وروایت است از اسحق پدرش
که گفت خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم وخبر دادم آنحضرت را که پسری برای
من متولد شده فرمود اورا محمد نام گذاشتی گفتم چرا فرمود اورا زن وشتم مکن
قرار دهد او را خدا قرة العین تو در حیوة تو وخلف صدق تو بعد از وفات تو

محمد بن اسحق یکی از مشاهیر علماء عامه صاحب مغازی وسیر است ومغازی را
در حیرة بجهة منصور تالیف کرد واو معاصر است با ابو حنیفه ومالک بن انس
وما بین او ومالک منافرتی بوده ومالک در حق او گفته وما ابن اسحق انما هو دجال

من الدجاجلة نحن اخرجناه من المدينة و بهمین جهت بخاری در صحیح خود از او نقل
نکرده و هکذا مسلم نکو یک حدیث در رجم و محمد بن اسحق اگرچه از عامه شمرده شده
لکن میل و محبت شدیدی باهل بیت (ع) داشته و از صادقین (ع) روایت کرده
و جریر و حسن بن محبوب از او روایت کرده اند در سنه ۱۵۱ وفات کرده

محمد بن اسماعیل البخاری صاحب صحیح معروف است که یکی از صحاح ست عامه است
و حکی عنه انه قال ما وضعت فی کتاب الصحیح الا اغتسلت قبل ذلک و صلیت
رکعتین و قال ایضا صنفت کتاب الصحیح لست عشر سنة خرجته من ستمائة
الف حدیث و جعلته حجة فیما بینی و بین الله قلت و له حکایة معروفة عند ورود
فی بغداد و اجتماع اهل الحدیث لدیه و عرضهم علیه الاحادیث المقلوبة ذکرتها
فی ترجمة فضل بن شاذان و ابن تیمیه حرانی در منهاج السنة گفته که بخاری احتیاط
کرده و از احادیث حضرت صادق (ع) در صحیح خود نقل نکرد بجهة انکه شک و
ریبی در بعض احادیث انجناب برای او حاصل شده بود و عجب است از بخاری که
احتیاط کرد در نقل احادیث حضرت جعفر بن محمد ارواح شیعته له الفداء که لقب
اسامی انجناب صادق است و مراعات احتیاط ننمود در نقل روایت از خوارج و

و نواصب و ان هزار و دویست نفر از ایشان روایت کرده بتصریح ابن البیع و غیره
که از جمله ایشان است عمران بن حطان سدوسی مادح ابن ملجم لعنه الله علیه السلام
من کان باکیا ولنعم ما قیل واذا خفیت علی الغبی فعاذر ان لا ترانی مقلة عمیاء
شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد
و شرح استغفام طولانی است و ادر فیض القدیر و شرح و غیره برخی ازان اشاره کرده ایم
و از فتاوی مشهوره بخاری است انکه رضاع حاصل میشود بخوردن هر شیری پس
هرگاه دو نفر از زنی یا ماده گاوی یا خری شیر بخورند هر دو برادر رضاعی میشوند
علی مذهب او در روز عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش وفات کرد

محمد بن اسماعیل بن البزیع بباء موحده مفتوحه و زای معجمه و عین مهمله مولی
منصور عباسی است ولکن از صلحاء طایفه امامیه است و از ثقات ایشان و بسیار
جلیل و از اصحاب حضرت کاظم است و تا حضرت جواد (ع) را درک کرده و روایت
است که او و احمد بن حمزة بن بزیع در عداد وزراء بودند و ثقة جلیل القدر علی
بن نعمان که از اصحاب حضرت رضا است وصیت کرد که کتابهایش را بمحمد
بن اسماعیل بن بزیع بدهند و روی انه قال الرضا ان لله بابواب الظالمین

من نور الله به البرهان و مکن له فی البلاد لیدفع بهم عن اولیائه و یصلح الله به امور
المسلمین لانهم ملجأ المؤمنین من الضرر و الیهم تفزع ذو الحاجة من شیعتنا
الی ان قال (ع) فما علی احدکم ان لو شاء لنال هذا کله قال قلت بماذا جعلنی الله
فداک قال یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم
یا محمد و این محمد همانست که از حضرت جواد (ع) پیراهنی گرفت که کفن خود نماید و
در قبل که اسم منزلیست در طریق مکه ~~وفات کرد~~ و وفات کرد محمد بن احمد بن
یحیی العطار روایت کرده که رفتم با محمد بن علی بن بلال در فید بودیم او با من گفت بیا
برویم سر قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع زیارت کنیم او را همین که سر قبر او وارد شدیم
محمد نشست در سمت سر قبر رو بقبله و قبر را جلو روی خود قرار داد پس گفت
خبر داد مرا صاحب این قبر یعنی محمد بن اسماعیل که حضرت جواد (ع) فرمود که هر که
زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بنشیند نزد قبر او و بخواند انا انزلناه فی
لیلة القدر را هفت مرتبه ایمن شود از فزع اکبر که هول بزرگ قیامت باشد
و در روایت کافی بجای محمد بن علی بن بلال علی بن بلال است

محمد بن اورمة بضم همزه و سکون واو و فتح راء و میم صاحب کتب و

تضعیفاتی است مثل حسین بن سعید الا انکه قمیین بر او طعن زدند و او را می بغلو
نمودند حتی انکه پنهانی کسی را فرستادند که ناگهانی او را بگیرد یا بکشد چون آن شخص
بر او وارد شد دید مشغول نماز است و از اول شب تا باخر مشغول نماز بود چند
شب تفتیش او نمودند او را چنین دیدند لاجرم از او دست برداشتند تا انکه
از حضرت هادی (ع) توقیعی امد برای قمیین در برائت ابن اورمه از انچه رمی
بان شده است و ابن اورمه همانستکه در سامره بمجلس حضرت هادی (ع)
رفت و این در وقتی بود که متوکل انحضرت را سپرده بود بسعید حاجب که آن
حضرت را شهید کند ابن اورمه دید که قبری حفر می کنند برای انحضرت گریه منتهی نمود
حضرت فرمود گریه مکن اینمطلب برای ایشان نخواهد شد بیشتر از ده روز طول
نمیکشد که خون او و صاحبش یعنی متوکل ریخته خواهد شد ابن اورمه گفت بخدا
قسم که ده روز بیشتر نکشید که کشته شدند

محمد بن بحر الرهنی السجستانی ساکن نرماشیر از حدود کرمان از متکلمین و فقهاء
و عالم باخبار بوده الا انکه متهم بغلو و تفویض بوده و قریب بپانصد تضعیف در
رساله از برای او گفته شده

محمد بن بدیل بن ورقاء از اصحاب رسول است و با برادرش عبدالله در رکاب
امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شدند

محمد بن بحر رهنی از عیون اصحاب امامیه و علمای ایشان و متکلم و کثیر العلم است
و بپنجاه رسیده یا ده حج کرده و او از غلمان ابوسهل نوبختی است و منتسب است
بآل حمدون و کتبی تصنیف کرده از جمله مقنع است که در امامت است

محمد بن بشیر غالی ملعون همانکه شعبده بازی میکرد و میگفت حضرت
موسی بن جعفر از دنیا رحلت نکرده و میگفت العیاذ بالله که امام رضا (ع) و امامان
بعد از او که ادعای امامت کردند دروغ می گفتند و هر که قائل بامامت ایشان
شود خونش حلال و مالش مباح است و عقیده او و اتباع او بر آنستکه
نماز و روزه واجب است لکن زکوة و حج و سایر فرایض را منکرند و قائلند باباحه
محارم و فروج و غلمان و استدلال کرده اند بآیه او یزوجهم ذکرانا و اناثا و
قائلند بتناسخ و مواسات را واجب میدانند و میگویند العیاذ بالله که محمد ص
پروردگار است و او لم یلد و لم یولد است و در حجابها پنهان است و هر کس نسب
خود را باو برساند دروغگو و مفتری است و آیه وقالت الیهود والنصاری

نحن ابناء الله و احباؤه شامل اوست و محمد بن بشیر ملعون از حریر صورتی درست کرده
بود شبیه بصورت حضرت موسی بن جعفر (ع) و اصحاب خود را می گفت که موسی بن جعفر ع
نزد من است میخواهید من او را بشما بنمایم میگفتند بلی پس می برد ایشان را در اطاقی
اول می گفت خوب تماشا کنید در اینجا غیر از شما کسی نباشد پس میگفتند کسی
نیست آنگاه ایشان را بیرون می نمود و خود پشت پرده میرفت و در آن صورت می دمید
و بحیله و شعبده چنان بنظر مردم می نمود که آنحضرت است ایستاده است آنگاه
اصحاب خود را می طلبید لکن اذن نمیداد که نزدیک بیایند بلکه ایشان از دور
تماشا می نمودند و خودش نزدیک صورت می ایستاد و مثل کسیکه تکلم و نجوی
کند با آن صورت تکلم می کرد و از شعبده مردم را چنان می نمود که او موسی بن
جعفر است و مدتی بر این طریق مردم را گمراه می نمود و شعبده بازی می نمود تا
آخر الامر یکی از خلفا که ظاهراً هرون باشد او را بگرفت نزد خود بکشت و نفرین
حضرت موسی بن جعفر در حق او مستجاب شد زیرا که آنحضرت از خدا خواسته
بود که حرارت آهن را نصیب محمد بن بشیر غالی فرماید و فرموده بود که هر که بر ما
دروغ بست خداوند او را حرارت آهن چشانید بنان بن علی بن الحسین

دروغ بست و مغیرة بن سعید بر حضرت باقر (ع) و ابوالخطاب بر حضرت صادق (ع)
و هر یک بقتل رسیدند آنوقت دعا میکرد و می گفت اللهم انی ابرء الیک مما
یدعیه فی محمد بن بشیر اللهم ارحنی منه اللهم انی اسئلک ان تخلصنی من هذا الرجس
النجس محمد بن بشیر فقد شارک الشیطان اباه فی رحم امه قال علی بن ابی حمزة
فما رایت احداً قتل باسوء من قتلة محمد بن بشیر لعنه الله

محمد بن جریر طبری معروف باین اسم دو نفر از علمای کبار میباشند
یکی سنی و آن صاحب کتاب تاریخ مشهور و کتاب طرق حدیث طیر مشوی
و کتاب غدیر است که در دو مجلد ضخیم نوشته و دیگر محمد بن جریر بن رستم طبری
است که از علمای امامیه و از اجلاء اصحاب و ثقه و جلیل القدر است و کتاب
دلائل الامامه از تصنیفات اوست و گاهی این دو طبری بهم مشتبه میشوند
مانند دو ابن حجر و از جاهائیکه اشتباه شده است در ابوبکر خوارزمی
پسر خواهر محمد بن جریر طبری است که او را طبرخزی میگویند بجهة نسبت
بطبرستان و خوارزم بعضی گویند که خالوی او طبری عامی است و صاحب
مقامع الفضل و بعضی دیگر گفته اند که خال او طبری امامی است و ثابت

کرده قول خود را باین شعر ابوبکر بآمل مولدی و بنو جریر فاخوالی و یحکی المرء خاله
فها انا رافضی عن تراث و غیری رافضی عن کلاله و نیز بالجمله این ابوبکر
همانستکه وقتی خواست بر صاحب بن عباد وارد شود بحاجب گفت که بحضرت
صاحب بگو که یکی از ادباء اذن بار میطلبد صاحب پیغام داد که من قرار داده ام
اذن ندهم بادیبی که بیست هزار شعر از عرب از حفظ نداشته باشد
ابوبکر جواب داد که اینقدر شعر از نظم مردان میخواهی یا از نظم زنان چون
اینجواب بصاحب رسید دانست که ابوبکر خوارزمی است او را اذن بار
بداد و با وی انس گرفت و بواسطه صاحب بر عضدالدوله وارد شد و مرتبه
رفیعی پیدا کرد

محمد بن جعفر بن ابیطالب (ع) یکی از محامده محمد و جه است شیخ کشی
روایت کرده از حضرت امام رضا (ع) که فرمود امیرالمؤمنین (ع) میفرمود که محامد
یعنی محمدها ابا دارند از معصیت خدای عزوجل راوی پرسید که ایشان
کیانند فرمود محمد بن جعفر و محمد بن ابیبکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن امیرالمؤمنین
و ابوالفرج روایت کرده که محمد بن جعفر در صفین در رکاب ظفر انتساب

عموبش امیرالمؤمنین (ع) بود و با عبدالله بن عمر مبارزت کردند و دست بکردن
شدند و از طرفین بمعاونت ایشان لشکر آمد و هر دو متعاقبا باهم کشته
شدند انتهی و جمعی از مورخین گفته اند که محمد با برادر شعون در شوشتر یعنی
در نزدیکی دزفول شهید شده اند و مادر محمد اسماء بنت عمیس است گویند بعد از
شهادت جعفر رسول خدا (ص) بفرمود تا پسرهای اورا محمد و عبدالله و عون
را حاضر کردند و سر ایشان را شیدند و قال انا ولیهم فی الدنیا والآخرة و ام کلثوم
دختر امیرالمؤمنین (ع) بعد از وفات عمر بحباله نکاح محمد در آمد و در روایت است
که رسول خدا (ص) دست محمد را گرفت و فرمود این شبیه است با عم ما ابی
طالب علیه السلام

محمد بن جعفر الاسدی ابوالحسین الرازی یکی از ابواب است قال الشیخ
(ره) و قد کان فی زمان السفراء المحمودین اقوام ثقات بود علیهم التوقیعات
من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل منهم محمد بن جعفر الاسدی رحمه الله

محمد بن جعفر الحسنی معروف بابی قیراط از مشایخ اجازه تلعکبری است

محمد بن جعفر الصادق الامام (ع) ملقب به دیباجه بجهة صباحت

رخسارش و مردی سخی و شجاع و قوی القلب و عابد بود یک روز روزه
میداشت و یکروز افطار می نمود و هرگاه از منزل بیرون میرفت ربعی کشت کرجامه
خود را کنه بود و بر هنه را بان پوشانیده بود و در هر روزی یک گوسفند برای
میهمانان خود میکشت در سنه صد و نود و نه ۱۹۹ که ایام خروج ابوالسرایا بود
محمد در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند اهل مدینه با او
بیعت بامارت مؤمنین کردند پس بجانب مکه رفت و با جمعی از طالبین
با هرون بن مسیب جنگ عظیمی نمودند و بسیار کس از لشکر هرون کشته
شد هرون حضرت رضا را برسالت بنزد محمد فرستاد و او را اطاعت
سلم و صلح طلبید محمد از صلح ابا کرد و مهیای جنگ شد هرون نیز لشکر
فرستاد تا محمد را با طالبین در آن کوهکه منزل داشتند محاصره کردند
سه روز بیش نکذشت که آب و طعام ایشان تمام شد لاجرم اصحاب
محمد دست از او برداشتند و از دور او متفرق شدند آخر الامر محمد
برای اصحاب خود امان خواست هرون او را امان داد و بروایت
دیگر بجای هرون عیسی جلودی ذکر شده و بالجمله طالبین را در قید

و بند کردند و در محملهای بی روپوش نشانیدند و بخراسان فرستادند چون
بخراسان وارد شدند مامون محمد را اکرام کرد و جایزه داد با مامون بود
تا وفات کرد و در خراسان بخاک رفت و مامون قرضهای اورا که قریب سی هزار دینار بود ادا نمود

محمد بن الحسن بن احمد بن الولید شیخ قمیین و فقیه ایشان و مقدم و وجیه
ایشان ثقه جلیل القدر عظیم المنزلة عارف برجال موثوق به صاحب کتاب
جامع و تفسیر قرآن است روایت میکند از صفار و سعد و روایت میکند
از او تلعکبری و صدوق و غیره

محمد بن الحسن بن حمزة الجعفری ابویعلی خلیفه شیخ مفید و جالس در مجلس آن
بزرگوار و فقیه و عالم و متکلم و صاحب تصنیفات است در ۱۶ ماه
رمضان سنه چهارصد و شصت و سه وفات یافت ابن حجر گوید که او داماد شیخ مفید بوده

محمد بن الحسن بن درید ازدی نحوی لغوی شاعر صاحب جمهره یکی از علمای شیعه
و ابن شهر اشوب اورا از شعراء اهل بیت (ع) شمرده و او مردی ادیب و فاضل
بوده و او را اعلم الشعراء و اشعر العلماء میگفتند و نقل عن حفظه انه اذا قرئ
علیه دیوان شعر حفظه من اوله الی آخره وهذا از غریب و بالجمله در سنه

سیصد و بیست و یک وفات کرد و اتفاقا در روز فوت او عبد السلام بن
محمد معروف بابوهاشم جبائی نیز وفات یافت فقال الناس مات علم اللغة والکلام
بموت ابن درید و ابی هاشم قلت و هذا نظیر ما قال الرشید فی الیوم الذی مات
فیه الکسائی و محمد بن الحسن الشیبانی الفقیه بالری دفنا الفقه والعربیة بالری

محمد بن الحسن بن شمون بصری بغدادی از اصحاب عسکری اول واقفی بوده بعد
غالی شده در سنه ۲۵۸ در سن صد و چهارده سالگی وفات کرد و گفته شده که آل
الرضا یعنی مولای ما حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری (ع)
کفالت می نمودند از او و از حمل ثقل عیالات او و ظاهرا این همان محمد بن الحسن
بن میمون است که وقتی خدمت حضرت عسکری (ع) دستور العمل در باب مرض
چشم او داده که استعمال کرده چشم او خوب شده از آن علتی که داشته و نیز
روایت کرده که نوشتم خدمت حضرت امام حسن عسکری در شکایت از فقر
و بعد از آن در دل خود گفتم که آیا نفرمود حضرت صادق (ع) که فقر با ما
بهتر است از توانگری با دشمن ما و کشته شدن با ما بهتر است از زندگانی
با دشمن ما پس جواب کاغذ من آمد که خداوند تخصیص میدهد دوستان

ما را هرگاه مشکلی و بسیار شد کناهاشان بغفر و گاهی هم عفو میفرماید
از بسیاری وهو کما حدثنا تمسک نفسك الفقر معنا خیر من الغنی مع عدونا ونحن
کهف لمن التجأ الینا ونور لمن استضاء بنا وعصمة لمن اعتصم بنا من احبّنا کان
معنا فی السنام الاعلی ومن انحرف عنا فالی النار قال ابو عبد الله (ع) تشهدون
علی عدوکم بالنار ولا تشهدون لولیکم بالجنة ما یمنعکم من ذلك الا الضعف

محمد بن الحسن الصفار قمی ثقة عظیم القدر وجه اصحابنا القمیین قلیل السقط
فی الروایة صاحب تصنیفات جیده مثل کتابهای حسین بن سعید بلکه زیاده از
جمله کتاب بصائر الدرجات است که در دست است و این غیر از بصائر الدرجات
سعد بن عبد الله اشعری است که فعلاً نسخه اش در دست نیست جز منتخب آن

محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو جعفر شیخ الطائفه و رئیس الامامیه فخر
الاعاجم و بحر المکارم جلیل القدر عظیم المنزلة مرجع فضلاء زمان عارف باخبار
و رجال و فقه و اصول و کلام و ادب بل جمیع الفضائل تنسب الیه در همه از
فنون اسلام تصنیف کرده و جمله از کتب این بزرگوار بطبع رسیده و فعلاً در
دست است و علماء از آنها استفاده ها و از انوار آنها اقتباس می کنند

و کتاب

و کتاب مصباح المتهجد اش که قدوه و امام مصابیح است تا بحال طبع
نشده بود در این جزء از زمان یکی از اهل خیر بانی شد که از او طبع نماید و لکن
چون میخواست که عوام و عجمان که از عربیت بهره ندارند نیز از آن فائده ببرند
بداعی ارجاع نمودند که از او ترجمه کنم تا ترجمه را نیز در حاشیه همان کتاب بنویسند
که هر کس انتفاع ببرد این احقر هم از برکت انفاس مقدسه آن بزرگوار در زمان
قلیلی ترجمه صحیحی از آن نمودم و فعلاً مشغول بطبع آن میباشند امید است
بهمین زودی از طبع بیرون آید و فی التعلیقة عن جده التقی المجلسی قال سمعنا
من المشایخ وحصل لنا ایضاً من التتبع ان فضلاء تلامذة الشیخ الذین کانوا مجتهدین
یزیدون علی ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة ما لا یحصی و الخلفاء اعطوه
کرسی الکلام وکان ذلك لمن کان وحید العصر مع ان اکثر التصانیف کان فی زمان
الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء من العامة والخاصة و
لم یکن فی زمان الخلفاء الشیخ تقیة کثیرة بل کان المباحثة فی الاصول والفروع
حتی فی الامامة فی المجالس العظیمة انتهی و بالجملة کان نور الله ضریحه الجامع لجمیع
کمالات النفس فی العلم والعمل وکان تلمیذ الشیخ المفید (ره) ولد فی شهر رمضان

سنه

سنه سیصد و هشتاد و پنج و قدم العراق فی سنه چهارصد و هشت وکان
ببغداد ثم هاجرها الی مشهد امیر المؤمنین (ع) خوفاً من الفتن التی تجددت
ببغداد واحرقت کتبه وکرسی کان یجلس علیه للکلام و مات فی لیلة
دویم محرم الحرام سنه ۴۶۰ ودفن فی داره وقبره مزار یتبرک به وصار
داره مسجداً باقیاً الی الآن وهو المعروف الآن بالمسجد الطوسی فی
جوار مولانا علی علیه السلام

محمد بن الحسن الواسطی همانستکه حضرت جواد (ع) او را گرامی میداشت
وچون مریض شد حضرت هادی (ع) برای او نفقه فرستاد وچون وفات
کرد آنحضرت برای او کفن فرستاد و در عزای او اقامه ماتم نمود

محمد بن الحسن بن الولید القمی گذشت در محمد بن الحسن بن احمد

محمد بن الحسین الموسوی معروف بسید رضی برادر سید مرتضی رضی الله عنهما
ذو الحسبین نقیب علویه و شریف اشراف بغداد مشهور بعظمت شان و علو همت
و فصاحت زبان و عذوبت شعر جلالت شانش زیاده از آنستکه ذکر
شود و از برای او در شرافت نفس و علو همت حکایاتی است که مقام گنجایش

در ششم محرم

در ششم محرم سنه ۴۰۶ وفات فرمود سن چهل و هفت سالگی و سید مرتضی از
کثرت جزع و عظمت مصیبت نتوانست جنازه او را مشاهده نماید تصانیف او
همه ممتاز است از جمله خصائص الائمة و نهج البلاغة و حقائق التنزیل و مجازات النبویه
است و حقیقتاً این حقیر را در چهارده سال قبل در نجف اشرف یک نسخه ناقص از
مجازات النبویه روزی فرمود من آن نسخه را تقدیم نمودم بشیخ اجل خود جناب ثقة
الاسلام حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده و در این ایام خداوند عالم عوض او
به بنده حقیر مرحمت فرمود از بلده کاظمیه جناب سید اجل عالم محدث صاحب
تصانیف جیده آقای آسید حسن کاظمینی ایده الله تعالی یک نسخه تمامی از مجازات
برای داعی فرستاد جزاه الله خیر الجزاء

محمد بن حکیم خثعمی همانستکه حضرت ابو الحسن یعنی کاظم (ع) امر میفرمود او را
که در مسجد رسول (ص) بنشیند و با اهل مدینه تکلم و مخاصمه کند وچون مجلس
مباحثه او منقضی میگشت خدمت آن حضرت میرسید و نقل میکرد چه گفتم و چه گفتند
حضرت می پسندید از او

محمد بن ذکریا رازی طبیب مشهور است که در طب کتابها تألیف کرده از جمله

كتاب من لا يحضره الطبيب است كه شيخ صدوق كتاب من لا يحضره الفقيه را نيز به او
نام كرده شنيده و له كلمات نافعه منها مهما قدرت ان تعالج بالاغذيه فلا تعالج بالادويه
و مهما قدرت ان تعالج بدواء مفرد فلا تعالج بدواء مركب و منها عالج في اول العلة
فالا تسقط به القوة الى غير ذلك مات سنه احدى عشر و ثلثمائه

محمد بن زيد بن محمد بن اسماعيل بن الحسن بن علي بن ابيطالب (ع) داعي علوى است كه بعد از
برادرش داعى كبير ابو حسن بن زيد بسلطنت طبرستان و استراباد رسيد و امر
تشيع را ظاهر كرده و دست اول كسيكه قبه و بر سر قبر امير المؤمنين (ع) بنا كرد و همه
ساله پنهانا مبلغ سى و دو هزار دينار به بغداد مى فرستاد تا در وجه سادات انفاق
كنند و سلطنت او چنان محكم شده بود كه رافع بن هرثمه در نيشابور دو ركارى
بنام او خطبه ميخواند اخر الامر در سنه ۲۸۷ محمد بن هرون سرخسى صاحب اسماعيل
بن احمد سامانى او را در گرگان مقتول ساخت و سر او را بكوفت و بمرو و بخارا را
فرستاد و جسدش را در گرگان در كنار قبر محمد بن الامام جعفر الصادق (ع)
كه ملقب بود به ديباج بخاك سپرده‌اند

محمد بن سليمان بن الحسن بن الجهم ابوطاهر زرارى جد ابوغالب زرارى

احمد بن محمد بن سليمان است كه نامش گذشت و اول كسيكه از اين طايفه
بزرارى لقب يافت محمد بن سليمان بود كه حضرت هادى (ع) در توقيعات خود توريةً
از او بزرارى تعبير فرموده و پيش از آن بكيرى بودند اشاره نزاكه نسبت به بكير
بن اعين جد ايشان و زرارى منسوب است بزراره و گاهى بزرارى اشتباه
ميشود و اين اشتباه براى ناسخ و كاتب است نه براى عالم و اگر در كتاب
عالى باشد از اشتباه ناسخ است

محمد بن سنان ابوجعفر الزاهرى است كلمات علماء در باب او مختلف است
غايت اختلاف حتى از شخص واحد شيخ مفيد رحمه الله او را در ارشاد از خواص
و ثقات حضرت كاظم (ع) و از اهل ورع و فقه و علم شيعه آنحضرت نوشته و در
رساله ديگر خود او را مطعون شمرده و شيخ الطائفه در فهرست و رجال او را
ضعيف شمرده و در كتاب غيبت در ذكر ممدوحين از خواص ائمه (ع) او را
تعداد نموده چنانچه فرموده و از ممدوحين حمران اعين است تا آنكه فرموده
و از جمله ايشان است بنابر روايتى كه ابوطالب قمى نقل كرده كه گفت داخل
شدم بر حضرت جواد (ع) در اواخر عمرش شنيدم كه فرمود جزا دهد

خداوند صفوان بن يحيى و محمد بن سنان و زكريا بن آدم و سعد بن سعد را از من
جزاء خير پس به تحقيق كه وفا كردند از براى من و نيز شيخ فرموده و اما محمد بن سنان
پس بدرستيكه روايت شده از على بن حسين بن داود كه گفت شنيدم كه حضرت
جواد (ع) ذكر فرمود محمد بن سنان را بخير و فرمود رضى الله عنه برضائى عنه فما
خالفنى و ما خالف ابى قط و آية الله علامه رفع مقامه در خلاصه در او توقف
فرموده و در مختلف فرموده قد بينا رجحان العمل برواية محمد سنان و بالجمله در
محمد بن سنان علماء كلام را بسط داده‌اند هر كه طالب است رجوع نمايد برجال
كبير و تعليقه و رجال سيد اجل علامه بحر العلوم و خاتمه مستدرك شيخ مرحوم
چه اين مختصر را مقام آن نيست گويند كه بعضى از غاسلين تفأل زد بكتاب الله
مجيد براى استعلام حال محمد بن سنان اين آيه بنظرش آمد انما يخشى الله من
عباده العلماء و نسب محمد منتهى ميشود بزاهر مولى عمرو بن الحمق كه در كربلا شهيد شد
و در ترجمه زاهر بآن اشارت رفت و در ميان احفاد و اولاد محمد جمله از روات
احاديث مى باشند از جمله ابو عيسى محمد بن احمد بن محمد بن سنان است كه از مشايخ شيخ صدوق است

محمد بن سيرين بصرى همانكه در تعبير خواب و تاويل رؤيا يد طولى داشته

و حكايات تعبيرات او معروف است و او مردى بزاز بوده و پدرش بنده انس بن مالك
خادم رسول خدا (ص) بوده و ما بين او و حسن بصرى منافرت غائى بوده بنحويكه مثل
شده جالس اما الحسن او ابن سيرين و شيخ مرحوم نور الله مرقده در دار السلام نقل
فرموده كه ابن سيرين مودب اولاد حجاج ملعون بوده و در ايامى كه با او بود مى شنيد كه آن
ملعون ناسزا با مير المؤمنين (ع) مى گفت و انكار بر آن نمى نمود و لكن چون مردم حجاج را لعن
كردند او در مسجد بود از مسجد بيرون آمد و گفت طاقت نمى آورم بشنوم شتم حجاج را

محمد بن صالح بن محمد همدانى از اصحاب عسكرى و از وكلاء امام زمان است و قضيه
او در بغداد در باب مطالبه مال از ابن بزد سنى در ارشاد شيخ مفيد مسطور است و شيخ
صدوق در كمال الدين روايت كرده از او كه گفت نوشتم خدمت حضرت صاحب الزمان (ع)
كه اهل بيت من اذيت مى كنند مرا و سرزنش مينمايند مرا بحديثى كه روايت
شده از پدران تو كه فرموده‌اند خدام و قرابات ما شرار خلق الله فكتب عليه السلام و يحكم اما تقرؤن
ما قال الله عز و جل و جعلنا بينهم و بين القرى التى باركنا فيها قرى ظاهرة و نحن و الله
القرى التى بارك الله فيها و انتم القرى الظاهرة

محمد بن عباس بن على بن مروان الماهيار ابوعبدالله بزاز معروف بابن حجام (ره)

شيخ حديث فرموده كه روايت شده از بعضى اخبار كه ائمه فرموده‌اند خداشناسان شرار خلق الله و اين حديث را شيخ مرحوم باثبات رسانده

مصغره وحاء مهمله از اجلاء اصحاب وثقه وکثیر الحدیث واز مشایخ اجازهٔ تلعکبری است
وکتبی تصنیف فرموده از جمله کتاب ماتزل فی القران فی اهل البیت است که هزار ورق
است وعلماء فرموده اند که مثل ان تصنیف نشده است

محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی الانصاری قاضی کوفه کفته اند که صدوق ومامون
بوده لکن سیئ الحفظ وصاحب رای بوده سه سال قضاوت کوفه کرده ودر باب تضعیه
ثقه جلیل القدر محمد بن مسلم ثقفی نزد او شهادت داد شهادت او را رد کرده وپس
از انکه ظاهر شد کثرت علم وفقه محمد بن مسلم دیکو در امور مشکله ومسائلی
که دانا بحکم ان نبود بانجناب رجوع می نمود ومابین ابن ابی لیلی وابوحنیفه وحشت
وتناری بود وابوحنیفه در بحکم اوشش خطا براو کرفت واو نیز سعایت کرد
برای ابوحنیفه نزد والی تا انکه ابوحنیفه را از فتوی دادن منع کردند واز او روایت
شده که از حضرت صادق (ع) سوال کرد که چه چیز است که حلو وشیرین تر است
نزد ادمی از چیزها انکه خدا خلق کرده فرمود اولاد جوان عرض کرد چه چیز
تلخ تر وسخت تر است فرمود فقدان او کفت شهادت می دهم که شما حجج خدا بید
بر خلق او در سنه ۱۴۸ وفات کرده وقد اغرب ابوعلی فی رجاله حیث قال نصب

الرجل اشهر من کفر ابلیس الخ وَلَا یهمنا التعرض لرده

محمد بن عبد الرحمن بن قبه بقاف مکسوره وباء موحده ابوجعفر رازی متکلم عظیم
القدر در اول مذهب معتزله بوده واز ان هدایت یافته وشیخ امامیه زمان خود کردیده
وکتابی در امامت نوشت ابو الحسین سوسنجردی که از عیون اصحاب ومتکلمین
ایشان وصاحب کتاب امامت است وهمان کس است که بیست حج پیاده بجا اورده
وروایت کرده که رفتم بخراسان بجهت زیارت امام رضا (ع) رفتم بعد از فراغ از
زیارت رفتم ببلخ وبر ابو القاسم بلخی وارد شدم واو با من اشنا بود وبا من بود
کتاب ابوجعفر قبه در امامت معروف بانصاف ابو القاسم بران کتاب مطلع شد وبر
او ردی نوشت موسوم بمسترشد کفت من او را بود اشتم رفتم بری نظر ابن قبه رسانیدم
او ردی بران رد نوشت موسوم بالمستثبت فی الامام او را بود اشتم برای ابو القاسم
بلخی اوردم ابو القاسم رد ان را نوشت موسوم بنقض المستثبت او را بود اشتم بری
امدم وقتی رسیدم که ابوجعفر بن قبه وفات کرده بود رحمه الله علیه

محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری ابوجعفر قمی جلیل القدر بود وبیش از اصحاب حضرت عسکری
وصاحب کتاب قرب الاسناد واست ومحمد مکاتبی فرستاد خدمت امام زمان (ع)

بضم اول وسکون ثانی وضم سین اخری ونون ساکنه وجیم مکسوره وراء ساکنه ودال مهمله ناحیتی بغداد
مراصد الاطلاع

وجواب آمده وبرادران ابوجعفر وحسین واحمد همکی صاحب مکاتبه میباشند
ومحمد مصنفاتی دارد از جمله کتاب الاوائل است

محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب (ع) ملقب بنفس زکیه وصریح
قریش چه انکه یکی از امهات وجدات او ام ولد نبوده اند ودر خلافت منصور
سنه ۱۴۵ در مدینه خروج کرد منصور عیسی بن موسی برادر زادهٔ خود را بحرب او فرستاد
چون حرب مابینهما واقع شد در بین حرب حمید بن قحطبه محمد را بقتل رسانید در
موضع معروف باحجار زیت وقبرش الان در شرقی سلع بیرون دروازهٔ مدینه
از همان دروازه که باحد بیرون میروند معروف است واز برای ان بقعه ایست ومن
کیفیت شهادت او را با شهادت پدرش عبد الله وبرادرش ابراهیم قتیل باخمری
در کتاب تاریخ خود نکاشتم ومابین او ومنصور مکاتبی رد وبدل شده
که در تذکرهٔ سبط مسطور است

محمد بن عثمان بن سعید عمری شیخ جلیل اسدی کوفی ابوجعفر نایب دویم
امام عصر عجل الله فرجه است که بعد از پدر بزرکش تاج نیابت بر سر کذاشت وقریب
به پنجاه سال باین منصب عظیم مفتخر بود وقبل از وفات خود قبری برای خود

ساخت ونقاشی را امر فرمود که در ساجه ایات قران واسماء ائمه (ع) نقش
کند که از انکه کاه او قرار دهند ومردم را خبر داد از روز وفات خود ودر همان
روز که معین کرده بود وفات فرمود قبر شریفش در بغداد در نزدیکی دروازهٔ
سلمان در میان قبرستان وسیعی است ودر انجا معروف است بشیخ خلانی ومن
کیفیت نیابت این بزرکوار را با سایر نواب اربعه (ع) در مزار خود ذکر کردم وبعد از ان
جناب شیخ ابو القاسم حسین بن روح بنیابت خاصه رسید وبعد از او علی بن
محمد سمری وچون ان بزرکوار خواست وفات کند از او پرسیدند که بعد از تو کیست
فرمود لله امر هو بالغه کنایه از انکه امر نیابت منقطع وظلمت غیبت کبری عالم
را فرو خواهد کرفت وبعد از فوت او غیبت کبری واقع شد وتا اکنون هزار ساله
وکسری است که طول کشید عجل الله فرج امام زماننا صلوات الله علیه فقد طال الانتظار وشمت بنا الفجار

محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی او ووکیل وجدش وپسرش قاسم جمیعا وکلاء
ناحیه مقدسه بوده اند وابراهیم که جد اوست حضرت رضا (ع) را درک کرده
وچهل مرتبه حج نموده وابراهیم بن هاشم بتوسط او از حضرت رضا (ع)
حدیث روایت می کند

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی صیرفی ملقب بابو سمینه مشهور بکذب است و ورود
کرد در قم و منزل نمود در نزد احمد بن محمد بن عیسی قمی بعد از آنکه معلوم شد غلو و کذب او احمد
او را اخراج کرد و از قم اخراج فرمود و کتبی تصنیف کرده از جمله کتاب تفسیر عم یتسالون

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر واقفی همانست که وقتی با پدرش خدمت
حضرت عسکری علیه السلام شرفیاب شدند و در کمال تنگی حال بودند پدرش تمنی کرد و در دل
خود گذرانید که کاش حضرت پانصد درهم بمن میداد و محمد تمنا کرد که کاش سیصد
درهم بمن عطا میکرد چون بخدمت آنحضرت شرفیاب شدند بعد از رخصت حضرت
پانصد درهم برای پدرش فرستاد و سیصد درهم برای او تعیین فرمود و مبدا
مقاصد ایشانرا در مصرف آن اموال چنانچه شیخ مفید در ارشاد ذکر فرموده و
با این حال واقفی بود و میگفت ولکنا علی امر قد جرینا علیه

محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی ثقه جلیل از فقهاء اصحاب است و هم چنین
است برادرانش عبید الله و عمران و عبد الاعلی

محمد بن علی بن بلال از اصحاب عسکری و از سفراء حضرت صاحب الامر
علیه السلام است و شیخ در کتاب غیبت او را از مذمومین شمرده و از برای او

واقعه ایست

الشیخ الصدوق

واقعه ایست با ابو جعفر عثمان عمری نضر الله وجهه هنگامیکه محمد نگاه داشته بود
اموال امام زمانرا و تسلیم نمی کرد و ادعای وکالت می نمود و توقیع شریف بلعن
و برائت از او و جمعی دیگر بیرون آمد

محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی ابو جعفر رئیس المحدثین معروف بصدوق
و مولود بدعوت امام زمان ورود کرد ببغداد سنه ۳۵۵ و در آنوقت چندان
از سن شریفش نگذشته بود شیوخ طائفه از او احادیث اخذ کردند و بسیار
جلیل و حافظ احادیث بود بحدیکه دیده نشد در بین قمیین مانند او در حفظ
و کثرت علم و قریب سیصد کتاب تصنیف فرموده و غالب احادیث که عبارتست
از برکات قلم اوست جزاه الله خیر الجزاء و کتاب من لا یحضره الفقیه او یکی از کتب
اربعه است و اصحاب مراسیل او را اکثر از مراسیل ابن ابی عمیر قبول ند و کتاب
مدینة العلم او اگر مفقود نشده بود اصول اربعه را تخمیس می نمود و بالجمله او رکن
بزرگی است از ارکان دین جزاه الله عن الاسلام و المسلمین قال العلامة الطباطبائی
فی ترجمته شیخ من مشایخ الشیعة و رکن من ارکان الشریعة رئیس المحدثین و الصدوق
فی ما یرویه عن الائمة علیهم السلام ولد بدعاء صاحب الامر علیه السلام و نال بذلک عظیم الفضل

والفخر

والفخر و وصفه الامام فی التوقیع الخارج من الناحیة المقدسة بانه فقیه خیر مبارک ینفع الله
به فعمت برکته الانام و انتفع به الخاص و العام و بقیت آثاره و مصنفاته مدی
الایام و عم الانتفاع بفقهه و حدیثه فقهاء الاصحاب و من لا یحضره الفقیه من العوام
انتهی ابن ادریس در کتاب نکاح سرائر فرموده و الی هذا ذهب شیخنا ابو جعفر محمد
بن علی بن بابویه الی ان قال فانه کان ثقة جلیل القدر بصیرا بالاخبار ناقدا للآثار
عالما بالرجال و هو استاد المفید محمد بن محمد بن النعمان استاد اکبر در تعلیقه ذکر
که مشایخ ما معنعنا از شیخ بهائی روایت کرده اند که وقتی از او از شیخ صدوق
سؤال کردند شیخ بهائی تمجید و توثیق نمود او را و ثنا گفت بر او و فرمود پیش
از اینها از من پرسیدند که زکریا بن آدم و صدوق کدام افضل در مرتبه اش
بالاتر است من گفتم زکریا بن آدم بجهة اینکه اخبار بسیار در مدح او رسیده
بعد از این سؤال و جواب در خواب دیدم شیخ صدوق را که فرمود از کجا ظاهر شد
بر تو فضل زکریا بن آدم بر من و اعراض فرمود از من در سنه ۳۸۱ وفات نمود و در ری
نزد حضرت عبد العظیم حسنی مدفون شد و در این اعصار نزدیکی سردابه که مدفن آن بزرگوار بود خراب
شده بود بدنش را تازه یافتند چنانچه در ترجمه والد ماجدش مذکور شد

محمد بن علی الشلمغانی

الشلمغانی

محمد بن علی الشلمغانی منسوب بشلمغان که قریه بوده در نواحی واسط معروف
بابن ابی العزاقر بعین مهمله و زاء معجمه و قاف یکی از آن چند نفر است که کذبا علی الله ادعای بابیت
و وکالت امام عصر علیه السلام نمودند و مقالات شنیعه از ایشان ناشی شد و توقیع
شریف بلعن و برائت از ایشان بیرون آمد و اول ایشان ابو محمد معروف بشریعی
بود که در عداد اصحاب حضرت هادی و عسکری علیهما السلام بشمار میرفت و اول کسی است که
کذبا علی الله ادعای بابیت و سفارت از جانب حضرت حجه علیه السلام نمود پس از آن ظاهر
شد از او الحاد و زندقه و غلو و قول بتناسخ و ادعا می کرد که من پیغمبرم از جانب
علی بن محمد هادی و العیاذ بالله پروردگار است و امثال این کفریات پس از جانب
صاحب الامر علیه السلام توقیعی بلعن و برائت از او بیرون آمد و دیگر محمد بن نصیر نمیری است

ذکر جمعی که ادعا
بابیت نمودند

بود که او هم مثل شریعی ادعای بابیت نمود اولا پس از آن غلو کرد در حضرت
ابو الحسن و ادعا کرد ربوبیت را برای او و رسالت را در حق خود و قائل بود بحلیت
محارم و لواط و می گفت که لواط باعث تذلل و تواضع است در مفعول و محلل
است و هم خودش لواط میداد و نصیریه منسوب باو میباشند و دیگر احمد بن
هلال کرخی است و دیگر محمد بن علی بن بلال و حسین حلاج و شلمغانی بودند

و بالجمله

و بالجمله ابوجعفر شلمغانی در اول امر با استقامت بود و نزد طایفه بنی بسطام وجیه
و صاحب منزلت بود بجهت اختصاص او بجناب ابوالقاسم حسین بن روح علیه الرحمه
نائب سیم امام عصر پس حسد برد بر جناب ابوالقاسم و مرتد شد و مقالات شنیعه
اظهار کرد چون پرده از روی کار او برداشته شد شیخ ابوالقاسم بنی بسطام را نهی کرد
از کلام او و امر کرد ایشان را بلعن و تبری از او بنی بسطام بفرمایش شیخ عمل ننمودند
و دست از شلمغانی برنداشتند چه آنکه شلمغانی میگفت من اذاعه سر کردم مقام
مقدم بابعاد دیگر باره شیخ ابوالقاسم مکتوبی نوشت برای بنی بسطام مشتمل بر لعن
و تبری از شلمغانی و تابعین او بنی بسطام آن نوشته را بشلمغانی نشان دادند چون
نگاهش بآن مکتوب افتاد از روی سفاهت گریه سختی کرد و گفت مراد از لعنت معنی
باطنی اوست که ابعاد باشد و مراد از ابعاد از آتش است یعنی قوله رحمه الله لعنه الله
ای باعده الله عن العذاب والنار پس گفت الان دانستم که من صاحب منزلت
می باشم نزد شیخ پس آنکه خود را بر خاک و گونهای خود را بر خاک مالید و باین
سفاهت ها اعتقاد بنی بسطام را فاسد کرد و وقتی ام کلثوم دختر شیخ ابوجعفر
عمری رضوان الله علیه نایب دویم امام عصر بدیدن مادر ابی جعفر بن بسطام رفت

آن زن او را استقبال کرد و در تعظیم و توقیر او سعی بلیغ نمود از جمله آنکه افتاد روی
پای ام کلثوم و شروع کرد به بوسیدن ام کلثوم دست او را گرفت و فرمود ای خانم
این کار مکن مادر ابوجعفر گریست و گفت چرا چنین نکنم با آنکه تو خانم من فاطمه زهرا
میباشی فرمود از کجا این را میگوئی گفت شلمغانی سری با من گفته و امر کرده که اظهار
آن نکنم ام کلثوم اصرار کرد تا بگوید مادر ابوجعفر از او عهد و پیمان گرفت که افشاء
نکند آنوقت گفت که ابوجعفر شلمغانی گفته که روح پیغمبر (ص) منتقل شده ببدن پدر
تو ابوجعفر محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین (ع) ببدن شیخ ابوالقاسم و روح فاطمه بتو
منتقل شده پس چرا از تو تعظیم نکنم ای خانم من ام کلثوم فرمود این حرفها مگو
که اینها دروغ است گفت گفتم که این سر است پس ام کلثوم این واقعه را برای شیخ ابوالقاسم
نقل کرد شیخ فرمود که دیگر بدیدن این زن مرو همانا این کلام از آن زن کفر بخداوند
عظیم و الحاد در دین مبین است که شلمغانی ملعون در دل ایشان افکنده
که بدین سبب ادعا کند که خداوند سبحانه در او حلول کرده و با جزاء او متحد شده
چنانچه نصاری در حق مسیح (ع) گفتند و میخواهد بدین سبب قول حلاج را در
میان ایشان شایع کند پس شیخ لعن شلمغانی را شایع کرد و توقیع شریف نیز از

ام کلثوم

حضرت صاحب الامر (ع) بلعن او بیرون آمد تا آنکه شلمغانی چاشنی عذاب را در دنیا
چشید و بکیفر کردار خود رسید و سبب قتل او آن شد که چون شیخ لعن او را فاش
کرد و تمام شیعه را بلعن او امر کرد راه تلبیس و شیطنت او بسته شد روزی در
مجلس عظیمی از شیعیان بود و هر یک لعن او را از شیخ نقل می کردند شلمغانی گفت اگر دست
من بدست شیخ رسید و آتشی از آسمان نیامد و او را نسوخت بدانید که تمام آنچه گفته در حق
من حق است پس خبر براضی بالله رسید امر کرد که او را بگیرند و بکشند شلمغانی
در خانه ابن مقله بود که او را کشتند و شیعه را از دست او راحت کردند لعنه الله

محمد بن علی عثمان الکراجکی شیخ فاضل فقیه جلیل از مشایخ علماء و تلمیذ شیخ
مفید است و شیخ شهید رحمه الله بسیار شده که در کتب خود از او تعبیر بعلامه فرموده
با آنکه از علامه حلی تعبیر بفاضل می فرماید و این شیخ معظم کتب بسیار در فقه و اخبار
و اصول دین و امامت و هیئت و غیره نوشته و چند مناسک نوشته و دعائم قاضی
نعمان را مختصر فرموده و از جمله کتب او کتاب کنز الفوائد و کتاب التعجب است که هر
دو را در تبریز بطبع رسانیدند و بعضی از اصدقاء از تبریز برای من برسم ارمغان
فرستادند و کتاب تعجب در اغلاط عامه است و این کتاب لطیفی است جمع فرموده

در آن اقوال و افعال متناقضه ایشان را و دیگر از کتب او کتاب معدن الجواهر است
که مانند کتاب خصال است لکن مشتمل است بر ده باب باب اول در خصالی
است که متعلق است بلفظ واحد و یک باب دویم در خصال اثنین باب سیم
در خصال ثلثه و هکذا تا باب دهم که در خصال عشر است و در هر باب ابتداء
فرموده بکلمات و مواعظ حضرت رسول و بعد از آن از ائمه اطهار نقل کرده
و در اواخر هر بابی ذکر کرده وصیت جامعه از حکیمی بفرزند خود و این کتاب
را من در هفت سال قبل بجهت خواهش بعضی از مؤمنین فارسی کردم و نامیدم او را بنزهة
النواظر فی ترجمة معدن الجواهر و اگر آن رساله طبع شود امید است که مطبوع طباع شود انشاء الله

محمد بن علی بن عیسی القمی مردی وجیه و از امراء قم بوده و هم چنین میدانش و معروف
بوده بطلحی و کتاب مسائلی دارد که از حضرت حسن عسکری (ع) سؤال نموده

محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی شیخ قمیین در زمان خود و ثقه و جلیل
القدر و فقیه و صاحب تصنیفات است

محمد بن علی بن نعمان ابوجعفر معروف بمؤمن طاق و باحول نیز و مخالفین
او را شیطان الطاق می گفتند دکانی داشت در کوفه در موضع معروف بطاق

مؤمن الطاق

المحافل ودرزمان او بول قلبی پیدا شد، بود که کسی عیبش شناخت بواسطه انکه باطن
ان پولها قلب بود نه ظاهرش لکن بدست او که میدادند می فهمید وبیرون می اورد
قلب انرا ازاین جهت مخالفین اورا شیطان الطاق می گفتند واو یکی از متکلمین است
وچند کتاب تصنیف کرده، ازجمله کتاب افعل لا تفعل واحتجاج او بازید بن علی وهم
محاجه او باخوارج مشهوراست ومکالمات او با ابوحنیفه معروف است روزی
~~روزی~~ ابوحنیفه باوی گفت که شما شیعیان اعتقاد برجعت دارید گفت بلی گفت
پس گفت پانصد اشرفی بمن قرض بده ودرهنگام رجعت که بدنیا برگشتیم ازمن بگیر ابوجعفر
فرمود ازبرای من ضامنی بیاور که چون بدنیا برگردی بصورت انسان برمیگردی
تا من تا پول بدهم زیراکه من می ترسم که تو بصورت بوزینه برگردی ومن نتوانم ازتو
وجه خود را دریافت نمایم وهم روایت شده که چون حضرت صادق رحلت
فرمود ابوحنیفه بمؤمن طاق گفت یا باجعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت لکن
امامك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم اگر امام من وفات نمود امام تو شیطان
نمیرد تا وقت معلوم ودفعتی ابوحنیفه باوی گفت که من شنیده ام شما شیعیان
دست چپ مرده های خود را می شکنید که وقت گرفتن نامه عمل نامه را بدست

۲ صاحب قصیده معروفه با ناصبیان بغداد گویند در فکر آزری

راستش بدهند گفت اینهم دروغ است برما بسته اند ای نعمان لکن ما شنیده ایم
شما طائفه مرجئه هرگاه یکی ازشما بمیرد چیزی درمقعد او داخل می کنید وکاوش
میدهید تا فراخ شود انگاه یك سبوی اب دران می کنید که ازعطش روز قیامت
ایمن باشد جامع اینکتاب گوید که محاجه مؤمن طاق شبیه است با محاجه ملا
کاظم ازدری با این راوی ناصبی شاعر معاصر خود ملاقات کرد این راوی گفت با ازدری
شنیده ام تو رافضی هستی ازدری گفت من نیز شنیده ام که تو ناخوشی ابنه داری اگر
راوی راست گفته درحق من دونفر هر دو راست گفته واگر دروغ گفته پس لعنت خدا
بر راوی باد پس انملعون ملزم شد ودرجواب لطائفی است ان ناصبی ملقب بابن رلوی
بوده وهم نقل است که روزی شیخ ازدری لباس فاخری پوشیده بود داخل درمجلس
پاشای بغداد شد این راوی خبیث درانجا حاضر بود چون چشمش برازدری افتاد
گفت فلو ازدری درجواب گفت لو صورت این راوی متغیر شد پاشا ازسبب
تغیر صورت او معنی این سؤال وجواب پرسید ازدری گفت مرا دید وگفت
فلو اشاره کرد بشعر شاعر که گفته فلو لبس الحمار ثیاب خز لقال الناس یا لك من حمار
ومن گفتم لو واشاره کردم باین شعر لو كل كلب عوى القمته حجرا لصار قیمة قیراط بقنطار

ازاین جهت صورتش تغیر کرد وهم گویند که روزی ازدری با پاشای بغداد بقبرستانی
می گذشتند سگی را دیدند که بر روی قبری بول می کند پاشا بازدری گفت که صاحب
این قبر رافضی است گفت بلی ولکن این سگ سنی است ونوادر حکایات او بسیار است
واودربغداد موی دماغی بود ازبرای مخالفین ازتیغ زبان او همیشه قلوب ایشان
مجروح بود وبواسطه لطافت وحسن محاوره حکام بغداد را میل تامی باو بود و
ازاینجهت فی الجمله تسلطش کرم بود وانچه میخواست می گفت ومیکرد وبمزاح میگذرانید
چنانچه نقل است که روزی دریکی ازقهوه خانه های بغداد نشسته بود ومترنم
باین شعر بود اغا القهوه والتنباك والتتن الثلث الثلث استغفروا لعن الله ثلث
شخص متعصبی حضور داشت واین را شنید وظاهر کلام را بمعنی دیگر حمل کرد وباازدری
درافتاد ازدری هرچه خواست بمعقولیت اورا ساکت کند نشد لاجرم درغضب
شد وخنجر ازکمر کشید وزد برچشم او واورا کور کرد وگفت بلی مقصودم همان است که
تو میگوئی چشمت هم کور شود هرچه ازدست میاید کوتاهی نکن ان ناصبی فی الفور
نزد حاکم تظلم نمود رفت ازدری را احضار کردند ازدری قصیده در مدح والی بدیهه
گفت وچون حاضر شد بخواند والی راخوش امد فرمود تلفی چشم اورا

تعیین کند من از مال خود میدهم قاضی دیه اورا دو لیست شامی تعیین کرد که هر شامی
از ده هزار فی الجمله بیشتر است والی امر کرد انمقدار پول حاضر کردند ازدری گفت
بخودم بدهید تا بدست خودم دیه چشم اورا رد کنم چون پولها را گرفت رو
بان مرد کرد وگفت دولیست شامی نزد من ازچشم عزیزتر است تو درعوض از
من قصاص کن من دیگر پولها را بتو نخواهم داد والی را خوش امد وگفت ان
پولها از تو باشد دوباره دولیست شامی دیگر اوردند بانزد دادند چون
ازنزد والی بیرون امدند ازدری بان شخص گفت بد کوئی کردم ودولیست شامی
هم گرفتم وقصیده هائیه او معروف عرب وعجم وشیعه وسنی است حتی
نقل است که یکی ازسنیان ازشیعه پرسید تو درحق ام المؤمنین عائشه
فضیلتی قائلی گفت بلی واین مصرع را ازقصیده ازدری خواند حفظت
اربعین الف حدیث ان سنی چون مصرع ثانی را میدانست گفت قبح الله
وجه الازری یعنی خدای زشت کند روی ازدری را ومصرع ثانی این است
ومن الذکر اية تنساها شیخ اجل ثقة الاسلام نوری نور الله مرقده نقل فرموده
ازعلامه العلماء شیخ عبدالحسین طهرانی طاب ثراه که روزی درمجلس مرحوم

مین شعر والله ای یعنی عائشه حفظ کرد چهل هزار حدیث ولکن ازقران یک ایه را فراموش کرد وان ایه شریفه است که حق تعالی بزنهای پیغمبر درقران میفرماید وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی یعنی قرار وارام بگیرید درخانهای خودتان وظاهر نکنید زینت های خود را مانند ظاهر ساختن زنان درزمان جاهلیت پیش پس عائشه این ایه را فراموش نمود ودرخانه قرار نگرفت وازمدینه بیرون رفت بجای جنگ با امیرالمؤمنین گویند سنی ازشیعه پرسید که عائشه افضل است یا فاطمه زهراء گفت عائشه گفت بحکم ایه وفضل الله المجاهدین على القاعدین درجة واجرا عظیما علمای عامه میگویند که ربع احکام ما ازعائشه رسیده است منه

حاجی احمد ستوشتری که یکی از اعیان و نیکان و معتمد علماء و در نهایت کمال و[illegible]
وورع و تقوی بود کسی ذکر کرد که امروز شیخ الفقهاء و خاتم المجتهدین شیخ محمد حسن
صاحب جواهر الکلام مبالغهٔ غریبی در فضیلت اُزری کرد حاجی پرسید که چه
فرمود گفت یعنی فرمود که کاش قصیده هائیه ازری در نامه عمل من بود و جواهر
الکلام من در نامه عمل اُزری جناب حاجی گفت شیخ عجب مبالغه از جواهر خود کرده
و غریب اعتقادی بان دارند شیخ را یک بیت از ان قصیده در عوض کافیست و بالجمله
ان قصیده معروفست و شیخ جابر او را تخمیس نموده و مقام اکابر ابن بنت و الانجیل شعرا ان تبرک می جستیم

محمد بن علی الهادی الامام (ع) مکنی با بوجعفر سیدی است معظم و جلیل
القدر صاحب کرامات باهره جلالت شانش زیاده از انستکه ذکر شود بسیاری
در حق او که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت و فرزند بزرگ حضرت هادی
(ع) بود و شیعه گمان می کردند که او امام خواهد بود بعد از حضرت هادی (ع)
چون از دنیا رحلت کرد حضرت هادی با مام حسن فرمود ای پسر جان من تازه
کن شکر خدا را پس به تحقیق که حق تعالی تازه فرمود در حق تو امری را و اخبار
داله در حق حضرت عسکری (ع) بعد از ابوجعفر بسیار است و جمله از انها را

شیخ مفید و طوسی و طبرسی رضوان الله علیهم ایراد فرموده اند و هم روایت
است که چون سید محمد وفات کرد حضرت عسکری (ع) در عزای او گریبان چاک
زد و شیخ مفید و طبرسی روایت کرده اند که جماعتی از بنی هاشم گفتند که ما در روز
وفات سید محمد بخانه حضرت امام علی نقی رفتیم دیدیم که از برای انجناب بساطی
در صحن خانه گسترده اند و مردم دور انحضرت نشسته اند و ما تخمین زدیم عدد
انجماعت را بصد و پنجاه نفر سوای سید که از ال ابوطالب و بنی عباس و قریش دور
انجناب بودند بغیر از موالی و مردمان دیگر پس ناگهان امام حسن عسکری (ع)
وارد شد در حالیکه گریبان خود را چاک زده بود و امد در طرف راست
پدر ایستاد و ما انحضرت را نمی شناختیم پس بعد از ساعتی امام علی نقی (ع)
رو بجانب او کرد و فرمود احدث لله شکرا فقد احدث فیک امرا پس امام
حسن (ع) بگریست و استرجاع گفت و فرمود الحمد لله رب العالمین و ایاه
اشکر تمام نعمه علینا انا لله و انا الیه راجعون پس ما پرسیدیم که او کیست
گفتند حسن فرزند امام علی النقی است و در ان وقت بنظر ما بیست سال
از عمر شریفش گذشته بود ما از ان روز او را شناختیم و از کلام پدر باو

دانستیم که او امام و قائم مقام پدر بزرگوارش است و بالجمله معروف و مشهور
قبر شریف امام زاده سید محمد در نزدیکی بلد یک منزلی سامره است و مردم بزیارتش
بسیار مشرف میشوند و نذورات بسیار بانجا می برند و اهل ان ناحیه را اعتقاد
تامی است بانجناب و بسیار از ان بزرگوار احتشام و هیبت می برند و کرامات بسیار
از قبر شریفش نقل می کنند و احتشام اهل ان ناحیه از سید محمد و قبر شریفش
نظیر ساترین است از حضرت عباس بن امیر المؤمنین (ع) و شیخ ما محدث نوری
نور الله مرقده را اعتقاد تامی بزیارت ان بزرگوار بوده لاجرم بزیارتش بسیار مشرف
می شد و در تعمیر بقعه و ضریح انجناب سعی بسیار کرده و از برای کتیبه ضریح ان
معظم این کلمات را مرقوم فرموده هذا مرقد السید الجلیل ابی جعفر محمد بن الامام
ابی الحسن علی الهادی علیه السلام عظیم الشان جلیل القدر کانت شیعته تزعم انه الامام
بعد ابیه (ع) فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمد الزکی و قال له احدث لله شکرا
فقد احدث فیک امرا خلفه ابوه فی المدینة طفلا و قدم علیه فی سامراء مشتدا و نهض
الی الرجوع الی الحجاز و لما بلغ بلد علی تسع فراسخ مرض و توفی و مشهده هناک و لما
توفی شق ابو محمد ثوبه و قال فی جواب من عابه علیه قد شق موسی علی اخیه هرون

وکانت وفاته فی حدود اثنین و خمسین بعد المائتین صح

محمد بن عمار یاسر مجردی (ره) همانستکه هنگام مرضش رسول خدا او را
عیادت فرموده و دعا کرده برای او

محمد بن عمرو بن حزم الانصاری از اصحاب پیغمبر است و در مشاهد امیر
المؤمنین (ع) حاضر شده و ظاهرا او همانستکه در یوم حره شهید شده از مدائنی
روایت شده که مردی از اهل شام در خواب دید که محمد نامی را می کشد و بسبب
قتل او داخل اتش میشود پس چون یزید لشکر بحرب مدینه فرستاد امرد
بنزد رجیش او بود لکن بجهة ان خواب کسیرا نمی کشت تا بعد از انقضاء حرب
در میان کشتگان عبور میداد محمد بن عمرو را مجروح دید محمد او را اید گفت
ان مرد شامی او را بکشت پس یاد خواب خود افتاد شخصیرا او رد بتحقیق
مقتول کرد معلوم شد نام او محمد بوده امرد شامی نزدیک شد از غضب بترکد

محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی مکنی بابی عمرو و بصیر باخبار و رجال و ثقه و
عین و حسن الاعتقاد است و از اصحاب عیاشی است و از او اخذ کرده
و اوست صاحب کتاب رجال معروف که بر مانده و کثیر العلم است الا انکه

در ان اغلاط بسیار است و این کتاب رجال که در دست است ملخص ان است شیخ
طوسی ره از ان اختصار کرده و نامیده از اباختیار الرجال و الکشی بنسبت الی کش بفتح
الکاف و تشدید الشین قریة بجرجان المشرق

محمد بن عمر بن عبید الانصاری العطار الکوفی اسند عنه و قیل انه کان یبیع بالعطر جلیات ١٧٦

محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب ابو عبد الله مدنی صاحب مغازی در سنه ١٤٥ در
مدینه کشته شد و او جد عیسی بن عبد الله هاشمی است که از صاحبان اصول
است و جماعتی از او روایت می کنند

محمد بن عمر بن محمد بن سلم ابو بکر معروف بجعابی قاضی کوفی از حفاظ حدیث
و اجلاء اهل علم و ناقدین حدیث است کتبی تصنیف کرده از جمله کتاب طرق من
روی عن امیر المؤمنین ع انه لعهد النبی الامی الی انه لا یحبنی الا مؤمن و
لا یبغضنی الا منافق کتاب من روی مواخات النبی لامیر المؤمنین علیهما و
آلهما السلام کتاب من روی حدیث غدیر خم

محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین یونسی علماء در حق او اختلاف کرده اند شیخ او را
تضعیف فرموده و نجاشی او را توثیق نموده و فضل بن شاذان او را دوست

بودن ثم

میداشت و مدح میفرمود لیس فی اقرانه مثله و کشی تضعیف فرموده و او برادر جعفر بن
عیسی است که در ایام ابو السرایا خدمت حضرت ابو الحسن الرضا ع رسید و
عرض می کند شکایت میکنیم بسوی خدا و بسوی تو از انچه بر ما میرسد از اصحاب ما
فرمود چیست ان گفت ای آقای من ما را نسبت بزندقه و کفر میدهند و بیزاری
میجویند از ما فرمود همچنین اصحاب علی بن الحسین و محمد بن علی و اصحاب جعفر و موسی
ع نیز چنین بودند اصحاب زراره تکفیر میکردند غیر خود شان را و همچنین غیر
تکفیر می نمودند ایشان را و چون جعفر بن عیسی از اصحاب یونس و هشام بود عرض
کرد که یونس و هشام حاضرند و این دو نفر ما را تادیب کردند و کلام تعلیم نمودند
پس اگر ما بر هدایت و استقامتیم ما را بران تقریر فرما و اگر بر ضلالتیم پس این دو نفر
ما را اکراه کردند و امر فرما ما را ترک ان کنیم و توبه نمائیم و بخوان ما را بدین خدا
تا متابعت تو نمائیم فرمود شما بر هدایت میباشید و جزای خیر دهد خداوند
شما را بر نصیحت و خیر خواهی شما مذهبا و حدیثا و ظاهرا مراد انحضرت از خیر
خواهی ایشان از مذهب اشاره بکارهای علی بن یقطین رضوان الله علیه باشد و از این
حدیث و از مواضع دیگر بدست میاید که اصحاب ائمه رضوان الله علیهم مذهبهای

مختلفه داشته اند و مخالف خود را تکفیر و تفسیق می نمودند پس هرگاه در زمان حضور
چنین اختلافات بوده باشد پس در زمان غیبت استبعادی ندارد اختلافات
و تکفیرات که واقع شده مابین مجتهدین و اخباریین و عرفا و ظاهریین و هکذا

محمد بن فرات بن احنف ضعیف و بسیار ضعیف است پدرش روایت کرده از حضرت
سجاد و باقر و صادق ع ولکن مرمی بغلو و تفویض بوده و محمد بن فرات تا زمان
حضرت رضا را درک کرده و روایت شده که دروغ می بست بر حضرت رضا
انجناب فرمود اذیت کرد مرا محمد بن الفرات اذیت کند خدا او را و بچشاند باو حرارت
اهن را و فرموده دروغ نگفت بر ما خطابیه یعنی از اصحاب ابو الخطاب مثل
انچه دروغ بست بر ما محمد بن الفرات بخدا قسم احدی دروغ نبست بر ما مگر
انکه می چشاند خداوند او را حرارت اهن را و دعای انجناب مستجاب شد
زمانی نگذشت که ابراهیم بن مهدی عموی مامون که معروف بابن الشکله بود
او را بید توجهی بکشت و روی ان محمد بن الفرات کان یدعی انه باب و انه نبی شیخ
کشی از جعفر بن فضل روایت می کند که محمد بن فرات گفتم که تو اصبغ را ملاقات
کردی گفت بلی در خدمت پدرم بودم که او را ملاقات نمودم و او پیر مردی بود

که موی سفید بر سر و صورتش گشته بود و قدی بلند داشت پدرم باو گفت
که از برای ما یک حدیثی بگو که از امیر المؤمنین شنیده باشی گفت شنیدم از انحضرت
که بر منبر فرمود انا سید الشیب و فی سنة من ایوب و لیجمعن لی شملی کما جمع
لایوب و هم محمد بن الفرات از عبایة بن ربعی حدیث کرده که گفت شنیدم از امیر المؤمنین
که فرمود من قسمت کننده اتشم باتش میگویم این قسمت تست و این قسمت
من یعنی از ان تکبر و این را تکرار گفت شنیدم این حدیث را از عبایه در وقتیکه
طفل بودم و مکرر یاد می کردم

محمد بن قاسم بغدادی نحوی معروف بابن انباری معاصر شیخ کلینی صاحب
کتب کثیره در علم قران و حدیث است و او معروفست بکثرت حفظ گویند
صد و بیست تفسیر قران با اسانید از حفظ داشته و سیصد هزار بیت
شاهد قران حافظ بوده و از او پرسیدند چه مقدار محفوظات تو هست گفت سیزده صندوق

محمد بن قولویه جمال قمی از خیار و نیکان اصحاب سعد بن عبد الله قمی است
در وجیزه او را توثیق فرموده و صاحب معالم و مدارک حدیث او را صحیح شمرده اند
و او پدر شیخ اجل اعظم اقدم ابو القاسم جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید است

و قبر محمد بن قولویه در قم معروف است

محمد بن مارد کوفی از اصحاب حضرت صادق و ثقه و عین است و او داماد محمد بن مسلم است

محمد بن محمد بن الحسن الطوسی نصیر الملة و الدین سلطان الحکماء و المتکلمین فخر
الشیعة و حجة الفرقة الناجیة استاد البشر و العقل الحادی عشر المعروف بخواجه
نصیر رضوان الله علیه اصلش از جهرود است از موضع معروف بوشاره از توابع
قم و فاتش در سال ششصد و هفتاد و دو قبر شریفش در بقعه کاظمیه در سمت
سر در رواق مطهر است در همان قبری که از برای دفن ناصر بالله عباسی
حفر کرده بودند و قسمت او نشده بود و در سرداب صافیه بخاک دفن بود و از
اتفاقات غریبه که روز حفر قبر مطابق بوده با روز ولادت خواجه و مرتبه
عظمت و جلالت شأن خواجه زیاده از آنستکه ذکر شود و آن قد ما احتبط
من نبع لشعثه و عشر بن حرفا عن معالیه فاقصر

محمد بن محمد بن نعمان ملقب بمفید و معروف بابن معلم شیخ مشایخ شیعه
و استاد من تأخر و تقدم الذی قد عبر عنه فی التوقیع الرفیع بالاخ الولی
المخلص فی ودنا الصفی الوصی الناصر لنا الولی حرسك الله بعینه التی لا تنام

خواجه نصیر طوسی

الشیخ المفید

و بالشیخ السدید و المولی الرشید و بالعبد الصالح الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق
و بالولی الملهم للحق العلی و بعلمه الحق و دلیله و فیه غنی عن التعرض لمدحه فان مدح
الامام امام کل مدح و من تصدی للقول بعده فقد تعرض للفضائح در شب سیم
ماه رمضان سنه ۴۱۳ در بغداد وفات کرد و در تشییع جنازه او هشتاد هزار
شیعه حاضر شده بود بغیر از عامه دوست و دشمن برای او میگریستند
قبر شریفش در بقعه مطهره کاظمیه در پایین پای حضرت جواد (ع) در جنب
قبر شیخ خود ابو القاسم جعفر بن قولویه قمی واقع است ابن ادریس در اخر سرائر
و شیخ ورام در تنبیه الخواطر مباحثه شیخ مفید را با علی بن عیسی رمانی و وجه ملقب
شدن او را بمفید ذکر فرموده اند و ائمه سنیه نیز مدائح و مناقب این شیخ بزرگوار را
در کتب خود ذکر فرموده اند شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در کتاب العبر فی خبر
من غبر در وقایع ۴۱۳ گفته و الشیخ المفید ابو عبد الله محمد بن نعمان البغدادی الکرخی
و یعرف ایضا بابن المعلم عالم الشیعة و امام الرافضة و صاحب التصانیف الکثیرة
قال ابن ابی طی فی تاریخ الامامیة هو شیخ مشایخ الطائفة و لسان الامامیة و رئیس
الکلام و الفقه و الجدل و کان یناظر اهل کل عقیدة مع الجلالة العظیمة فی الدولة

البویهیة قال و کان کثیر الصدقات عظیم الخشوع کثیر الصلوة و الصوم خشن اللباس
و قال غیره کان عضد الدولة ربما زار الشیخ المفید و کان شیخا ربعة نحیفا اسمر
عاش ستا و سبعین سنة و له اکثر من مائتی مصنف کانت جنازته مشهورة
شیعه ثمانون الفا من الرافضة و الشیعة و اراح الله منه و کان موته فی
رمضان ثلث و قال ابن حجر فی حقه و کان کثیر التقشف و التخشع و الاکباب
علی العلم تخرج به جماعة و برع فی انعاله الامامیة حتی کان یقال له علی کل
امامی منة و کان ابوه معلما بواسط و ولد المفید بها و قیل بعکبرا و یقال ان
عضد الدولة یزوره و یعوده اذا مرض و قال الشریف ابو یعلی الجعفری و کان
تزوج بنت المفید ما کان المفید ینام من اللیل الا هجعة ثم یقوم یصلی او یطالع او یدرس او یتلو

محمد بن مسعود سمرقندی کنیه او ابو النضر بضاد معجمه و معروف بعیاشی و از
عیون این طائفه و ثقه و صدوق و جلیل القدر و کثیر الاخبار و بصیر بروایات است
و زیاده از دویست ۲۰۰ کتاب تصنیف کرده و در اول امر مذهب عامه بوده
و احادیث بسیار از ایشان سماع نموده پس هدایت یافته و از علمای شیعه
شد و او همانستکه تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی بود انفاق بر

علم و حدیث کرد و خانه اش مثل مسجد مملو بود از علماء و محدثین و قاری و کاتب
یکی کتاب تصنیف میکرد و دیگری نسخه استنساخ میکرد و یکی مقابله می نمود و
دیگری تعلیقه و حاشیه مرقوم می نمود و نظیر عیاشی است یحیی بن معین شیخ
مهم در میان عامه که پدرش خراج ری بر دستش بود و چون وفات نمود هزار
هزار و پنجاه هزار درهم بر یحیی ارث رسید یحیی آن اموال را صرف حدیث کرد و
خلف من الکتب مائة قمطر و ثلثین قمطرا و اربع حباب شرابیه مملوة کتبا باری
بالجمله کان شیخنا العیاشی اکثر اهل المشرق علما و ادبا و فضلا و فهما و نبلا فی
زمانه و کان له مجلس للعام و مجلس للخاص شکر الله المساعیه الجمیلة

محمد بن مسلم بن رباح ابو جعفر القصیر الاعور الطحان الثقفی الکوفی از
بزرگان اصحاب باقرین (ع) و از حواریین ایشان و از نجباء و اورع و افقه
مردم و از وجوه اصحاب کوفه است و هو ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح
عنه و علی تصدیقه و الانقیاد له بالفقه و او همانستکه سی هزار حدیث
از حضرت باقر و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ کرده بود روایت
شده که ثقه جلیل القدر عبد الله بن ابی یعفور خدمت حضرت صادق عرضه میداشت که

که وای من ممکن نمیشود همیشه خدمت شما برسم و بسا مردی از اصحاب ما بیاید
نزد من و از من مسئله بپرسد و نیست نزد من جواب هر سؤالی که از من می
پرسند چه بکنم فرمود چه مانع است ترا از محمد بن مسلم پس بدرستیکه او
اخذ کرده از پدرم و نزد او وجیه بوده و از زراره رضی الله عنه روایت
کرده که گفت ابو کریبه ازدی و محمد بن مسلم ثقفی بجهة اداء شهادتی نزد شریک
قاضی کوفه آمدند شریک زمانی در صورت ایشان تأمل نمود و آثار صلاح و تقوی
و عبادت در ناصیه ایشان دید گفت جعفریان فاطمیان یعنی این دو نفر از شیعیان
حضرت جعفر و فاطمه و منسوب باینخانواده هستند ایشان گریستند شریک
سبب گریه ایشان را پرسید فرمودند برای آنکه ما را نسبت دادی از شیعیان و مردم
مانند که راضی نمیشوند ما را برادران خود بگیرند بجهة آنچه مشاهده می کنند
از سخافت ورع ما و هم نسبت دادی بکسیکه راضی نمیشود که امثال ما را از
شیعه خود بگیرد پس اگر تفضل نمود و ما را قبول فرمود پس بر ما منت نهاده
و تفضل فرموده شریک تبسم کرد و گفت هرگاه مرد در دنیا پیدا شود
مانند شما پیدا شود و وارد شده که محمد بن مسلم مردی مال دار بود و جلیل

بو

بود حضرت باقر باو فرمود تواضع کن ای محمد پس در کوفه زنبیلی پر از خرما برداشت
و ترازوئی بدست گرفت و بدر مسجد نشست و مشغول خرما فروشی شد قوم
او بنزد او جمع شدند و گفتند اینکار تو باعث فضیحت ماست فرمود مولای من مرا
امر فرموده بچیزی که من دست از او برنخواهم داشت گفتند اگر لاعلاج خواهی
کسبی بکنی پس در دکان آرد فروشی بنشین پس برای او سنگ آسیا و شتری
مهیا کردند که گندم را خورد کند و بفروشد محمد قبول کرد و از این جهة
است که او را طحان می گویند

زهری

محمد بن مسلم بن عبید الله بن عبد الله بن الحارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب
فقیه مدنی تابعی معروف بزهری بضم زای معجمه و سکون ها کلمات علماء در مدح
و قدح او مختلف است صاحب روضات تفصیل داده گفته که اول امر از اهل
سنت و از ندماء حزب شیطان یعنی عبد الملک مروان و پسران او بوده و آخر
الامر رجوع بامام زین العابدین (ع) کرده و از برکات انفاس مقدسه آنحضرت
مستفید شده و بالجمله علماء جمهور او را مدح و ثنا بسیار کرده اند و گفته اند
او حفظ کرده بود علم فقهاء سبعه را و جدش عبد الله بن شهاب در بدر

با مشرکین

با مشرکین حاضر شده بود قیل للزهری هل شهد جدک بدرا قال نعم ولکن من ذلک
الجانب و زهری اول عامل بنی امیه بود وقتی یکی را عقاب کرد و آنمرد در عقوبت
او هلاک شد زهری از ترس عقوبت الهی رفت در غاری پنهان شد و از مردم
عزلت گزید تا آنکه موهایش بلند شد حضرت امام زین العابدین را اطلاع
دادند بدیدن او رفت فرمود من بر قنوط و نومیدی تو از رحمت خدا میترسم
بیشتر از گناه تو بیک دیه برای اهل مقتول بفرست و بیرون شو و برو بنزد
اهل و عیال خود زهری گفت گشایش دادی بر من ای آقای من الله اعلم حیث
یجعل رسالته و بعد از آن زهری هرگاه حدیثی از آنحضرت نقل می کرد از آن
حضرت بزین العابدین تعبیر میکرد و زهری چند نسبه از آن حضرت روایت
کرده بلکه معجزات و اخبار شریفه از آنحضرت روایت کرده که معلوم میشود
اختصاص او بان حضرت والله العالم بحقایق الامور

محمد بن مسلمة الانصاری در بدر و دیگر غزوات حاضر بوده و او یکی از
قتله کعب بن اشرف یهودی است و او همانستکه با مانند سعد بن ابی وقاص
و عبد الله عمر و اسامة بن زید از بیعت امیر المؤمنین (ع) اعتزال جست و در

جنگ

جنگ جمل و صفین حاضر رکاب نشد و در زمان خلافت معویه در مدینه بود وفات
یافت و مروان حکم بر او نماز گذاشت و برادرش محمود بن مسلمه همانستکه در خیبر سنگ
آسیائی بر سرش انداختند که سرش بشکست و پوست جبینش بروی او افتاد
رسول خدا آن پوست را بجای خود گذاشت و از جای خود آن پوست
را برنبست تا بهبودی یافت

ابو الخطاب

محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی الاجدع الزراد معروف بابو الخطاب لعنه الله
غالی و ملعون است روایات در مذمت و لعن و برائت از او بسیار وارد
شده و عاقبت بنفرین حضرت صادق (ع) بقتل رسید قال اللهم العن ابا الخطاب
فانه خوفنی قائما و قاعدا و علی فراشی اللهم اذقه حر الحدید و از تأویلات ابو الخطاب
آنستکه نماز مغرب را باید تاخیر انداخت تا ستاره در آسمان ظاهر و هویدا شود

ع فرموده انه قال

الشیخ الشهید الاول

محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی هو الشیخ الامام و استاد فقهاء الاسلام
رئیس المذهب والملة و راس المحققین الاجلة شیخ الطائفة بغیر جاحد و
واحد هذه الفرقة وای واحد الجامع فی معارج السعادة اقصی مدارج العلم
و رتبة الشهادة شیخنا الاعظم شمس الدین الشهید الاول قدس سره قتل

بالسيف ثم صلب ثم رجم ثم احرق بالنار في بلدة دمشق وقضا بنفه اشهر من ان
يذكر ورايت مجموعة التي كانت بخط الشيخ محمد الجبعي جد شيخنا البهائي عند شيخنا المحدث
الجزائري وكانت هي عند علامة المجلسي ونقل عنها في البحار وفي شعر شيخنا الشهيد ره

عظمت مصيبة عبدك المسكين | في نومه عن مهر حور العين
الاولياء تمتعوا بك في الدجى | بتهجد وتخشع وحنين
فطردتني عن قرع بابك دونهم | اترى لعظم جرائمي سبقوني
اوجدتهم لم يذنبوا فرحمتهم | ام اذنبوا فعفوت عنهم دوني
ام لم يكن للعفو عندك موضع | للمذنبين فاين حسن ظنوني

محمد بن موسى بن جعفر (ع) برادر اعياني شاه چراغ احمد بن موسى است و
قبرش نيز در شيراز قرب قبر شاه چراغ است ومن بتربت پاك او در قدم ام
وانجناب سيدي جليل القدر وصاحب فضل وصلاح بوده وپيوسته باوضو
وطهارت ومشغول بنماز بوده وشبها را تا صبح مشغول بوضو ونماز بوده
يعني كاهي خواب مختصري ميكرده وبرميخواسته مشغول طهارت ونماز
ميشده وباز او را خواب مي برده وبرميخواسته بعبادت وهكذا هاشميه كنيز

ايـ

حضرت موسى بن جعفر (ع) روايت كرده كه هيچ گاهي محمد را نديدم مگر
مگر اينكه اين ايه مباركه را ياد مي كردم كانوا قليلا من الليل ما يهجعون

محمد بن نُصَير بضم نون وفتح صاد مهمله رئيس طائفه نصيريه همان ملعون است
كه توقيع شريف بلعن او بيرون امده ودر محمد بن علي شلمغاني ذكر او گذشت

محمد بن وهبان ابو عبد الله دبيلي بصري از ثقات اصحاب ما وواضح
الروايه است وكتبي تصنيف فرموده واو يكي از مشايخ اجازه تلعكبري است
واوست راوي دعاي اويس قرني

محمد بن همام بن سهيل الكاتب ابو العلي الاسكافي بغدادي شيخ اصحاب ومتقدم
ايشان وصاحب منزلت عظيم وثقه وجليل القدر است ووقتي اثار حمل در
زوجه اش يافت عريضه نوشت خدمت عسكري (ع) واستدعا كرد كه ان
حضرت دعا فرمايد كه ان حمل صحيح وسالم متولد شود وپسر ونجيب واز
دوستان ايشان شود حضرت در صدر رقعه او جواب او را مرقوم فرمود
بخط شريف خود فعل فعل الله ذلك فصح الحمل ذكراً واو يكي از مشايخ تلعكبري است
واز كتب اوست كتاب الانوار در تاريخ ائمه (ع) در يازدهم جميد الاخره ٣٣٦ وفات كرده رحمه

محمد بن يزيد بن ماجه قزويني صاحب كتاب سنن مشهور است كه بعضي او را
يكي از صحاح ست عامه شمرده اند در سنه دويست وهفتاد وسه ٢٧٣ وفات كرده

الشيخ الكليني

محمد بن يعقوب بن اسحق كهف العلماء الاعلام ابو جعفر ثقة الاسلام الكليني
الرازي عطر الله مرقده شيخ محدثين ورئيس شيعه واوثق واثبت ايشان است در حديث
كتاب شريف كافي را كه روشني چشم شيعه است وشانزده هزار بيت وشانزده هزار
وصد ونه حديث است در مدت بيست سال تاليف فرموده والحق منتي عظيم
وحق كثيري بر شيعه خصوص باهل علم نهاده وترويج كرده مذهب شيعه را وكفالت
كرده ايتام ال محمد را باين كتاب شريف جزاه الله خير الجزاء وشيعه وسني ان بزرگوار
تصديق كرده اند وخاصه وعامه باين بزرگوار در فتاوي رجوع مي نمودند چنانچه
علماء نقل فرموده اند لاجرم از القاب خاصه او گرديد ثقة الاسلام وبجهت
عظمت شان ان معظم ابن اثير عالم سني او را مجدد مذهب امامية در راس
مائه ثالثه شمرده بعد از انكه حضرت ثامن الائمه را مجدد مائه ثانيه شمرده ودر
سنه سيصد وبيست ونه ٣٢٩ سال تناثر نجوم واول غيبت كبرى در بغداد وفات
فرمود قبر شريفش در بغداد در نزديكي جسر مشهور ومعروف است همينكه شخص

از جسر عبور ميكند

از جسر عبور ميكند وداخل بازار ميشود بفاصله كمي در طرف چپ خود شباكي
ببيند مفتوح ببازار وان شباك بقعه همان شيخ معظم است وحكايت
شكافتن قبر ان بزرگوار بامر بعضي از حكام بغداد ويافتن جسد پاك او را تازه
وبدون تغيير با كفن خود مشهور است وانجناب پسر خواهر ابو الحسن علي بن محمد
معروف است بعلان كليني است كه ثقه وشيخ اصحاب زمان خود ووجه ايشان
بوده در ري وثقة الاسلام از او نيز روايت مي كند وكليني بر وزن زبير
قريه ايست نزديك بري قرب وادي كرج كه يعقوب بن اسحق والد كليني در انجا مدفون
است والان در يك منزل بطهران مانده در قرب حسن اباد در كنار راه ان قريه
و قبر مشهور است وكليني غير از قريه معروفه بكليني بودن امر است كه بر صاحب قاموس
مشتبه شده وشيخ كليني را بانجا نسبت داده ودر مثل است كه اهل مكه اعرف بشعابها

مختار بن ابي عبيده ثقفي احاديث در حق او مختلف وارد شده از حضرت باقر
مرويست كه سب مكنيد مختار را پس بدرستيكه او بقتل رسانيد قتله ما را و
طلب كرد خون ما را وتزويج كرد ارامل ما را وقسمت كرد مال را علي العسره وابن عقده
روايت مي كند كه حضرت صادق دو دفعه بر مختار ترحم فرموده واز اصبغ بن نباته

مختار را

مختار را دیدم بود تا نوی امیرالمؤمنین (ع) و آنحضرت مسح میکرد سر او را و میفرمود یا کیّس
یا کیّس و بعد چون عبید الله بن زیاد معلون از احوال مختار را کما شئتم دیگر به تکرار نپرداختم
در سنه شصت و هفت مصعب بن زبیر از جانب برادرش عبد الله بن زبیر بدفع مختار شد
و در حروراء که نام قریه ایست از کوفه مابین او و مختار حربی عظیم واقع شد و جماعت
بسیاری کشته شدند و مختار منهزم شد و در قصر الاماره کوفه با جمع بسیاری متحصن گشت
ولکن هر روز بجهة محاربه با مصعب بیرون می شد و جنگ می نمود تا روز چهاردهم
شهر رمضان سنه شصت و هفت که عبد الرحمن اسد حنفی بر او حمله کرد و او را
بکشت و سرش را جدا کرد پس مصعب بر کوفه مسلط شد و داخل قصر الاماره شد
و اصحاب مختار را بکشت و آنچه مصعب از لشکر مختار کشته هفت هزار تن بشمار
رفته و کسیکه خواهد بر احوال مختار مطلع شود رجوع کند بکتاب شرح الثار ابن نما
و قبر مختار در زمان ما معلوم نیست کجاست

مخنف بن سلیم ازدی (ره) از اصحاب امیرالمؤمنین است در یوم جمل صاحب رایت
ازد بود امیرالمؤمنین او را بحکومت اصفهان فرستاد و جد ابو مخنف معروف است
و نیز عامل الجناب بوده در اطراف عین التمر در زمانیکه مالک بن قیس ارحبی

عامل امیرالمؤمنین (ع) در عین التمر با نعمان بن بشیر جنگ می کند و تاب او را نمی آورد
از مخنف مدد میخواهد مخنف او را مدد میدهد لاجرم مالک در کاغذ خود
خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) مینویسد اما بعد فانه نزل بنا النعمان بن
بشیر جمع من اهل الشام الی قوله واستصرخنا مخنف بن سلیم فبعث الینا رجالا
من شیعة امیرالمؤمنین (ع) وولده فنعم الفتی ونعم الانصار کانوا فحملنا علی
عدونا وشددنا علیهم فانزل الله علینا نصره وهزم عدوه واعز جنده
والحمد لله رب العالمین والسلام علی امیرالمؤمنین ورحمة الله وبرکاته

مرزبان بن عمران بن عبد الله الاشعری القمی گذشت در ترجمه پدرش

مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس دشمن خدا و رسول در سال
دوم هجری متولد شد و چون متداول بود که هر مولودی را نزد حضرت رسول
میاوردند که در حق او دعا کند مروان را که خدمت آنجناب بردند فرمود هو
الوزغ بن الوزغ ملعون بن الملعون و مروان معروف بود بابن الطرید و ملقب
بوزغ و مشهور بخیط باطل بجهة بلندی قد و لاغری اندام و اضطراب قامت
او برادرش عبد الرحمن که مردی مادح بود در هجای مروان گفته در وقتی که

اللعون امارت یافت فوالله ما ادری وانی لسائل حلیلة مضروب القفا کیف تصنع
لحی الله قوما امروا خیط باطل علی الناس یعطی من یشاء و یمنع و مروان از اشد
مردم بود در عداوت رسول و خصوص در عداوت امیرالمؤمنین (ع) و پدرش
حکم عموی عثمان بن عفان است که از دشمنان رسول خدا (ص) بوده و پیوسته مجاهرت
بعداوت آنحضرت و تصریح بشنأن آنجناب می نموده و او همانستکه در قفای پیغمبر
راه میرفت و حرکات آنجناب را از در استهزاء بخود می بست و از این سوی بدان
سوی متمایل می گشت و رسول خدا او را طرد کرد و بطائف فرستاد و مادر حکم
زرقاء بنت موهب از ذوات الاعلام و مشهوره بزنا بوده است و من مفصل حال
مروان و اولادهای او را در تاریخ خود نگاشتم

مسروق یکی از زهاد ثمانیه است که در عامر بن عبد قیس گذشت و او عشار
معویه بود و بهمان عمل در سلسله وفات کرد

مسعده بن صدقه کوفی عامی است ولکن اخبار و روایاتش در نهایت متانت و سداد است
و روایت کرده از حضرت صادق و کاظم و اوست صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین (ع)

مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری صاحب صحیح معروف است که یکی از صحاح ست

مروان را مضروب القفا گفته بجهة آنکه در یوم الدار چنان بر قفای او زدند که مضروبیت بر جین افتاد

عامه است در حق صحیح او علمای سنت گفته اند ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب
مسلم فی علم الحدیث قال صاحب نواقض الروافض قال اکثر علماء العرب اصح کتب
بعد کتاب الله صحیح مسلم بن الحجاج القشیری وقال الاکثرون من غیرهم صحیح محمد بن اسمعیل
البخاری هو الاصح وهو الاصح وما اتفقنا علیه هو ما اتفق علیه الامة وهو الذی
یقول فیه المحدثون کثیرا اصح متفق علیه ویعنون به اتفاقهما لا اتفاق الامة
الی ان قال وقد صارا فی الاسلام رفیقی مصحف الکریم والقرآن العظیم
قلت وللعلماء والمحدثین فیهما کلام لا یناسب المقام ذکره ومن اراد الاطلاع
علیه فلیراجع کتاب عبقات الانوار واوردناه ملخصا فی فیض القدیر الذی هو ملخص
جلدی غدیر العبقات وهو من نعم الله تعالی واهب العطیات

مسلم بن عقیل شهید کوفه رضی الله عنه جلالت شأنش زیاده از آنستکه
ذکر شود و کافی است در جلالت او آنکه رسول خدا از شهادت او در باری
پسرش خبر داد و بر او گریست و فرمود می گریند بر او دیده های مؤمنین
و صلوات میفرستند بر او ملائکه مقربین و آنکه جناب سید الشهداء (ع)
در جواب نامهای متواتر کوفیان مرقوم فرمود من فرستادم بسوی شما برادر

مسلم بن عقیل

وبیعت کردند اهل کوفه مسلم بن عقیل را و مسلم روز نیمه ماه رمضان سنه
شصت از مکه بجانب کوفه حرکت کرد و روز پنجم شوال بکوفه وارد شد و در
روز نهم خروج کرد و در روز عرفه شهید شد و من در مقتل خود شهادتش
را بشرح نگاشتم و زیارتش را از مصباح الزائر سید بن طاوس در مزار خود نقل کردم
مسلم المجاشعی جوانی بوده از عجم و از ولات انصار حذیفة بن الیمان رض در ایام
ولایت او در مداین او را خبر داد بحال منافقین صحابه و غاصبین خلافت و تمهید
ایشان در نوشتن صحیفه ملعونه و رم دادن ایشان ناقه رسول را در ثنیه عقبه و بخواندن
انحراف بنیان دین و صورت پیدا کرد بحب امیرالمؤمنین ع و حال دشمنان آنحضرت لاجرم
در حرب جمل بلشکر آنحضرت پیوست و اول کسی که اصحاب قرآن بدست گرفت و
فرمود کیست که این قرآن را ببرد و بر آن لشکر عرضه دارد و ایشان را بحکم آن بخواند
آن جوان قرآن را گرفت و بمیان میدان رفت امیرالمؤمنین ع فرمود ان الفتی ممن حشی
الله قلبه نورا و ایمانا و هو مقتول و لقد اشفقت علیه من ذلک و لن یفلح القوم
بل قتلهم ایاه آن جوان لشکر را بحکم قرآن خواند دست راستش را قطع کردند و آن
را بدست چپ داد آن دستش را نیز قطع کردند قرآن را بادست مقطوع بسینه چسبانید

وخون بران جاری بود آن بیحیاها از اطراف بر او حمله آوردند و او را شهید نمودند
فقطعوه اربا اربا و لقد رأیتهم تطلبه امه و اتتروا فقد علیه فجعلت تبکی علیه و تقلبه
و انشأت تقول یا رب ان مسلما اتاهم بمصحف الرسله مولاهم یتلو کتاب الله لا یخشاهم
یا رب الارض مولاهم فخضبوه من دمهم طباهم و امه قائمة تراهم اولئک امیر المؤمنین
و فرمود احملوا بحکم علیهم لا ینصرون و در دریای حرب غوطه خورد و تفصیل
این اجمال از ارشاد القلوب اخذ شود
مسلم مولی ابی عبدالله الصادق ع از اهل سند بود و شبی در خواب
قرآن را درخواب آموخت چون صبح شد قرآن را آموخته داشت
مسمع بن مالک یا عبدالملک ابو سیار ملقب بکردین بکسر کاف و دال سید
مسامعه و شیخ بکر بن وائل و وجه ایشان بوده در بصره از حضرت باقر کم روایت
کرده و لکن از حضرت صادق ع بسیار روایت کرده و اختصاص بانجناب داشته
و آنحضرت باو فرموده انی لاعدک لامر عظیم یا ابا سیار و روایت شده که وقتی
حضرت صادق ع باو فرمود که ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر
امام حسین ع میروی گفت گفتم نه چه آنکه مردی می باشم معروف و مشهور از

اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهل
قبایل از ناصبیان و غیر ایشان و ایمن نیستم که احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان
ضررها بمن برسد فرمود آیا هرگز بخاطر می آوری آنچه با آنحضرت کردند گفتم بلی
فرمود که جزع می کنی گفتم بلی بخدا قسم که جزع می کنم و می گریم تا آنکه اهل خانه من
اثر اندوه در من می یابند و امتناع می کنم از خوردن طعام تا آنکه در حال من آثار
مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود که خدا رحم کند گریه ترا بدرستیکه تو
شمرده میشوی از آنهائیکه جزع می کنند از برای ما و شاد می شوند برای شادی
ما و اندوهناک می شوند برای اندوه ما و خائف می گردند برای خوف ما
و ایمن می گردند برای ایمنی ما و زود باشد که به بینی در وقت مرگ خود که
پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک الموت را در باب تو
و بشارت دهند ترا که دیده تو روشن گردد و شاد شوی و ملک الموت
بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان نسبت بفرزند خویش پس حضرت
گریست و من نیز گریستم تا آخر حدیث که چشم را روشنی و دل را نورانی می کند
مسور بن مخرمة زهری رسول امیرالمؤمنین بوده بسوی پدرش مخرمة بن

نوفل از مؤلفة قلوب بوده و در حنین حاضر بوده در سنه ۵۴ سن یکصد و پانزده
سالگی وفات کرد و در ایام عثمان نابینا گشته بود و مادر مسور عاتکه خواهر
عبدالرحمن بن عوف است دو سال بعد از هجرت متولد شد و بعد از وفات معویه
از بیعت یزید سر بتافت و در مکه بماند تا ایامیکه حصین بن نمیر مکه را محاصره کرد
بجهة مقاتله با ابن زبیر و هنگامیکه مسور در حجر نماز می گذاشت سنگی از منجنیق
بروی آمد و او را هلاک کرد عبدالله بن زبیر بروی نماز گذاشت و در حجون بخاک رفت
مسیب بن نجبة الفزاری فضل بن شاذان فرموده که از بزرگان تابعین و رؤسا و
ایشان و زهاد ایشانند جندب بن زهیر قاتل ساحر و عبدالله بن بدیل و حجر بن عدی
و سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و علقمه و اشتر و سعید بن قیس و اشباه
ایشان که بسیار بودند و فانی کرد ایشان را حرب و بعد از آن نیز بسیار شدند
کشته شدند با حسین ع و کشته شدند بعد از آن حضرت و ذکر کرده که مسیب
و سلیمان بعد از حضرت سید الشهدا کشته شدند در عین ورده چنانچه
در ترجمه سلیمان بن صرد بآن اشاره شد و این مسیب غیر از مسیب بن حزن است که او نیز از
اصحاب امیرالمؤمنین و مکنی بابو سعید است و امیرالمؤمنین را وصی امور خویش نموده

مصادف از موالیان حضرت صادق است ابن غضایری فرموده او چیزی نیست و محمد پسرش ثقه است
مصعب بن عمیر القرشی العبدری از بزرگان صحابه و فضلای ایشان است و از طبقه
اول است که هجرت بحبشه نموده و در هنگامی که در مبدأ اسلام رسول خدا (ص) او را
بمدینه فرستاد تا بر مردم مدینه قرائت قرآن کند و اسلام را بایشان عرض کند
و تعلیم دین فرماید و او سبب اسلام جماعتی از انصار و رؤسای ایشان شد
بنحویکه در جای خود شرح رفته و مصعب در بدر حاضر بوده و در احد شهید
کشته رحمه الله و رضوانه علیه
مصقلة بن هبیرة شیبانی عامل امیرالمؤمنین (ع) بوده در بعضی از بلاد اهواز
معروف باردشیر خره چون معقل بن قیس ریاحی بنی ناجیه را که مرتد شده
بودند در سیف البحر بکشت و جمعی از ایشان را با زنان و کودکان اسیر کرد چون
ایشان را که پانصد تن شمار میرفتند بر مصقله عبور داد اسیران بگریستند و مصقله را
ندا دادند که یا ابا الفضل یا حامل الثقل یا ماوی الضعیف و فکاک العصاة
بر ما منت گذار و ما را از اسیری خلاص کن و بخر و آزاد کن مصقله ایشان را بپانصد
هزار درهم خرید و آزاد کرد و از وجه آن دویست هزار نقد بداد که بقیه را

بعد ها بپردازد چون نداشت بقیه را بعد ها بدهد لاجرم فرار کرد و بمعویه ملحق گشت
امیرالمؤمنین (ع) چون این بشنید فرمود قبح الله مصقلة فعل فعل السادة و فر فرار
العبید یعنی زشت کند خداوند مصقله را فعل سادات و بزرگان را بجای آورد
که خلاص کردن اسیران باشد ولکن مثل بندگان فرار کرد فما انطق مادحه حتی
اسکته ولا صدق واصفه حتی بکته ولو اقام لاخذنا میسوره وانتظرنا بماله وفوره
مظفر بن محمد الخراسانی مکنی بابوجیش از متکلمین شیعه و عارف باخبار است
و او از غلمان و شاگردان ابو سهل نوبختی است در سنه ۳۶۷ وفات یافت و کتبی
در امامت تصنیف کرده و کتابی در مثالب نوشته موسوم بکتاب فعلت
فلا تلم و شیخ اجل حسن بن علی طبرسی در کامل بهائی از آن نقل می کند و کتابی نیز
در نقض عثمانیه جاحظ نوشته و شیخ مفید بر او قرائت کرده و از او اخذ نموده و
بدانکه غیر از مظفر جماعتی دیگر در نقض عثمانیه کتاب نوشته اند از جمله شیخ
ابوجعفر اسکافی محمد بن عبد الله معتزلی است که هفتاد کتاب در علم کلام نوشته
و در حیوة جاحظ نقض عثمانیه را نوشت و حکی انه دخل الجاحظ الوراقین
ببغداد فقال هذا الغلام السوادی الذی بلغنی انه تعرض لنقض کتابی وابوجعفر

جالس فاختفی منه حتی لم یره و از جمله کتاب سید اجل اعظم سید احمد بن موسی بن
جعفر بن الطاوس صاحب بشری و ملاذ و برادر سید رضی الدین بن طاوس نیز کتابی
در رد جاحظ نوشته موسوم بکتاب بناء المقالة العلویة فی نقض رسالة العثمانیة
و ابن حجر آن کتاب را دیدم بخط تلمیذ انجاب شیخ تقی الدین بن داود صاحب رجال
معروف که قرائت آن نموده بود در محضر سید و خطوط سید بر آن بود
معاذ بن جبل انصاری خزرجی مردی دراز بالا و بزرگ چشم و سفید اندام بوده
و از آن هفتاد تن است که در عقبه حاضر شده و رسول خدا او را با عبد الله بن مسعود
عقد اخوت بست و او را در بعضی از اراضی یمن قضاوت داد و از روایات معلوم
میشود که او منحرف از اهل بیت و از اصحاب صحیفه بوده و در کتاب بهائی از
کتاب فعلت فلا تلم که کتاب مظفر بن محمد خراسانی مذکور است نقل کرده که
معاذ بن جبل با آن دو مرد و سالم و ابوعبیده جراح که از اصحاب صحیفه اند در
حال مرگ حمله و یل و ثبور گویان بمردند و بالجمله معاذ در سنه ۱۸ هجری در وبای
عمواس بکسر عین مهمله که نام بلدی است نزدیک بیت المقدس از پس ابو
عبیده جراح و پسرش عبد الرحمن بن معاذ رحلت کرد و حدیث معاذ بن جبل

در رفع اجمال از احادیث معروفه است
معاذ بن کثیر الکسائی الکوفی از شیوخ اصحاب حضرت صادق و از ثقات ایشان
و از کسانی است که روایت کرده نص بر امامت حضرت موسی بن جعفر را از پدرش
صلوات الله علیهما و در روایت است که اکر یاس می فروخت و چون ترک کسب کرد
و حضرت صادق احوال او را پرسید گفتند ترک کرده تجارت خود را فرمود ترک
کسب عمل شیطان است هر که ترک کند تجارت و کسب را دو ثلث عقلش میرود
و هم روایت است که روزی معاذ در موقف عرفات نظر افکند باهل موقف
دید مردم بسیار بحج آمده اند خدمت حضرت صادق (ع) رسید و گفت همانا
اهل موقف بسیار می باشند حضرت نظری بایشان افکند پس فرمود نزدیک
من بیا یا ابا عبدالله آنگاه فرمود یاتی به الموج من کل مکان نه بخدا قسم نیست حج
مگر برای شما بخدا قسم قبول نمیکند مگر از شما
معاذ بن مسلم فراء نحوی امامی از اصحاب حضرت باقر و صادق (ع) و از
رؤسای اهل فضل و ادب و مخترع علم تصریف است علامه او را توثیق فرموده
و شیخ کشی از او مسنداً روایت کرده که گفت حضرت صادق با من فرمود

بمن رسیده که تو در مسجد جامع می نشینی و مردم را فتوی میدهی گفتم بلی
و میخواستم که همین مطلب را از شما سؤال کنم پیش از انکه از خدمت شما بیرون
بروم بلی من می نشینم در مسجد جامع پس مردی می اید و از من سؤال می کند از
حکم چیزی پس هرگاه شناختم او را که از مخالفین شما است جواب میدهم او را موافق
مذهب خودشان و هرگاه مردی می اید که می شناسم او را که از دوستان و محبین
شما است و سؤال می کند جواب میدهم او را بانچه از شما رسیده و گاهی می اید
کسیکه نمی شناسم او را و نمیدانم کیست او پس میگویم در جواب او که حکم مسئله
بقول فلان چنان است و بقول فلان چنین است و قول شما را نیز داخل اقوال
می کنم فرمود همچنین بکن که من نیز چنین می کنم و در روایت تهذیب است
که فرمود رحمک الله هکذا فاصنع و ما بکر این فراء غیر از فراء دیلمی نحوی معروف است
چه نام او یحیی بن زیاد است و او در نحو و لغت و ادب بی بدیل بوده و از خواص
تلامیذ کسائی بوده و بعضی او را بر کسائی ترجیح داده اند در نحو و مامون او را
احترام میکرد و او مؤدب پسران او بود در سنهٔ ۲۰۷ دویست و هفت در راه مکه وفات یافت
و پدرش زیاد را اقطع میگفتند بجهة انکه دستش قطع شده بود در محاربه با حسین بن علی شهید فخ

معویة بن ابی سفیان مادرش هند دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است
و او در عداوت رسول خدا کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بوده و رجز
میخواند بنحن بنات طارق الخ و کفار را بر قتال مسلمانان تحریص میکرد و چون وحشی
حضرت حمزه را شهید کرد هند بر نعش حمزه امد و جسدش را مثله کرد و ان
اعضاء مقطوعه را برشته کشیده بجای قلاده بر گردن او بخت و جگر انحضرت را
بیرون اورد و در دهان گذاشت از ان روز او را اکلة الاکباد لقب دادند و
این طعن تا دامنه قیامت دامن گیر فرزندانش شد چنانچه عقیلهٔ خدر رسالت و
هدایت و رضیعهٔ ثدی نبوت و ولایت علیا مخدره زینب (ع) در ان خطبهٔ شریفه
که در شام در محضر یزید خواند باینمطلب اشاره کرده در انجا که فرموده و کیف
یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الاذکیاء و نبت لحمه من دماء الشهداء و اهل تاریخ
هند را از زنان زانیه شمرده اند و معویه را نسبت بچهار کس داده اند چنانچه ابو
سفیان را حسان بن ثابت در اشعار خود از عبد شمس نفی کرده و تفصیح بخبث
مولد و فساد نسب او کرده الخ و در تذکرهٔ عقیل گذشت که معویه ادا و احوال
نسب خود را بپرسید او خبر داد او بمثالب معویه از تشابه احوال حمامه دار ابو سفیان

گفت

گفت ان حمامة تو مادر ابو سفیان است که در جاهلیت از زوانی معروفه و صاحب
رایت بود و حال ابو سفیان در صخر بن حرب مذکور شد و اخبار و اثار در مذمت
معویه بسیار است ابن ابی الحدید از تاریخ طبری نقل کرده که در سنه دویست و
هشتاد و چهار معتضد بالله خلیفه پانزدهم عباسی عزم کرد بر لعن معویه بر
منابر و امر کرد کتابی یعنی فرمانی نوشتند در مطاعن معویه که ان کتاب را بر مردم
بخوانند و سقایان را که در مساجد جامع اب میدادند دو تیم بر معویه می نمودند
امر کرد که دیگر ترحم بر او ننمایند وزیر او عبید الله بن سلیمان او را از این کار مانع شد
و مصلحت او را بنزرگ این کار دید فقر گوید که مامون نیز در سنه دویست و دوازده
امر کرد منادی ندا کند که از ذمه من بری است هر که معویه را بنیکی یاد کند یا
او را بر یکی از صحابه رسول مقدم دارد و هم امر کرد که در [illegible] افاق ارسال کتب
نمایند که معویه را بر منابر لعن نمایند مردم سخت مضطرب شدند و مصلحت مامون
داد در این کار زنده بود و بالجمله فرمان معتضد در دست است و بسیاری از
مطاعن ابن هند ملعونه در ان مذکور است و مقام نقل از ان نیست و اتفاق غریبی
افتاده که ابو سفیان بازاء پیغمبر است و معویه بازاء امیر المؤمنین (ع) و یزید بازاء

امام حسین

امام حسین (ع) و عداوت هر یک با دیگری مرحمت نشد که در بیان در اید و چه
خوب گفته حکیم ثنائی داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او دُرِ دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیداً و علی آل یزید
صاحب ابن عباد گفته قالت تحب معویه قلت اسکتی یا زانیه قالت اسات جوابه
فاعدت قولی ثانیه یا زانیه یا زانیه یا بنت الفی زانیه ااحب من شتم الوصی علانیه
فعلی یزید لعنة و علی ابیه ثمانیه
معویة بن عمار الدهنی بضم الدال و سکون الهاء منسوب بدهن که قبیلهٔ ایست از
بجیله وجه اصحاب و مقدم ایشان و کبیر الشان و عظیم المحل و ثقه بوده چنانچه پدرش
عمار در میان عامه ثقه بوده و معویه از راویان حضرت صادق و موسی است و
در سنهٔ ۱۷۵ وفات کرده و حفید او معویة بن حکم بن معویه نیز ثقه و جلیل القدر است
در میان اصحاب رضا علیه السلام و قال الکشی انه فطحی و هو عدل عالم
معویة بن وهب البجلی ثقه و صحیح از اصحاب حضرت صادق و کاظم ا
و ابن ابی عمیر از او روایت می کند و حفید او موسی بن القاسم بن معویه کوفی از اصحاب

حضرت رضا

حضرت رضا و ثقه جليل و واضح الروايه است و سى كتاب تصنيف كرده مثل كتابهاى حسين بن سعيد اهوازى

مُعتِّب بضم ميم و فتح عين مهمله و تاء مشدده مكسوره مولى حضرت صادق (ع) و ثقه
است و موالى و غلامان حضرت صادق ده نفر بودند چنانچه آنحضرت فرموده هم عشرة فخيرهم
و افضلهم معتب يعنى ايشان ده نفرند پس بهتر و افضل ايشان معتب است

معروف بن خربوذ مكى بفتح خاء معجمه و تشديد باء و راء مفتوحه ب ذ ق از
اصحاب اجماع است شيخ كشى روايات در مدح و قدح او وارد كرده لكن اين روايات
ضعيف است و معروف بطول سجده معروف است چنانچه در جميل بن دراج گذشت
و وقتى در مكه با بعضى نشسته بود كه جمعى از مدينه بيامدند از خبر تازه مدينه
پرسيدند گفتند كه عبد الله بن حسن وفات كرد بعد از آن بعضى ديگر آمدند
كه خبر دادند كه غش كرده بود و بهوش آمد معروف گفت من نميدانم ايشان چه
مى‌گويند الا آنكه ابن الكريه يعنى حضرت صادق (ع) مرا خبر داده كه قبر عبد الله
و اهل بيت او بر كنار فرات است و چنان شد كه او شنيده بود و خبر داد منصور
ايشانرا بكوفه برد و در حبس افكند و غالب بر كنار فرات شهيد كشتند و از
محمد بن مروان روايت است كه من با معروف نزد حضرت صادق (ع) نشسته بودم

پس او براى من شعر ميخواند و من براى او شعر ميخواندم و او از من سؤال مى‌كرد
و من از او سؤال ميكردم و حضرت صادق (ع) مى‌شنيد پس فرمود كه حضرت
رسول (ص) فرموده كه دل آدمى پر شود از چرك بهتر است از براى او كه پر شود
از شعر و قال معروف وانما يعنى بذلك الذى يقول الشعر فقال (ع) ويحك او ويلك
قد قال ذلك رسول الله (ص) ابن طاوس ره در طريق اين روايت قدح فرموده است

معلّى بن خُنَيس كوفى بضم خاء و فتح نون مولى ابو عبد الله الصادق (ع) همانا
كه داود بن على عباسى او را بكشت و بدار كشيد حضرت صادق (ع) در آن وقت در
مكه بود چون از مكه تشريف آورد نزد او رفت فرمود مردى از اهل بهشت را
بكشتى گفت من نكشتم فرمود كى كشت او را گفت سيرافى او را بكشت و
سيرافى صاحب شرطه او بود حضرت از او قصاص كرد و او را بعوض معلى بكشت
و از مُعتَّب روايت است كه حضرت صادق (ع) آنشب در سجده و قيام بود
و در آخر شب نفرين كرد بر داود بن على بخدا سوگند كه هنوز سر از سجده
برنداشته بود كه صداى صيحه شنيدم و مردم گفتند داود بن على وفات كرد
حضرت فرمود همانا من خواندم خدا را بدعائى فرستاد خداوند بسوى او ملكى

كه عمودى بر سر او زد كه مثانه او را شكافت و در بعضى روايات وارد شده كه معلى حفظ
اسرار نكرد مبتلا بكشته شدن شد

معمّر بن خلاد بتشديد ميم بغدادى از اصحاب حضرت رضا و ثقه و صاحب
كتاب زهد است

معمّر بن عبد الله بن حارثه همانست كه سر حضرت رسول را در حج تراشيد و
كان معمر هو الذى يرحل لرسول الله (ص) فقال رسول الله (ص) يا معمر ان الرحل
الليلة لمسترخ فقال معمر بابى انت وامى لقد شددته كما كنت اشده ولكن بعض
من حسد مكانه منك يا رسول الله اراد ان يستبدل بى فقال رسول الله (ص) ما كنت لافعل الخبر

مَعمَر كجعفر ابن مثنى نحوى لغوى معروف بابو عبيده همانست كه در سنه ۱۱۰ صد و
ده در شب وفات حسن بصرى بدنيا آمد و صد سال عمر كرد و در راى خوارج مى
داشت و از ابان بن عثمان اخذ علم كرده و كتب مفيده تصنيف كرده از جمله
غريب الحديث و بعضى گفته‌اند او است اول كسيكه غريب الحديث تصنيف كرد
والغريب اما غريب اسنادا و متنا معا وهو ما تفرد برواية متنه واحد او
غريب اسنادا خاصة كحديث يعرف متنه عن جماعة اذا تفرد واحد

ابو عبيده

بروايته عن آخر غيرهم كما بيّنّا ذلك فى شرحنا على الوجيزة او غريب لفظا وهو
ما اشتمل متنه على لفظ غامض بعيد عن الفهم لقلة استعماله وهو فن مهم يجب ان
يتثبت فيه وقد صنف فيه جماعة من العلماء فاول من صنف فيه ابو عبيدة
او النضر بن شميل كما ان اول من صنف غريب القرآن ابان بن تغلب وبعدهما
ابو عبيد القاسم بن سلام ثم ابن قتيبة الدينورى ثم الخطابى فهذه امهاتها
ثم تبعهم غيرهم بفوائد وزوائد كالزمخشرى فانه فاق فى الفائق كل غاية ثم ابن الاثير
فبلغ بنهايته النهاية والهروى فزاد فى غريبيه غريب القرآن مع الحديث كا
الشيخ الطريحى فى مجمع البحرين الى غير ذلك انتهى قيل كان ابو عبيدة من
الشعوبية وهم فرقة لا تفضل العرب على العجم وهو اعلم الناس بلغة العرب
واخبارهم وايامهم حتى كان يقول ما التقى فرسان فى جاهلية ولا اسلام الا
عرفتهما وعرفت فارسيهما وله تصانيف كثيرة تقرب من المائتين وكان
شديد العناية بقيود اللغة وغرائبها وله فى ذلك كلام كثير
منه قوله لا يقال كأس الا اذا كان فيها شراب ۲ ولا كوز الا اذا كان فيه عروة
والا فكوب ولا قلم الا اذا كان مبريا والا فقصب ولا فرو الا اذا كان عليه

۲ والا فقدح ولا مائدة الا اذا كان عليها طعام والا فخوان ثم

صوف والا فجلد ولا اريكة الا اذا كان عليها حجلة والا فسرير ولا خلف
الا اذا كان خلفها مرثيه والا فسنن ولا رضاب الا مادام في الفم والا فبصاق
ولا عويل الا اذا كان فيه رفع صوت والا فبكاء ولا دكنة الا اذا كان منها ماء
والا فبئر ولا كمي الا اذا كان تحت سلاح والا فبطل ولا ابق الا اذا كان
عبد والا فهارب وكان ابو عبيدة معاصرا لابي زيد والاصمعي وكان ابو
نواس الشاعر يتعلم منه ويصفه ويذم الاصمعي سئل عن الاصمعي فقال بلبل
في قفص وان ابو عبيدة فقال اديم طوى على علم وقال بعضهم كان الطلبة اذا اتو مجلس
الاصمعي اشتروا البعر في سوق الدر واذا اتو مجلس ابو عبيدة اشتروا الدر في
سوق البعر لان الاصمعي كان حسن الانشاد والزخرفة لقليل الفائدة وابو عبيدة
بضد ذلك ودر سنه ۲۱۰ وفات كرد چون راى خوارج ميل داشت ومنهم مي بود
قبيل بعلمان لاجرم كسي بر جنازه او حاضر نگشت تا انكه حمال آمد و جنازه اش را بود ا
مغيرة بن سعيد لعنه الله مولى بجيله ميخواند مردم را به محمد بن عبد الله حسن
در اول امرش در دروغ مي بست بر حضرت باقر (ع) (حتفم) حتى مانند برادر خوا
اهن را وعن هشام بن الحكم انه سمع ابا عبد الله (ع) يقول لا تقبلوا علينا حديثا

لا تقبلوا علينا حديثا

الا ما وافق القرآن والسنة وتجدون معه شاهدا من احاديثنا المتقدمة فان ا
المغيرة بن سعيد لعنه الله دس في كتب اصحاب احاديث لم يحدث بها وعنه قال ان اهل
اهل الكوفة قد نزل فيهم كذاب اي المغيرة فانه يكذب على ابي يعني اباجعفر (ع)
حدثنا ان نساءه اذا حضن قضين الصلوة وكذب والله عليه لعنة الله ما كان شيء
من ذلك ولا حدثه و از رجال كبير در بوجه اين مرد معلوم مي شود گرفتاري ابتلاء و
گرفتاري ائمه (ع) بشياطين زمان خود ودردهاي دل ايشان صلوات الله عليهم
مغيره بن شعبه يكي از آن چهار نفر است كه معروف بكثرت هوش وامور سياسي
بوده اند وايشان اين جماعتند مغيره ومعويه بن ابي سفيان وعمرو بن العاص
وزياد بن ابيه ويكي از آن چهارده نفر است كه عازم شدند در عقبه هرشي شتر
پيغمبر را رم بدهند وان حضرت را هلاك كنند ومغيره در عام خندق اسلام
آورد ودر جنگ يرموك يكچشم او بزخم تير رفت واعور گشت وادعا انكه
در اول خلافت امير المؤمنين (ع) به انجناب گفت واگذار كن كوفه را بطلحه و بصره
را بزبير وشام را بمعويه تا انگاه كه مملكت بنظام شود انگاه هرچه بخواهي
بكن وچون امير المؤمنين (ع) حكومت معويه را دفعه در شام حرام مي

دانست ومعصوم هرگز از محرمات حمل بر يكسي نكند اگرچه از پس ان ادراك
منافع كثيره باشد چنانچه خود انجناب فرموده ان اقررت معويه على ما بيده
كنت متخذ المضلين عضدا سبحان مغيره را نپذيرفت واو رنجيده برفت
ومغيره در صفين حاضر نشد وبعد از قصه حكمين بحكم خبث فطرت بمعويه
پيوست وچون خلافت از دست امام حسن (ع) بيرون شد از جانب معويه
امارت كوفه يافت وبغض او با امير المؤمنين (ع) بحدي بود كه بر منابر سب آن
حضرت ميبود ودر سال پنجاه هجري در كوفه بدرك پيوست ودر ثويه بخاك
رفت وادعا آنكه چون عمر بن الخطاب شهر بصره را بنا كرد اورا بامارت ان
شهر گذاشت واو مردي زن باره بود بنحويكه هيچگاه خود را از مصاحبت
ومصاحبت زنان نتوانست باز داشت ودر جاهليت واسلام بزنا كردن
معروف بود وگفته اند كه در اسلام سيصد زن را ملاقات كرد ودر بصره با
ام جميل كه زني با جمال بود رفت وامد داشت ابو بكره كه يكي از صحابه رسول
وبرادر امي زياد بن ابيه است در بصره ساكن بود واز سراي او بخانه ام
جميل دريچه بود ابو بكره مغيره وقوف يافت ويك وقت كه مغيره بديدن ام

آمده بود ابو بكره وشبل ونافع وزياد بن ابيه را ضيافت طلبيد وچون
اين سه تن را در سراي خود ~~درامده~~ بداشت واز پس دريچه نشست
تا انگاه كه مغيره ~~ميبد~~ با ام جميل ~~امد~~ بود در او بجنبيد پس باد امد در را باز
كرد وايشان را بنمود وبوداني اينك اينجا بخانه مغيره مفتوح ميگشت واين جماعت
نشسته بودند كه ناگاه بادي وزيد وان در را بگشود چنانچه مغيره را در ميان
پاي آن زن ديدند وانزوا شاختند واين هنگام نماز پيشين بود پس مغيره
از شكم ام جميل برخواست وتعجيل امد ومردمان را كرد اگر دوراگرفتند او
پليش شد تا از بهر نماز بايستد ابو بكره دست بر سينه او زد واو را پس كرد
وگذاشت كه با اين حال نماز بگذارد پس ابو بكره اين قصه را بعمر بن الخطاب نوشت
عمر ابو موسى اشعري را بحكومت بصره فرستاد ومغيره را طلب داشت مغيره با
شهود عدينه رفتند عمر شهود را طلبيد وروي بايشان كرد كه شما دعوي
كرديد كه مغيره دخول كرد چنانچه ميل در سرمه دان ودلو در چاه همگي
جز زياد باينگونه گواهي دادند لكن زياد گفت من ديدم مغيره را در ميان پاي
زني نشسته بود وخصيه او رفت وامد مي كرد ما بين رانهاي آن زن ونفس

شد میزد عمر گفت مثل میل در سر مردان دیدیایی گفت نه عمر گفت الله اکبر برخیز
ای مغیره واشان را حد بزن واز روایات معلوم میشود که عمر میل نداشت مغیره حد
زده شود چه انکه وقتی که ان سه نفر شهادت دادند زیاد حاضر بود چون زیاد از
دور پیدا شد عمر گفت می بینم مردی را که خدا خوار نخواهد کرد بزبان او مردی از مهاجر را
که مغیره باشد ابو الفرج از ابو عثمان نهدی روایت کرده که چون شاهد اول گواهی
داد رنگ عمر تغیر کرد در گواه دوم عمر در هم شکسته شد چون سیمی گواهی داد
گویا خاکستری بصورت عمر پاشیده شد چون زیاد پیدا شد عمر صیحه کشید و گفت
چه شهادت داری ای گُه لُولُه عقاب راوی ابو عثمان نهدی بجهة صیحه عمر چنان صیحه کشید
که راوی گفت نزدیک بود غش کنم و بالجمله عمر ان سه تن را هر یک هشتاد تازیانه
زد ومغیره از جان بسلامت جست واز کمال فرح و خوشحالی با جلاد هم گفت
سخت بزن عمر در خشم شد و گفت خاموش باش که خدایت خاموش کند اگر زیاد
نیز بتو گواهی درست دادی اکنون تنت را در زیر سنگ پنهان می ساختم
مفضل بن عمر کوفی جعفی شیخ نجاشی وعلامه اورا فاسد المذهب ومضطرب
الروایه گذاشته اند وشیخ کشی احادیثی در مدح وقدح او ذکر کرده ودر ارشاد

مفضل بن عمر

مفید عبارتی است که دلالت بر توثیق او دارد واز کتاب غیبت شیخ معلوم میشود
که او از قوام ائمه ولیسید بی بنزد ایشان بوده وبر منهاج ایشان از دنیا گذشته
وهم دلالت دارد بر جلالت ووثاقت او وبودن او از وکلاء حضرت صادق وکاظم
وکفعمی اورا از بوابین ائمه شمرده ودر کافی است که مابین ابو حنیفه سائق الحاج ودا
مادش در باب میراث مشاجره ونزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون
مشاجره ایشان را دید ایشان را بمنزل برد ومابین ایشان اصلاح کرد بچهار صد درهم
وان مال را از خودش داد وگفت این مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق (ع) نزد
من مالی گذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع شود من اصلاح کنم و مال
المصالحه را از مال انحضرت بدهم واز محمد بن سنان مرویست که حضرت موسی بن جعفر
ا بمن فرمود ای محمد مفضل انس ومحل استراحت من است وانت انسهما ومستراحهما
وتوانس ومحل استراحت حضرت رضا وجواد (ع) میباشی واز موسی بن بکر
روایت است که چون خبر فوت مفضل بحضرت موسی (ع) رسید فرمود خدا
رحمت کند اورا او والدی بود بعد از والد وحالا او راحت شد ودر روایت
اختصاص است که وقتی مفضل وحضرت صادق (ع) وارد شد حضرت

چون اورا دید فرمود بنزد من بیا ای مفضل قسم بپروردگار من که من دوست
میدارم ترا ودوست میدارم کسیکه دوست میدارد ترا اگر می شناختند اصحاب
من انچه تو می شناختی اختلاف نمی کردند دو نفر الی غیر ذلک واما روایات قدح
در او مثل انکه روایت شده که حضرت صادق باسمعیل بن جابر فرمود برو نزد مفضل
وباو بگوی ای بکوبی ای کافر ای مشرک چه میخواهی از پسر من میخواهی اورا بقتل
اوری با انکه در سفر زیارت امام حسین (ع) چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند
وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس باو گفتند چرا
پیاده نمیشوی نماز بخوانی گفت من نمازم را خواندم پیش از انکه از منزلم بیرون
شوم وامثال این روایات قابل معارضه با اخبار مدح نمیباشند وشیخ ما در
خاتمه مستدرک کلام را در حال او بسط داده واز روایات قدح در او جواب
داده وکسیکه رجوع کند بتوحید مفضل که حضرت صادق (ع) برای او فرموده
خواهد دانست که مفضل نزد انحضرت مرتبت ومنزلتی عظیم داشته و
قابل تحمل علوم ایشان بوده وتوحید مفضل رساله بسیار شریفی است که
سید بن طاوس (ره) فرموده که هرکه سفر میرود انرا با خود ببرد امر ودر

کشف المحجه بپسرش وصیت فرموده که در ان نظر کند وعلامه مجلسی (ره) انرا
بفارسی ترجمه کرده که عوام از ان انتفاع برند ودر تحف العقول بعد از ابواب
مواعظ ائمه بابی در مواعظ مفضل بن عمر ذکر کرده ومواعظ شافیه از او نقل
کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
مفضل بن قیس بن رمانه مولی الاشعریین مردی خیر بوده روایت کرده که وقتی خدمت
حضرت صادق رسیدم وشکایت کردم بسوی او از بعض حال خودم واز انحضرت
استدعای دعا نمودم انجناب خادمه خود را فرمود ای کنیزک بیاور انکیسه را که
ابو جعفر روانه نموده برای ما فرستاده انکیسه را اورد حضرت فرمود در این کیسه
چهارصد اشرفی است بردار واستعانت بجوی بان گفتم نه بخدا مراد این نبوده
من پول نخواستم ولکن خواستم دعا کنید برای من فرمود ترک نخواهم کرد دعا
برای تو ولکن خبر مده مردم را بهر حالی که در ان هستی که خوار میشوی بر ایشان
مقاتل بن سلیمان خراسانی مروزی از اصحاب حضرت باقر (ع) شیخ کشی فرموده
بتری است وبرقی فرموده عامی است وحقیر انچه یافته ام او از مشاهیر مفسرین
اهل سنت است ولکن علماء کبار تصریح فرموده اند بانکه او کذاب ووضاع است

وانان جعفر متروک الحدیث و مهجود القول است روایت است که روزی مکسی
بر صورت منصور دوانیقی نشست منصور اورا دور کرد دوباره برگشت منصور
اورا طرد کرد دیگر باره برگشت و نشست و هکذا چنانچه عادت مگس است
و بهمین لحاظ اورا ذباب گویند ای ذُبَّ آبَ یعنی دور کرده شد بالاخره منصور
بتنگ آمد و گفت به بینید از علما که در سرای است گفتند مقاتل بن سلیمان
گفت اورا اذن دهید داخل شود چون مقاتل وارد شد منصور پرسید خدا برای
چه حکمت این مکس را خلقت فرمود گفت برای آنکه جبابره را بان ذلیل و خوار
کند منصور چون این بشنید ساکت شد و در روایات مناقب ابن شهرآشوب
است که حضرت صادق این زبانش را فرمود بمنصور ابن خلکان نقل کرده که روزی
مقاتل تعوه کرد که سلونی عمادون العرش پس شخصی از او پرسید که چون حضرت
آدم حج گذاشت سر او را که تراشید مقاتل حیران ماند و گفت این سؤال از تو
نیست بلکه خدا خواست مرا مبتلا سازد بعجب و ذلت بسبب عجبی که در نفس
من بهم رسید جامع اینکتاب گوید که قائل سلونی حضرت امیر المؤمنین (ع) است
که میفرمود هرچه خواهید از من بپرسید پیش از آنکه من از میان شما بروم

و پیوسته مردم نیز از آنحضرت مطالب مشکله می پرسیدند و آن باب مدینه علم
نبی (ص) جواب می فرمود و از غرائب آنکه هر که بعد از آنحضرت این کلام را گفت رسوا
شد در کمال ذلت و خواری چنانچه واقع شد این مطلب برای مقاتل و ابن
جوزی و واعظ بغدادی در عهد مامون عباسی و غیر ایشان و این بسبب آن بود که
خود آنحضرت فرموده بود که لا یقولها بعدی الا مدع کذاب
مقداد بن الاسود اسم پدرش عمرو بهرانی است و چون اسود بن عبد یغوث
تبنی او نموده معروف بمقداد بن الاسود شده مکنی بابی معبد است و آن بزرگوار
از خواص اصحاب و ثانی ارکان اربعه و بیاد عظیم القدر و شریف المنزله است
دینداری و شجاعت او از آن افزونست که تحریر داشت این سنی و شیعه در
فضیلت و جلالت او همداستانند ابن عبد البر روایت کرده که رسول خدا (ص)
فرمود که خداوند مرا بمحبت چهار تن امر نموده و فرموده که ایشان را دوست
میدارم گفتند ایشان کیستند فرمود علی و مقداد و سلمان و ابوذر و ضباعه
بنت زبیر بن عبد المطلب که دختر عموی رسول خدا باشد زوجه او بوده و در
جمیع غزوات در خدمت رسول مجاهده کرده و او یکی از آن چهار نفر است که

بهشت مشتاق ایشان است و اخبار در فضیلت او زیاده از آنستکه در اینجا
ذکر شود و کافی است در اینباب این حدیث که شیخ کشی از امام محمد باقر (ع) روایت
کرده که فرمود ارتد الناس الا ثلث نفر سلمان و ابوذر و المقداد قال الراوی
فقلت عمار قال کان حاص حیصة ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله
شیء فالمقداد در سنه ۳۳ در جرف که یکفرسخی مدینه است وفات کرد پس جنازه
اورا حمل کردند و در بقیع دفن نمودند و قبریکه در شهروان بوی نسبت میدهند وانمی
ندارد بلی محتمل است که قبر فاضل مقداد سیوری یا قبر یکی از مشایخ عرب باشد
و از غرائب آنستکه مقداد با این جلالت شان پسرش معبد از اهل نفاق افتاد
و در حرب جمل بهمراهی لشکر عایشه بود و کشته شد و چون امیر المؤمنین بر کشتگان
عبور فرمود بمعبد که گذشت فرمود خدا رحمت کند پدر اینرا اگر او زنده بود
رایش احسن از رای این بود عمار یاسر که در خدمت آنجناب بود عرض کرد
که الحمد لله که خدا معبد را کیفر داد و بخاک هلاکش انداخت بخدا قسم یا امیر المؤمنین
که من باک در کشتن از حق عدول کند از هیچ پدر و پسری ملازم حضرت
فرمود خدا رحمت کند ترا و جزای خیر دهاد

بالمهتین و حکی المجتبی
المیم و العقاد المجرای
حال جو له یطلب النزار

منصور بن حازم ابو ایوب بجلی کوفی ثقه و صدوق و از اجله اصحاب و از فقهای
ایشانست و از حضرت صادق و کاظم (ع) روایت کرده و از دعاهائیکه در مجمع حضرت
از روی استدلال ذکر کرد که مخلوق پروردگاری دارند و اورا رضا و سخطی دارد
و شناخته میشود رضا و سخط او مگر برسول او پس لازم است شناختن رسول
و انکه او حجه خداست و طاعتش واجب است و بعد از رسول حجت خدا قرآنست
با اهل بیت بجهة آنکه غیر از امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت او کسی علم قران را تمام
نداشت و انکه حجت بعد از علی پسرش حسن است و طاعتش واجب است حضرت
فرمود خدا ترا رحمت کند منصور برخواست و سر حضرت را بوسید پس گفت شهادت
میدهم که جناب حسن از دنیا نرفت مگر آنکه حجتی بعد از خود گذاشت و او حسین
بود که حجت خدا بود و طاعتش واجب بود حضرت فرمود رحمک الله
و سر آنحضرت را بوسید و بهمین نحو شهادت داد بر یکیک از ائمه و حضرت
رحمک الله فرمود و او برخواست و سر آنجناب را بوسید و حضرت خندید تا شهادت
بر حق او داد آنگاه حضرت فرمود سؤال کن مرا از هرچه بخواهی که
بعد از این انکار نخواهم کرد ترا هرگز

پس روایت

منصور بن یونس بزرج مثل بزرك لفظا و معنی از اصحاب حضرت کاظم (ع) است
شیخ نجاشی فرموده ثقه است و شیخ فرموده که او واقفی است و شیخ کشی روایت کرده
که اموال بدست او بود بطمع آن اموال انکار کرد نص بر حضرت رضا علیه السلام را
موسی بن ابراهیم المروزی معلم اولاد سندی بن شاهك بوده در ایامی که حضرت
موسی بن جعفر (ع) در حبس سندی بوده موسی بن ابراهیم از آنحضرت روایاتی
شنیده و از او کتابی کرده و از آن حضرت روایت میکرده چنانچه در ایامی که آنحضرت
در حبس بصره بود لیکن من بعد روایاتی از آنحضرت نموده و از او کتابی نموده
موسی بن اشیم همانکه خدمت حضرت صادق میرسید و سؤال می کرد و
جواب می شنید پس از خدمت آنجناب بنزد ابو الخطاب میرفت ابو الخطاب بخلاف
قول آنحضرت او را خبر میداد و او قول آنحضرت را میگذاشت و قول ابو الخطاب را قبول
میکرد روزی در خدمت آنحضرت بود که مردی از تفسیر آیه سؤال کرد حضرت جواب
داد پس مردی دیگر داخل شد و همان آیه را پرسید حضرت او را بخلاف معنی
اول خبر داد موسی گفت در دل من خیالات و شکوکی داخل شد که خدای
داند چنانچه گویا دل مرا با کارد قطعه قطعه می کردند و با خود گفتم ابو الخطاب

داد بر ایشان گذاشتم که یك واو و شبه آن خطا نمی کرد و آمدم بسوی کسیکه خطا
باین بزرگی می کند پس در اینحال بودم که شخصی دیگر وارد شد و از همان پرسید حضرت
جواب داد بخلاف آن دو جواب آنوقت دل من ساکن شد و دانستم که این اختلاف
از روی تقیه است پس حضرت روی بمن آورد و فرمود یا ابن اشیم خداوند عز
و جل تفویض فرمود بسلیمان بن داود و فرمود هذا عطاؤنا فامنن
موسی بن بکر واسطی از اصحاب حضرت موسی (ع) و واقفی است روایت کرده
که روزی آنحضرت فرستاد بسوی من چون بخدمتش رفتم فرمود چه شده مرا
که رنگ ترا زرد می بینم و فرمود مگر امر نکردم ترا بخوردن گوشت گفتم
که من بعد از آن چیزی نخوردم فرمود چگونه خوردی گفتم بخته فرمود کباب
کن و بخور چنان کردم پس فرستاد بسوی من بعد از هفته و در آنوقت خون
بصورت من میل کرده بود یعنی رنگم سرخ شده بود فرمود خوب شده صورت
تو پس فرمود می ترسم بر تو که بفرستم ترا پی بعض حوائج خود گفتم من بنده
تو می باشم امر بفرما بهر آنچه بخواهی پس فرستاد مرا در بعض حوائج خود بشام
موفق مولی حضرت رضا (ع) از خدام و خواص در خانه آنحضرت بود و او

داو همانستکه حضرت جواد (ع) را در زمان کودکی بر دوش می گرفت
مهدی غلام عثمان از اصحاب امیر المؤمنین (ع) و ممدوح است خدمت آنحضرت رسید
در حالیکه محمد بن ابی بکر نشسته بود و عرض کرد که من بیعت می کنم با تو بر آنکه امر امامت
از برای تو بوده از اول و بیزاری می جویم از فلان و فلان و بیعت کرد با آن جناب
میثم همانا میثم غلام زنی از بنی اسد بود امیر المؤمنین (ع) او را بخرید و آزاد
ساخت پس فرمود اسم تو چیست عرض کرد سالم فرمود رسول خدا (ص)
مرا خبر داد که پدر تو در عجم ترا میثم نام نهاد عرض کرد رسول خدا (ص) سخن
براستی کرد تو نیز براستی سخن فرمودی فرمود سالم را بگذار و با اسم خویش
باش و کنیت تو ابو سالم باشد و میثم در خدمت حضرت امیر المؤمنین قربی بکمال
داشت و او را از اسرار مکنونه الهی میداد بعضی را که میثم در صحبت می یافت باز
می گفت مردمان در شك می شدند و سخنان آنحضرت را بجنون زده و خرافه نسبت
می کردند بکرور در میان گروهی انبوه که بعضی مخلص و بعضی منافق بودند فرمود
ای میثم تو بعد از من مأخوذ میشوی و بردارت میزنند و روز دوم خون
از دهان و بینی تو روان میشود و ریش ترا رنگین میکند و روز سیم با حربه

زده میشوی و جان میدهی پس منتظر باش اینواقعه را و آنموضع که بر دار
میشوی بدر سرای عمرو بن حریث است و تو از آن ده نفری که بردار آویخته
میشوند دارت از همه کوتاه تر است و تو بمطهره نزدیك تر است و می نمایم ترا که
بکدام نخله بردار خواهی شد و در دو روز از پس آن خبر امیر المؤمنین بدر سرای
عمرو بن حریث عبور میداد پس میثم را بخواست و آن نخله را باوی بنمود میثم
بپای آن نخله می رفت و دو رکعت نماز بگذاشت و گفت بورك من نخلة لك خلقت
ولی نبتت یعنی مبارك نخله بوده که من از برای تو خلق شدم و از تو برای من
غرس شده و بسیار وقت بنزدیك آن نخله میرفت و خدای را می ستود تا گاهی
که آن نخله را قطع کردند و سر آنرا بگذاشتند دانست که وقت نزدیك شده است
همچنان در پای آن تردد بود و گاهی با عمرو بن حریث می فرمود انی مجاورك
فاحسن جواری من همسایه تو میشوم حق همسایگی را نیکو عمل آور عمرو نمیدانست
او چه قصد فرموده میگفت مگر اراده کرده خانه ابن مسعود یا خانه ابن حکیم
را از برای خود بخری چه این خانها در جنب خانه ابن حریث بود و بالجمله
در آنسال که میثم شهید شد سفر مکه کرد و بخدمت ام سلمه رضی الله عنها وارد شد

ظاهرا اشتباه که سر آن عمرو رحیم
نیز ... تتمه روایت ...
گذاشته باشند

ام سلمه گفت کیستی گفت مردی عراقی غلام علی بن ابیطالب گفت مگر میثم تمار باشی
گفت بلی من میثم تمارم ام سلمه گفت سبحان الله چه بسیار وقتها شنیدم
که رسول خدا (ص) در نیمه شب علی را در حق تو توصیه میفرمود میثم از حضرت امام
حسین (ع) پرسش نمود فرمود در بستان خود رفته میثم گفت سلام مرا با و
برسان ان شاء الله در نزد پروردگار او را ملاقات خواهم کرد اکنون مجال درنگ نیست
ندارم ام سلمه فرمود تا مقداری طیب حاضر ساختند میثم ریش خود را
طیب نمود و گفت زود باشد که با خون خضاب گردد ام سلمه فرمود که ترا
خبر داد گفت مولای من علی بن ابیطالب ام سلمه بگریست و گفت او مولای تو
به تنهائی نیست مولای من و مولای تمام مسلمانان است پس میثم ام سلمه را
وداع کرده بکوفه مراجعت کرد پس او را گرفتند و بنزد عبید الله بن زیاد
آوردند و گفتند وی از خاصان حضرت ابوتراب است گفت ملکان عجمی
است و روی با میثم کرده گفت این ربک قال بالمرصاد ابن زیاد گفت بمن
رسیده که در نزد ابوتراب محلی رفیع و مکانتی منیع داشتی گفت از
بسیار اندکی شنیده باشی از این سخن چه اراده کردی گفت شنیدم که ترا

خبر داده است از آن دو راهی که در بلا خواهی کرد اکنون بگوی از من چه
خواهی دید و کردار من با تو چگونه خواهد بود گفت مرا آگهی داد که مرا بر دار
خواهی زد و من عاشر عشره خواهم بود که دار من از دیگر دارها فروتر بود نزدیکتر
باشد ابن زیاد گفت من برخلاف خبر ابوتراب کار خواهم کرد میثم گفت تو نتوانی
زیرا که مولای من از رسول خدا (ص) و رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از خداوند جلیل
این خبر آورده تو چگونه توانی با این جمله طریق تخلف جست سوگند با خدای که
من در کوفه آن موضع را که در آنجا بر دار کرده میشوم میشناسم و من اول کسم در اسلام
که مرا لجام کنند این وقت ابن زیاد فرمان داد او را بزندان انداختند و بازداشتند
و مختار بن ابی عبیده هم در محبس جای داشت میثم با مختار فرمود که تو از محبس
ابن زیاد بسلامت بیرون میشوی و بخون خواهی امام حسین (ع) این جبار
خونخوار را مقتول میسازی و سر و چهره او را در زیر پا قدم در میسپاری
و بالجمله ابن زیاد میثم را حاضر ساخت و گفت من حکم ابوتراب را در حق تو امضا
میدارم و فرمان داد تا او را بر دار کنند عوامان چون او را همی بردند مردی
او را گفت ای میثم اما بتوانی خویش را از این داهیه برهانی کفایت اذا نکه

از علی (ع) و آل او برائت جوئی میثم بخندید و فرمود که من از برای این کار
خلق شده ام و روزی با منبرام پس او را بر دار آویختند و مردم بر گرد او جمع شدند
عمرو بن حریث گفت ما نمیدانستیم معنی سخن میثم را که همی گفت من همسایه تو خواهم
شد امروز معلوم شد و جاریه خود را امر کرد هر شب در پای دار میثم ساکن
باش و مجمر برافروز و آب افشان اما میثم بر فراز دار فضایل بنی هاشم همی گفت
و قبایح بنی امیه همی کرد خبر بابن زیاد بردند که میثم شما را فضیحت کرد گفت او را
لجام کنید تا سخن نتواند گفت پس میثم را لجام زدند و او اول کس است که در اسلام
لجام زده شد روز دیگر خون از بینی و دهان او بر محاسن او برفت و رنگین
ساخت و روز سیم او را با حربه بزدند و شهید کردند و شهادت میثم ده روز
قبل از ورود امام حسین بعراق بود و بالجمله جلالت میثم زیاده از آنستکه
ذکر شود و او از برکت امیرالمؤمنین (ع) حامل علم و مطلع بر بعضی اخبارات غیبیه
شده بود و گاه گاهی از او تراوش می کرد از ابوخالد تمار روایت استکه روز
جمعه بود که با میثم در آب فرات بکشتی میرفتیم ناگاه صرصری عاصف وزیدن
گرفت میثم فرمود کشتی را بساحل کشید تا بیرون شویم چه این طوفان لشدت

شود از بهر آنکه معویه لعنه الله امروز بمرده است جمعه دیگر خبر رسید صدق سخن
میثم مکشوف افتاد و اخبار او حبیب بن مظاهر را از شهادت او در نصرت
پسر پیغمبر (ص) و آنکه سرش را بکوفه آورند معروف است
میسر بن عبد العزیز کوفی ثقه روایاتی وارد شده در مدح او و گفته اند
او از کسانیستکه مجاهده خواهد کرد در زمان رجعت و او همانستکه چند
مرتبه اجلش رسیده بود لکن چون صله رحم بجای می آورد مرگش
تاخیر می افتاده تا آنکه در ایام حضرت صادق وفات کرد و وارد شده
که از زمانیکه کودک بوده و بازاری رفته روز دو درهم مزد می گرفته
یکی هم او را بعمه و یکدرهم از آن بخاله خود میداده لاجرم حضرت باقر با وی
فرموده انه قد حضر اجلک غیر مرة ولا مرتین کل ذلک یؤخره الله بصلتک
قرابتک و ابن مسکان از او روایت کرده که حضرت باقر فرمود آیا شما خلوت
می نمائید و با هم حدیث میکنید و میگوئید آنچه میخواهید گفت گفتم بلی و الله
فرمود بخدا قسم که من دوست میدارم بوی و نسیم شما را و شما بر دین خدا
و دین ملائکه هستید پس اعانت نمائید ما را بورع و اجتهاد

باب النون

نصر بن الصباح ابو القاسم البلخی کثیر الروایه است و اکثر علما و مشایخ
عصر خود را ملاقات کرده و شیخ عیاشی از او روایت می کند و کتبی تصنیف
کرده که از جمله کتاب فرق شیعه است لکن علما گفته اند که او غالی مذهب
از طیاره است و قد اوضح الاسناد فی التعلیقه فساد النسبه و عدم الظهور
علی تقدیر الصحه بما لا مزید علیه و بالجمله هو من الشیوخ الثبت بعد التامل الصادق والسیر التام

نصر بن قابوس لخمی شیخ طوسی در کتاب غیبت فرموده که او وکیل حضرت
صادق بود بیست سال و دانسته نشد که او وکیل است و او مردی خیّر و فاضل
بوده و شیخ مفید او را در ارشاد از خاصه و ثقات حضرت موسی و از اهل علم
و ورع و فقه و از شیعیان او شمرده روایت شده که در وقتی خدمت حضرت
کاظم عرض کردم من از پدرت پرسیدم از امام بعد از او آنجناب شمارا تعیین
فرمود پس زمانیکه آنحضرت رحلت فرمود مردم بیمین و شمال رفتند و من
و اصحابم امامت را در تو گفتیم پس خبر ده مرا که امام بعد از تو در اولاد تو کدام
است فرمود پسرم علی علیه السلام

نصر بن مزاحم المنقری ابو الفضل کوفی مستقیم الطریقه است غیر آنکه از
ضعفا روایت میکند و کتب او را علما حسان گفته اند از جمله کتب اوست کتاب
جمل و صفین و نهروان و مقتل امام حسین ع و اخبار مختار و عین الورده و غیر
ذلک و او در زمان حضرت باقر بوده و ابن ابی الحدید گفته که او ثقه ثبت صحیح ا
النقل است و منسوب بهوی نیست و از رجال اصحاب حدیث است

نصر بن شمیل نحوی بصری حامل لواء علم عربیت و فقه و شعر و معرفت ایام
عرب از اصحاب خلیل بن احمد امام عروضی است از ابو عبیده نقل است که در بیان
مثالب اهل بصره گفته که امر معیشت نضر بن شمیل در بصره سخت شد بعزم خراسان
از بصره بیرون شد سه هزار نفر از محدث و نحوی و لغوی و عروضی و اخباری
بجهة مشایعت همراه او آمدند تا بمربد رسیدند در آنجا نشست و گفت ای
اهل بصره دشوار است بر من مفارقت شما و بخدا قسم که اگر روزی یک کیله
باقلا برای من میرسید که بآن معیشت کنم از شما مفارقت نمیکردم پس نبود
در میان آن جماعت یکنفر که آن مقدار را متحمل شود از برای او پس وداع کرد و به
خراسان رفت و مال عظیمی در آنجا تحصیل کرد و در مرو اقامت کرد و نقیر گویند که

سبب تحصیل او اموال عظیم را آن بود که روزی در مجلس مأمون ذکر نساء شد
مأمون گفت حدثنا هشیم عن خالد عن الشعبی عن ابن عباس قال قال رسول الله
اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را
بفتح سین قرائت کرد نضر گفت صدق هشیم حدثنا عوف بن ابی جمیله عن الحسن
عن علی بن ابیطالب ع قال قال رسول الله اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها
کان فیها سداد من عوز و سداد را بکسر سین قرائت کرد مأمون تکیه زده بود
برخواست و درست نشست و گفت سداد را چگونه بکسر سین قرائت کردی گفت
بجهة آنکه در اینجا بفتح خواندن لحن و غلط است گفت مرا نسبت بلحن میدهی
نضر گفت هشیم غلط خوانده و او مردی لحانه بوده و امیر بهمان نحو که از هشیم
شنیده بود ادا فرمود قال و ما الفرق بینهما قال السداد بالفتح القصد فی الدین
والسبیل والسداد بکسر السین البلغة و کل ما سددت به شیئا فهو سداد ثم
تمثل ببیت العرجی اضاعونی و ای فتی اضاعوا لیوم کریهة و سداد ثغر
مأمون از فهمیدن این مسئله خوشش آمد و گفت قبیح گشت حال وقتی کسی را که علم
ادب ندارد آنگاه نوشت بفضل بن سهل که پنجاه هزار درهم بنضر بدهد

همینکه نضر نزد فضل رفت فضل از سبب عطای مأمون پرسید نضر خبر
داد او را بآنچه گذشته بود مابین او و مأمون فضل بجهة دانستن این یک
مسئله سی هزار درهم بر آن مبلغ افزود و باو عطا نمود پس نضر هشتاد هزار
درهم استفاده کرد بجهة تعلیم کردن آن یکحرف آن یک زمان بود ولکن فعلا زمان
ما بحدیست که هشتاد هزار مسئله علمی را بیک درهم نمیخرند فیالیت که اگر بمقابل
آن چیزی نمیدهند مجانی و بلاعوض از انسان میخریدند که لا اقل شخص رغبت
و میل کند که بکفایه و مطلبی را ذکر کند و بنویسد خدا شاهد و گواه است
که اگر در مجلسی از صبح تا شام از سخنان لاطائل و هفوات تکلم کرده شود همگی
گوش دهند و اظهار کسالت نکنند ولکن اگر یکساعت از حدیث و اخبار و
علوم اهل بیت مخصوصا اهل صحبت کند تماما اظهار کسالت کنند و گوش
ننمایند و لنعم ما قیل اتی الزمان بنوه فی شبیبته فسرهم و اتیناه علی الهرم

نعمان بن ثابت بن زوطی ابو حنیفه معروف است که یکی از ائمه اربعه
اهل سنت است و ملقب است نزد ایشان بامام اعظم صاحب رای و قیاس
و فتاوی معروفه در فقه که جای ذکرش نیست و او را در حق محمد و ابراهیم

پسران عبد الله محض عقیدتی تمام بوده ومردم را به بیعت با ابراهیم فتوی می داد
ومیکفت شهید در راه ابراهیم مانند شهید در غزوهٔ بدر است بااو می کفتند
اکر چنین است چرا خود بیاری او نمیروی میکفت امانات از مردم نزد من است
کویند عجوزهٔ نزد او امد وکفت تو فتوی دادی پسرم را بالخروج با ابراهیم او رفت
وکشته شد ابو حنیفه کفت کاشکی من بجای پسر تو بودم و هم مکتوب وی با ابراهیم
قبل با جری نوشته بوده در تحریص او تا برقتال با بنی عباس منصور دوانیقی
چون برا این مطلب مطلع شد او را از کوفه ببغداد طلبید و اخر الامر او را بزهر بکشت
وفاتش در سنهٔ ۱۵۰ صد و پنجاه در ماه رجب الثانی اتفاق افتاد وقبر او در مقابر
خیزران نزدیک جسر کاظمین (ع) معروفست ودر زمان سلاطین سلجوقیه
۴۵۹ بر سر قبر او قبه وبارکاهی بنا کردند وبا انکه او امام اعظم ویکی
از ائمهٔ اربعه اهل سنت است علماء شیعه پاس حرمت او را نکاه نداشتند
ومطاعن بسیاری برای او نکاشته اند مقام نقلش ولکن بعجبی نقل حکایت
لطیفه دهی احکاها السید المحدث الجزائری نقلا عن صاحب له انه کان یتوضأ
فلما مسح رجلیه فاذا واحد من طغاتهم فوق راسه فبادر الی غسل رجلیه فقال

کیف مسحت اولا وغسلت ثانیا فقال نعم یا مولانا هذه المسئلة من مسائل ا
الخلاف بین الله سبحانه وبین مولانا ابو حنیفه قال الله تعم فامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین وقال ابو حنیفه یجب غسل الرجلین فمسحت خوفا من الله
وغسلت خوفا من السلطان فضحک الرجل وخلی عنه

نعمان بن عجلان از بنی زریق عامل امیر المؤمنین (ع) بوده بر بحرین و عمان

نعیمان بن عمرو از غازیان بدر واز بزرکان صحابه است واو مردی کثیر الدعابه
ومزاح بود. چنانچه کویند یکروزی مرد اعرابی بحضرت رسول (ص) امد وشتر
خویش را در مسجد بخوابانید وبیرون شد وچند تن از اصحاب که بودند
مسجد بودند با نعیمان کفتند اکر این شتر نحر میشد وما از کوشت ان بهره
می بردیم رسول خدا بهای انرا تسلیم اعرابی میفرمود سخت نیکو بود نعیمان کفت
من انخدمت بپای برم وشتر را نحر کرد این هنکام اعرابی از حضرت رسول
خدای بیرون شد واین بدید فریاد بر داشت واستغاثت بخدمت پیغمبر
برد رسول خدای غضبناک بیرون شد نعیمان بکریخت ودر خانهٔ ضباعه
دختر عبد المطلب در امد واز خوف در میان خار وخاشاک وحطب

که در کنار خانه بود در رفت ومخفی شد مردی از اصحاب که هم او را دلالت
بنحر شتر کرده بود عرض کرد یا رسول الله ما او را ندیدیم وبا اشارت دست
بنمود که در زیر این خاک وخاشاک است رسول خدای او را برآورد وسر
وروی او پر از خار وخاشاک بود فرمود ترا که براین امر باز داشت عرض
داشت همان مردم که ترا بر من اوردند ومرا نمودند براین کار باز داشتند
رسول خدا را از دیدار او شکفتی امد بخندید واز سر وروی او بدست
مبارک کرد بسترد وبهای شتر اعرابی را بداد ودر روایت است که چون
بسیار می شد که کاروانی عبور می نمود نعیمان چیزی بسندهٔ از خوردنی
وغیران از کاروان نسیه میخرید وبعنوان هدیه بخدمت حضرت رسول
می اورد وچون کاروان مطالبه ان وجه می کرد او را بخدمت ان حضرت
می اورد وعرض میکرد که بهای کالای او را باز ده پیغمبر می فرمود نه توان را
برای من هدیه کردی میکفت والله که بها نزد من نبود ودوست داشتم
که تو از ان بخوری پیغمبر تبسم میفرمود وبها میداد وکویند که روزی
مخرمه بن نوفل که نابینا بود فریاد کرد که کیست مرا بجائی برساند که درانجا

بول توانم کرد نعیمان دست او را کرفته بکنار مسجد اورد وکفت اینجا بول کن
چون مخرمه بنشست ومشغول بول کردن شد مردم بانک بر اوردند که چه میکنی
اینجا مسجد است کفت منکه چشم نمی بیند شما بکوئید چه کس بود انکه مرا باینجا
دلالت کرد کفتند نعیمان کفت بر ذمت نهادم که هر کاه او را دریابم با این عصا
ادب کنم روز دیکر نعیمان عصای مخرمه را کرفت وکفت اکر خواهی ترا بسر نعیمان
دلالت کنم واو را بر سر عثمان بن عفان اورد هنکامیکه عثمان مشغول نماز بود
وکفت این نعیمان است مخرمه عصا را براورد وبر سر عثمان زد مردم بانک بر
او زدند که هان ای مخرمه چه کردی وعثمان را بزدی چه کوئی کفت کی بود ان
کسیکه مرا بدین خطا انداخت کفتند نعیمان کفت بر خویشتن فرض کردم که
دیکر متعرض نعیمان نشوم واین کین از او بجویم

نفیسه بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) همانسکه بجلالت
شان معروفست ودر سنهٔ دویست وهشت در مصر وفات کرد ودر انجا
بخاک رفت مصریین را اعتقاد تمامی است باو ومعروفست که دعا در نزد
قبر او مستجاب میشود وانمخدره زوجهٔ اسحق مؤتمن بن جعفر صادق بوده

وشافعی از او اخذ حدیث کرده و شیخ محمد صبان در اسعاف الراغبین نقل
کرده که نفیسه قبری برای خود بدست خود کنده بود و سی سنه در آن قبر داخل
میشد و نماز میخواند تا آنکه شش هزار ختم قرآن در آن قبر نموده و در ماه رمضان
سنه ۲۰۸ وفات کرد و در وقت احتضار روزه بود و او را امر بافطار نمودند فرمود
واعجبا سی سال است تا بحال که از خداوند تعالی مسئلت می کنم که با حالت روزه
از دنیا بروم و حال که روزه هستم افطار کنم پس شروع کرد بخواندن سوره
انعام چون رسید باین آیه مبارکه لهم دار السلام عند ربهم وفات کرد و نقل
کرده که بعد از وفات او شوهرش اسحق مؤتمن خواست که او را بمدینه
معظمه نقل کند و در بقیع دفن نماید اهل مصر مستدعی شدند که آن مخدره
را در مصر بگذارد برای تبرک و تیمن و مال بسیاری هم بذل کردند اسحق
راضی نشد تا آنکه در خواب دید رسول خدا را که فرمود معارضه مکن با اهل
مصر در باب نفیسه همانا رحمت نازل میشود بر ایشان ببرکت او

نمر بن تولب از اصحاب رسول است و مردی جوانمرد و فصیح بوده
و او شاعر مخضرمی است که ادراک جاهلیت و اسلام نموده گویند در

در جاهلیت هیچ کس را مدح و هجا نگفت اشعار او است لا تغضبن علی امرئ فی ماله
و علی کرائم صلب مالک فاغضب و اذا تصبک خصاصة فارج الغنی و الی الذی یعطی الرغائب فارغب

نوح بن دراج از اهل کوفه و قاضی بوده شیخ در عده او را از عامه شمرده لکن فرموده
که طائفه عمل نمودند بروایات او بدون خلاف و علامه در حق او را از شیعیان شمرده
و قال شیخنا رحمه الله و الاظهر کونه ثقة امامیا و بالجمله او برادر ایوب جلیل القدر و برادر
جمیل است و در ترجمه جمیل در باب دخول او در قضاوت خوبی مذکور شد

نوف البکالی بفتح با و تخفیف کاف منسوب به بکال قبیله در همدان از اصحاب
امیرالمؤمنین است و ابن ابی الحدید گفته بکال بکسر با قبیله ایست از حمیر و ابن نخص
از ایشان است از اخبار ظاهر میشود که نوف از خواص و عباد اصحاب امیرالمؤمنین ع
مثل جندب بن زهیر و همام بن عباده و امثال ایشان اهل نسک و اهل برانس بوده

باب الواو

وائل بن حجر الحضرمی از ملوک حضرموت شمرده میشود و از آن پیش که بمدینه
در آید رسول خدا بشارت داد بورود او را و چون در آمد ردای مبارک را از برای
او بگسترد و او را بر عمال حضرموت امارت داد چون مراجعت کرد معویه بن

ابی سفیان بمشایعت او مامور بود و پیاده همیرفت و از حرارت آفتاب بنالید و با وائل گفت
در سایه شتر من جای مسافت میکن معویه گفت مرا با خود ردیف فرما گفت ترا آن
مکافات نیست که با ملوک ردیف شوی این بود تا معویه بسلطنت نشست پس بنزدیک
معویه آمد و معویه آن قصه را تذکره همیکرد و لکن وائل را ترحیب و ترجیب همی کرد اما
وائل قبول احسان و عطای معویه را نکرد و او علم زجر طیر را نیکو میدانست چنانچه
وقتی در کوفه بانگ غرابی شنید زیاد بن ابیه را بشارت خبری داد هم در آن روز مکتوب معویه بن
ابی سفیان برسید و مکشوف افتاد که حکومت بصره را نیز بر زیاد مقرر داشته

واصل همانستکه نوره مالید بر بدن حضرت ابوالحسن موسی ع پس راه هرزاب
سد معبر کرد
حمام را بست که آبهای نوره در میان چاه نرود چون حضرت خود را شست و
از نوره کش خانه بیرون آمد واصل داخل آنجا شد و جمع کرد آب و نوره و موهای داخل
و تمام را بخورد و ظاهر اینست که این واصل غیر از واصل بن عطا است که او
نیز در عصر موسی بن جعفر ع بوده و در سنه ۱۸۱ وفات کرده زیرا که او از رؤسای
معتزله است و او یکی از اعاجیب دنیا بوده زیرا که او الثغ بود یعنی لفظ را نمی
توانست درست بگوید لاجرم کلام را بدون راء ذکر میکرد و هیچ کس ملتفت نبود

بجهة اقتدار او بر کلام و سهولت الفاظ او نظیر صاحب بن عباد ره و یضرب
بواصل المثل فی اسقاطه حرف الراء من کلامه قال الشاعر

اجعلت وصلی الراء لم تنطق به ... وقطعتنی حتی کانک واصل

وردان ابوخالد کابلی ملقب بکنکر شیخ کشی او را از حواریین حضرت سجاد شمرده
و او همانستکه روزگاری خدمت محمد بن الحنفیه نمود باعتقاد آنکه آنجناب امام
اوست تا روزی محمد را قسم داد که تویی امام مفترض الطاعه فرمود جناب علی بن
الحسین ع امام است بر من و بر هر مسلمانی ابوخالد خدمت حضرت علی بن الحسین ع رسید
بعد از اذن دخول چون وارد شد حضرت فرمود مرحبا بتو ای کنکر تو که نزد
ما نیامدی چگونه شد که یاد ما کردی ابوخالد بسجده شکر رفت و گفت الحمد لله
که نمردم تا امام خود را شناختم فرمود چگونه شناختی امام خود را گفت برای آنکه
خواندی مرا بنامیکه مادرم مرا نام گذاشته بود در وقتی که متولد کرده بود
مرا و من تا بحال در امر خودم کور بودم و الحال بینا شدم آنگاه گفتگوی خود
را با محمد حنفیه و ارشاد کردن محمد او را بسوی آنحضرت نقل نمود

وحشی بن حرب الحبشی غلام طعیمة بن عدی یا غلام جبیر بن مطعم بن عدی

است که همانستکه در سال سیم هجری در غزوه احد حضرت حمزه عموی رسول
خدا را شهید کرد و بعد از ترس حضرت رسول (ص) بسختی زندگی می کرد و
در آخر کار خود را پوشیده بخدمت آنحضرت رسانید و ناگاه بر سر آنجناب
ایستاد و کلمه شهادت بگفت و این آیه مبارکه در حق او نازل شد و آخرون
مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و وحشی از حضرت رسول (ص)
پنهان میزیست جهة آنکه نگاه آنحضرت بصورت او نیفتد و شهادت حمزه
را یاد نکند تا در ایام خلافت ابی بکر که بجنگ مسیلمه کذاب رفت و هم حربه
براو پرانید و او را بکشت مسلمانان از قتل مسیلمه بسیار شاد شدند حتی آنکه
بسبب شهادت حمزه محزون گشته بودند و وحشی همی گفت بهترین خلق را من کشتم و بدترین خلق نیز بدست من تباه شد
ولید بن عقبة بن ابی معیط مادرش اروی دختر کریز است پس با عثمان برادر
مادری است و این آنکس است که رسول خدا (ص) او را بقبیله بنی المصطلق فرستاد
و بدروغ خبر باز آورد که ایشان مرتد شدند و خداوند این آیت در حق او
فرستاد یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و او در ایام خلافت
عثمان والی کوفه گشت و در کوفه فسق و فجور و شرب خمر کردن او بر مردم علانیه

و ظاهر شد بحدیکه با حالت مستی نماز صبح بمسجد آمد و چهار رکعت فریضه
صبح را بجا آورد و گفت اگر خواهید زیاد نو کنم و بقولی در نماز سجده طولانی
بجای آورد و در آن حال گفت اشرب و اسقنی و او غیر از ولید بن یزید بن عبد
الملک مروان است که او معروف بفسق و فجور بوده و بهیچ گونه ملتزم بظواهر
اسلام نبوده و پیوسته بشرب خمر و غنا و لهو و لعب و انواع فسق و فجور
و طرب اشتغال داشته و برکه از شراب مملو کرده بود هرگاه طرب بر او غلبه
میکرد خود را در آن برکه می افکند و چندان می آشامید که از نقص در برکه
ظاهر می گشت و اوست که ازاله بکارت دختر خود را نمود و اوست که یک روز
وقت نماز صبح جاریه خود را که مست از شراب بود و هم با او وطی کرده بود
با آلایش جنابت و مستی لباس خود را باو پوشانید و او را بمسجد فرستاد
تا با مردم نماز گذاشت و اوست که یک روز با قران مجید تفال کرد این آیه
مبارکه آمد واستفتحوا و خاب کل جبار عنید قران را برهم گذاشت و او را نشانه
تیر خود کرد و چندان کتاب خدای را تیر زد که پاره پاره شد و این شعر بخواند
تهدد نی بجبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر

فقل یا رب مزقنی الولید و بالجمله ولید بن عقبه از دشمنان حضرت امیر المومنین (ع)
است و پیوسته بد خواه آنحضرت بوده و بعد از قتل عثمان معویه را بجنگ
امیر المومنین (ع) تحریص میکرد و نظم و نثر بسوی او می فرستاد
وهب بن عبد ربه و شهاب و عبد الرحیم و عبد الخالق پسران عبد ربه و اسمعیل
بن عبد الخالق جمیعا از اخیار و فضلاء و صلحاء اهل کوفه بوده اند
وهب بن منبه یمانی صاحب اخبار و قصص متعلقه بایام سالفه و احوال
انبیاء و اوضاع دنیا است در سنه ۱۱۱ در صنعاء یمن وفات کرد و نود سال عمر
کرده بود و از او نقل شده که میگفت هفتاد و دو کتاب از کتب الهیه قرائت کرده ام و شیخ
و نجاشی گفته اند که قمیین استثنا کرده اند او را از نوادر الحکمه
وهب بن وهب بن عبد الله بن زمعة بن الاسود بن المطلب ابو البختری عامی قاضی
مدنی کذاب است فضل بن شاذان فرموده که ابو البختری اکذب بریه بوده و او همانستکه
مادر حضرت صادق (ع) تزویج کرده و همانستکه کاغذ رشید را که در امان یحیی بن عبد الله
محض نوشته بود پاره کرد و گفت این باطل است و سبب قتل یحیی شد و هرون هزار هزار
و ششصد هزار درهم بابو البختری داد و او را قاضی کوفه کردانید و با این حال

باب الهاء المهمله

ظاهر اعتبار کتاب اوست بجهة نقل مشایخ از آن

باب الهاء

هرون بن موسی ابو محمد التلعکبری بفتح تاء و تشدید لام و ضم عین مهمله
و سکون کاف و فتح موحده ثقه جلیل القدر عظیم الشان واسع الروایة کثیر الشیوخ
عدیم النظیر معتمد علیه صاحب تصنیفات است از جمله کتاب جوامع در علوم
دین است نجاشی گفته که من حاضر بودم در خانه او با پسرش ابو جعفر و مردم
قرائت می کردند براو و در سنه ۳۸۵ وفات کرد رضوان الله علیه
هاشم بن عتبة بن ابی وقاص معروف بمرقال از شجاعان اصحاب امیر المومنین
و وجه تسمیه او بمرقال بجهة آنستکه در جنگ که میرفت سرعت می کرد و صاحب رایت
امیر المومنین بود در صفین و او پسر عموی عمر بن سعد بن ابی وقاص ملعون است
و در جنگ صفین بود بدرجه شهادت رسید و آنکه در بحر الغلوب فرموده که روز
عاشورا بیاری سید الشهدا آمد و گفت ای مردم هر که مرا نشناسد من خودم را بشناسانم
من هاشم بن عتبه پسر عموی عمر سعدم با تفصیلیکه بسیار شریف نوشته شده واقعی ندارد
هانی بن عروه المرادی المذحجی صاحب حبیب السیر گفته که او از اشراف کوفه و

واعیان شیعه بوده و روایت شده که درک کرده زمان پیغمبر خدا را و تشرف جسته
بصحبت انحضرت و روزیکه شهید شد هشتاد و نه سال از سنش گذشته بود انتهی
ودر ارشاد مفید است که چون خبر شهادت مسلم وهانی با مام حسین داده شد
مکرر فرمود انا لله وانا الیه راجعون رحمة الله علیهما وعلماء در کتب مزار زیارتی از برای او
زیارتی نقل کرده اند مشتمل بر مضامین عالیه وهانی در وقعه جمل در رکاب
امیر المومنین (ع) بوده و رجز او را ابن شهراشوب ضبط کرده و نقل است که علامه
طباطبائی در اوائل امر باو سوء ظن پیدا کرد و چون تفحص کرد از حال او بر گشت
از ان ظن و مرثیه گفت اورا بقصیدهٔ وازاو عذر خواهی نمود و بالجمله وثاقت او با
ابن زیاد و شهادت او در کتب معتبره مسطور و مشهور است و سید بحر العلوم
در رجال خود حال اورا ذکر فرموده واجاب عن بعض الحکایات التی فیها طعن
فی کلام طویل و فی مروج الذهب کان هانی بن عروه المرادی شیخ مراد و
زعیمها یرکب فی اربعة الاف دارع وثمانیة الاف راجل فاذا اجابتها احلافها
من کندة کانوا فی ثلثین الف دارع
هبار بن الاسود بن اسد بن عبد العزی القرشی همانستکه بر هودج زینب

دختر رسول خدا (ص) با نیزه حمله آورد و زینب از ترس فرزند خود را سقط کرد
لاجرم پیغمبر خدا (ص) خون اورا هدر ساخت واو در یوم فتح مکه اسلام آورد
هرثمة بن اعین در کشف الغمه است که او در خدمت خلیفه یعنی مامون بوده الا انکه
محب اهل بیت بوده تا حدیکه خودرا از شیعه ایشان میگرفته ودائم بمعالی حضرت رضا
بوده و تقرب میجسته در خدمت حضرت رضا ولکن از عیون اخبار الرضا معلوم میشود
که او از شیعیان با اخلاص واز اصحاب اسرار حضرت رضا بوده وانکه مشهور و معروف
به تشیع بوده چنانچه در روایت شهادت حضرت رضا است که مامون صیحه زد که
ای هرثمه ایا نگفتید شما که امام را غسل نمیدهد مگر امام پس کجاست محمد بن علی علیه السلام
هرم بن حیان یکی از زهاد ثمانیه است که در عامر بن عبد قیس گذشت
هشام بن ابراهیم عباسی از حضرت رضا روایت کرده اند در حق او که او زندیق
بوده واو غیر از هشام بن ابراهیم مشرقی است که ثقه است
هشام بن الحکم ابو محمد مولی کنده مولدش کوفه ومنشائش بواسط و تجارتش
ببغداد بوده و در اخر عمر خود نیز منتقل ببغداد شد و روایت کرده از حضرت
صادق و موسی و ثقه است و مدایح عظیمه از این دو امام برای او روایت شده

ومردی حاضر جواب و متکلم کلام بسیار حاذق و ماهر بوده وکان ممن فتق الکلام
فی الامامة وهذب المذهب بالنظر در سنه ۱۷۹ در کوفه وفات کرد واین در ایام رشید
بوده وحضرت رضا (ع) برای او ترحم فرموده وابو هاشم جعفری خدمت حضرت
جواد (ع) عرضه میکند که چه میفرمائید در هشام بن الحکم فرمود رحمت کند خدا
اورا ماکان اذبه عن هذه الناحیة علامه فرموده که روایاتی در مدح او وارد شده
و بخلاف ان نیز احادیثی وارد شده که ما در کتاب کبیر خود ذکر کردیم وازان جواب
دادیم واینمرد نزد من عظیم الشان و بلند منزلت است انتهی و هشام کتبی تصنیف
کرده در توحید ودر امامت و در رد بر زنادقه و طبیعیین و دهریان و معتزله واز
کتب اوست کتاب شیخ و غلام و کتاب ثمانیة ابواب شیخ کلینی (ره) روایت کرده از
عمر بن یزید پسر برادر هشام که هشام اول بر مذهب جهمیه بوده واز من خواهش
کرد که اورا خدمت حضرت صادق ببرم تا باان حضرت مباحثه کند گفتم من ابکار
نمیکنم مگر بعد از انکه اذن حاصل کنم خدمت انحضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم
حضرت اذن داد چون چند قدمی برداشتم که بیرون ایم یادم امد پستی وخباثت هشام
برگشتم خدمت انحضرت وگفتم که او ردائت وخبثت دارد فرمود بر من خوف داری

من خجالت کشیدم از قول خود ودانستم که لغزشی کرده ام پس بیرون امدم و هشام
را اعلام کردم هشام خدمت انحضرت شرفیاب شد چون خدمت انجناب نشست
انحضرت سؤالی از او فرمود که هشام حیران بماند و مهلت خواست حضرت
اورا مهلت داد هشام چند روز در اضطراب و در صدد تحصیل جواب بود
اخر الامر جوابی نتوانست خدمت انحضرت رسید انجناب اورا خبر داد دیگر
باره انجناب سؤال دیگر از او پرسید که دران فساد اصل و مذهب هشام
بود هشام بیرون امد مغموم و حیرت زده و چند روز مبهوت و حیران بود
تا انکه بمن گفت که دفعه سیم برای من اذن بگیر که خدمت انحضرت برسم انحضرت
اذن داد و موضعی را برای ملاقات او تعیین کرد هشام در انموضع رفت دو انحضرت
حضرت تشریف اورد چنان هیبت واحتشام بود از انحضرت که نتوانست تکلم
کند وابد زبانش قوت تکلم نداشت حضرت هر چه ایستاد هشام چیزی نگفت
لاجرم انحضرت تشریف برد هشام گفت یقین کردم که ان هیبتی که از انحضرت
بمن رسید نبود مگر از جانب خدا واز عظمت منزلت انحضرت نزد خداوند
لاجرم ترک مذهب خود نمود و متدین شد بدین حق و پیوسته خدمت

آنحضرت میپرسید تا اصحاب خود تفوق جست و مباحثات و مناظرات
هشام بن حکم مشهور است و مناظرهٔ او با ابن یزید شامی در خدمت حضرت
صادق و محاجه او با عمرو بن عبید معتزلی و مناظرهٔ او با متکلمین در مجلس
یحیی بن خالد برمکی هرکدام در جای خود بشرح رفته و مناظرهٔ او در مجلس
یحیی باعث آن شد که هرون الرشید در صدد قتل او بر آمد لاجرم هشام
از ترس او بکوفه فرار کرد و در بیت بشیر نبال وارد شد و ناخوش سخت شد و تن را
باطبا ننمود بشیر گفت طبیب برای تو بیاورم گفت نه من خواهم مرد و بروایتی
اطبا را حاضر کردند هشام از ایشان پرسید که مرض مرا دانستید بعضی گفتند
دانستیم و بعضی گفتند ندانستیم از آنها که ادعای دانستن کردند پرسید که
مرض چیست آنچه بنظرشان رسیده بود گفتند گفت دروغ است مرض
من فزع قلب است بجهة آنچه بمن رسیده از خوف و بهمان علت وفات نمود
و بالجمله چون حالت احتضار پیدا نمود ببشیر گفت هرگاه من مردم و مرا
غسل و کفن کردی و از کار دفن من فارغ شدی در اول شب بیرون ببر
و در کناسه بگذار و رقعه بنویس که این هشام بن الحکم است که امیر در طلب او بود

از دنیا وفات کرده و این بجهة آن بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته
بود که نشانی او را بدهند خواست تا ایشان خلاص شوند بشیر بهمان دستور العمل
رفتار کرد چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند قاضی و صاحب معونه و معدلون
همگی او را دیدند و گواهی خود را نوشتند و برای رشید فرستادند رشید گفت
الحمد لله که خدا کفایت او را کرد و محبوسین او را که حبس کرده بود رها کرد و بالجمله
نسبته الی القول بانه تعالی جسم لا کالاجسام مشهوره و فی مواضعها مسطور
وقد اجاب عنه سید المرتضی فی الشافی و ذب عنه رحمه الله و هو اجل من ان یعترض فیه
بل لا یکاد یتحقق نظره فیهم فی الجلالة و الاختصاص بهم و روی الکشی مسندا عن هشام
بن الحکم قال سألت اباعبدالله عمنی عن حسناء حرف من الکلام نا قلت هو اول
یقولون کذا قال فیقول لی قلت کذا الخ و روی عن یونس ان هشام بن الحکم کان یقول
اللهم ما عملت و اعمل من خیر مفترض و غیر مفترض فجمیعه عن رسول الله و اهل بیته الصادقین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین حسب منازلهم عندک فتقبل ذلک کله منی و عنهم و اعطنی
من جزیل جزائک حسب ما انت اهله

هشام بن سالم الجوالیقی الکوفی مولی بشر بن مروان ابو الحکم از اصحاب حضرت صادق

و موسی (ع) و ثقه و ثقه صاحب کتاب است و روایت است از او که من و
ابوجعفر مؤمن طاق در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق (ع) و مردم جمع
بودند بر اینکه عبدالله پسر آنحضرت امام است بعد از پدرش من و ابوجعفر بر او وارد
شدیم دیدیم مردم بر دور او جمع شده اند روایت کرده اند که امامت در فرزند
بزرگ است مادامیکه صاحب عاهت نباشد ما داخل شدیم و از او مسئله پرسیدیم
همچنانکه از پدرش می پرسیدیم پس پرسیدیم از او که در چه مقدار زکوة واجب است
گفت در دویست درهم گفتیم در صد درهم چه کند گفت دو درهم و نیم زکوة بدهد
گفتیم والله مرجئه چنین چیزی نمیگویند که تو میگوئی عبدالله دستها باسمان
بلند کرد و گفت والله من نمیدانم مرجئه چه میگویند ما از نزد او بیرون شدیم بحالت
ضلالت من و ابوجعفر در بعض کوچهای مدینه نشستیم گریان و حیران نمیدانستیم کجا
و کرا قصد کنیم می گفتیم بسوی مرجئه برویم یا بسوی قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج
در این حال بودیم که من دیدم پیرمردی را که نمی شناختم او را که بسوی من اشاره کرد با
دست خود که بیا من ترسیدم که او جاسوسی منصور باشد چون در مدینه جمعیه
جاسوسان قرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شیعه امام جعفر صادق

بسبب آنکه

پنج درهم

بر هر کس اتفاق کرد او را گردن بزنند من ترسیدم او از ایشان باشد با بو
جعفر گفتم که تو دور شو همانا من خائفم بر خودم و بر تو لکن این مرد مرا خواسته نه
ترا پس دور شو که بجهة خود را بکشتن در ندهی پس ابوجعفر قدری دور شد
من همراه آن شیخ رفتم و گمان داشتم که از دست او خلاص نخواهم شد پس مرا برد
تا در خانهٔ حضرت موسی بن جعفر و گذاشت و رفت پس دیدم خادمی بر در
سرای است بمن گفت داخل شو خدا ترا رحمت کند داخل شدم دیدم حضرت
موسی است پس فرمود ابتداء الیه نه بسوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه بسوی
خوارج بسوی من بسوی من بسوی من گفتم فدایت شوم پدرت از دنیا رفت
فرمود بلی گفتم فدایت شوم کی از برای ما است فرمود اگر خدا بخواهد هدایت
ترا هدایت خواهد کرد گفتم فدایت شوم عبدالله گمان می کند که او است بعد
از پدرت فرمود یرید عبدالله ان لا یعبد الله عبدالله میخواهد که خدا عبادت
کرده نشود دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است حضرت همان جواب
سابق فرمود گفتم توئی امام فرمود نمیگویم این را با خود گفتم سؤال را خوب
نکردم گفتم فدایت شوم بر شما امامی هست فرمود نه پس چندان هیبت و عظمت

ازا انحضرت برمن داخل شد که خدا می داند پس از انحضرت اذن سؤال کردم حضرت
فرمود سؤال کن ولکن فاش مکن که اگر فاش کنی عاقبتش ذبح است پس سؤال
کردم از انحضرت گفت با منم انحضرتا که در پاست پس اذن گرفت که بشیعیان اطلاع
بدهد حضرت اذن داد بشرط انکه هر کس که در پی رشد و هدایت است اطلاع
دهد و انکه امر را کتمان کند که اگر افشا شود ذبح است در ان پس هشام برون
امد و بمؤمن طاق و سایر شیعیان اطلاع داد شیعیان خدمت انحضرت می
رسیدند عبد الله دید کم کم جماعت دور او متفرق شدند تحقیق کرد گفتند
هشام نامی ایشانرا از دور تو متفرق کرد هشام گفت جماعتی را که شنیدم که
هرگاه مرا پیدا کنند بزنند

هشام بن العاص بن وائل السهمی برادر عمرو بن عاص بجانب حبشه هجرت نمود و هنگامیکه
رسول خدا (ص) خواست از مکه بمدینه هجرت فرماید که اهل و پدر و اقوامش او را مانع خود
داشتند و محبوس نمودند بعد از غزوه خندق بحضرت رسول الله و در
خلافت ابوبکر در یوم اجنادین و بروایتی در یوم یرموک مقتول گشت
واقدی گفته که در کیر و دار جنگ چون هشام کشته شد چندان سبب

بر بدن او کف شمشیر بود که هر پاره گوشت و استخوانش در جائی افتاده بود و بعد
بعد از انجنگ برادرش عمرو عاص اعضا و اجزای او را در نطعی فراهم کرده
بخاک سپرد و او از عمرو بسال کهتر بوده و مادرش دختر هشام بن
المغیره است لکن مادر عمرو و سلمی دختر حرمله است که نابغه لقب
داشته و زنی زناکار بوده چنانچه در ترجمه عمرو بن العاص گذشت

هشام بن محمد السایب ابو منذر عالم مشهور بفضل و علم و عارف بایام
و انساب از علمای مذهب ما است گفت علت بزرگی پیدا کردم بعلتیکه علم خود
را فراموش نمودم خدمت امام جعفر صادق رسیدم پس اشامانید بمن
علم را در کاسه همینکه ان کاس را نوشیدم علم من بمن عود کرد و حضرت
صادق باو عنایت داشت و او را نزدیک خود می نشانید و با او گشاده روی
و انبساط میفرمود و او کتب بسیار تالیف فرموده در انساب و فتوحات
و مثالب و مقاتل و غیره و نقل ابن خلکان فی ترجمة هذا الرجل الجلیل عن
تاریخ بغداد عنه قال کان لی عم یعاتبنی علی حفظ القران فدخلت بیتا و حلفت
ان لا اخرج منه حتی احفظ القران فحفظته فی ثلثة ایام قلت لا یبعد فی ذلک

کان من سقاه الصادق العلم فی کاس بحفظ القران باقل من ثلثة ایام و بالجمله
هشام بن محمد هان کلبی نسابه معروف است و پدرش نیز از علما و صاحب
تفسیر است و عن السمعانی قال فی ترجمة محمد والد هشام انه صاحب التفسیر
کان من اهل الکوفة و قائلا بالرجعة و ابنه هشام ذا نسب عال و فی التشیع غال

هلیب الطائی همانکه خدمت حضرت رسول رسید و موی بر سر نداشت ان
حضرت سر او را مسح کرد پس موی بر آورد

همام از عباد و زهاد اصحاب حضرت امیر المومنین است و همان است که
از انحضرت سؤال کرد که انجناب اوصاف متقین را ذکر نماید حضرت تعلل
فرمود در جواب همام انجناب را قسم داد انحضرت خطبه معروفه در اوصاف
متقین ذکر فرمود همام بعد از شنیدن ان صیحه زد و مرغ روحش پرواز
کرد اما والله لقد کنت اخافها علیه ثم قال هکذا تصنع المواعظ البالغة باهلها
و در نسب این همام اختلاف است ابن ابی الحدید و بعضی شراح خطبه گفته
اند که او همام بن شریح بن یزید است و از بعضی روایات مستفاد میشود
که او همام بن عبادة بن خثیم پسر برادر ربیع بن خثیم است که ترجمه اش گذشت

و مقام را گنجایش بسط نیست

هند بن ابی هالة الاسدی ربیب رسول خدا مادرش جناب خدیجه است
در جنگ جمل با امیر المومنین (ع) بود و پسرش هند بن هند در طاعون بصره وفات
یافت و هند بن ابی هاله مردی فصیح و بلیغ بود و رسول خدا را بکلمات نیکو وصف
همی کرد و روی المشایخ عن الحسن بن علی (ع) قال سألت خالی هند بن ابی
هالة عن حلیة رسول الله (ص) و کان وصافا للنبی (ص) فقال کان رسول الله فخما مفخما الخ

هند بن الحجاج الضمری از یک خبری معلوم میشود که او اختصاص بحضرت
کاظم داشته و حاصل الخبر اینکه بشار غلام سندی بن شاهک گفت که
من از همه مردمان بغض بال ابی طالب بیشتر بود روزی سندی مرا طلبید
و گفت ای بشار میخواهم ترا امین بشمارم بر چیزیکه هرون مرا بر ان امین داشته
این موسی بن جعفر است ترا موکل کردم بر زندان او که او را محافظت کنی بشار
گفت که انحضرت را در خانه حبس کرده بود در نزد حرم خود و مرا موکل بر
ان نمود و من بجهة احتیاط و کثرت محافظت چند قفل بران بزدم و اگر
جائی میخواستم بروم زوجه ام را بر در زندان می نشاندم تا برگردم لکن

دلم از بغض آنحضرت بمحبت مبدل گردید تا آنکه روزی آنحضرت مرا طلبید
و فرمود برو بزندان فطره و هند بن حجاج را برای من بطلب بشار بنزد
هند رفت و پیغام رسانید و هند بر او صیحه کشید و حرکت نکرد بشار چون
برگشت و قفلها را یك یك باز کرد و مطلب را بان حضرت عرض کرد حضرت فرمود
هند آمد نزد من و رفت بشار از دو جانش پرسید کسی آمد اینجا گفت نه بخدا
قسم نه کسی آمد و نه من جائی رفتم تا تو آمدی و در روایت دیگر است که چون
هند بخدمت آنحضرت رسید حضرت فرمود اگر میخواهی بموضع خودت در زندان
بروی و برای تو بهشت باشد یا بودن نزد ما گفت برمیگردم بموضع خودم در زندان

یاسر خادم حضرت رضا ع و مولی حمزة بن الیسع القمی است و از برای
اوست مسائلی که از حضرت رضا علیه السلام پرسید

یحیی بن احمد بن سعید شیخنا الامام العلامه الورع پسر عم محقق و معروف
بابن سعید حلی جامع فنون ادبیه و فقهیه و اصولیه و اورع فضلا صاحب
تصانیف نافعه مانند جامع الشرائع در فقه و مدخل در اصول فقه و نزهة الناظر
وغیره در ثلث اول شب عرفه سنه ۶۸۹ وفات کرد و از برای او حکایتی است با پسر

عمش

عمش محقق هنگامیکه خواجه نصیر الدین بحله تشریف آورد و از محقق اعلم فقها را
باصولیین پرسید و محقق پدر علامه را تعیین کرد

یحیی بن الطویل شیخ کشی او را از حواریین حضرت علی بن الحسین شمرده و او هنگامیکه حجاج
امر کرد او را بسب امیرالمؤمنین و هم امر کرد تا دست و پای او را بریدند و او را شهید کردند

یحیی بن حبیب روایتست از حضرت صادق که فرمود هرکه در مدینه بمیرد و بانکه او خدا
او را در امن روز قیامت داراینانست یحیی بن حبیب و ابو عبیده حذا و عبدالرحمن بن الحجاج

یحیی بن زید بن علی بن الحسین بدانکه چون زید در سنه ۱۲۱ در کوفه شهید شد
اصحاب و اعوانش متفرق شدند و با یحیی پسرش باقی ماند جز ده نفر لاجرم یحیی
نیز شبانه از کوفه بیرون شد و به نینوا رفت و از آنجا بمدائن خواستند او را بگیرند
بجانب ری شتافت و از آنجا بسرخس رفت و در سرخس شش ماه بماند و از آنجا به
بلخ رفت و بر حریش بن عبدالله شیبانی وارد شد و در نزد او بماند تا هشام
بن عبدالملك بن مروان وفات کرد و ولید بن یزید خلیفه شد آنگاه یوسف بن عمر
ثقفی والی عراق برای نصر بن سیار والی خراسان نوشت که یحیی را دستگیر کند
نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت عقیل حریش و یحیی را بگرفت و در حبس کرد چندی

در حبس بود

چندی در حبس بود تا ولید نوشت که یحیی و اصحابش را از بند رها کردند نصر یحیی را
طلبید و او را رها نمود و او را توصیت کرد که خروج نکند چون یحیی از قید رها شد
جماعتی از مالداران شیعه بنزد آن حداد رفتند که قید را از پای یحیی بیرون کرده بود
و او را گفتند که آن قید آهن را بما بفروش حداد او را در معرض فروش در آورد و هرکس
که میخواست بخرد دیگری بر قیمت او می افزود تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسید
آخر الامر بجملگی آن مبلغ را دادند و بشراکت آن قید را خریدند و او را قطعه قطعه کردند
و قسمت نمودند و هرکس قسمت خود را برای تبرك نگین انگشتر نمود و بالجمله یحیی بجانب
سرخس رفت و از آنجا به بیهق که اقصی بلاد خراسان باشد در بیهق هفتاد نفر با
او همداستان شدند عمرو بن زراره والی ابرشهر با ده هزار نفر تهیه جنگ او را
دیدند و با هم محاربه نمودند و بالاخره آخر الامر عمرو کشته شد و لشکرش منهزم شد
یحیی بهرات رفت و از آنجا بجوزجان که معرب گوزگان است و از بلاد خراسان است
وارد شد نصر بن سیار سلم بن احوز را با بیست هزار شامی و غیر شامی بجنگ
او فرستاد یحیی در قریه ارغوی تلاقی دو لشکر شد و شعله جنگ تافته شد و
یحیی سه روز و سه شب با ایشان رزم داد تا آنکه لشکرش شکسته شد و در

پایان کار

پایان کار در غلوای جنگ تیری بر جبهه یحیی رسید و شهید گردید سرش را
برای نصر فرستادند نصر برای ولید بشام فرستاد و بدنش را در دروازه
شهر جوزجان برهنه بر دار آویختند و پیوسته بدن او بر دار بود تا ارکان
سلطنت امویه متزلزل گشت و سلطنت آل عباس قوت گرفت و ابو مسلم
مروزی داعی دولت عباسیه قاتل یحیی را بکشت و جسد یحیی را از دار بزیر آورد
و در همانجا دفن و هرکه را که شرکت کرده بود در خون یحیی بکشت و در خراسان
و اطراف آن مردمان تا یکهفته عزای یحیی بپای داشتند و در آن سال هر مولودی
که در خراسان متولد شد یحیی نام گذاشتند و قتل او در سنه ۱۲۵ واقع شد
و مادرش ریطه دختر ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه بوده و دعبل خزاعی
اشاره بقبر او نموده در این مصرع از قصیده خود وَاُخْرِی بِاَرْضِ الْجُوْزَجَانِ مَحَلُّهَا
و در متوکل عمیر نیز اشاره باحوال یحیی رفت و مذکور شد که حضرت صادق ع
بر او گریست و حزنش بر او شدید شد و فرمود خدا رحمت کند پسر عمم یحیی را
و ملحق نماید او را با آباء و اجدادش و شیخ صدوق روایت کرده از حضرت صادق
ع که چون آل ابو سفیان حسین بن علی را شهید کردند خداوند سلطنت را

از ایشان

از ایشان برطرف کردید چون هشام زید بن علی بن الحسین را شهید کرد خداوند سلطنت
او را گرفت و چون ولید یحیی را شهید کرد حق تعالی سلطنت را از او بگرفت هـ

یحیی بن سابور در روضه کافی روایت شده که چون یحیی داخل شد بر حضرت
صادق که با او وداع کند حضرت فرمود بخدا قسم که شما بر حق میباشید و هر که مخالفت
شما کند بر غیر حق است بخدا قسم شک ندارم از برای شما دخول در بهشت و من امید دارم بخدا که روشن نماید
چشمان شما را

یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن علی بن ابیطالب (ع) صاحب دیلم از حضرت صادق
و از ابان بن تغلب روایت کرده و از او نیز روایت کرده اند زیدیه را اعتقاد عظیمی
در حق او و از برای او مدایح بسیار روایت کرده اند لکن از آن کاغذ که برای موسی
بن جعفر (ع) نوشته سوء اعتقاد او معلوم میشود و آن مکتوب را ثقة الاسلام در
اصول کافی نقل فرموده قال العلامة المجلسی ره و انحراف بنی الحسن عن ائمتنا
من اوضح الواضحات و بالجمله یحیی در واقعه فخ با حسین بن علی حضور داشت و بعد
از شهادت حسین مدتی در بیابانها مخفی گردید و بر جان خود ایمن بود تا اینکه
از خوف رشید ببلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم براو گرد آمدند و با وی بیعت کردند

و کار او بالا گرفت هرون را از این وحشتی در دل پدید آمد لاجرم از فضل بن یحیی
بن خالد برمکی خواست که کار او را کفایت کند فضل با لشکری ساخته بسوی دیلم
شد و نامها بتحذیر و ترغیب و بیم و امید به یحیی نوشت یحیی طالب امان شد فضل خط
امان از رشید برای وی فرستاد یحیی مطمئن خاطر شده بفضل پیوست و باتفاق
فضل نزد رشید آمد و این در چهارم صفر سال یکصد و هفتادم هجری بود رشید او را
ترحیب و تجلیل کرد و خلعتی با دویست هزار دینار و اموال دیگر باو داد یحیی با آن
اموال قرض حسین را اداء کرد و لکن رشید کین و کید یحیی در خاطر داشت روزی
او را حاضر ساخت و آغاز عتاب نمود یحیی خط امان را در آورد و گفت با این سجل چه خواهی
چیست رشید آن عهد نامه را بمحمد بن حسن صاحب ابو یوسف قاضی نشان داد
گفت این سجلیست در امان یحیی محکم لکن ابو البختری وهب بن وهب ملاحظه
رضایت هرون گفت این امان باطل است از جهت فلان و فلان و حکم کرد بر ریختن
خون یحیی و گفت خون او در گردن من باشد رشید گفت اگر نوشته باطلست تو
او را پاره کن ابو البختری کارد بدست گرفت و آنرا پاره کرد رشید را اینمطلب
خوش آمد و هزار هزار و ششصد هزار درهم باو داد و او را قاضی کردانید و

امر کرد تا یحیی را بزندان بردند و روزی چند نگذشت که او را شهید کرد و در کیفیت
شهادت او باختلاف سخن گفته اند و ابو فراس در قصیده شافیه که در مثالب بنی
عباس است اشاره بقضیه یحیی با رشید نموده در اینشعر گفته

یا جاحداً فی مساویها یکتمها ... غدر الرشید بیحیی کیف ینکتم

یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) مردی شریف و دین
و خیر و کثیر الاحسان و عطوف و رئوف بر رعیت و حامی طالبیین از اهل بیت
خود بود در ایام متوکل در خراسان خروج کرد او را بگرفتند و بنزد متوکل بردند
متوکل او را تازیانه چند بزد و در محبس افکند و پس از مدتی او را رها کرد
دیگر باره در ایام مستعین بالله یحیی بجهة نهی از منکر خروج کرد در قریه شاهی
نزدیک نینوی کربلا کوفیان با وی بیعت کردند محمد بن عبد الله بن طاهر پسر عم
خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر از بغداد بجنگ او فرستاد و با
یحیی جنگ کردند تا او را شهید کردند بنحویکه احقر در تاریخ ایام خلفاء
آنرا ذکر کرده ام پس سرش را حمل کردند و اهل بیتش را با اصحابش اسیر
نموده و به بغداد بردند و پاهای برهنه ایشانرا [illegible] و هرگاه یکی

از ایشان از خستگی و ضعف عقب میماند او را گردن میزدند

یحیی بن القاسم الحذاء الازدی مکنی بابو بصیر کلمات علماء در حق او
مختلف است شیخ او را واقفی فرموده و شیخ کشی از محمد بن مسعود روایت کرده
که گفت پرسیدم از علی بن حسن بن فضال که آیا ابو بصیر متهم بغلو است گفت
نه و لکن مخلط بوده و نجاشی فرموده که او ثقه و وجیه است روایت کرده
از حضرت باقر و صادق و هم فرموده روایت کرده از ابو الحسن موسی (ع) و در
سنه صد و پنجاهم وفات کرده و علی بن احمد عقیقی فرموده که یحیی بن قاسم
اسدی بوده یعنی از موالی بنی اسد بوده و نابینا متولد شده و دو دفعه دنیا
را دید حضرت صادق (ع) مسح فرموده چشمان او را و فرمود نظر کن چه می
بینی گفت می بینم روزنه را در خانه و همین روزنه را پیش از شما پسرت بمن
نموده علامه در خلاصه فرموده رای من عمل کردن بروایت اوست و اگر چه مذهبش
فاسد می باشد (فقیر) گوید ابو بصیر با اینکه پیش از شهادت حضرت موسی
وفات کرده او را واقفی گفتن معلوم میشود که جایز است وقف در زمان خود
امام (ع) بلکه در رجال کبیر است که استفاده شد از کشی در ترجمه علی بن

حسان هاشمی که فرموده او واقفی است و درک نکرده موسی (ع) را انکه جایز است
وقف پیش از موسی (ع) و بسا استفاده میشود از اخبار حصول وقف در زمان
امام نیز و استاد اکبر در تعلیقه فرموده و ظاهر میشود از کلام بعضی که اطلاق می
شود واقفی بر کسیکه وقف کند بر غیر کاظم (ع) از ائمه دیگر و بالجمله در تعلیقه
کلام در احوال ابی بصیر بسط داده با نجا مراجعه شود والله العالم

یحیی بن وثاب مردی مستقیم بوده و او همانست که اعمش نزد او قرائت کرده
و یحیی چهل و هفت سال یک ختم قرآن کرده روز یک آیه نزد عبید بن نضله قرائت
می کرده تا مدت چهل و هفت سال که از قرائت قرآن فارغ شده

یزید بن ابی سفیان او را یزید الخیر می گفتند در یوم فتح اسلام آورد و در
حنین حاضر بود و از مؤلفة قلوب است رسول خدا (ص) او را صد شتر و
چهل اوقیه نقره از غنایم حنین عطا فرمود در سنه ۱۹ بوده در طاعون عمواس
وفات کرد و حکومت شام برادرش معویه مقرر گشت

یزید بن معویة بن ابی سفیان مادرش میسون دختر بجدل کلبی است که غلام
پدرش زنا داده و بیزید حامله داشت نسابه کلبی اشاره باین نسب کرده در این شعر

فقل قتل الدعی وابن عبد کلب / بارض الطف اولاد النبی

مراد از دعی ابن زیاد است و از عبد کلب یزید و یزید در ایام عمر خود از لعب
نرد و لهو و شرب عقار و انواع قمار و گفتن اشعار کفرآمیز و نکاح با محارم
و هتک حرمات اسلام از قتل ذریه طاهره و کشف ستر نساء مهاجر و انصار
و توهین حرم شریف نبوی (ص) و سفک دماء اهل مدینه و استخفاف احرار
کبار تابعین و هدم بیت و احراق ثوب کعبه و جز اینها آنچه کرد جای بسط
نیست و هر یک در محل خود در غایت اشتهار است و من بحضرتی از شنایع
اعمال او در کتاب وقایع ایام خلفا اشاره کردم و واقعه حره و احراق بیت را
در آنجا نگاشتم جماعتی از اهل سنت اعتقاد بکفر او کرده اند و احمد بن حنبل و
جماعت بسیاری تجویز لعن او کرده اند بلکه ابن الجوزی در این باب کتابی نوشته
موسوم بکتاب الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن یزید مسعودی گفته که
فرعون در رعیت خود اعدل از یزید بود و ولایت او ننگ بزرگی از اسلام شد
ابو العلاء معری گفته علی الایام تفعل کل نکر / فما انا فی العجائب مستزید
الیس قریشکم قتلت حسینا / وکان علی خلافتکم یزید و بالجمله چهاردهم ربیع الاول

سنه شصت و چهار بدرکات جحیم شتافت و در حوارین که نام موضعی است
هلاک و دفن و اشاره بقبر او شده در این شعر یا ایها القبر بحوارینا ضممت
شر الناس اجمعینا و در اخبار الدول است که بمرض ذات الجنب در جوانی از
دنیا رفت جنازه اش را بدمشق آوردند و قبرش اینک مزبله است و سنین
عمرش سی و هفت رسیده بود و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید انتهی
و در روایت شیخ صدوق است که یزید ببلاء ناگهانی هلاک گشت شب
حالت مستی بیتوته نمود صبح او را مرده یافتند و چنان تغییر کرده بود که
گویا او را قیر مالیده بودند و مسعودی در مروج الذهب نقل نموده که چون
بنی عباس گورهای بنی امیه را نبش کردند و مرده هاشان را در آوردند و آتش
زدند در قبر یزید چیزی نبود جز یک استخوان و در لحدش خطی سیاه طولانی
بود مثل انکه در طول لحد خاکستر ریخته باشند و در کامل بهائی است
که بیت طشت خون و غیر آن از حلق یزید بر آمد و بمرد و گویند که از لعبی
براح افتاد مست و گویند که ظاهر است انموضع و گویند که از بعض
نصید رفته بود و در صحرا گم شد خسر الدنیا والآخره

و در باب صغیر او را دفن کردند

یسار مولی النبی (ص) همان کس است که مردم عکل و عرینه در سال ششم دست
و پای او را بریدند و خار در چشم و دهان او خلانیدند تا جان بداد و شتران حضرت
پیغمبر را که یسار راعی بود براندند و پیغمبر (ص) کیفر ایشان بداد بنحویکه در جای
خود بشرح رفته

یعقوب بن ابراهیم حنفی همان ابو یوسف قاضی کوفه است و گفته اند که او
اول کسی است که ملقب شد بقاضی القضاة و اول کس است که لباس علما را
تغییر و امتیاز داد و پیش از ان عالم از غیر عالم از جهة لباس تمیز نداشت و همگی
در یک لباس بودند در ایام رشید سنه ۱۸۲ وفات کرد قبرش در شرقی صحن مطهر کاظمین

ابن السکیت

یعقوب بن اسحاق معروف بابن السکیت بجهة کثرت سکوت و صمت او ثقه
و جلیل و از خواص حضرت جواد و هادی است و حامل لوای علم عربیت است
و لغت و ادب و نحو و شعر است و کتبی تصنیف کرده مانند اصلاح المنطق
و کتاب المذکر والمؤنث و کتاب ما حنعه من شعر الشعراء در پنجم رجب سنه ۲۴۴
متوکل او را بکشت و سببش آنشد که او مؤدب پسران او بود روزی متوکل
از او پرسید که دو پسرم معتز و مؤید نزد تو بهتر است یا حسن و حسین ابن السکیت

شروع کرد بنقل فضایل حسنین علیهما السلام متوکل فرمان داد تا اتراک
اورا در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند و بهمان سبب وفات
کرد و بقول دیگر در جواب متوکل گفت که قنبر خادم علی بهتر است از تو
و دو پسران تو متوکل امر کرد زبانش را از قفایش بیرون کشیدند و حق
القریب از وقع فیما حذره من عثرات اللسان بقوله یصاب الفتی من عثرة بلسانه
ولیس یصاب المرء من عثرة الرجل وعثرته القول تذهب راسه وعثرته فی الرجل
تبرء عن مهل

یونس بن ظبیان کوفی ق فضل بن شاذان او را از کذابین شمرده و نجاشی
فرموده که او ضعیف است جدًّا و التفات کرده نمیشود بروایات او و ابن
غضایری گفته که او غالی و کذابست و وضاع حدیث است و شیخ ما عطر الله
مرقده در خاتمهٔ مستدرک فرموده و دلالت می‌کند بر حسن حال او و استقامت
و علو مقام او و عدم غلو او و اخبار بسیاری پس آن اخبار را ذکر نموده
که از جمله کلام حضرت صادق است در حق او که فرموده رحمه الله و بنی له بیتا
فی الجنة کان والله ماموناً علی الحدیث و هم تعلیم حضرت صادق (ع) باو زیارت

حضرت سید الشهدا را بنحویکه شیخ در تهذیب و ابن قولویه در کامل روایت کرده
اند و نیز تعلیم انجاب باو دعای معروفیکه در نجف باید خواند که اول آن
اللهم لابد من امرک است که در تمام کتب زادیه مذکور است و هم تعلیم او
فرموده آن عوذه را که برای رفع درد چشم نافع است الی غیر ذلک و نیز
شیخ ما جواب داده از اخباریکه در مذمت او وارد شده بتفصیلیکه نقل
در اینجا بیش بسط نیست طالبین رجوع کنند بان کتاب شریف

یونس بن عبد الرحمن مولی آل یقطین عبد صالح جلیل القدر عظیم المنزلة
از اصحاب اجماع گفته شده که در ایام هشام بن عبد الملک متولد شده
و حضرت باقر (ع) را در ما بین صفا و مروه ملاقات کرده و لکن از آنحضرت
روایت نموده و هم گفته که حضرت صادق (ع) را دیدم در روضه پیغمبر
که ما بین قبر و منبر نماز میخواند و ممکنم نشد که از او سئوال کنم و لکن روایت
کرده از حضرت کاظم و رضا (ع) و حضرت رضا اشاره میفرمود بسوی او در
علم و فتوی و او همان کس است که واقفه مال بسیاری باو دادند که میل
بسوی ایشان کند او امتناع نمود از قبول کردن آن مالها و بر حق ثابت ماند

شیخ مفید بسند صحیح از ابو هاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر
امام حسن عسکری (ع) کتاب یوم و لیلهٔ یونس را فرمود این کتاب
تصنیف کیست گفتم تصنیف یونس مولی آل یقطین فرمود عطا فرماید
حق تعالی او را بهر حرفی نوری در روز قیامت و در روایت دیگر است
که از اول تا باخر آن تصفح کرد پس فرمود این دین من و دین پدران من
است و بالجمله در شأن او رویات و هشت برحمت خدا پیوست و در خبر است
که حضرت رضا (ع) سه دفعه بهشت را برای او ضامن شد از فضل بن شاذان
روایت است که حدیث کرد مرا عبد العزیز بن مهتدی و او بهترین قمی‌ها
بود که من دیدم و وکیل حضرت رضا (ع) و از خواص او بود گفت
سئوال کردم از حضرت رضا (ع) پس گفتم که همانا من نمیتوانم ملاقات
کنم ترا در هر وقتی یعنی راهم دور است و دستم همیشه بشما نمیرسد پس
از که بگیرم معالم دین خود را فرمود بگیر از یونس بن عبد الرحمن و هم
از آنحضرت مرویست که فرمود یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است
در زمان خود و یونس کتبی در فقه و تفسیر و مثالب و غیره تصنیف کرده

مثل کتب حسین بن سعید و زیاد تر و روایت است که چون حضرت موسی بن
جعفر (ع) وفات کرد در نزد قوام و وکلاء آنحضرت اموال بسیار بود چون
ایشان طمع در اموال ها کردند لاجرم موت آنحضرت را انکار کردند و واقفی شدند
و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار اشرفی بود
در آنوقت یونس بن عبد الرحمن مردم را بامامت حضرت رضا (ع) می‌خواند و
انکار می‌کرد بر واقفه ایشان برای او پیغام دادند که برای چه مردم را دعوت
بحضرت رضا (ع) می‌نمائی اگر مقصد تو مال است ما ترا از مال بی نیاز می‌کنیم
و زیاد قندی و علی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی باو بدهند
که او ساکت بنشیند یونس گفت ما روایت شده ایم از سابقین (ع) که فرموده اند
هرگاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر
کند علم خود را پس اگر نکرد نور ایمان از او ربوده خواهد شد و من جهاد
در دین و امر خدا را ترک نخواهم کرد در هیچ حالی پس آن دو نفر دشمن او
شدند و ظاهر کردند عداوت خود را و روایت است که یونس را جهل
برادر بود که هر روز بدیدن ایشان می رفت و بر ایشان سلام می کرد

اشرفی بود

و ظاهرًا برادر دینی مراد باشد و یونس هم خواست زیارت از تعیین کرده باشد

انگاه بمنزل خود می آمد و طعام می خورد پس مهیا می گشت برای نماز
پس می نشست برای تصنیف و تالیف کتاب و یونس گفته که من بیست سال
سکوت کردم و بیست سال سؤال کردم و بعد از آن دیگر از مسائل جواب
میدادم و مدائح یونس بسیار است و حکی انه حج یونس بن عبد الرحمن اربعا
و خمسین حجة و اعتمر اربعة و خمسین عمرة و الف الف حدیث کذا جلده ردا
علی المخالفین و یقال انتهی علم الائمة (ع) الی اربعة نفر اولهم سلمان الفارسی
والثانی جابر والثالث السید والرابع یونس بن عبد الرحمن و عن الشهید
الثانی اورد الکشی فی ذمه نحو عشرة احادیث و حاصل الجواب عنها یرجع الی
ضعف بعض سندها و جهالة بعض رجالها و الله العالم بحاله

یونس بن یعقوب البجلی الدهنی پسر خواهر معویة بن عمار کلمات علما در حق
او مختلف است شیخ طوسی فرموده او ثقه است و در چند موضع او را
تعدیل کرده و شیخ مفید او را از فقهاء اصحاب شمرده و شیخ نجاشی فرموده
که او از خواص حضرت صادق و کاظم (ع) بوده است و وکالت داشت از جانب
حضرت موسی (ع) و در مدینه در ایام حضرت رضا (ع) وفات کرد و

وانجناب متولی امر او شد و یونس صاحب منزلت بود نزد ایشان و موثق بود
و قائل بود بامامت عبد الله افطح پس رجوع کرد بحق و ابو جعفر بن بابویه
فرموده که او فطحی است و شیخ کشی نیز از بعضی روایت کرده فطحی بودن او را
و ظاهر آنست که فطحی بوده و رجوع بحق نموده چنانچه شیخ نجاشی فرموده و این وجه
جمع ما بین کلمات است و بالجملة روایاتی در مدح او وارد شده و در ایام
حضرت امام رضا (ع) در مدینه وفات کرد آنحضرت امر فرمود بحنوط و کفن و
جمیع ما یحتاج او و امر فرمود موالی خود و موالی پدر و جد خود را
که در جنازه او حاضر شوند و فرمود با ایشان کاین میت مولی حضرت صادق
که در عراق ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنید و اگر اهل مدینه
گفتند که این مرد عراقی است ما نمیگذاریم در بقیع دفن شود بگوئید این
مولی حضرت صادق است در عراق ساکن بوده اگر شما نگذارید ما
او را در بقیع دفن نمائیم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع
دفن نمائید و روایت است از محمد بن ولید که گفت روزی من بسر
قبر یونس رفته بودم که صاحب مقبره یعنی مباشر قبرستان نزد من آمد

وگفت این شخص کیست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا امر
فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه یا چهل روز هر روز یکمرتبه و
شك از راوی است و هم صاحب مقبره گفت که سریر پیغمبر (ص) نزد من است
پس هرگاه مردی از بنی هاشم بمیرد آن سریر در سلبش صدا می کند
من می فهمم که کسی از ایشان مرده و با خود می گویم که مرده از ایشان چون
صبح شود آن وقت می فهمم در شب وفات این مرد بغدادی سریر صدا کرد
می گفتم کی از ایشان مرده کسیکه از ایشان ناخوش نبود همین که روز
شد آمدند نزد من و آن سریر را گرفتند و گفتند مولی ابی عبد الله الصادق
در عراق ساکن بوده و فات کرده و ردی فی حدیث انظر والی ما ختم الله
به لیونس فقبضه الله مجاور الرسوله (ص) و لنختم ابواب هذا الکتاب بهذا الختام و رجاء
من الله الکریم ان یختم لی بالسعادة و المغفرة بفضله العمیم و یقبضنی مجاورا لرسوله
موالیا لاهل بیته المعصومین علیهم السلام کتبه هذه النسخة الشریفة بیمناه الداثرة
محمد بن محمود الحسینی عفی عنهما والتمس من الناظرین بالدعاء و طلب المغفرة و قد ختم فی یوم الاثنین
السابع عشر من شهر السادس من سنة الثامنة من عشر الرابع من مائة الرابعة من الف الثانی

بعُمارس